لا اله الا الله محمد رسول الله



اسلام و شمشیر

مجموعه چهل و پنج یادداشت وبلاگي

از ناصر پورپیرار

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام و شمشیر

مجموعه‌ی ۴۵ یادداشت وبلاگی از

ناصر پورپیرار

به یکتا پرستان جهان،
تابعین قرآن،
ستایندگان و پیروان پیامبر اسلام(ص)
و هر کس دیگر که
منتظر و مترصد دریافت حقیقت است.

فهرست

مقدمه

مشرکین نجس اند!

مقاومت مسلمانان در برابر زورگویی های مشرکین، در قرن اخیر، که نمونه های درخشانی چون جنبش های آزادی بخش شمال آفریقا و مقاومت های قهرمانانه ی مردم افغانستان و ایران و عراق و فلسطین و لبنان در برابر متجاوزین را عرضه کرده، مهار و کنترل اعصاب و عقل را از کف سران سیاسی و فرهنگی و نظامی و مذهبی غربیان بیرون کشیده، هر روز افتضاح تازه ای در برخورد با جهان اسلام به بار می آورند که نهایت خشم آن ها از ناتوانی مطلق در مقابله با مسلمین را نشان می دهد. اینک سخن گوی اصلی و متبرک کننده ی تجاوز درجهان، پاپ اعظم به میدان آمده، تا برای حفظ عصای طلایی دست و رسن تذهیب شده ی گردن، به پیامبر اسلام بهتان ببندد. ما با او از زبان قرآن سخن می گوییم و جایگاه واقعی اش را نشان می دهیم که با کمال تأسف، معتقدین به تعارفات دنیوی و رسمی موجود، راه برخورد صریح و بی مجامله ی اسلامی با آنان را بسته اند تا جانیان و خائنان به تمدن بشر، با بی شرمی اظهار طهارت، و گستاخانه از اسلام ادعای طلب کنند!

«**لقد کفرالذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم و قال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و ماواه النار و ماللظالمین من انصار...** بی شک کافر شدند آن کسان که مسیح پسر مریم را خدا انگاشتند. مسیح خود می گفت ای بنی اسرائیل خداوند را بپرستید که

پروردگار من و شماست. هر کس برای خدا شریکی بشناسد بهشت بر او حرام می‌شود، جایگاه او آتش است و یاوری نخواهد داشت. (مائده، ۷۲).
یا ایها الذین امنوا انما المشرکون نجس... ای ایمان آوردگان، بدانید که مشرکان نجس‌اند». (توبه، ۲۸)

مطلب زیر را، که دو سال پیش، به مناسبت مسائل زندان ابوغریب عراق، در مقدمه ی کتاب اشکانیان آمده بود، اینک به پاپ طلایی تقدیم می‌کنم تا پرونده ی جنایات کلیسا را مرور کند، جایگاه خویش را بشناسد و بداند که از نظر مسلمین و آزادگان جهان، به فرمان قرآن و به سبب جنایات بی‌شمار، اهالی کنیسه و کلیسا و به خصوص پاپ اعظم، نجس‌اند!

قرنی است تبلیغات تازه و وسیع کلیسا و کنیسه، همراه آواهایی با نمای روشنفکری، شرق میانه را عقب افتاده و مسلمانان را مرتجع و وحشی و این روزها، تروریست می‌خوانند! تاریخ، چنین توطئه های سازمان یافته علیه مردم این خطه، علیه مسلمانان و علیه بشریت را رد می‌کند و گواهی می‌دهد که با مفهوم دورانی و آرمانی، تاکنون رسالت و سیاست و فرهنگ متمدنانه‌ای در غرب پدید نیامده، تا قضاوتی قابل اعتنا ارائه دهد. مدیران و راهبران آن جوامع، هنوز همان بربران وایکینگ، گل، فرانک و اسلاواند که اینک گرزهای خود را با بمب های هدایت شونده ی لیزری تعویض کرده‌اند، به جای قایق های کوچک چرمی، ناوگان های هواپیمابر اقیانوس پیما دارند و تجاوز به جهان را، در جای تجاوز به قبیله ی همسایه گذارده‌اند!
ما با تمدن بدون نقاب آن‌ها، آن‌گاه که بر سر تقسیم منافع جهان ـ و نه گسترش تمدن ـ به فاصله‌ای کوتاه، در نیمه ی نخست قرن بیستم، دو بار با یکدیگر جنگیدند و پنجاه میلیون جسد باقی گذاردند، آشنا شدیم و آن زمان که میلیون ها روس را، از تمام گروه ها، به سبب نپذیرفتن عقاید و اعمال قائد اعظمی چون استالین، قتل عام کردند! آن دو جنگ بزرگ، اروپا و غرب را، تا مرحله فنای کامل برد و معلوم کرد اگر ظهور دوباره ی درنده خویی باستان، در بین رؤسای قبایل اروپا، و این بار بر سر تقسیم اموال جهان، چنان توحشی را با مجموعه ی خودی روا می‌داشت، پس در بیرون کشیدن دارایی موضوع تقسیم، از دست صاحبان آن ها، در سراسر جهان، چه اندازه وحشیگری را مجاز شمرده بوده‌اند و می شمرند!؟
تا ۵۰۰ سال پیش، غرب که در آن زمان به معنی اروپا بود، هنوز حمام کردن نمی‌دانست، کتابی جز انجیل نمی‌خواند، کلیسا و کنیسه راهبر عقل و اندیشه ی آنان بود و خرده ریزهای علم شرق را از سفره ی دانایی برمی‌چید،

که در همان دوران، بر میراث سلیم محمد پایدار مانده بود، سخنان حکیمانه ی کنفوسیوس و بودا را می پذیرفت و رشد طبیعی خود را ادامه می داد، که بر تجربه ای گران از دانش وسیع و قدیم بین النهرین، هند، چین، مسلمین و مردم آسیای جنوب شرقی متکی بود.

پنج سده پیش، انباشت عظیم ثروت و ذخایر کلیسا، که با فروش بهشت و نان و گوشت متبرک خداوند به دست آمده بود، واتیکان را به سرمایه گذاری برای تصرف سرزمین های غیرمسیحی و صدور تفکر «عهد عتیقی» به جهان تشویق کرد و از آن زمان، آن رشد متکی بر ارتفاع جنازه ها آغاز شد و انگیزه گرفت که دنیای غرب از قرن شانزدهم دنبال می کند: کشیشان، اشراف و نظامیان فرمان بردار پاپ، شریک شدند و به بهانه ی گسترش مسیحیت، توپ ها و کشتی ها را به سرزمین هایی راندند، که مردم اش گلوله را نمی شناختند!

آفریقا را سوزاندند، بومیان اش را کشتند، ثروت اش را چپاول کردند و بازوهای توانای قبیله ها را به آباد کردن مزارع و زمین های زرع نشده ی اروپا و آمریکا بردند. معادن الماس، طلا، زغال سنگ و بعدها اورانیوم و نفت و مزارع کائوچو، قهوه و موز به تصرف صلیب و تفنگ درآمد و آن سرزمین وسیع، آباد، زیبا و ثروتمند، که با امکانات جغرافیایی و رشد موزون خود پیش می رفت، طی چند قرن، به آفریقای امروز بدل شد، که خطه ای است قحطی زده، دست به گریبان بیماری و فقر، با طبیعتی تخریب شده، دولت هایی غالباً دست نشانده و بقایای کلنی های غربی زبان نفهم مسلح. کلیسا این رسالت سودآور را در آمریکای جنوبی، مرکزی و شمالی، استرالیا، چین و هند هم ابلاغ کرد و حتی بودا و کنفوسیوس، با پیروان صدها میلیونی، در برابر وسعت خون ریزی سربازان صلیب تسلیم شدند.

در پایان آن دوران سیاه غارتگری تاریخی، نیمی از ثروت شناخته شده ی آن روز جهان و بخش عمده ای از مدیریت سیاسی، نهادهای تصمیم گیری و روشنفکری سرزمین های تسلیم شده به چنگ کلیسا و کنیسه افتاد و در حوزه ای مصرف شد که قصد نهایی آن، نه توسعه ی تمدن، که گسترش داد و ستد و منظم کردن یک سویه ی روابط تجاری بوده است و بس! پیشرفت امروز آن ها، فقط مرکب تجارت و کمان و تفنگ داران محافظ کاروان شان را الکترونیک کرده، تا شاید بتوانند داد و ستد را با استانداردهای خود اجباری کنند و آخرین موانع بومی و ملی را از مسیر توسعه طلبی های خویش بردارند، که به پهنای جهان گسترده شده است.

گواهی تاریخ می گوید: مسلمین در برابر آن حمله ی سراسری دیرین به جهان

مقاومت کرده‌اند و به بهای گزاف، مبلغان و تاجران و حقه‌بازان غربی را سرشکسته و در مجموع دست خالی، پس نشانده‌اند. این شکست از جهان اسلام، بر کینه‌ی کهن دینی آنان نسبت به مسلمانان افزوده، قرن‌هاست لحظه‌ای فراموش نمی‌کنند که قرآن، تورات و انجیل را پس زده و بی‌محتوا کرده است، تخیلات تاریخی کلیسا را در جنگ‌های صلیبی و تجاوزات نوین‌شان در شرق میانه و شمال آفریقا را مسلمین نیمه کاره و ناکام گذارده‌اند و تفنگ‌داران امپراتوری انگلستان را، قریب قرنی پیش، و ارتش نیرومند سرخ و تفنگ‌داران روان پریش آمریکا را، همین اواخر، قبیله‌های مسلمان پا برهنه و دست خالی افغانستان از پای درآورده و به هزیمت وادار کرده و می‌کنند.

اسلام دو بار امپراتوری و گسترش جهانی خود را تجربه کرده است: در زمان امویان و به دوران عثمانی‌ها. آن‌چه را درباره‌ی تحمیلات و تجاوزات مسلمین بر ملل دیگر، مورخان غربی گفته‌اند، سخنان بی‌سندی لبریز از جعل و دروغ و فریب‌کاری است که خوانندگان کتاب‌ها و یادداشت‌های من با بخشی از آن آشنا شده‌اند. برای لمس آسان‌تر این حقیقت، کافی است به گواهی وجدان و عکس‌العمل ملت‌های جهان مراجعه کنیم. هیچ ملتی، اعم از مسلمان و غیر آن، مدعی اسلام نیست و مسلمین را شماتت نمی‌کند. هیچ سرزمینی مسلمین را مسئول نابه‌سامانی‌های قومی و ملی خویش نمی‌شناسد و هر ملتی که در ۱۴۰۰ سال و یا سیصد سال پیش مسلمانی را اختیار کرده، هنوز هم مسلمان است و کسی قادر نیست سابقه‌ای از تجاوز مسلمین، با ادله‌ی صحیح و سالم، به تاریخ ارائه دهد و هر ادعایی در این باره باید که بارها از غربال تحقیق گذرانده شود، تا همچون اسناد جدید و دیرین شعوبیه‌ی ایران، ساختگی و کنیسه‌ای از کار درنیاید.

اما از کره تا ژاپن، از فیلیپین تا ویتنام، از اندونزی تا چین، از هند تا پاکستان و افغانستان و ایران، از بین‌النهرین تا مصر، از مراکش و الجزیره و کنگو تا آفریقای جنوبی، از مکزیک تا برزیل و شیلی، از سرخ پوستان اتازونی تا مردم جزایر کارائیب و از یوگسلاوی تا خراسان و چچن، پرچم آمریکا را می‌سوزانند، فرانسوی‌ها، انگلیسی‌ها، آلمانی‌ها، ایتالیایی‌ها و روس‌ها را نفرین می‌کنند و مسئول تجاوزات و جنایات بی‌شماری می‌شناسند که در سده‌های اخیر بر مردم جهان روا داشته‌اند. امروز اندیشه‌های هوشیار سرزمین‌های غربی هم، گذشته‌ی خود را نمی‌پسندند و گردن‌کشی‌های کنونی راهبران سیاسی تابع کلیسا و کنیسه را، در تجمع مداوم خیابان‌ها، به سرزنش می‌گیرند. افتخار مسلمین است که در حیات و حضور اسلام، و به بهانه‌ی آن، پیکر تمدن انسانی را مجروح نکرده‌اند، حقوق هیچ ملتی را به خانه‌ی خویش

نبرده‌اند، پیوسته با توانایی طبیعی خود پیش رفته‌اند، دعوت به مسالمت و تسلیم به خرد را ندا داده‌اند و به اسلوب زندگی دیگران، حتی دشمنان‌شان، احترام گذارده‌اند. اگر تلفن همراه و کامپیوتر را مسلمانان نساخته‌اند و صد سال دیرتر، اما با امکانات مادی و عقلی و علمی «خود» به فضا خواهند رفت، در عوض به کابوس عکس‌العمل انتقام جویانه ی این همه مدعی از جان گذشته، از میان تمام ملت‌های غارت و تحقیر شده نیز، مبتلا نیستند که غربیان خون‌خوار، نام‌شان را تروریست می‌گذارند! اینک عاقبت اندیشان جهان، علیه دام‌گستری‌های وسیع تاجران بین‌المللی بسیج می‌شوند، ولی سردم‌داران داد و ستد دنیا، برای مقابله با سایه ی وحشتی که به سوی‌شان می‌خزد، تنها به برداشتن اثر انگشت تعدادی از مسلمانان در مبادی ورودی کشورشان دل‌خوش‌اند! آیا به راستی نمی‌دانند که اوج گیری ستیزه با زیاده خواهی‌های درازمدت آنان، در اندیشه ی عمومی آزادگان جهان شکل می‌گیرد و نه در سر انگشت چند مسلمان ساکن و یا نیازمند ورود به آمریکا؟!!

امروز جهان شاهد است که غرب کودکان و جوانان استقلال‌خواه فلسطین و مردم آرامش‌طلب و آهنین روحیه ی لبنان را می‌کشد، غرب بر میهمانان یک عروسی روستایی در افغانستان بمب‌های لیزری می‌ریزد، غرب به خواست اسرائیل، که هیچ دولت قدرتمند مسلمان را در شرق میانه نمی‌پسندد، مردم عراق را تهدید به نابودی و محکوم به فقر می‌کند و در سراسر جهان، فرماندهان و مدیران نالایق و خائن را، غرب بر سرنوشت ملت‌ها می‌گمارد، تا مغزهای ناراضی از شرایط ملی را به سوی خود بخواند و ثروت‌های مادی و معنوی یک سلسله از ملت‌ها را، به بهانه‌های مختلف، به خزانه ی خود ببرد.

تا زمانی که جهان، بر اثر رفتارهای مخرب اقتصادی و سیاسی و فرهنگی غرب، در فقر و ناامنی و بیماری و ظلم و نابرابری می‌سوزد و تا زمانی که حاصل این رفتارها مردم جهان را هر روز فقیرتر و مریض‌تر و از امکانات ملی و بومی خود محروم‌تر می‌کند، مظاهر کنونی غرب نشانه ی پیشرفت، تمدن و یا دموکراسی نیست، زیرا آنان را می‌بینیم که گام به گام به خودکامگی دیرین متمایل و نزدیک‌تر می‌شوند و در همان زمان که از جهانی شدن سخن می‌گویند، ابزارهای سرکوب سیاسی، نظامی و اقتصادی خود را چندان توسعه می‌دهند و چنان تکمیل می‌کنند که عملاً به تدارکی برای تسلیم کردن جهان شبیه‌تر است!

امروز کلیسا و کنیسه، یعنی صاحبان دو سوم سرمایه ی جهان، متحدند تا مسلمین و مشرقیان را به زانو درآورند. انگیزه ی آنان انتقام‌کشی تاریخی از شکست‌های پیشین و تصرف منابع غنی شرق میانه است، تا تمام دارایی

جهان را به خود منتقل کرده باشند! در طول تاریخ و هم امروز، مسلمین با فداکاری بی نظیر، هویت ملی، قومی و اعتقادی خود را حفظ کرده، تسلیم زیاده خواهی های کلیسا و کنیسه نشده اند. احترام به این پرچم مقاومت و کمک به افراشتن بیش تر آن، تنها راه مبارزه علیه زورگویی های ملی و جهانی در جغرافیای ملت های مسلمان است.

با افسوس بسیار می بینیم در همان حال که برنامه ریزان و مفسران جمع شده در سازمان های بزرگ جاسوسی و تحقیقاتی کلیسا و کنیسه، به اهمیت نقش اسلام در مقاومت تاریخی شرق میانه معترف اند، روشنفکری بی مایه ای در میان مسلمین، به ستیزه ی ایدئولوژیک با اسلام و تمسخر آن مشغول است! این پدیده توضیحی ندارد مگر آن را بینشی موظف و سازمان یافته در جهت اهداف کلیسا و کنیسه بیانگاریم و بی تردید هر کس دیگر هم، در مجموعه ی حکومت های اسلامی، با توسل به هر بهانه، رفتاری خلاف توصیه های قرآن، برای بیزار کردن مردم از اسلام و فروگذاردن این پرچم دوام روا می دارد، درست صورت دیگری از همین مجموعه ی موظف است. از میان روشنفکر نمایان بی مایه ی ما نیز، کسانی در عین بی شهامتی، بسیار دور از عرصه ی دفاع عمومی مسلمین، با نگاهی منسوخ به تاریخ، مثلاً برای مردم افغانستان، نسخه های غربی بی خاصیت می پیچند و به قصد آلودن مقاومت منطقه ای، صحنه های سینمایی قلابی و عقل فریب، مثلاً درباره ی قصور پر از حورعین ملاعمر تدارک می بینند، که در این عصر حضور همه جانبه ی چشم های الکترونیک، حتی تصویر سیاه و سفیدی از ادعای آن ها دیده نشده است!!! این تبلیغات چپان غرب، بی شک، کم ترین پیوندی با پیشینه و پسند و باور مردم منطقه ی خویش ندارند و تنها با تأیید واماندگان اطراف خویش رو به رویند.
اینک زمان دفاع با تمام توان، از هستی شرق میانه و از جمعیت مسلمین است. این حکمی ثبت شده در کتاب گشوده ی تاریخ معاصر است و حاصلی که از مزرع بزرگ تجربه جنبش های استقلال خواهانه ی منطقه ی ما برداشت می شود. اینک که غربیان درصددند تا ما را مستعمره ی خویش کنند، دفاع از مقاومت اسلامی تنها پناه است. اگر غربیان بازی ساقط کردن سرسختی شرق میانه را، که ظاهراً از فلسطین و اخیراً از افغانستان و عراق و لبنان و ایران آغاز شده، برنده شوند، هیچ یک استوار و بر جای نخواهیم ماند و دیر نیست، به اجبار، منابع منطقه را به رایگان تقدیم شان کنیم و از هستی و هویت کهن خویش دست بشوییم. اینک ضرورت استواری را مسئولین عربستان سعودی

نیز می دانند و با ایالات متحده اتمام حجت می کنند، پس چه گونه روشنفکران بی مایه ی حزب پرورده ی ما، این گونه خوش خیال اند، اگر در واقع کاسه گردان گردن کشان جهانی نیستند و امیدی به حصه های چرب تر از سفره ی گسترده تری، که خواب آن را می بینند، ندارند؟

مورخ با درک حساسیت و دشواری شرایط عبور از این مرحله ی تاریخ شرق میانه، و با ارائه ی این مقدمه ی بیدارگر، مسلمین منطقه و جهان، به خصوص معتقدین به خداوند و قرآن و رسالت پیامبر اکرم در ایران را به دقت در یادداشت هایی جلب می کند، که به تدریج در رد توسل مسلمین نخستین به حربه ی شمشیر در گسترش اولیه ی اسلام تدارک و به حواشی جدی تر کشانده شده است. بی شک خداوند اراده دارد تا درهای اتحاد دوباره میان مسلمین را بگشاید.

این مجموعه یادداشت ها، که با عنوان کلی «اسلام و شمشیر» عرضه می شود، به قصد رد بهتان گسترش اسلام به ضرب تیغه ی شمشیر، در فاصله ای قریب ۷ ماه و در وبلاگ Naria.blogfa.com تدارک شده، که اینک مجموعه ی آن را، بدون تصرف و تفسیر عمده، برای گشودن روزنه ی تازه ای به سوی اتحاد اسلامی تقدیم مسلمانان جهان می کنم. باشد که خردمندان این سرزمین و دل سوزان جهان اسلام را به ضرورت وحدت دوباره ندا دهد. برای آشنایی با اشارات تاریخی و مدخل های نوینی که در موضوع تاریخ و تمدن شرق میانه در این یادداشت ها عرضه شده، به مجموعه ی هشت جلدی «تأملی در بنیان تاریخ ایران» از صاحب همین قلم رجوع کنید.

ناصر پورپیرار

اسلام و شمشیر، ۱

بیش ترین کوشش دشمنان اسلام در کار پیوند اندیشه ی اسلامی با کارآیی تیغه ی شمشیر گذشته است. ابزار دست این معاندان حیله گر و بیش از آن، دوستان سهل انگار و آسان گیر، توسل به آیه های «قتال» در قرآن عظیم است که عمدتاً در سوره ی بقره دیده می شود.
اینک در گمان و بیان بسیاری از غیرمسلمانان و نیز مسلمانانی که داستان های رسوخ اسلام به جهان، از مسیر شمشیرکشی های مجاهد عرب مسلمان را پذیرفته اند، اسلام دین خون ریزی، مکافات دهی، دست بری، گردن زنی، رجم و تخریب جاهلانه ی فرهنگ ماقبل خویش شناخته می شود! در این میان، با حیرت بسیار، ناسیونالیسم عرب در القاء چنین باوری به جهان، از همه حریص تر است. آن ها که در حال حاضر از ظهور تزهای جدید تاریخی برای شرق میانه هراسان اند و فی المثل بدون امپراتوری ساسانیان، قادر به تکرار افسانه های فتوح قادسیه و جلولاء و نهاوند نیستند و شمشیر فرضی شان را از کار افتاده می بینند، علیه مجموعه ی «تأملی در بنیان تاریخ ایران»، در منطقه تبلیغ می کنند، چنان که کسانی در مراکز دانشگاهی باکو، پایتخت آذربایجان، لحظه ای از پریشان پراکنی درباره ی این تحقیق کوتاه نمی آیند و در رأس کشورهای عرب، که

ورود جدید به مسایل صدر اسلام را غیر ضرور، مجرمانه و اندکی آن سوتر کافرانه می بینند، صاحب نظران رسمی و فرهنگی دولت عربستان سعودی نشسته اند. برای من این موضع گیری آن ها چندان هم ساده پندارانه، افسانه پرستانه، بی دلیل و غیرقابل فهم نیست. یک کشور اسلامی که در پرچم رسمی اش، شعار اصلی و اعتباری اسلام، یعنی «لااله الاالله، محمد رسول الله» را با نمایش تیغه شمشیری در زیر آن تخریب می کند، نوع و ماهیت نگاه اش به اسلام قابل درک است و از میان این همه صاحب نظر و روشن فکر عالی جاه مسلمان کسی نیست تا از آن ها بپرسد: میان بیان لا اله الا الله با اشاره به شمشیر چه سنخیت و تناسبی است؟ آیا همین افزودن تیغه ی شمشیر بر شعار بنیانی مسلمین و یا بند کردن دست خطیب جمعه به شمشیر و در زمان ما تفنگ، شک رسوخ آن تفکر دست ساخت بیگانگان را در سرزمین کنونی کعبه و دیگر مراکز عبادتی مسلمین برنمی انگیزد که قرن ها است هدایت های اسلام را با هراس از شمشیر مسلمین درهم می آمیزند و تبلیغ می کنند؟ ابزاری که امروز با نام تروریسم اسلامی در دست یهودیان می گردد و تفکری که به کلی ساخته ی کرسی های تفرقه افکنی و ایجاد ترس میان مسلمین و میان مسلمان و غیر مسلمان است و اضافه کنم پرچم دار تفکر شیعی، علی ابن ابی طالب را نیز مالک نوع دو دم همین شمشیرهای ساختگی کرده اند، آن هم در حالی که باستان شناسی وجود آلات حرب در صدر اسلام را ثابت نکرده و در قرآن صدیق نامی از تیغه ی خنجر و شمشیر نیامده است و بار دیگر بگویم که مورخ تنها و تنها بر سند همزمان با دوره ی تاریخی آن اعتبار می گذارد و تابع هیچ قول و بیان و حدیث و روایتی نمی شود که غالباً با زمان خود سده ها فاصله دارد.

حقیقت این که نه فقط در قرآن عظیم، چنان که در اندازه ی امکان بازخواهم گفت، اشاره ی مستقیمی به جنگ های فراوان نیست، بل آن آیات «قتال» نیز غالباً اندازه ی مهربانی و تفاهم و تحمل تأثیر گرفته از سفارشات اکید قرآن عظیم را معلوم می کند و نشان می دهد مراعات دیگران و پرهیز از

کین توزی و مقابله به مثل تا آن جا از سوی خداوند کریم و پیامبر بزرگوار توصیه و تبلیغ می شده، که حتی اقدام به دفاع شخصی نیز پیشاپیش نیازمند صدور اجازه و مجوزی در آیات الهی بوده است.

«**و قاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم و لا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین، واقتلوهم حیث ثقفتموهم و اخرجوهم من حیث اخرجوکم والفتنة اشد من القتل و لا تقاتلوهم عندالمسجد الحرام حتی یقاتلوکم فیه فان قاتلوکم فاقتلوهم کذلک جزاء الکافرین، فان انتهوا فان الله غفور رحیم، و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة و یکون الدین لله فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین، الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم و اتقوا الله و اعلموا ان الله مع المتقین، و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا ان الله یحب المحسنین.**
با آنان که قصد فتنه گری بدتر از آدم کشی، قتل و نفی شما را دارند، بستیزید و نفی کنید، هر جا که باشد، مشروط بر این که در راه خدا و بدون زیاده روی انجام شود، که خداوند زیاده روی را نمی پسندد. در کنار مسجدالحرام با کسی ستیزه نکنید مگر این که در همان محل قصد ستیز با شما را داشته باشند و اگر آن ها حرمت ماه های حرام را نگه نداشته اند شما هم نگه ندارید. این مقابله تا مرحله ای است که آن ها از فتنه گری دست بدارند، آن گاه شما نیز دست بدارید. برای استقرار دین خدا، فقط به آن اندازه مجاز به مقابله اید که به شما ستم می شود. از خدا پروا کنید و پرهیزکاری را از یاد نبرید. تمام این مراتب باید در راه و برای دین خدا باشد، نباید آگاهانه خود را در معرض مهلکه قرار دهید و فراموش نکنید که خداوند نیکوکاران را دوست دارد». (بقره، آیات ۱۹۰ تا ۱۹۵)

چکیده و روح این فرامین فقط به شرایط مقابله به مثل و دفاع از خویش باز می گردد، که با قید احتیاط های لازم، و چند اما و اگر، در قرآن عظیم می گذرد. معلوم است عمل به این دستورات نمی تواند شامل حوادثی شود که در آشفتگی یک جنگ رسمی بزرگ و عمومی می گذرد. در جنگ رعایت انصاف میسر نیست و نمی توان ملاحظه کرد و منتظر بود تا دشمن ضربه را وارد آورد تا برابر دستورات درخشان این آیه ها به همان میزان تلافی شود. در جنگ رعایت و پرهیز از زیاده روی معنا نمی گیرد و بل مرسوم و واجب است تا هر چه بیش تر، حتی اگر خالی هم بر صورت شما ننشانده باشند، دشمن بکشید. تمام این آموزه های عالی، با شروط لازم، فقط

اجازه‌ی دفاع از خویش به هنگام تبلیغ دین تا مرحله‌ی قتل فتنه‌گر و متجاوزی که قصد قتل دارد، حتی در اطراف خانه‌ی خدا و در ماه‌های حرام را می‌دهد و نمی‌توان این گونه آیات قتال را به جنگ عمومی تعبیر کرد. چنین است که در بررسی من آیه‌های قتال به میدان جنگ رسمی باز نمی‌گردد. این آیات فقط تکلیف فرد را دربرخورد با معاندین و فتنه‌گران معلوم می‌کند و اجماع و شمول جاری در نبردی همگانی را ندارد.

چنین دستورهایی از ظهور دوران جدیدی، در آغاز حیات اسلام، که دوران مقابله با متعدیان است، خبر می‌دهد. آیه‌ی ۳۹ سوره‌ی حج اجازه‌ی مقابله به کسانی داده است که مورد ستم قرار می‌گیرند و خداوند آنان را به حمایت خود دل‌گرم کرده است. در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی آل‌عمران یادآوری می‌شود که کافران قریبا به زانو درمی‌آیند و به درک واصل می‌شوند. آیه‌ی ۱۱۱ همان سوره تأکید می‌کند که مخالفان قادر به عرض اندام نیستند و برای توسل به قتل از سوی مردم پشتیبانی نمی‌شوند، چنان که در آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی فتح از ذلت و ناتوانی کافران در رویارویی با مسلمین خبر می‌دهد و سرانجام آیه‌ی ۱۹۵سوره‌ی آل‌عمران تذکر می‌دهد که خداوند زنان و مردانی را که در راه خدا تارانده شده، آزار کشیده و کشته شده‌اند به پاداش شایسته خواهد رساند.

بدین ترتیب مرتبط کردن آیات «قتال» با جنگ رسمی نیازمند بازبینی و باریک اندیشی بیش‌تری است تا در هر دستور مقاومت فردی، پای شمشیرکشی و جنگ‌های وسیع به عرصه‌ی اسلام باز نشده باشد. در عین حال خداوند در آیات ۸ و ۹ سوره‌ی ممتحنه سفارش می‌کند که بی‌جهت نباید همه را دشمن فرض کرد و حتی رافت و ملاطفت و دوستی با غیرمومنی که عملاً در مقابله با اسلام نکوشیده را سفارش می‌کند و حساب آن‌ها را از دشمنان کافر، مشرکین و مخالفان سیاسی و نظامی جدا نگه می‌دارد و این است نگاه واقعی اسلام به جوامع انسانی و سفارشات مکرر قرآن به رعایت دیگران و اجابت انصاف و بسط مهربانی و هماندیشی و پرهیز از جدال و خون‌ریزی، تا آن‌جا که ممکن باشد. لغت «جنگ» در قرآن نه «قتال» که «حرب» است و نیاز به گفت وگوی دیگری دارد، که به توفیق الهی در پی خواهد آمد.

اسلام و شمشیر، ۲

گرفتاری های جاری زندگی، که وبال گردن همه ی ماست، کار توان فرسای تالیف تک نفره ی بدون یاور، آن هم در زمینه ای چنین بی پیشینه، دشمنی های رنگ رنگ ناجوانمردانه، که به شرح نمی آید، اداره ی دشوار یک مرکز فرهنگی بی رونق و رمق و مورد غضب دستگاه های رسمی، و بسیاری از بی توازنی های روزانه، که حاصل کار شکنی های این و آن است، تا اندازه ای که در محضر قاضی دادگستری و در ساده ترین تظلم متعارف نیز، به عیان قصد انتقام کشی و تلافی می بینی و همان نام تو محکمه را به قساوت وحق کشی وقضاوت غلط هدایت می کند، و بی عنایتی های بسیار، که پیوسته و مفتخرا حاصل و نصیب مستقیم و مسلم و معتاد سرایندگان نوای نواندیشی بوده است، و نیز ظرافت و حساسیت های بی حد، که منزلت ورود به آموزه های قرآنی می طلبد، مرا واداشت تا این بحث و بررسی روشنگر در موضوع پیراستن اسلام از ابزار شمشیر را به تاخیر اندازم و اینک گرچه هنوز آمادگی ضرور و مناسب را در دنبال کردن این مبحث دامنه دار در خود نمی بینم، اما از آن که چند پیامی در طلب ادامه ی مطلب گرفته ام، باری با پوزش از تأخیر به اختصار اجابت می کنم.

گفته شد که آیات قتال، در قرآن عظیم، به جنگ و خون ریزی بی منطق و

گسترده متوجه نیست و تنها اجازه ی دفاع متقابل است که با تذکراتی سخت گیرانه صادر می شود و مقدم بر همه به تکرار تأکید می شود که این اجازه، مجوز انتقام جویی بی لگام فردی و بهانه ی حساب رسی های شخصی نیست و شرط نخست آن، لزوم ایجاد امکان تبلیغ و دفاع از راه خداست. بدین ترتیب باید به چند واژه دیگر بپردازم که می گویند اشاره به جنگ های صدر اسلام در قرآن متین است: حرب، جهاد و یوم، که همانند «یوم حنین و بدر» و غیره، به معنای روز جنگ می گیرند. گمان می کنم بررسی هر یک از این لغات در قرآن، گفت و گوی مستقل و مفصلی را می طلبد که باریک بینی و باریک اندیشی، ویژگی اصلی آن است و از لغت «حرب» آغاز می کنم.

در کتاب خدا این لغت به فراوانی به کار نرفته است، کم تر از هفت مورد، و هیچ یک نیز قصد بیان یک جنگ جاری را ندارد و عمده ترین آن مواردی است که قرآن پاک در آیه های ۲۷۶ تا ۲۸۱ سوره ی بقره در ذم ربا می گوید و همین جا فرصت است تا یادآوری کنم که در قرآن مبارک در موارد اندکی به حرمت رفتار و کردار و یا صرف خوردنی ها و آشامیدنی ها اشاره رفته و تقریباً در تمام آن ها شروطی برای اسقاط حرمت وجود دارد، الا ربا و شرک: «اگر ربا خوردید، پس چنان است که با خدا و رسول اش جنگ می کنید». در این بیان زبده ی بی گذشت، سایه ای از خشم تأمل برانگیز الهی پدیدار است که در تمام قرآن همانند ندارد، به ضرب و زور هیچ تفسیری کم رنگ نمی شود و ناشایست دیگری جز شرک نیست که سزاوار و در حد این تمثیل آمده باشد. به گمان من اعلام حرمت جدی ربا و نهی از مسکرات و دیگر حقه بازی های معمول و جاری جوامع، چون قمار و جایزه پراکنی و غیره، مبارزه ی مستقیم و مؤکد قرآن با یهودیان و محروم کردن آنان از امکان تخلیه ی کیسه ی مسلمین به وسیله ی کارگزاران کنیسه است که از نخست جز رباخواری و شراب فروشی و بسط بساط سرگرمی های تحمیق و تحقیر کننده، ممر درآمد و جایگاهی نداشته اند و آیا با وجود چنین دستور مؤکدی در حرمت ربا، که همسان نبرد با خدا و رسول گفته شده، دریافت بهره های کلان را در بانک های زیر کلید حکومت های اسلامی

چه گونه توجیه می کنند، آن گاه که پول های کوچکی را هم که مردم معمول خدا ترس، به امید اجابت دعوت قرآن، به صورت قرض الحسنه و بی چشم داشت در اختیار بانک ها می گذارند، با ربحی نجومی و هزار دنگ و فنگ و منت و رشوه و رفت و آمد، به نیازمندان بازمی گردانند، تا سود سالانه ی بانک ها سرسام بیاورد، تولیدگر نیازمند ناگزیر سهم ربح این بانک های اسلامی را بربهای کالا بیافزاید، کمر مصرف کننده زیر این بار بشکند، تورم از مهار درآید و برای رنگین کردن این بساط، به جرم و نهی دیگری متوسل شوند که مسابقه ی افزایش بی لجام جوایز حساب های قرض الحسنه است!!!؟

باری، جای دیگری نیز که قرآن عظیم به حرب اشاره دارد، در آیه ی ۶۴ سوره ی مائده است، که باز هم سخن از توطئه های یهود و از جمله کوشش برای جنگ افروزی است که صریح آیه در ناکامی آن ها در شعله ور کردن این آتش می گوید. در آیه ی ۵۵ و ۵۶ سوره ی انفال سخن از پیمان شکنان است، خداوند به پیامبر می گوید که اگر ناگزیر به جنگ شدی، چنان بر آنان بتاز و تار و مارشان کن که عبرت شود و بی گفت و گو معلوم است که در این جا هم طرح احتمال جنگ است و نه خود جنگ. و سرانجام به آیه ی ۴ از سوره ی محمد می رسیم که در آن دستور یک جنگ بی ترحم جاری است و گرچه در این آیه هم سخن از «اگر» است و نه یک جنگ جاری و یا اجرا شده، اما تصویر مستتر در آن، برابر ترجمه های موجود، توصیه ی شقاوت در جنگ را القا می کند:

«فاذا لقیتم الذین کفروا فضرب الرقاب حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق فاما منا بعد و اما فداء حتی تضع الحرب اوزارها ذلک و لو یشاء الله لاتنصر منهم ولکن لیبلو بعضکم ببعض والذین قتلوا فی سبیل الله فلن یضل اعمالهم.

اگر با کافران رو به رو شدید، گردن های شان را بزنید، اسیرشان کنید در بندهای محکم، پس از آن با فدیه و یا منت رها شان کنید تا بارهای شان را فرو گذارند. و اگر خدا اراده داشت بر آنان غلبه می کرد ولی می خواست برخی از شما را بیازماید و اعمال آن ها که در راه خدا کشته می شوند، باطل نخواهد شد». (محمد، ۴)

در میان ده ها ترجمه ای که اینک از این آیه به دست داریم، گرچه اختلاف های فاحش و مشخص دیده می شود، اما فی الجمله همگی همین برداشت را به بار آورده اند. آیا به راستی آیه ی شریفه قصد بیان همین الگو را دارد و اگر آیه تکلیفی عام است و مقطع و محدوده ندارد، پس آیا ما هنوز اگر با کافران رو به رو شویم وظیفه داریم گردن شان را بزنیم، در بندهای محکم اسیرشان کنیم تا فدیه بپردازند و از دارایی های خود بگذرند و آیا هرگز در قرآن فتوای دیگری با چنین مضمونی در برخورد با مخالفان دیده شده است؟ وانگهی مگر ممکن است ابتدا گردن کافران را زد، سپس آن ها را در بندهای گران نگه داشت و سرانجام با منت و یا با فدیه آزادشان کرد؟ و چرا رقبه و رقاب که در چند موضع دیگر قرآن فصیح به معنای برده و بنده به صورت مفرد و جمع آمده، در این جا ناگهان معنای گردن به خود گرفته است و اگر الرقاب به معنای گردن هاست، چرا در آیه ی ۵ سوره ی مسد «جید» و در آیه ی ۱۳ سوره ی اسرا «عنق» را به معنای گردن گرفته اند و آیا هیچ آیه و یا حتی متن کهن دیگری در زبان عرب وجود دارد که رقاب و رقبه را به معنای گردن گرفته باشد؟ پس آشکارا دیده می شود که در این آیه نیز مترجمین، درست همانند آیات قتال، سعی در تخریب وجهه ی کلام خدا و القای رواج گردن زنی در اسلام را داشته اند و همین جاست که اصرار می کنم مسلمین و تابعین قرآن، باید زبان عرب بیاموزند و بی واسطه با قرآن مربوط شوند و تأکید دارم که تدارک و تبلیغ زبان فارسی، نه فقط با قصد ایجاد شکاف میان شرق و غرب جهان اسلام، بل عمدتاً و در مرتبه ی نخست، با هدف دور کردن ایرانیان از درک مستقیم مفاهیم قرآنی انجام می شود.

اسلام و شمشیر، ۳

زمان ترک تعارفات فرا رسیده و بر صاحبان خرد فرض است تا شجاعانه، ستیزه ی آشکار با بی هویتی فرهنگی موجود و نبرد با ترتیبات و تنظیمات پوچ و بی پایه ای را، که اینک به باورهای ملی در زمینه هایی متنوع بدل شده، آغاز کنند و بی هراس از این همه مبتلا و مشغول به تکرار و تبلیغ و تلقین مطالبی موهوم درباره ی هویت و هستی و دین و دارایی تاریخی ما، با درک و دریافت عمیق از واقعیاتی، که از هنگام آغشته شدن به معجون جعلیات دانشگاه های کنیسه و کلیسایی غرب، مسخ و مذاب شده، با کوشندگانی همراه شوند که به صورت سپاهیانی منفرد و یا در مجموعه هایی کم شمار، به میدان جنگ با دروغ نویسی های مورخین، باستان شناسان، مراکز ایران شناسی کثیف و کهنه شیادانی عازم اند که صد سال است در فضا و فرصتی بلا منازع، علیه هستی و هویت مردم ما و علیه فرهنگ قرآنی مسلمین، عربده می کشند، دستگاه های رسمی وملی و تبلیغاتی و رسانه ای کشور را تا هم امروز در اختیار دارند، کف برلب، علیه این سپاه تازه رزم، با تمام توان به میدان آمده اند و بنا بر رسم و سنت دشمنان حقیقت، دراین هجوم جدید و برای ارعاب فرهنگی، بی شرمانه و به شیوه ی یهودیان فقط بر حجم دروغ های خود می افزایند!

مرکز ومیدان و مقصد اصلی ستیز این ماموران کلیسا وکنیسه، که قرن هاست از تلاش علیه اسلام و پیامبر بزرگوار وانمانده و هرگز همانند صد سال اخیر در یکه تازی بی رقیب موفق نبوده اند! آلودن فرهنگ ملی ما، به این تصور واهی، بی منطق، نامنطبق با واقع و شوونیستی است که گویا ایران از زمان ظهور اسلام به قهقرا می رود، مسلمین عقب مانده‌اند و به فرمان قرآن، جز ریختن خون رسالتی نداشته اند. چنان‌که هنوز شاهدیم کسان بسیاری آشکارا قوم عرب را، که پیامبر والا از میان شان برخاسته، جاهلانی مطلق و محض می گویند، زبان عرب را، که گزینه ای الهی برای بیان قرآن است، تحقیر می کنند، آموزه های الهی آن کتاب مبین را وام دار نبوغ و نبوت پنهان دیگرانی از قماش سلمان فارسی دروغین می شمارند و تأسف بزرگ آن جاست که دسته ای از همین ها به قرآن شناسی رو کرده اند تا از طریق ترجمه و تفسیرهای دل خواه و تاویل ها و تحریف های منحرف کننده، مسیر اسرائیلیات را همچنان باز نگه دارند، متن کبیر قرآن را به منویات و منظورهای قوم گرایانه ی خود بیالایند، از جایگاه و در جای خداوند، کتاب سرمدی او را چنان توضیح دهند که خداوند در قرآن پارسیان را بستاید، پیامبر به فارسی سخن گوید و از این قبیل مضامین قرین به کفر، که این جا و آن جا فراوان است. تاسف بزرگ تر این که همین سب کنندگان تمدن و توانایی های عرب و اسلام را، لمیده بر کرسی های استادی دانشگاه ها ملاقات می کنیم و طوماری از اسامی آن ها را در دست داریم که کلاس ها را علنا به تریبونی برای ستیزه با اسلام و قرآن تبدیل کرده اند!!! آیا آن ها به نبودن ناظری آگاه بر اعمال خود، در دستگاه فرهنگی این جمهوری، تا این مقدار واقف اند و یقین دارند؟!!

«یهودیان بسیار زیرک تر و مکارتر از این بوده اند که بخواهند در سیمای یهودیگری مبادرت به اجرای نقشه های شوم خود کنند. از این رو عالم نمایان یهود با درآمدن به کسوت اسلام و جا زدن خود به عنوان مسلمانانی مقدس مآب، به نشر خرافات و ترهات خود در میان مسلمین پرداختند و با حسن ظنی که پاره ای از خلفا و حکام جور به آن ها داشتند، بازار دروغ پردازی های شان روز به روز رونق گرفت، از این فرصت مغتنم نهایت بهره را بردند و

داستان های ساختگی خود را به نام تفسیر قرآن در میان مسلمانان پراکنده ساختند. اسراییلیات گسترها به همراهی سایر داستان سرایان و خرافه پردازان درباره ی زندگی پیامبران الهی افسانه های فراوانی ساختند به گونه ای که سرگذشت زندگی انبیای عظام را هاله ای از گزافه گویی ها و دروغ پردازی ها احاطه کرده و همین افسانه های بی اساس درصدراسلام، میان مسلمین سینه به سینه می گشت، تا این که در قرن دوم هجری که نهضت تفسیر نویسی آغاز شد، همین داستان ها وحکایت های خرافی که میان مردم شیوع یافته بود وبه دست افرادی مغرض یا ساده اندیش و بی احتیاط، به صورت حدیث درآمده وبه پیامبر اسلام و صحابه ی جلیل القدر رسول خدا همچون علی و ابن عباس و مانند ایشان نسبت داده شده بود، به کتب تفسیری راه یافت و تفاسیر قرآن را مشحون از این خرافات وداستان های موهوم و موهون ساخت که **سوگمندانه باید گفت این قبیل مجعولات تا این زمان نیز در میان بسیاری از تفاسیر جای گرفته و گاه ازناحیه ی برخی کج اندیشان تلقی به قبول شده است**».

(حمید محمد قاسمی، اسراییلیات و تأثیر آن برداستان های انبیاء درتفاسیر قرآن، ص۲)

گرچه به نظر می رسد آقای قاسمی هنوز بر وسعت نفوذ اسراییلیات در فرهنگ عمومی و باورهای کنونی مسلمانان تا آن اندازه مشرف و مسلط نیستند تا همچون استاد بزرگوار و بی مانند، علامه ی کبیر و شیخ عالی مقام، مرتضی عسکری، «۱۵۰ صحابه ی ساختگی» معرفی کنند و هنوز در این باورند که یهودیان بر مبنای موجودی سینه به سینه ی مسلمانان، در قرن دوم تفسیر قرآن نوشته اند و به این نقطه نرسیده اند که تمام ادعاهای وجود کتاب در جهان اسلام تا پیش از قرون اخیر یکسره جعل و در زمره ی تلقینات ابن ندیمی است و احتمالا اشراف ندارند که خط عرب تا همین اواخر اقتدار و استحکام و امکان کتاب نویسی را تا آن حد نداشته است که نخستین قرآن های مدون و محکم و به صورت کتاب را با قید احتیاط در پنج قرن اخیر سراغ کرده ایم و احتمالاً هنوز به این یقین نرسیده اند که هیچ مکتوب پیش از قرن دهم هجری را نمی توان بدون کارشناسی ناقدانه و بی ظن جعل، به فهرست فرهنگ اسلامی وارد کرد، اما با این همه، تذکر ایشان در این باب که تفسیر نویسی بر قرآن مبین، تا هم امروز، ملهم و متأثر از موهومات و موهونات یهودیان و در کار پراکندن اباطیل آنان در پیکره ی کتاب عظیم خداوند است، از ظهور باب تازه ای از

عقلانیت سخت گیر و دشمن شناسانه در تحقیقات اسلامی خبر می دهد، بابی که عمدتاً با این اشارات چراغ سان علامه ی عسگری به راه مسلمین گرفته و گشوده شده است:

«**آن قدر در حدیث و سیره ی پیامبر، دروغ و افسانه های زننده انباشته شده است که با وجود آن ها پی بردن به اسلام صحیح در حد محال و وجود آن احادیث دروغ باعث آن است که اسلام بد آموخته شود**».
(مرتضی عسکری، ۱۵۰ صحابه ی ساختگی، ص ۲۲)

اینک به تعیین و یقین می توان نادرست بودن بسیار و بل تمامی داده ها درباره ی حوادث صدر اسلام را، به اثبات رساند و از طریق غور در مطالب کتاب هایی که ابزار فرقه سازی و تفرقه افکنی میان مسلمین بوده، معلوم کرد نه فقط نزدیک به تمامی نویسندگان این کتب، یهودیان به سیمای متفکران اسلامی درآمده اند، بل بخش عمده ای از این اسامی و آثار مطلقاً هویت تاریخی و فرهنگی ندارند و همچون الفهرست ابن ندیم، در اصل و فرع ساخته ای از کارگاه های جدید در مکتب و صنعت جعل، در زیر زمین دانشگاه ها و موزه های کنیسه و کلیسایی غرب و یا مستقیماً در زمره ی سوغات و صنایع دستی اورشلیم اند، مصنوعاتی که تاکنون اصل آن ها به رؤیت هیچ کس نرسیده است.

«با آن چه از دروغ پردازی و افسانه سازی و انواع تحریف در احادیث سیف دیده ایم، احادیث او در متون اسلامی جای وسیعی برای خود باز نموده، در مدارک به اصطلاح معتبر اسلامی راه یافته و علمای بزرگ افسانه ها و احادیث او را با همه ریزه کاری های اش در کتب خود آورده اند. ما در این فصل برای نمودن این حقیقت تلخ و شگفت انگیز فهرست علمایی را که از سیف حدیث گرفته اند و همچنین فهرست کتب و مدارکی را که احادیث وی در آن ها راه یافته است، می آوریم». (مرتضی عسکری، ۱۵۰ صحابه ی ساختگی، ص ۱۰۰)

فهرستی را که علامه عسکری در ذیل این مقدمه می آورند، برای نقل در این وبلاگ، گرچه بسیار مطول است، اما از آن که ما را با کثرت و جامعیت و جلوه ی عام و وفور جعلیات در فرهنگ اسلامی، مختصراً آشنا می کند

و از جبروت نام های کلانی می کاهد که در گمان کسانی از استوانه های تدوین و تبلیغ و تحکیم فرهنگ اسلام اند، آن را به صورت فشرده، تنها با ذکر نام مؤلف و بدون اشاره به سال حیات و یا تألیفات آن ها در این جا می آورم تا کسانی را که به کتاب استاد عسکری دست رسی ندارند به کار آید و آنان که کتاب را می شناسند، شرح مفصل آن را در صفحه ی ۱۰۰ تا ۱۰۴ آن کتاب بیدار ساز خواهند یافت:

«البغوی، ابن قانع، ابو علی بن السکن، ابن شاهین، ابن منده، ابن عبدالبر، عبدالرحمان بن منده، ابن فتحون، ابوموسی، الذهبی، ابوزکریا، ابوالشیخ، حمزة بن یوسف، ابونعیم، ابوبکر خطیب، ابن عساکر، ابن بدران، ابن حزم، سمعانی، مقدسی، رازی، ذهبی، ابن الفقیه، حموی، عبدالرحمان، حمیری، ابومخنف، نصر بن مزاحم، شیخ مفید، ابن خیاط، بلاذری، طبری، ابن اثیر، ابن کثیر، ابن خلدون، ابن کلبی، ابن اعرابی، العسکری، غندجانی، ابونعیم، بلقینی، قلقشندی، اصبهانی، ابن بدرون، ابن منظور، زبیدی، ترمذی، النجیرمی، ابن حجر، متقی هندی، عقیلی، ابن جوزی و سیوطی».

این تقریباً تمامی نام های معتبر در معرفی فرهنگ و تاریخ و ادب اسلامی، تا قرن دهم هجری است که استاد عسکری آن ها را متابعین ازجاعلین یهود معرفی می کند. ایشان در عین حال، شاعران ظاهراً بزرگ و نام داری چون مرزبانی، دارقطنی، ابوبکر خطیب، ابن ماکولا، رشاطی و ابن الدباغ را مخلوق ذهن سیف یهودی می شمارد و در پایان با افزودن جمله ی «و هزاران کتاب دیگر از مؤلفین متقدم و متأخر و مستشرقین و اسلام شناسان غربی» دفتر فرهنگ مجعولات اسلامی را به گونه ای می بندد که ما را موظف و مجاب می کند تا دست از رسم تعصب و تلقین بشوییم، به نواندیشی حفاظت گرانه از اسلام، پرهیز از مکاشفات مهمل این گونه مکتوبات و توسل مطلق و محض و منفرد به مطمئن و متین ترین سند تنها دین یکتا پرستی، یعنی قرآن عالی بیان روی آوریم.

و اضافه کنم که حتی فهرست استاد عسکری نیز نواقص خود را دارد که به آن خواهم پرداخت و بگویم که عرضه و ارائه کنندگان اطلاعات تاریخی و فرهنگی در آلودن اسلام به جدال و خون ریزی چه گونه زیرکانه، به

گونه ای عمل کرده اند که اینک و در اثر ابتلا به ویروس دروغ سازی یهودیان، کافر کشی عام را، در زمره ی افتخارات مسلمین می انگاریم و بی اعتنا به توصیه های قرآن، گمان داریم که پیامبر خدا و یاران اش، دمی از ایام دعوت را، بی ضربه ی شمشیر برگزار نکرده اند، چنان که می گویند و می نویسند از زمان وفات پیامبر رفیع مرتبه تا پایان فتوحات اسلامی نیز، انتشار اسلام جز با توسل به تیغه ی شمشیر برگزار نشده است!!! کار این بی اعتنایی جسورانه به آموزه های قرآنی، در روزگار ما، تا آن جا گسترش یافته است که در حکومت اسلامی، آشکارا و با ربحی مضاعف بر نرخ یهودیان، از مسلمین ربا می گیرند، درعین حال که قرآن مبارک شعر گویی و شعر خوانی را پیروی از رسم گمراهان می شمارد، لجوجانه حتی کتاب خدا را هم به شعر در می آورند و بی توجه به فرمان الهی که تکلیف می کند، از زمانی معین، پیروان تورات و انجیل را مشرک و نجس بشماریم و از آن ها جزیه بگیریم، نه فقط به چند هزار یهودی و مسیحی در مجلس شورای اسلامی کرسی نمایندگی می دهند، بل با نام گذاری زردشتی بر چند هزار گبر دیگر، که در عرش اشغالگران انگلیسی هند و با «تراب» یهودیان ساخته شده اند و دین و پیامبر و کتاب شان قلابی است، برای آن ها با عنوان ایرانیان کهن پیرو راست کرداری در مجلس مسلمین مسند می گذارند تا علاوه بر این همه کاغذ که در طلب کاری از مسلمین سیاه و این همه تبلیغات آزاد ضد اسلام که اعمال می کنند، فرصت استفاده از تریبون قانون گذاری و رسمی کشور را نیز از دست ندهند و اگر بهانه می آورند که در روزگار ما به جای تبعیت از فرامین قرآن، باید فضای دموکراتیک جهانی را منظور کنیم، آن گاه بپرسید اگر به ازای چند هزار تابع اوستا و تورات و انجیل، در مجلس اسلامی یک کرسی و تریبون قرار می دهید، پس برای میلیون ها مسلمان ساکن آلمان و فرانسه و انگلستان و آمریکا در این دموکراسی قلابی و ادعایی، که چشم و گوش شما را از قرآن برگردانده است، چند کرسی پارلمانی مقرر و موجود است؟!!! و اگر بار دیگر بهانه بگیرند که خداوند در قرآن ما را به رعایت دیگران موظف

شمرده، پس پاسخ بخواهید آن‌گاه که از این همه دستور مؤکد و مهم قرآنی اعراض می‌کنید و سر باز می‌زنید، اگر ریگی به کفش ندارید، چرا فقط رعایت حال یهودیان و گبران را از یاد نمی‌برید، واجب می‌شمارید و مشمول رعایت قرآنی قرار می‌دهید؟!!!

اسلام و شمشیر، ٤

در قرآن فصیح و کبیر، چند گردنه ی عبور نشده ی لفظی وجود دارد که حکمت استقرار آن ها هنوز بر مسلمان و غیر مسلمان آشکار نیست و در رأس آن ها حروف مقطعه، همچون «کهیعص»، «ن»، «ص»، «الم»، «یس» و غیره قرار می گیرد که علی رغم انبوه کنجکاوانی که به آن توجه کرده اند و به دنبال گشایش قصد کاربرد آن بوده اند، تاکنون کسی به رمز این غمزه در بیان الهی پی نبرده و ادراک مقصود از نصب این نشانه های منفرد و مرکب از حروف، بر مدخل ۲۹ سوره از قرآن، با وجود انبوهی از گمانه ها، تاکنون میسر نبوده است. بررسی این انحناهای لفظی قرآن، به بحث ما در موضوع «اسلام و شمشیر»، بسیار مدد خواهد رساند.

انحنای دوم، در تعداد نسبتاً قابل اعتنایی از کلمات و ترکیبات عربی آمده در قرآن است، که تا امروز معنای محکم آن بر کسی معلوم نیست و غالباً بر این الفاظ، تصورات و تعیین هایی قرار داده اند که نه فقط نزد مترجمین و مفسرین به وحدت نمی رسد، بل و مهم تر این که توضیحات ارائه شده در باب این گونه گزینه ها، موجب و مورد یقین کسی نیست، اما در مقاطعی منجربه انحراف توجه خواننده از اشارات روشن قرآن و یا برداشت نادرست از این یا آن آیه می شود. اگر بخواهم تنها از ساده ترین آن ها مثال آورم، به

شماره کثیر است، پس در این جا به چند نمونه بسنده می کنم:

روح القدس: این ترکیب را درتورات نمی یابیم و با انجیل عرضه شده است. مفسرین کتاب مقدس برای آن معنای منفرد نداده اند و بیش تر به چنین شروحی برگزار کرده اند، که نارسا و مبهم است: «روح القدس اقنوم سوم از اقانیم ثلاثه ی الهی است...». این ترکیب چهار بار در قرآن تکرار شده، که سه بار آن در اشاره ی به مسیحیت و در زمره ی عطایای الهی به مریم مقدس آمده و یک بار هم در آیه ی ۱۰۲ سوره ی نحل به عنوان حامل آیات قرآن معرفی شده، که مترجمین و مفسرین به «جبرئیل» فهم کرده اند که با سه روح القدس پیشین قرآن و با روح القدس انجیل متفاوت می شود. در باب معنای ترکیب «روح القدس»، بیش از این توان برداشت نیست و مفهوم و یا مفاهیم این ترکیب، همچنان نزد خداوند مکتوم است.

طور: این واژه را نام کوهی گرفته اند و حال آن که در قرآن مجید، مجرد «طور» است، بی قید کوه، که معنای لغوی ندارد و منظور الهی از بیان آن پنهان است. اهمیت این لغت در قرآن، از اختصاص سوره ای با نام و آغاز «قسم به طور» تبیین می شود: «و الطور. و کتاب مسطور». مفسرین و مترجمین همه جا تبیین «طور» به عنوان نام کوه را چندان جدی گرفته و کار را چنان تمام شده پنداشته اند، که هرکجا اشاره به کوه نامعینی در قرآن آمده، از جمله درآیه ی ۱۷۱ سوره ی مبارکه ی «اعراف»، در پرانتزهای معروف شان، چنان که بخواهند سقط نام کوه را به خداوند یادآوری کنند، «طور» را به دنبال آن افزوده اند!!! و در مقابل، هر کجا هم به واژه ی مجرد «طور» برخورده اند، با بینش فرضی خود، آن را «کوه طور» معرفی کرده اند!!! اما در واقع امر تاکنون تشخیص معنا و مقصود و اشاره ی روشن خداوند از بیان این لغت در قرآن میسر نبوده و در زمره ی اسرار بیان الهی قرار دارد.

من و سلوی: این ترکیب هم، که عیناً در تورات و سه بار هم در قرآن و هر سه بار به عنوان اشاره به عنایت مخصوص خداوند در تأمین غذای بنی اسراییل، پس از خروج از مصر آمده، بدون معنای لغوی باقی مانده،

مفسرین و مترجمین، چنان که دخالت در بیان قرآن را موجب بزرگ انگاری خویش بگیرند و نخواهند به نافهمی موجود در درک کامل معانی پاره ای از لغات قرآنی گردن نهند، برای این دو واژه، از «بلدرچین» تا «عسل» و «گز انگبین» ـ همراه داستان هایی شیرین تر از این انتسابات بی بنیان ـ حدسیاتی آشکارا فضولانه آورده اند. آیا نباید از آن ها بپرسیم که اگر خداوند بیان عسل و یا بلدرچین را در عرضه ی «من و سلوی» اراده فرموده بود، به چه جهت ذکر مستقیم لغات شناخته ی آن را، چنان که در مورد عسل در آیه ی ۱۵ سوره ی محمد می خوانیم، صلاح ندیده است؟ تا نتیجه ی معلوم به دست آید که ما معنای مورد نظر خداوند از این نام گذاری بر آن عنایت ویژه بر قوم یهود، به هنگام سرگردانی را، نمی دانیم. از این دریچه شاید بتوان به این فرض رسید که مائده ی ارسالی خداوند بر آن مردم ناسپاس، چنان که صراحت دارد، هدیه ای رسیده از آسمان بوده است، که طبیعتاً نام شناخته شده ی زمینی نداشته و هنوز هم ندارد.

سبعاً من المثانی: در توضیح این ترکیب، که به کلی بدون معنا مانده، توجیهات به راستی حیرت آوری موجود است که هیچ کدام جز اطناب و اخلال نیست، جز بر سرگردانی دامن نمی زند و چندان آشفته و نامربوط است، که ذهن جست و جو گر را از دنبال کردن مطلب منصرف می کند. این ترکیب نیز، همانند لغت «کوثر»، فقط یک بار در قرآن عظیم، در آیه ی ۸۷ سوره ی حجر: «و لقد آتیناک سبعا من المثانی و القرآن العظیم»، و در آیه ی اول سوره ی کوثر آمده است: «انا اعطیناک الکوثر. فصل لربک و انحر». درمورد نخست، خداوند چنان بخششی را به پیامبر والا مقام یادآوری می کند که همپای قرآن و به وصف آیه ی بعد، از تمام دارایی های دیگر با ارزش تر است و در مورد دوم، به عطیه ی پایین دست تری اشاره است، که با مقیاس سپاس از خداوند و انجام قربانی پاسخ داده می شود. این جا نیز، درست همانند «من و سلوی»، تنها می توان و باید گفت که عطیه و یا عطایای ویژه ی الهی، به پیامبر برگزیده اش، چندان ممتاز و متمایز و نوشناخت و مخصوص بوده است، که به طور طبیعی، زبان معمول و

معهود و متعارف و آشنای عرب، به علت نبود پیشینه، برای آن خطاب و وصفی نداشته و نساخته بوده است.
به همین ترتیب ما هنوز نمی دانیم آتشی که خداوند بر کافران مقرر کرده و در آیه ی ۲۴ سوره ی بقره، «آتشی با هیزم انسان ها و سنگ ها» توصیف می شود، چه گونه پدیده ای است، منظور خداوند از دمیده شدن در «صور» که در ده آیه ی قرآنی، به اصرار و تعدد و تکرار، وقوع آن قطعی شده را نمی دانیم و با معنی لغوی صور در این اشارات آشنا نیستیم، زیرا علم و آگاهی نسبت به این اوصاف و القاب و ترکیبات تنها نزد خداست و ما را به مقولات و مراتب مرموز آسمانی هدایت می کند که زبان عرب به زمان نزول قرآن، در شناسایی و نام گذاری آن، به سبب فقدان سابقه ی قبلی، عاجز بوده است. در این صورت و بدون تعارف و مجامله و مخفی کاری، باید گفت که هر حدس و حاشیه و پرانتز گذاری بر این کلمات و کنایات، جز پریشان نویسی شخصی و در مواردی دخالت ناموجه در متن و مفهوم قرآن مبارک نیست، **زیرا بی شک بیان الهی در قرآن مبین و فصیح و عظیم، از هدایت معنایی بندگان ناچیزش، در هر صورت و مقیاسی، بی نیاز است**.
این ها فقط مثال هایی اندک از مجموعه ای بود که به ما توجه می دهد تا قرآن مجید را جایگاه جلوه گری خویش نگیریم، از حد خود تجاوز نکنیم و اگر از شناسایی مفهوم و معنایی در قرآن عاجزیم، به آن معترف شویم، خود را در جای مدد کار و مصحح و ویرایشگر فرموده های الهی نپنداریم، با حدسیاتی بی بنیان و بها، دست آویزی برای آشوبگران فراهم نسازیم که از مسیر همین تفسیرات و درامتداد عرب و اسلام ستیزی معمول خود، نزدیک است که قرآن فصیح را هم، صحیفه ای از فارسیان بگویند، چنان که بی شرمانه، ابراهیم ستوده را، زردشت سپتمان شناخته اند!!!
و بالاخره آخرین انحنای لغوی قرآن، آشکارترین حجت بر صحت مدخل باز هم تازه گشوده ی فوق است و آن، دوازده لغت و ترکیب لغوی در ده سوره ی قرآنی است، که خداوند بلافاصله پس از به کارگیری هر یک از

این کلمات و ترکیبات، با قید «و ما ادراک؟» به پیامبر بزرگوار، به بندگان و دریافت کنندگان آیه، علنا و آشکارا تذکر می دهد که در درک معنای آن لغات و ترکیبات عاجز خواهند ماند، چنان که در مواردی، برای ایجاد امکان ادراک بیش تر، به دنبال تذکر «و ما ادراک» توضیح و تفصیل روشن تری برای آن کلمه و یا ترکیب ارائه می شود. نکته ی مکتوم و مهم آن جاست که تمامی این لغات و ترکیبات لغوی را، برای بار نخست، در سوره های کوتاه نازل شده در مکه می یابیم و اگر هر یک از این کلمات و یا ترکیبات، در متن قرآن و در سوره های جدیدتر، مکرر شده باشد، دیگر قید «و ما ادراک» را به دنبال ندارد، که خود ظرافت و دقت بیان قرآن را اعلام و آشکار می کند. به گمان من این شیوه ی مطمئنی است که از مسیر آن، تقدم و تأخر نزول برخی از آیات و شاید هم سوره ها را، با دقت تمام، معین کنیم، که غالباً با تشخیص های موجود و کنونی انطباق ندارد و یکسان نیست. پس نخست به بررسی این لغات مشغول شوم:

الحاقه: تنها مورد کاربرد این واژه را، در ابتدای سوره‌ای به همین نام می خوانیم:

> «**الحاقه. ما الحاقه. و ما ادراک ما الحاقه.** حاقه، حاقه چیست. و از حاقه چه می فهمی؟».

سپس سوره از نابودی دو قوم عاد و ثمود در اثر هشت شبانه روز طوفان طولانی و سهمگین، خبر می دهد. آیا شدت و زمان زیاد این طوفان، که پیش از نزول قرآن، عرب تجربه نکرده بود، تا بر آن نامی گذارد، اسباب آن نامیدن ناآشنا و آن تذکر عدم ادراک بندگان شده است؟ خنده دارتر از این نیست که با وجود تأکید قرآن بر عدم آگاهی بندگان نسبت به معنای حاقه، اینک مترجمین و مفسرینی می شناسیم که به نازل کننده ی قرآن یادآوری کنند که خلاف قید قرآن، آن ها معنی «حاقه» را، که «واقع شدنی و رخ دادنی» تشخیص داده اند، می دانند!!!

سقر: این واژه را در آیه ی ۲۶ و ۲۷ سوره ی «مدثر» می یابیم:

«**فقال ان هذا الا سحر یوثر. ان هذا الا قول البشر. ساصلیه سقر. و ما ادراک ما سقر. لا تبقی و لا تذر. لواحة للبشر. علیها تسعة عشر.** پس گفت این جز جادویی تأثیر گذار و جز سخنی از بشر نیست. به سقر فرستاده خواهد شد. و از سقر چه می فهمی؟ رها نمی کند و باقی نمی گذارد. آدمی را می سوزاند و سیاه می کند. بر او نوزده است». (مدثر، ۳۰-۲۴)

در این جا نیز درست همان مراتب است. ازکسانی سخن می رود که قرآن را چیزی جز حاصل قدرت بیان ساحرانه ی بشر نمی دانند. خداوند به آن ها وعده ی «سقر» می دهد و بلافاصله یادآوری می کند که کسی معنای سقر را نمی داند و این جا هم همانند «حاقه» شرح عذابی را می آورد، که موحش است و آن را با عدد نوزده مربوط می کند. معلوم است عرب برای این عذاب در زمان نزول قرآن لغت نداشته که خداوند، ضمن تذکر نادانی عمومی نسبت به فهم معنایی کلمه، بر آن عذاب، «سقر» نام نهاده است. اما کسانی از مفسرین و مترجمین، بی توجه به یادآوری الهی در فقدان اشراف به معنای سقر، آن را دوزخ معنی کرده اند که در قرآن مبین جهنم است. همین مفسرین و مترجمین معلوم نیست چه گونه آن عدد نوزده را هم تعداد نگهبانان دوزخ گرفته اند که آشکارا ایراد فضولی و زیاده گویی در معنای آیات قرآن و القای موذیانه ی نظر شخصی خویش به جای انتشار مجرد و مودبانه ی آن متن کبیر ارزیابی و شناخته می شود. شیرین کاری دیگر برخی از مترجمین آن جاست که واژه «بشر» در آیه را، «بشره» به معنای چهره گرفته و «صورت های شان را سیاه می کند»، ترجمه کرده اند!!! توجه روشنگر دیگری بیاورم که خداوند همین لغت سقر را در آیه ی ۴۸ سوره ی مبارکه ی «قمر»، اما بدون هیچ توضیح و تذکری تجدید کرده است. از این راه می توانیم لااقل به برداشت این حاصل برسیم که بی تردید سوره ی «قمر» از نظر زمانی، پس از «مدثر» نازل شده است. چنین راه نمایان بی صدا و مطمئنی، در قرآن کریم فراوان اند که با اندکی تامل، چه بس تصحیحات در مسائل مورد مناقشه را به آسانی میسر می کنند، که به امید حمایت الهی پرده هایی از آن را خواهم شکافت.

یوم الفصل: به این ترکیب در آیه ۱۳ و ۱۴ سوره ی مرسلات بر می خوریم:

«**لای یوم اجلت. لیوم الفصل. و ما ادراک ما یوم الفصل. ویل یومئذ للمکذبین.** تا چه زمان فرصت هست. تا روز فصل. و از روز فصل چه می فهمی؟ در آن روز وای بر تکذیب کنندگان». (مرسلات، ۱۵-۱۲)

در این جا نیز خداوند بر موعد اجرای یک عذاب مقرر دیگر، برای منکران و تکذیب کنندگان، با یادآوری نا آشنایی عمومی نسبت به معنای آن، «روز فصل» نام داده است. این ترکیب را قرآن عظیم، در آیه ی ۲۱ سوره ی صافات، در آیه ی ۴۰ سوره ی دخان و در آیه ی ۱۷ سوره ی نباء نیز بر همین عذاب، اما این بار بدون قید «و ما ادراک»، اطلاق کرده است. این نشانه ها به روشنی گواهی می دهد که زمان نزول سوره ی مرسلات، بر سوره های صافات و دخان و نباء، مقدم است و نیز معلوم می کند که این اصرار در تنوع القاب و اسامی در قرآن مجید، بر مدارج و مناسک مختلف رخ دادهای قیامت، بر سبیل تصادف نیست و هر یک را باید فصل و نحوه ی جداگانه ای از رفتار نهایی با گروه های متفاوت منحرفان گرفت. در این جا نیز مفسران و مترجمینی، بر روز فصل، که خداوند ناتوانی در درک معنای آن را به صراحت بیان کرده، روز جدایی حق از باطل، روز داوری و روز واپسین معنا گذارده اند، که هر یک از این معانی در قرآن مبین واژه ی مخصوص خود را صاحب است. آیا این حضرات چه می اندیشند و با چه جراتی بر کلام و پیام خدا ردیه می نویسند، به آن ها فضولانه و فضل فروشانه ورود می کنند و نادانی نسبت به درک معنای این لغات را، که قرآن موکد می کند، با عرضه ی معنایی من درآوردی، منکر می شوند؟!!!

یوم الدین: به این ترکیب هم در آیه ی ۱۷ سوره ی مبارکه ی انفطار بر می خوریم:

«**ان الابرار لفی نعیم. و ان الفجار لفی جحیم. یصلونها یوم الدین. و ما هم عنها بغائبین. و ما ادراک ما یوم الدین. ثم ما ادراک ما یوم الدین. یوم لا تملک نفس لنفس شیئا والامر یومئذ لله.** منزهان در نعمت و ناپاکان در جهنم خواهند بود. در روز دین معلوم می شود. و کسی از قلم نمی افتد. و از روز دین چه می فهمی؟ پس، از روز دین چه می فهمی؟ روزی که کسی بر

چیزی مالکیت ندارد و اختیارات به دست خداست». (انفطار، ۱۹-۱۳)

ترکیب یوم الدین را به فراوانی و در آیات ۴ سوره ی فاتحه، آیه ی ۳۵ سوره ی حجر، آیه ی ۸۲ سوره ی شعراء، آیه ی ۲۰ سوره ی صافات، آیه ی ۷۸ سوره ی «ص»، آیه ی ۱۲ سوره ی ذاریات، آیه ی ۵۶ سوره ی واقعه، آیه ی ۲۶ سوره ی معارج، آیه ی ۴۶ سوره ی مدثر و سرانجام در آیه ی ۱۱ سوره ی مطففین و آیات ۱۵ و ۱۷ و ۱۸ سوره ی انفطار نیز می یابیم. بدین ترتیب و عقلاً باید که زمان نزول سوره ی انفطار را، که قید و آیه ی «و ما ادراک ما یوم الدین» را دارد بر دیگر سوره ها، که این قید را ندارد، مقدم بگیریم که گرچه این امر ترتیب کنونی ادعاها در باب نزول سوره ها را بر هم خواهد زد، اما به زمانی دیگر، اگر خدا بخواهد، خواهم نوشت که منافع این گونه بررسی ها در چیست. اینک و در این جا هم مفسرین و مترجمین بسیاری را می شناسیم که برای روز دین و علی رغم این که خداوند قدیر، اشراف به درک آن را، حتی با تأکیدی دوباره، ممکن ندانسته، معانی بی مایه ی دیگر، از جمله «روز جزا» را آورده اند که بدین ترتیب در فرهنگ نامه ی اینان، معنای لغت دین، «جزا» خواهد شد!!!

سجین و علیین: با موارد کاربرد این دو لغت، در آیه ی ۷ و آیه ی ۱۸ سوره ی مطففین آشنا می شویم:

> «**یوم یقوم الناس لرب العالمین. کلا ان کتاب الفجار لفی سجین. و ما ادراک ما سجین. کتاب مرقوم... کلا ان کتاب الابرار لفی علیین. و ما ادراک ما علیون. کتاب مرقوم**. آن روز که مردم در برابر خدای عالمین حاضر شوند. بدان که کرده های فاجرین در سجین ثبت است. و از سجین چه می فهمی؟ نوشته هایی است... چنان که کرده های آزادگان در علیین ثبت است. و از علیون چه می فهمی؟ نوشته هایی است». (مطففین، ۹-۶ و ۲۰-۱۸)

این توضیح الهی است درباره ی دو گنجینه ی اطلاعات، که کردارها و گفتارهای نیک و بد آدمیان، به صورتی جداگانه، در آن ها دسته بندی، ثبت و مصور است، همان که در اشارات دیگری در قرآن قویم، به «لوح محفوظ» هم تعبیر شده است. بی تردید سجین و علیین و لوح محفوظ

نام گذاری الهی بر امکانات و ابزارهایی در عرش است، که اسنادی را برای ارائه در دادگاه قیامت آماده می کند، تا چنان که در آیات قرآن آمده، فاجرین را امکان تحاشی در پیشگاه خداوند نماند:

«**الیوم نختم علی افواههم و تکلمنا ایدیهم و تشهد ارجلهم بما کانوا یکسبون.** آن روز به حدسیات خاتمه داده می شود، دست ها به سخن درمی آیند و پاها به آن چه کرده اند، شهادت می دهند. (یس، ۶۵)
حتی اذا ما جاءوها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما کانوا یعملون. و به محض رسیدن، گوش و چشم و کالبدشان به اعمال شان گواهی خواهند داد». (فصلت، ۲۰)

و چون مسلم است که ذهن عرب با این لغات به طور طبیعی نا آشنا بوده، پس خداوند به درستی عدم ادراک نسبت به آن ها را یادآوری می کند. خوش بختانه در این جا خیال بافی مترجمین و مفسرین در معنا تراشی برای سجین و علیین متوقف می ماند و تا آن جا که دیده ام به تذکر خداوند درباره ی نادانی نسبت به مفهوم این واژه ها اجباراً گردن نهاده اند! نکته ی دیگری که در باب و باره ی سوره ی مطففین می توان نگاشت این که چون در این سوره از ترکیب بدون توضیح «یوم الدین» استفاده شده، پس بی تردید نزول این سوره از سوره ی انفطار جدیدتر است، که در آن یوم الدین لغتی ناشناس معرفی می شود.
طارق: تنها مورد کاربرد این لغت منفرد را در ابتدای سوره ای با همین نام می یابیم:

«**والسماء و الطارق. و ما ادراک ما الطارق. النجم الثاقب.** قسم به آسمان و طارق. و از طارق چه می فهمی؟ ستاره ای است درخشنده».

در این سوره از عذاب الهی سخنی نیست، چکامه ای بس زیباست در ارتباط میان خلقت انسان، توان بازآفرینی خداوند، اعتبار و اصالت قرآن و در آن آیه ی شگفت انگیز «یوم تبلی السرائر» ضبط است که آدمی را به انتظار عیادت آن یوم مشتاق می کند. با این همه و در حالی که هنوز برای کسی مکان و موقع طارق در فلک پهناور، منطبق با تذکر الهی، معلوم

نیست، اما برخی، و نمی دانیم ازچه راه، آن را ستاره ی شب آینده، (احتمالاً برای جلوگیری از اختلاط با ستاره های روز آینده!) یا اختر شبگرد و از این قبیل شناخته اند؟!!

عقبه: تنها مورد کاربرد این کلمه، در آیه ی ۱۱ و ۱۲سوره مبارکه ی «بلد»آمده است:

> «**الم نجعل له عینین. و لساناً و شفتین. و هدیناه النجدین. فلا اقتحم العقبه. و ما ادراک ما العقبه. فک رقبه. او اطعام فی یوم ذی مسغبه. یتیما ذا مقربه. او مسکینا ذا متربه.** آیا به او دو چشم ندادیم. و زبان و دو لب. و ننمودیم راه دو وادی را. اما او عقبه را اختیار نکرد. و از عقبه چه می فهمی؟ آزاد کردن بنده ای. یا سیر کردن گرسنگان در زمان قحطی. یا یتیمی در اطراف خویش. یا ناتوانی به خاک افتاده». (بلد، ۱۶-۸)

پناه می برم به خداوند برای این همه متانت و فصاحت و انسانیت، در بیان قرآن. این قصیده ی آسمانی، که سوره ی مبارکه ی بلد نام دارد، به تنهایی بر تمام ادعاهای مندرج در بیانیه ی بی خاصیت حقوق بشر افضل است. سخن از کسی است که لاف مال می زند، بی دریغ دارایی هدر می دهد و گمان نظاره بر اعمال اش را ندارد. قرآن می فرماید: آیا چشم و لب و زبان ندارد و راه درست را نمی داند که با مال اش عقبه ای بر جای نمی گذارد؟ و بدون مکث تذکر می دهد که معنای عقبه بر عموم روشن نیست، و توضیح می آورد که عقبه آثار اقدام به سلسله ای از نیکی ها به دیگران است: رهاندن بدهکاری، سیر کردن گرسنگان به زمان تنگی، رسیدگی به یتیمان در اطراف خویش و یا دستگیری از مفلوک بر خاک افتاده ای است. آیا این آیه ها به ما نمی گوید که اسلام چه تحول شگرفی در رفتار مردم نجد و مسلمین به آنان پیوسته پدید آورد؟ آیا معلوم نمی کند که بنیان توجه به دیگران را اسلام گذارد، در زمانی که حتی معنای «عقبه» بر کسی از مخاطبین قرآن هم آشکار نبود؟ و البته به جز بر مفسرین و مترجمین، که خلاف تذکر و توضیح خداوند، بر «عقبه» معنای «گردنه» گذارده اند!!!! به راستی که قضاوتی نمی توان کرد جز این که بگویم آن ها نه با کلیت کلام خداوند، که به طور نسبی با لغت، آن هم در اندازه ی

رونق کاسبی خویش آشنایند!!!

لیلة القدر: این ترکیب انحصاری را هم فقط یک بار و در ابتدای سوره ی «قدر» یافته ایم:

«**انا انزلناه فی لیلة القدر. و ما ادراک ما لیلة القدر. لیلة القدر خیر من الف شهر. تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر.** ما در شب قدر نازل کرده ایم. و از شب قدر چه می فهمی؟ شب قدر به تر از هزار ماه است. که در آن ملائکه و روح با اجازه ی خداوند برای تمام امور فرود می آیند».

خداوند با ارائه ی ترکیب «لیلة القدر» به تصویری از مدیریت مسائل زمین، با ارسال مسئولینی که ملائکه و روح خوانده شده اند، در شبی معین سخن می گوید، که به فرمان پروردگار، تا طلوع فجر به امور رسیدگی می کنند. واژه به واژه ی این سوره ی گران قدر، متضمن حاکمیت و نظارت و سلطه ی مطلق الهی بر جزییات امور جهان است. دراین بیانات گره هایی نهفته است که هنوز هم فهم اشاره ی شب قدر را ناممکن می کند و نمی دانیم چرا فضیلت وقیمت این شب، از هزار ماه، یعنی قریب ۹۰ سال، افزون تر است. آیا این زمان را فاصله ی میان ادوار نزول و حضور مستقیم مأمورین الهی بر زمین بدانیم؟ به هر حال مسلم است که مخاطبان قرآن، به زمان پیامبر، از این تصاویر اجرایی در آن شبی که قرآن شب قدر نام می دهد، چیزی ندانند و نفهمند و به همین سبب خداوند نبودن امکان ادراک نسبت به مسائل و مراتب این شب را با قید «و ما ادراک» مسجل می کند. تقریباً کافه ی مفسرین و مترجمین در این جا نیز این ترتیبات مقدرانه ی الهی را، معلوم نیست با کدام دلیل، به نزول قرآن در شب قدر مربوط کرده اند؟! آیا قرآنی را که خداوند بنابر مشهور، طی ۲۳ سال بر پیامبر اعظم، آیه به آیه فرستاده و این همه ادعا در باب مراتب و منازل و مقاطع نزول هر آیه و سوره موجود است، پس چه گونه، تنها به قصد فضل فروشی، در یک شب فرود می آورند؟

قارعه و هاویه: این دو لغت را نیز در آیه های اول و دوم و سوم و نهم سوره ی مبارکه ی قارعه یافته ایم:

«**القارعه. ما القارعه. و ما ادراک ما القارعه. یوم یکون الناس کالفراش**

المبثوث. و تکون الجبال کالعهن المنفوش. فامّا من ثقلت موازینه. فهو فی عیشة راضیه. و اما من خفت موازینه. فامه هاویه. و ما ادراک ماهیه. نار حامیه. قارعه. قارعه چیست. و از قارعه چه می‌فهمی؟ روزی است که مردم چون پروانگان پراکنده شوند. و کوه‌ها به صورت پشم حلاجی شده درآیند. پس آنان که موازنه ی مثبت نشان دهند، در عیش و رضایت اند و آنان که موازنه ی منفی نشان دهند. از اصحاب هاویه اند. که از ماهیت آن بی خبری. آتش سوزانی است».

این سوره نیز زمان و صورتی از حساب و عقاب را «قارعه» می‌خواند با این تذکر که کسی معنای قارعه را درک نمی‌کند و توضیح می‌دهد که قارعه روزی است که مردم پراکنده و کوه‌ها چون پشم حلاجی شده‌اند. از نصیب صالحان که زندگی مؤمنانه کرده‌اند می‌گوید که در آن روز در رضایت و عیش اند و از فاجران که به «هاویه» سپرده می‌شوند و باز هم همان تذکر، که ماهیت «هاویه» بر کسی آشکار نیست و همان توضیح، که آتش شعله وری است. مفسرین و مترجمین ما در توضیح و ترجمه و تفسیر این سوره شاه کارها بروز داده‌اند. نخست این که برای «قارعه» ای که خداوند وصفی از حوادث یک روز معین گرفته است، معنایی به صورت «درهم کوب» تراشیده اند!!! و از آن باور نکردنی تر این که برخی از آنان لغت «منفوش» در آیه ی پنجم با معنای حلاجی شده را، «منقوش» خوانده و «رنگین» ترجمه کرده‌اند. آیا نباید کسی این همه سهل انگاری در فهم قرآن را، به ویژه از سوی مترجمین و مفسرین، جایی متوقف کند؟! و بالاخره در قرآن مبین، لغت قارعه، اما بدون قید «و ما ادراک» در آیه ی ۳۱ سوره ی «رعد» و نیز در آیه ی ۴ سوره ی «حاقه» تکرار شده و بدین ترتیب معلوم می‌شود که سوره مبارکه ی «قارعه» از «رعد» و «حاقه» نیز قدیم تر است.

حطمه: کاربرد اختصاصی و نامکرر این لغت را هم، فقط در آیه ی ۴ و ۵ سوره ی «همزه» یافته ایم:

«**یحسب ان ماله اخلده. کلا لینبذن فی الحطمه. و ما ادراک ما الحطمه. نارالله الموقده. التی تطلع علی الافئده.** حساب می‌کرد که مال اش آرامش می‌آورد. نه، بی تردید در حطمه خواهد بود. و از حطمه چه می‌فهمی؟ آتشی

خدا افروخته است. که در قلوب زبانه می کشد». (همزه، ۷-۳)

در تمام این ۱۲ مورد، نوع سئوال قرآن، یعنی «وما ادراک؟»، به کمال مبین آن است، که در آن زمان، معنای لغت در نظر عرب مکشوف نبوده و هنوز هم نیست. اما در این جا هم، حتی بی توجه به توضیح و تشریح مجدد قرآن، که معنای لغت «حطمه» را آتشی خدا افروخته در دل ها می شناساند، مفسرین و مترجمینی داریم که مایلند «حطمه» را به دل خواه خویش «درهم شکن» معرفی کنند!!! آیا این عالی جاهان قرآن شناس سوره را تا پایان نمی خوانند؟!! یادداشت طویلی شد، مقدمه ای بر ورود در عنوان اصلی این مدخل، یعنی «اسلام و شمشیر». می خواستم بنویسم و بگویم که کلام خدا مداخله بردار نیست و هیچ کس، در هیچ مرتبه ای، محق و مختار و مجاز نیست که به هیچ صورت و اندازه ای، در متن کبیر قرآن، با تعبیر و تفسیر و نصب پرانتز و تدارک ترجمه های بی اساس، دخالت موضوعی و معنایی و برداشت از آیه های قرآن را با تصورات خود هدایت کند، زیرا به راستی نه تنها تأیید و تحکیم صلاح و سلامت این مداخله کنندگان و مضمون این مداخلات، از هیچ مسیری میسر نیست، بل کاربران هر یک از این موارد، احتمالاً خود را در اندازه ی دست یار خداوند در تدوین و تنزیل و تفهیم قرآن تصور کرده اند!!!

قرآن عظیم در صورت و ماهیت، بلیغ، فصیح، صریح و روشن است و باری تعالی برای بیان هدایت ها، نصیحت ها، هشدارها، دعوت ها و وعده های دوزخ و بهشت، چشم به ویراستاری بندگان ناچیز نداشته است، که گمان های شخصی و اشارات بی هویت ناسره را، به مثابه و عنوان مقصد اصلی خداوند، در بیان این و آن کلمه و آیه و سوره می گنجانند. همین دخالت های نامربوط، چنان که اکنون با عواقب آن ها مواجهیم، کورش در تاریخ شرق میانه تا سده ی پیش ناشناس را، در جای ذوالقرنین قرآن قرار داده و صدها بهتان و داستان نادرست و بی سند و ناپسند و توطئه آمیز دیگر را، به کتاب خدا وارد کرده، که هنوز صلاح در سکوت نسبی است. والله خیر الماکرین.

اسلام و شمشیر، ۵

مقصود از عرضه ی مقدمات قبل، اعلام این مطلب بود که قرآن، در زمره ی مهجور و محبوس ترین متونی است که در میان مسلمانان و معتقدان ایران، صرفاً برای تبرک و تظاهر، در مراسم خانوادگی و رسمی و اداری، به سفره و تاقچه و میز کار و قفسه ی کتابی سپرده می شود و از آن که زبان قرآن، از نظر زبدگان ما نیز، متعلق به عرب متجاوز و دشمن خوست، که گویا با بر باد دادن تمدن دروغین ایران باستان، با زور و تزویر، ما را به پذیرفتن اسلام مجبور کرده و از آن که دانستن زبان دشمن هم، موجب بی اعتباری روشن فکری کند ذهن کنونی است، پس درک کننده ی مستقیم و درست و بی واسطه ی متن قرآن، در اقلیم ایران و میان اقوام غیر عرب زبان، چندان به ندرت یافت می شود که می توان گفت هیچ نداریم و نمی شناسیم و این نکته آن جا علامت گذاری و عیان می شود، که با نمونه های عرضه شده در یادداشت های قبل و آن چه از این پس خواهد آمد، می بینیم مترجمینی که قرآن را، به نیاز لایه ای از عامی ترین مردم، به فهم و زبان فارسی زبانان تغییر شکل و محتوا داده اند، خود از آیه های قرآن، غالباً درک درستی نداشته اند:

«اولئک الذین آتیناهم الکتاب و الحکم و النبوه فان یکفر بها هولاء فقد

وکلنا بها قوما لیسوا بها بکافرین». (انعام، آیه ی ۸۹)

این آیه ای است از سوره مبارکه «انعام»، که خداوند پس از ذکر مقدماتی درموضوع گزینش پیامبران، از ابراهیم تا یوسف و موسی و عیسی و یونس و زکریا و لوط و دیگران، سرانجام می فرماید که حتی اگر همین پیامبران، که کتاب وحکم نبوت دارند، به وظایف خود کافرشوند، به جای آن ها کسانی را خواهد گمارد که به مأموریت و نبوت خود درست عمل کنند. هرکس که به میزان یک صاحب دیپلم معمول هم، زبان قرآن بداند، با خواندن متن اصلی آیه های ۸۳ تا ۹۰ سوره ی انعام، به سادگی بر مضمون این آیات مسلط خواهد شد که انحصاراً بیان خداوند، در باب رسولان و انبیا و پیامبران اعزامی صاحب کتاب و حکم و نبوت است، اما آن ها که کتاب خدا را دست مایه ی قوم پرستی و کاسبی خود گرفته اند و مایل اند این آیه را اشاره ی الهی به نالایقی قوم عرب، در حفاظت از اسلام و انتقال مأموریت آنان به ایرانیان قلمداد کنند، ناگزیر این پیام به راستی مهم قرآن را، که معلوم می کند قضاوت الهی در باب و باره ی تمام بندگان، از پیامبر و رسول و نبی و غیر آن یکسان است، مفهوم و منظور آیه را در ترجمه ی فارسی، به صورت زیر مسخ کرده و به استخدام و انتخاب علائق خویش درآورده اند:

> «اینان کسانی هستند که بدیشان کتاب و حکمت و نبوت بخشیدیم، پس اگر اینان (معاصران پیامبر) به آن (شریعت الهی) کفر ورزند، قومی را بر آن گماریم که به آن کافر نباشند». (قرآن کریم، سوره ی انعام، آیه ۸۹، ترجمه بهاء الدین خرم شاهی)

ملاحظه کنید که ترجمه، آیه را به چه صورت آماده ای برای بهره برداری قوم پرستان درآورده و چه گونه با منظور خداوند متفاوت شده است! نخست آن لغت «حکم»، که معنای محکم انتساب و مأموریت را دارد، در ترجمه به «حکمت» مبدل شده، سپس «اینان»، که آیه آشکارا پیامبران صاحب کتاب و حکم و نبوت را می گوید، در پرانتز به سوی «معاصران پیامبر»، یعنی «اعراب» فلش زده شده و آن گاه نوبت اشاره به «آن» است

که گرچه منظور واضح آیه، همان ماموریت و کتاب و نبوت است، در ترجمه به «شریعت الهی»، یعنی «دین اسلام» برگشت داده شده، تا سرانجام با استعانت به این ترجمه و برداشت دل به خواه، استدلال کنند که چون اعراب لایق حفظ شریعت اسلام نبوده اند و خداوند هم، طبیعتاً به این ناتوانی اشراف داشته، پس پیشاپیش تذکر داده است که آن را، یعنی دین اسلام را، به دیگران، یعنی ایرانیان خواهد سپرد که قدر شریعت الهی را می دانند!

> «آن ها کسانی بودند که ما آن ها را کتاب و فرمان و نبوت عطا کردیم، پس اگر این قوم به آن کافر شوند، ما قومی را که هرگز کافر نشوند (و همیشه از دل و جان مانند علی علیه السلام و شیعیان او ایمان دارند) برگماریم».
> (قرآن کریم، سوره ی انعام، آیه ی ۸۹، ترجمه ی مهدی الهی قمشه ای)

و این هم ترجمه ی قمشه ای، که تعارفات را به سویی نهاده و آیه را آشکارا و علناً به استخدام کامل تعلقات مذهبی و قومی خویش درآورده است. آیا گمان نمی برند که این کتاب خداست و آیا این همنوایی وهم انگیز بدون رهبر ارکستر اجرا می شود؟ از دو حال خارج نیست، یا این مدعیان، زبان عرب نمی دانند و از آن ناباب تر، قرآن را به صورت آیه های مجرد می شناسند و به جمع مباحث آن بی توجه اند، که در این صورت چرا به دنبال حرفه ی موجه تر دیگری نمی روند و یا می دانند که به چه کار مشغول اند، که قضاوت در باب آن ها به خداوند محول است، اما در هر دو حال آن تذکر من سر بلند می کند که می گویم کسی در حوزه ی غیر عرب زبان سرزمین ما، متن شریف و متین قرآن را مستقیماً جذب و هضم نمی کند و ملاک مصادر و ملوک و مجتهدین ما، در سده های گذشته، نه غور در کتاب خدا، که قرائت و خوش نویسی و طلا اندازی و تذهیب و تابلوسازی و وادار کردن چند کودک و نوجوان به از برکردن آن بوده و لحظه ای درنگ نکرده اند که اگر دهه هایی می گذرد که در خانواده های معتقد و مسلمان ایران نیز، عرب ستیزی، سنتی جاری است، پس چه گونه جوانان رغبتی به آموزش قرآن نشان خواهند داد، که آن را متنی عربی می شناسند و بیش از همه آن ها را به یاد بی داد دروغینی می اندازد که ظاهراً اعراب مسلمان بر اجداد

باستانی او روا داشته اند؟! آن ها بدون پی بردن عمیق به گستره ی آشوبی که یهودیان، از جمله با توسل به تفسیرها و ترجمه های مغرضانه و هدفمند، به راه انداخته اند و موجب شده اند تا مسئولیت تخریب تمدن شرق میانه در ماجرای پلید پوریم، از گرده ی آن ها برداشته و به دوش عرب مسلمان منتقل شود، و بدون چاره اندیشی برای این باور بدتر از جذام کنونی، که اسلام را مبتکر و مبدع خون ریزی و کتاب سوزی و تخریب تمدن باستانی ایرانیان می گوید و معرفی می کند، بدنه ی معصوم و مومن مردم ایران را واگذاشته اند که محصور و مشغول به زندان اندیشه های باستان ستایانه، که تبلیغ آن شبانه روز از در و دیوار این سرزمین به اصطلاح اسلامی می بارد، قرآن را در زمره ی وسایل سفره ی عقد و عزا و تاقچه ی خانه ی جدید بچینند، آیه های آن را از زبان روضه خوان محله بشنوند، به ترجمه و تفسیرهای هدف دار نیازمند شوند و از آن که لسان کتاب را مستقیماً نمی دانند و نمی فهمند، ارتباط عمده ای با آموزه های اصلی و عمده ی آن نداشته باشند!

«**غلبت الروم. فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون. فی بضع سنین**... شکست خورد روم. در همین حوالی و پس از شکست دوباره غلبه خواهند کرد. در سال های نزدیک ...». (روم، آیه ی ۲ و ۳)

این متن صریح و روشن قرآن مبین، اشاره ای به شکست کوتاه مدت روم در این منطقه و پیروزی سریع و دوباره ی آن ها دارد. در متن قرآن، چنان که می خوانیم، محل و زمان شکست، چه گونگی غلبه ی دوباره و مشخصات طرف جنگ با رومیان معلوم نیست، اما انبوه تهمت هایی که مفسران و مترجمین، از هزار سال پیش تاکنون، بر این آیات مبارک بسته اند، در عین حال که خجالت آور است ما را به نتایجی می رساند، تا واضح و بی تردید، آغاز کنندگان و ادامه دهندگان این گونه افزوده ها بر آیات الهی را، به کمال شناسایی کنیم.

«قصه ی غلبه ی پارسیان بر روم و غلبه ی رومیان بر پارسیان: آن بود پیش

از روزگار پیغامبر ما صلی الله علیه، میان فارس و روم حرب ها و وقایع بسیار بودی. در آن وقت که پیغامبر علیه السلام به مکه دعوی پیغامبری کرد، غلبه ای افتاد پارسیان را بر رومیان سخت، چنان که شام و یمن و جزایر عرب همه از دست رومیان بیرون کردند، و مشرکان خاصه قریش، بدان شادی کردند و بر مسلمانان شماتت کردند که شما می گفتید که نصرت، اهل کتاب را خواهد بود، پدید آمد که پارسیان، نه از اهل کتاب اند و روم اهل کتاب، چه گونه غلبه کردند پارسیان بر روم. ابی خلف جمحی، بوبکر را گفت: پدید آمد دروغ یار شما که می گفت غلبه اهل کتاب را خواهد بود. بوبکر گفت: ببینی که زود بود که روم بر پارسیان غلبه کنند یکبارگی. ابی گفت: هرگز این نتواند بود با چنان غلبه که پارسیان بر روم کردند. ابوبکر گفت: تا ببینی. ابی گفت: گرو بندی؟ ابوبکر گفت: بندم. گرو بستند به پنج شتر تا پنج سال که گر تا پنج سال روم را بر فرس غلبه نبود، ابوبکر پنج شتر به ابی بدهد و اگر نه، بستاند. چون ابوبکر گرو ببست بیامد رسول خدا را خبر کرد، رسول گفت: یا ابابکر، «زد فی الخطر و زد فی الاجل». اشتر به هفت رسان و سال هم به هفت رسان. ابوبکرچنان کرد، هفتم سال خبر آمد که رومیان بر پارسیان غلبه گرفتند. ابوبکر به مدینه بود نامه نبشت به پسر خویش به مکه تا اشتر از پسر ابی خلف بستد».

(قصص قرآن مجید، تفسیر ابوبکرعتیق نیشابوری، مشهوربه سورآبادی، ص۳۱۰)

اینک آن آیات صریح قرآن را، کسی منتسب به یکی از مراکز بزرگ تجمع یهود در ایران، یعنی نیشاپور، که فقط خداوند بر احوال اصلی او مسلط است، ظاهراً در ۱۰۰۰ سال پیش، به صورتی درآورده که می خوانید، با همان شگرد شناخته ی یهودیان که در دروغ خویش خلقی را شریک می کنند و شاهد می گیرند تا جدال با دروغ شان دشوار شود، چنان که نیشاپوری در این جا، بر شکست و فتح رومیان و پارسیان، که جاعلانه در جمع قصص قرآن آورده، با پنج صفحه شرح حوادث و مکالمات، رسول خدا و ابوبکر را هم حاضر و شاهد و با خبر گرفته، تا مغایرت آن با صریح آیه ی کتاب خدا معلوم نباشد! تشریح همین تصورات، صاحب خرد را به دور ریختن این گونه مبطلات وا می دارد. در این قصه ی ساخت نیشاپوری ما، رومیان صاحب کتاب، و پارسیان مشرک قلمداد می شوند! پس دو مدخل نو گشوده شد: نخست این که بپرسیم این رومیان مسیحی، به اوائل قرن هفتم میلادی، در کجا زیست می کرده اند؟ زیرا آن رومیان شناخته و

مشهور، تا پایان حیات و هستی خود، لجوجانه و بدون اندک انحراف، بر هلنیسم مقید و پای بند بوده اند! و دیگر که، اگر این نیشاپوری، در نیمه ی قرن پنجم هجری، پارسیان را مشرک و بدون کتاب می شناسد، پس آن زردشتیان پارسی نیک کردار و بنیان گذار پندار و گفتار و رفتار خوش، که کتاب اوستای فرا آسمانی با شش هزار سال قدمت داشته اند، چرا پیامبر و کتاب و دین خود را، به اندیشه ی این مفسر و شبه مورخ در نیشاپور معرفی نکرده اند، که می گویند یکی از سه آتشکده ی بزرگ زمان ساسانیان در آن شهر بر پا بوده است؟!!

«غلبه کردند رومیان بر پارسیان. اندر نزدیک ترین زمینی و ایشان از پس آن که غلبه کردند بر ایشان، غلبه کردند بر پارسیان».
(محمد جعفر یاحقی، ترجمه ی قرآن، نسخه ی مورخ ۵۵۶ هجری، ص ۴۰۱)

آن چه در بالا خواندید، تفسیر مفصلی سراپا دروغ و افترا بر قرآن بود در پنج صفحه، بنابر منقولات، از هزار سال و این هم ترجمه ای است کوتاه و باز هم سراپا دروغ و افترا بر قرآن، از ۹۰۰ سال پیش. ترجمه ای که نام و محل زیست و انتساب صاحب آن را نمی دانیم و نگفته اند، که از قبیل یعقوب و داود و سلیمان همدانی و کاشانی و اصفهانی و نیشابوری دیگری بوده است، به احتمال زیاد.

«سیغلبون، از «زهری» است که مشرکین در مکه با مسلین ستیزه کردندی که رومیان اهل کتاب اند، شما نیز خویش را اهل کتاب می دانید، پس همچنان که فارسیان که از اهل کتاب نیستند، بر رومیان از اهل کتاب چیره شدند، ما نیز بر شما غلبه خواهیم یافتن. پس در این باره این آیت فرود آمد. و عبدالله بن عتبه بن مسعود چنین مرا خبر داد که ابوبکر، پیش از این که قمار تحریم گردد، با بعضی از مشرکین گرو بست بر این که اگر روم تا هفت سال دیگر بر فارس چیره نشد، چیزی بدان مشرک بدهکار باشد و چون پیغمبر بر این داستان آگاه شد، بدو گفت چرا هفت سال تعیین کردی؟ با آن که عدد هرچه کم تر از ده باشد، «بضع» خوانند و سپس چنان افتاد که **غلبه فارس بر روم تا نه سال به طول انجامید** و به هنگام غزوه ی حدیبیه بود که خداوند روم را بر فارس پیروز گردانید و مسلمین به غلبه ی اهل کتاب شاد و خرسند شدند. و نیز از «عطیه» است که «ابا سعید خدری» را از این داستان پرسیدم گفت ما با مشرکین

عرب از در ستیزه درآمدیم و روم با فارس و چون خداوند، پیامبر و مسلمین را بر مشرکین نصرت داد و روم را بر فارس، ما بدین دو پیروزی، که از برای اهل کتاب بر غیر اهل کتاب نصیب گردید، خرسند شدیم». (قرآن کریم، ترجمه و تفسیر محمد کاظم معیری، حاشیه ی تفسیری بر آیات نخستین سوره روم)

میان آن تفسیر سورآبادی و این تفسیر معیری، گرچه ۹۵۰ سال فاصله است، اما به جز اسامی راویان و گرو بندان و مدت زمان شکست رومیان تا غلبه ی مجدد آن ها، تفاوتی پیدا نیست و بدانید که علی رغم جست و جوی بسیار، هنوز تفسیر و ترجمه ای را نیافته ام، که بی اعتنا به آیات اصلی قرآن، گفتار آغازین سوره ی روم را با مخاصمات میان رومیان و پارسیان مخلوط نکرده باشد. زیرا تایید وقوع جنگ های ایران و روم، از زبان قرآن، هر تصوری درباره ی رخ داد پلید پوریم را ابطال و قصه های یهود ساخته ی شاه نامه در باب ساسانیان را ابرام و اثبات می کند!

«در آغاز باید گفت که ترجمه ی قرآن، اصولاً کاری غیر ممکن است و هیچ ترجمه ای هرگز قرآن نخواهد بود. تنها قرآن واقعی، قرآن عربی است، آخرین کتاب آسمانی که از طریق آخرین پیامبر، برای راه نمایی بشر نازل شد... برخی از پیروان قرآن بر این عقیده اند که برای جلوگیری از دخول عقاید شخصی و تعبیر و تفسیر در قرآن و همچنین برای جلوگیری از کم و زیاد نمودن آن، قرآن فقط باید تحت اللفظی ترجمه شود و هر چیز دیگری، از پرانتز گرفته تا نقطه گذاری و علامت سئوال و غیره را اضافه کردن بر قرآن تلقی می کنند. ولی به نظر می رسد ترجمه ی تحت اللفظی به این صورت، از هدف اصلی ترجمه ی قرآن جلوگیری می کند، چون فهم آن را بسیار مشکل می سازد».
(حسین علی کوثری، قرآن مجید، همراه با ترجمه و تحشیه ی فارسی، مقدمه)

باید ببینیم چه گونه همان مترجم و حاشیه نویس بر قرآن، که معتقد است «تنها قرآن واقعی، قرآن عربی است»، از افزوده هایی بر ترجمه ی فارسی آن حمایت می کند و آن هدف اصلی قرآن که به اعتقاد ایشان، ترجمه ی تحت اللفظی برآورده نمی سازد، چه مقصدی است و آن فهمی که کوثری قصد انتقال آن را به خواننده دارد، چه محتوایی دارد؟!

«سوره ی روم، آیه ۲ تا ۵: اشاره به شکست امپراتوری روم توسط ساسانیان

است که حتی به سوریه و فلسطین (سرزمین های نزدیک) نیز دست یافتند. و بالاخره درسال ۶۱۶ میلادی پای تخت روم را محاصره کردند. این آیات حدود ۶۱۶ میلادی، (هفتم قبل ازهجرت) نازل شده اند. «درظرف چند سال: فی بضع سنین» در عربی اشاره به ۳ تا ده سال دارد و درست هفت و یا هشت سال پس از نزول این آیات، همان طور که خداوند متعال فرمود، باز رومیان پیروز شدند وبالاخره درسال ۶۲۴ به دروازه های امپراتوری ساسانیان حمله بردند».
(قرآن مجید، ترجمه حسین علی کوثری، حاشیه نویسی بر سوره ی روم، در پایان کتاب)

پس معلوم شد که دفاع کوثری از ضرورت افزودن بر آیات و کلمات قرآن، محتوای اثبات دولت ساسانی را دارد، که به بیان دیگر رد زیرکانه ی رخ داد پلید پوریم حساب می شود! این سیاست مشخصی بوده است، که از آغاز، با محروم کردن حوزه ی شرقی اسلام، از آموزش و گزینش زبان عرب، که به فرصت عمر و خواست خداوند، تفصیل اجرای آن را باز خواهم نوشت، کار انتقال منظور و متن قرآن، به واسطگانی سپرده شد که نه فقط فضا را برای تفسیرنویسی ناسالم بر متن معصوم و فروتنانه و اصیل و صریح قرآن مناسب بیابند، بل با گشودن سر فصل های به ظاهر فاضلانه ای چون منطوق و نص و مؤول و مفهوم و خطاب و مشروط و محصور و منسوخ و ناسخ و غایت و غیره، وانمود کنند که درک و دریافت از قرآن، پیشاپیش نیازمند فرسایش خواهنده در پیشگاه مساند و معاریفی است که کار فهماندن قرآن به خلق الناس به آن ها محول است! آدمی در می ماند که پس این چه فریاد اعجاب و شوقی است که از گلوی یک کارگر و فلاح و خانه دار و دانشگاهی و کاسب کار معمول عرب، بی نشست دو زانو و دراز مدت در محضر علمای قرآن گو، پس از شنیدن آیه ای از زبان قاری قرآنی، بی اختیار جاری می شود؟!!

اینک زمام انتقال حاصل قرآن، به مخلوق ایرانی مسلمان، به مفسرین و معمرین و مترجمینی واگذار است که نمونه ی کار مطرح ترین آن ها را دیدیم که کاه دانه ای از میان خرمنی از اشتباهات آن ها بود و بقیه نیز سخت در کار تصحیح مخرج «عین» و «غین» در نماز یک کشاورز خاک آلود مشغول نیایش اند، که تلفظ عربی بر او دشوار است و معنی لغات قرآن را با

صحیح ترین و غلیظ ترین تلفظ هم نمی داند، و به قدر ارزنی همت ندارند تا در ابتدا معلوم کنیم چه کسانی، چه گونه و از چه زمان و مسیر مانع شدند تا زبان قرآن میان ایرانیان نیز، همانند این همه ملت غیر عرب و مسلمان شده ی جهان جاری شود و نمی خواهند در باب ماجرای «پوریم» یهودیان سخنی به میان اندازیم تا تکلیف یکجا و کلیت یکسره ی آن دروغ ها معلوم شود، که به نام تاریخ و حوادث پیش از اسلام، تاریخ و حوادث صدر اسلام، تاریخ و حوادث غزوات و سرایا و دیگر تواریخ و حوادث دوران پیامبر مسالمت و رأفت و رحمت، با قصد آلودن بنیان اسلام، به کینه و ستیزه و مقام خواهی و قبیله پرستی و قوم و خویش بازی و خون ریزی، نشر داده اند و قرآن سلیم پشتیبان و مصرح هیچ یک نیست و کلام و عددی از آن ها را تأیید نمی کند.

اینک اسلام را به ما از زبان و بیان و قول و غمزه ی گروهی ناقل و راوی و محدث و شاعر و فلسفی و سیره نویس و رجال شناس و مغازی شمار و سخن سرا و زبان دان و شیمیست و ساحر و طبیب و مفسر و فرقه باز و مورخ و مغنی و مطرب، منتقل می کنند که چیزی از شخص آن ها نمی دانیم و نوشته های شان را از زمانی می گویند که هنوز جهان عربی اسلام، شکل فرهنگی و حتی سیاسی معینی نداشت، تا زبده صاحب کتابی از میان خراسانی و مصری و مغربی و شامی و کوفی و غیره بیرون دهد، و نشانی ندارند و نمی دهند که اسلام را از زبان قرآن بگویند و بشناسانند که ارزنی در صحت و امانت و صداقت آن شبهه نیست و در جای آن شاهدیم که صدها مرکز و محفل فرهنگی و نمایشی و فرهنگ سرا، فیلم احمق فریب «شکوه تخت جمشید» را به پرده می کشاند و همت شبکه عمومی و اول تلویزیون جمهوری اسلامی به تبلیغ تمدن دروغین ایران باستان متوجه و مصروف است، که بدون هیچ فاصله ای ستیز با عرب و اسلام محسوب می شود و کارگاهی دایر کرده اند که از جیب مردم مسلمان و معصوم ایران، شال و رشته ی دراز شعوبیه را می بافند و به محفلی مربوط اند که ذره ای به بنیان شناسی اسلام و ایران توجه ندارد و برای

معلوم کردن حد آلودگی در باب تاریخ و حوادث صدر اسلام و حیات پیامبر، کافی است نگاهی به اسناد و ادعاهای سراپا دروغی بیاندازم، که در باب شمشیر کشی های رسول خدا، داد سخن داده و صحنه ساخته اند.

اسلام و شمشیر، ٦

پس ملاک ما در شناخت همه چیز اسلام، از جمله جنگ های آغازین آن و به خصوص ستیزه هایی که در آن ها شمشیر را به دست مبارک پیامبر رحمت و واسطه ی ابلاغ آیات الهی می سپارند، قرآن است و بس. زیرا که گفته ام زمان بیان شرح های موجود و مکتوب بر حوادث صدر اسلام، در تقویم و تخمین های کنونی هم، لااقل سه قرن از زمان بروز آن ها دورتر است و نه تنها این شروح، در غالب موارد، قابل اعتنای عقل و مورد تأیید قرآن نیستند، بل شخص این شرح آوران را هم نمی شناسیم، از تعلقات قومی و دینی و پذیرش ها و دل بستگی های آنان بی خبریم، چنان که نمی دانیم آن کتاب های کهنه را، که به نام این و آن، و غالباً در دو سده ی اخیر، در موضوع فرهنگ و تاریخ و رخ دادهای نخستین دهه های ابلاغ و انتشار و اقتدار اسلام، به ما قالب زده اند، در واقع امر، کدام کس و چه زمانی نوشته است، زیرا از رویت اصل تقریباً تمامی آن ها بی نصیب و گویی ناگزیر بوده ایم هر تدارک و تبلیغ و تمهیدی را که به ما انتقال داده اند، بدون هیچ اما و اگری بپذیریم. در عرصه ی فرهنگ سخت گیر آدمی، این تبعیت مطلق و محض، از مطالبی که سطری ردیه بر آن ها ننگاشته اند و ندیده ایم، جز گوش به فرمانی مزدورانه و حساب شده ی روشن فکری قرن اخیر ایران، تعبیر نمی شود!

به گواهی متن متین و اصیل و یگانه ی قرآن، پیامبر خدا مکرراً به نرم خویی و استدلال و زبان خوش و جلب قلوب و بردباری و انتظار، دعوت شده و به میزان کافی تذکر الهی را شنیده است که فقط مأمور و مسئول ابلاغ کلام و پیام، با رعایت کامل مهربانی و فروتنی است و از شتاب و عتاب برای ملاحظه ی نتایج و حاصل تبلیغ پرهیز شنیده است. ما به این گونه آیات، حتی در سوره هایی که می گویند در مدینه نازل شده نیز، بر می خوریم. همین جا وقت است تا اشاره کنم بدون تردید و از مسیر بررسی عقلایی و هدایتی و تاریخی، تقسیم بندی موجود در ترتیب نزول سوره های قرآن مبارک، در موارد متعدد، نادرست است و اگر خداوند صلاح را در ادامه ی بیان ببیند و مهلت عمر را تمدید کند، در یادداشت های بعدی «اسلام و شمشیر» به آن ها اشاراتی خواهم داشت.

«**فان اعرضوا فما ارسلناک علیهم حفیظا ان علیک الا البلاغ و انا اذا اذقنا الانسان منا رحمة فرح بها و ان تصبهم سیئة بما قدمت ایدیهم فان الانسان کفور**، اگر نپذیرند، تو را بر آن ها قیم نگمارده ایم و بر تو جز ابلاغ نیست. آدمی اگر رحمتی ببیند شاد و اگر سختی بچشد سرکش می شود. به راستی که آدمی به کفران متمایل است. (شوری، ۴۸)

و ما انزلنا علیک الکتاب الا لتبین لهم الذی اختلفوا فیه و هدی و رحمة لقوم یومنون. و ما کتاب را بر تو نفرستادیم جز این که در مسائل مورد اختلاف راه نما و هدایتگری مهربان برای مؤمنین باشد. (نحل، ۶۴)

ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن... با برهان و زبان خوش آن ها را به راه خدا بخوان و در نهایت خوش رفتاری مجادله کن. (نحل، ۱۲۵).

و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة للمومنین و لایزید الظالمین الا خسارا. و قرآن را فرو نفرستادیم جز آن که موجب رحمت و علاج مومنان و خسارت زیاده خواهان شود. (اسراء، ۸۲)

و بالحق انزلناه و بالحق نزل و ما ارسلناک الا مبشرا و نذیرا. به حق فرو فرستادیم و به حق فرود آمد و تو را هم جز برای بشارت و انذار معین نکرده ایم. (اسراء، ۱۰۵)

و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین. و تو را جز برای نیکی به جهانیان نفرستادیم. (انبیاء، ۱۰۷)

و ان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم و ما علی الرسول الا البلاغ المبین. اگر

مانند گذشتگان دروغ پنداشتند، بدان که کار رسول فقط ابلاغ و تبیین است». (عنکبوت ۱۸)

این آیات، که گزیده ای به تصادف، از مکررات متعدد در این مقوله در قرآن عظیم است، آشکارا نوع و حد اختیار رسول گرامی در انتقال پیام الهی و تقابل با منکران را بیان و روشن می کند که حکمت خداوند، بر نیاز بازسازی انسان، از راه متابعت از پیام های قرآن، به دعوت صبورانه ی دراز مدت و توأم با بزرگواری و رحمت، مشرف و مسلط و آگاه بوده و هر انکار و جدال و رد و طرد و مزاحمتی نسبت به آموزه های نوین اسلامی را، از سوی ظالمان و مشرکان و منکران، طبیعی می گرفته است. به راستی که ما در سراسر کتاب خدا نه فقط توسل به اجبار را، در پذیرش راه نمایی های قرآن و دین مبین اسلام نمی یابیم، بل سایه هایی از همین دست توصیه و سفارش اکید به رعایت و بیان صبورانه را در سوره های مدنی نیز سراغ داریم، که دو نمونه ی زیر را از سوره ی بقره می آورم که می گویند نخستین سوره ای است که پس از استقرار در مدینه، بر رسول خدا فرود آمده است:

«**انا ارسلناک بالحق بشیرا و نذیرا**... تو را فرستادیم تا بشارت دهنده ی راه حق و منذر باشی. (بقره ۱۱۹)
کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلوا علیکم آیاتنا و یزکیکم و یعلمکم الکتاب و الحکمة و یعلمکم ما لم تکونوا تعلمون. چنان که از میان شما رسولی فرستادم تا آیات مرا بر شما بخواند و کتاب و حکمت و مراتبی را بیاموزاند که نمی دانستید». (بقره، ۱۵۱)

این یادآوری های الهی به رسول منادی حق و رحمت، در آغاز دور جدید و در شرایط و محیط ورود به مدینه است، برای انجام و اجرای مأموریت الهی، با همان روش مسالمت و بشارت پیشین. دستورات مندرج در سوره ی بقره، به راستی که مبین سیاست گفت و گو و استدلال و در عین حال ترسیم نخستین خطوط استقلال در باورهای گزیده، فقاهت و تعیین قبله ی مخصوص مسلمین است و هر چند نشانه های جدی و جدیدی از برخورد پیامبر با خراب کاران یهود در آن دیده می شود، ولی این برخوردها از حد

یادآوری اشتراکات اعتقادی و انحرافات فرهنگی و ایمانی اهل کتاب و فرق دیگر دورتر نمی رود:

«**ان الذین آمنوا و الذین هادوا و النصاری و الصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لا خوف علیهم و لا هم یحزنون**. آن ها که به خدا ایمان آورده و هدایت شده اند، از نصاری و صابئین، که عمل نیک انجام می دهند و روز بازپسین و بازگشت را پذیرفته اند، نزد خدا ماجورند، نباید بترسند و دچار اندوه شوند. (بقره، ۶۲)
و اذا قیل لهم آمنوا بما انزل الله قالوا نومن بما انزل علینا و یکفرون بما وراءه و هو الحق مصدقا لما معهم... و اگر به آن ها بگویید که به آن چه از سوی خدا آمده مومن شوید می گویند ما به دستورات قبلی ایمان داریم و جز آن را نمی پذیریم، حال آن که درستی این مطالب را کتاب آن ها هم، تصدیق می کند». (بقره، ۹۱)

به راستی که این آیات شیواترین شیوه ی داد و ستد عقلی و اندیشگی و احتجاج و پدید آوردن فرصت نزدیکی و جلب قلوب و بخشیدن اطمینان و آرامش به مخالفان مسلمین است، که پیامبر اسلام به طور طبیعی، در آغاز ورود به محیط فرهنگی مدینه، به آن نیاز داشته است. اما درحال حاضر اسناد و اوراقی را میان ما پراکنده اند که تلقین می کند پیامبر عقل و استدلال و رحمت و منطق وحی و وحدانیت، همان به محض ورود به مدینه، مستقیم و مع الواسطه، صرفاً برای غارت، دست به شمشیر برده است!!!

«به گفته ی واقدی در همین سال در ماه رمضان و هفت ماه پس از هجرت، پیامبر پرچم سفیدی برای حمزة بن عبدالمطلب بست و او را با سی تن از مهاجران فرستاد تا راه کاروان قریش را ببندند... و هم به گفته ی او در همین سال، هشت ماه پس از هجرت، در ماه شوال، پیامبر خدا پرچم سفیدی برای عبیدة بن حارث بن مطلب بن عبد مناف بست و گفت سوی دره ی رابغ رود... و گوید در ذی قعده ی همین سال پیامبر پرچم سفیدی برای سعد بن ابی وقاص بست و او را سوی خرار فرستاد... پیامبر در ماه صفر، که دوازده ماه از هجرت وی گذشته بود، به قصد غزا بیرون شد و تا ودان برفت و به طلب قرشیان و بنی ضمرة بن بکر بود و این را غزوه ی ابوا گویند... پس از آن پیامبر به مدینه بازگشت و عبیدة بن حارث بن مطلب را با هشتاد یا شصت سوار از مهاجران بفرستاد... گوید و در همین اثنا که پیامبر در مدینه بود حمزة بن عبدالمطلب را

با سی کس از مهاجران به ساحل دریا و به ناحیه ی عیص فرستاد... گوید پس از آن در ماه ربیع الآخر پیامبر به آهنگ غزا و به طلب قریش بیرون شد و تا بواط رفت که در ناحیه ی رضوی بود... و بار دیگر پیامبر به آهنگ غزا و به طلب قرشیان بیرون شد و از راه تنگه ی بنی دینار برفت تا به دره ی ابن ازهر زیردرختی فرود آمد... پس از آن پیامبر به مدینه بازگشت و سعد بن ابی وقاص را با هشت کس به غزا فرستاد». (تاریخ طبری، جلد سوم، حوادث سال اول هجرت)

و بدین ترتیب طبری، از زبان واقدی و قریب به او، که قبلاً معرفی کرده ام، پیامبر خدا را، هنوز به کمال در مدینه مستقر نشده، ده بار در طلب جنگ می فرستد و او هنوز در میان دیگر ناقلان حیات پیامبر صلح و مسالمت و سلام، نسبتاً منصف تر است، زیرا که کل جنگ های زمان حضور پیامبر در مدینه را ۴۳ جنگ می شمارد، که ۳۳ نوبت آن غزوه و با حضور شمشیر به دست شخص پیامبر خداست، در کتاب مغازی تعداد این جنگ ها ۷۵ شماره ثبت شده که ۳۵ حادثه ی آن با حضور پیامبر در میدان نبرد بوده و در «طبقات الکبیر» تعدد این زد و خوردها تا ۸۳ نبرد افزایش یافته که غزوات با حضور پیامبر را تا ۲۸ می شمارد تا گمان کنیم پیامبر خدا، هر سال دوران نسبتاً کوتاه حضور و حیات در مدینه را، لااقل با تدارک هشت جنگ گذرانده است!!!! آیا عقل سلیمی ـ خصوصا زمانی که حتی یکی از این نبردها را قرآن عظیم تایید نمی کند ـ سراغ دارید که این اباطیل شاخ دار را پایه ی پراکنده شدن پندار سلطه ی اسلام به وسیله ی شمشیر نشمارد؟

«ابوسفیان با کاروان قریش از شام بیامد و عبورشان از ساحل دریا بود و چون پیامبر این بشنید، با یاران خود از مال کاروان و تعداد کم مردان آن بگفت و بیرون شدند و به طلب ابوسفیان و کاروان او بودند و آن را غنیمت خود می دانستند و گمان نداشتند وقتی به آن ها رسند، جنگی سخت رخ دهد». (طبری، جلد سوم، ص ۹۴۵)

گرچه خشم راه نفس را هم می بندد، اما نمی بینید سیمای زیاده خواه متجاوزی را که در این مجموعه جعلیات یهود، که نام تاریخ و سیره و مغازی و مجموعه روایات و احادیث دوران حیات پیامبر تا قرن چهارم هجری را یدک می کشد، از عالی ترین نمونه ملاطفت و مردم داری و هشدار دهنده و بر

حذر خوان، ارائه می دهند؟ پیامبری که با ذوق زدگی، به یاران خود خبر می دهد که کاروانی با مال فراوان و مدافع اندک سراغ کرده، و تدارک و تشویق می کند تا به غارت سهل و ساده ی آن بروند و چنین است مضمون اصلی و اولیه ی تمام سرایا و غزوات نخستین سال های ورود پیامبر به مدینه!

«چون ماه دیگر در آمد، جمادی الاولی بود، بار دیگر پیامبر برفت و ابو سلمة بن عبدالاسد را بر مدینه خلیفت کرد و علم وی بدین غزو حمزه داشت و منزلی است به نزدیک مدینه «ذات العشیره» خوانند. پس پیامبر را خبر آمد که کاروان از این راه نیاید. پس بر دست راست این منزل برفتند و به بادیه اندر شدند به منزلی دیگر که آن جا نیز ره گذر کاروان بود ، هم نیافتند. و از آن جا به منزلی دیگر رفتند نام آن منزل سقا النخل. و آن جا درختی هست بزرگ آن را ذات... (کذا) پس به سایه ی آن درخت فرود آمدند به طلب کاروان و نیافتند. پس دیگر روز برفتند و به طلب کاروان شدند به منزلی دیگر و از آن جا به جایگاهی دیگر شدند نام اش ضبوعه. پس به منزلی دیگر آمدند نام اش صخیرات الیمام، باز به دیگر چاهی آمدند نام اش مشیرب و از آن آب بخوردند. باز به صخیر آمدند و اندر همه بادیه هیچ منزل و چاه آبی نماند که دانستند که کاروان گذر کند که نه آن جا همه بگشتند و هیچ جای اثر کاروان نیافتند».

(بلعمی، تاریخ نامه ی طبری، جلد اول، ص ۹۶)

اینک نیک بنگرید این تصویر پیامبر اسلام را، که بی توجه به دشمن و دوست و قریش و مشرک و غیره، به جست و جوی کاروانی برای غارت، در به در بیابان هاست، در کمین شکار کاروانی از این چاه آب به چاه آب دیگر می رود و چنان که به دنبال خواهم آورد در این راه بُری و کاروان زنی، آن طور که این مورخین بی شرم نوشته اند، ماه حرام و مجاز هم نمی شناسد!!! آیا آشکارتر از این، رد پا و اثر انگشت یهودیان را در تدوین مشکوک این همه نگارش های تا قرن چهارم هجری می توان شناخت، که به نام تاریخ و تفسیر و سیره و مغازی و حدیث و روایت و فهرست و غیره، به تخریب سیمای سلیم اسلام و محمد ستوده دست زده اند؟!!

اسلام و شمشیر، ۷

واقعیات بس آموزنده و سازنده ی دین مبین اسلام، که تنها و تنها در کتاب مجید قرآن مستتر و مسطور است، در انبوه تبلیغات و تعقیدات و تقلیدات و تظاهرات و رسومات پنهان مانده و دینی که به راستی نخستین و آخرین بیان کامل الهی درهدایت آدمی است و با چنان صراحت و سادگی اجزاء هستی را تبیین و مسیر رهایی را تعیین می کند که جان های جور کشیده و جویا را به اندک تعمق و تأملی مشتاق و شیفته کرده، به تبعیت وا می دارد؛ در انبوهی خرده کاری های آیینی، از جلوه ی جهانی بازمانده است. در حالی که می توان به صراحت و بی ذره ای تردید مدعی شد آن کس که دینی را جز اسلام گزیده، از آن است که هنوز قرآن را نخوانده و مستقیم و بدون واسطه با آن متن متین و الهی آشنا نیست.

اینک در دنبال مبحث و به عنوان مقدمه ای ضرور برای مقال و مقوله ای که به دنبال خواهد آمد، و درست مرتبط با موضوع غزوات و سیره و رفتار پیامبر بزرگوار، چنان که در منابع کنونی ثبت است، می خواهم مطالبی را عنوان و عرضه کنم که به گمانم با چنین منظری کس بدان ورود نکرده و اساسی ترین مطلب اسلام، یعنی باب نبوت و رسالت آن تنها به اجمال و ابهام و تعارف و چراغانی برگزارشده است. می خواهم سیمای پیامبرگرامی

را، چنان که در قرآن عظیم ضبط است و مراحل تربیت این برگزیده الهی را، آن گونه که خداوند بیان می کند، با هم مرور کنیم و آن گاه جهان اسلام را بخوانم تا این چهره سرانجام مقبول خداوند را، با آن شمشیر به دستی مقایسه کنند که به روایت چند غزوه و سیره نویس ناآشنا، شبانه روز و به قصد کسب غنائم در صحاری نجد کمین می کرده است!!! روایاتی که عمده ترین شان با نام مؤلفین ناشناس قرن اول و دوم هجری، از قماش ابن هشام و ابن اسحاق و واقدی و وهب ابن منبه و کتاب هایی منتسب به زمانی ضبط است که خط عرب به علت نقائص نگارشی، قدرت تحریر سطری مطلب عمومی و غیر بومی و بیرون از حوزه ی محلی و شخصی را نداشته است. تا شاید سرانجام باور کنیم که تنها راه تجدید وحدت بر باد رفته ی اسلامی، پرهیز از پذیرش عمده تلقیناتی است که در عناوینی ازدست ساخته های فرهنگی مجعول ومملو از اسرائیلیات کهنه و نو، گردآورده اند، که گرچه به قرون نخست اسلامی بازمی گردانند، اما همانند الفهرست ابن ندیم، غالباً در همین اواخر مکتوب و منتشر شده است!

«**لقد منّ الله علی المومنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین**، به درستی که خداوند بر مؤمنین منت گذارد که یکی را از آن میانه برانگیخت تا آیات الهی را بر آنان بخواند و بر کسانی کتاب و حکمت تعلیم کند که پیش از آن در گمراهی آشکار قرار داشتند». (آل عمران، ۱۶۴)

این آیه ای است صریح از سوره ای مکی در این باب که پیامبر ستوده ی اسلام، برگزیده ای از میان جمع مردم معمول بوده است. هیچ توضیحی در قرآن نمی خوانیم که سبب این انتخاب را به روشنی و یا به اجمال بیان کرده باشد و شاید زمانی معین با علل کامل این گزینش الهی آشنا نشویم، به خصوص که آیات بعد معلوم می کند که هدایت و تربیت این منتخب رسالت و مأمور ابلاغ آیات الهی، چندان سهل نبوده و به تحقیق می توان گفت بخش قابل اعتنایی از آیات قرآنی، در راه نمایی مقطعی و یا ماهوی شخص رسول الله نازل شده است.

«**یسبح لله ما فی السماوات و ما فی الارض الملک القدوس العزیز الحکیم. هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین**، آن چه در زمین و آسمان است خداوند مالک متبرکات و دانای عالی جاه را می ستایند. همان که از میان نا آزموده ترین مردم کسی را برانگیخت تا آیات الهی را بر آنان بخواند و بر کسانی کتاب و حکمت تعلیم کند، که پیش از آن در گمراهی آشکار قرار داشتند». (جمعه، ۱و ۲)

این بیانی است روشن در آیه ای از سوره ی جمعه، که مدنی معرفی می کنند. در این جا نیز توصیف الهی از برگزیده ی خویش، نسبت به آیه ی پیش، قید نا آزمودگی، ناخواندگی و تعلق به جمع «امیین» را هم اضافه دارد، تا چاه ویل ناآگاهی ما از سبب این گزینش به خصوص، عمیق تر و سرفصلی گشوده شود که مدعیان را به غور بیش تر در اقیانوس مطهر قرآن برای یافتن کنایه ای از علت این اصابت قرعه الهی به محمد امی تشویق کند که به گمان من غواص را بدون غنیمتی گوهروار باز نخواهد گرداند. محل آن است یادآوری کنم که این بررسی از جمله جاده های گشوده ای است که ما را سهل و بدون راه گم کردگی به مقصد کشف زمان واقعی نزول بخشی از سوره ها و آیات می رساند. چنان که از متن سوره ی جمعه و از جمله همین آیه و نیز آیات پایانی آن، که مؤمنین را سرزنش می کند که برای رسیدگی به داد و ستد خویش پیامبر را در صف نماز جمعه در حال قیام به انتظار می گذارند، منطبق با موقعیت و فطرت آن مؤمنینی نیست که مجموعه ای از پاک باختگان مهاجر و انصار بوده اند! اگر ما سوره ی جمعه را مدنی و چنان که شماره زده اند، در زمره ی ۴ سوره ی نازل شده ی نهایی قرآن به شمار آوریم، که به ایام آخر حیات پیامبر اعظم متصل است، پس پذیرفته ایم که برگزاری نماز جمعه تا سال های آخر حضور جسمانی پیامبر در جمع مسلمین مقرر نبوده است، امری که در تناقض با متن دیگری از قرآن مبارک قرار می گیرد که به مبحث دیگری خواهم گنجاند تا از بیان دیگر مقدمات این بحث حاضر، بیش از این، باز نمانم. از پس این گزینه است که آیات بی شماری از قرآن هادی را مشغول

و مصروف راه نمایی، تذکر، تربیت، اخطار، انکار، تعیین حدود وظیفه، دعوت به صبر و استقامت و پرهیز از پی گیری عاقبت کار و بیرون راندن خوف و حزن از دل آن برگزیده می بینیم که گام به گام و اندک اندک، آن امی مندرج در متن جامعه را، به فاتح قلوب مردم نجد و بنیان گذار موفق دین آسمانی اسلام مبدل می کند:

«**عبس و تولی. ان جاء ه الاعمی. وما یدریک لعله یزکی. اویذکرفتنفعه الذکری. اما من استغنی. فانت له تصدی**. روترش کردی وسرتافتی زمانی که آن کور به نزد تو آمد و از پاک دلی او بی خبر بودی و تذکری ندادی که به ایمان و ذکر نفعی رساند. اما آن مستغنی که رسید پس به او پرداختی». (عبس، ۶-۱)

این نمونه ی رفتار همان عامی در ابتدای راه پیامبری است که خداوند با اندکی تلخ گویی به او تذکر می دهد، تا کار سترگ هدایت خلق را بیاموزد و در مقام آخرین برگزیده ی رهایی بخش،در مواجهه، خود را با فرو دست ترین مردم، برابر بگیرد. باید با صبر و حوصله ی بسیار، که شاید این یادداشت های اسلام و شمشیر را در اندازه ی کتابی متورم کند، مرا مجاز کنید تا این مراحل بازسازی پیامبر را، تنها و با توسل به آیات قرآن، برشمرم تا معلوم شود که خداوند چه صبر و حوصله ی بزرگوارانه ای در تربیت مرحله ای انسان و از جمله پیامبران و برگزیدگان خویش به کار برده است و مسلمین چه غبنی می کنند اگر لحظه ای از توجه به این ذات یگانه ی حاکم بر سماوات و ارض غافل می مانند و دست توسل و نیاز به سوی بندگانی دراز می کنند که در عالی ترین مقام هم، جز بشری برگزیده و راه نمایی شده در مکتب خداوند منان نیستند. خداوندی که قرآن برگی از کتاب تجلی حکمت و اخلاق و آموزه های نجات بخش او، و پیامبر عظیم الشأن، فقط بشری واسطه ی انتقال و ابلاغ آیه های آن است.

«**قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجوا لقاء ربه فلیعمل عملاً صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا**. بگو همانند شما بشرم که به من وحی می شود خدا یکی است و اگر کسی امید لقا و درک او را دارد پس نیکویی پیشه کند و در پرستش او کسی را شریک نگیرد».

(کهف، ۱۱۰)

این جایگاه واقعی پیامبر بر مبنای اشارات قرآن است، جایگاهی که دست کم و چنان که بیاورم بارها و در مقاطع و به اشکال مختلف به رسول گرامی اسلام تذکر داده می‌شود و او را در حد یک مبلغ احکام و آیات الهی متوقف نگه می‌دارد. آیا چه پنداریم. خداوند نگران بوده است که برگزیده‌ی گرامی‌اش استعداد لازم را برای اجرای مأموریت الهی نشان ندهد؟ قرینه‌های کافی در قرآن مبین، به این نگرانی گواه است.

«**و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لاتجد لک به علینا وکیلا. الا رحمة من ربک ان فضله کان علیک کبیرا**. و اگر بخواهیم، از میان می‌بریم آن‌چه را به تو وحی فرستاده‌ایم و در آن صورت دیگر پشتیبانی نخواهی داشت مگر به تجدید رحمت الهی که در حق تو بسیار زیاد است». (اسراء، ۸۶ و ۸۷)

پس خداوند بی‌نیاز است و محتاج هیچ بشری، حتی از میان برگزیدگان خویش نیست. زیرا باری تعالی بر گرفتاری‌های انسان در باب آز و زیاده خواهی و بی‌انصافی و سرکشی و ظلم و کبر و جهل و کفر، که محصول ناتوانی آدمی است، اشراف دارد و آیات قرآن شاهدی است که خداوند با نهایت همراهی با رسولان‌اش و از جمله پیامبر بزرگوار اسلام، می‌کوشد تا کسانی را از میان این خیل ضعیف آدمی تا استقرار بر کرسی نبوت الهی برکشد و بلند مرتبه کند و این سعی در باب پیامبر گرامی اسلام بسیار کریمانه و دراز مدت انجام شده است:

«**اقرأ باسم ربک الذی خلق. خلق الانسان من علق. اقرأ و ربک الاکرم. الذی علم بالقلم. علم الانسان ما لم یعلم. کلا ان الانسان لیطغی. ان رآه استغنی**. بخوان به نام آن پروردگار گرامی که انسان را از خون بسته آفرید و به قدرت قلم او را به دانایی رساند با این همه انسان طغیانگر است هر گاه که احساس توانایی کند». (علق، ۱ تا ۷)

این سوره را نخستین خطاب پروردگار به پیامبر برگزیده و نخستین توصیف و برداشت خداوند از آدمی می‌دانند که به رسول گرامی منتقل می‌شود. زبان پر از نوازش و سازش و ستایش فرهنگ، در این مکالمه‌ی آغازین خداوند با رسول منتخب خویش جاری و حاکم است چنان که نفوذ

نادانی و برتری جویی را در ذات آدمی نهادینه می بیند. این آیاتی است که به تلویح راه دشوار زدودن بد نهادی از بطن آدمی را به مدد یادگیری یادآوری می کند که ناچیزی او را، در آفریده شدن از علق مثال زده است. چنان که در آیات قرآن، به تکرار شاهدیم که خداوند با تمهیدات مختلف و با شیوه ها و شروط گوناگون، به پیامبر اکرم تذکر می دهد که خود را تا پایه ی یک پیامبر تزکیه کند و ترفیع دهد.

«**والضحی. والیل اذا سجی. ما ودعک ربک و ما قلی. وللاخرة خیر لک من الاولی. و لسوف یعطیک ربک فترضی. الم یجدک یتیما فئاوی. و وجدک ضالا فهدی. و وجدک عائلا فاغنی. فاما الیتیم فلاتقهر. و اما السائل فلاتنهر. و اما بنعمة ربک فحدث.** به روز درخشنده و به شب آرام کننده که گفته ها و وعده ها برجاست و سرانجام تو از شروع آن به تر خواهد شد و خداوند به زودی با عطایای اش راضی ات خواهد کرد. مگر یتیم نبودی و مستقر شدی و گمراه نبودی و هدایت شدی و بی چیز نبودی و توانگر شدی. پس با یتیم تندی نکن و درخواست کننده را مران و ذاکر نعمت های خداوندت باش». (ضحی. تمام سوره)

این سوره آشکار می کند که خداوند منان، احتمالاً با قهر و بی توجهی، تنها به سبب کوتاهی در رسیدگی به یتیم و محتاج، پیامبر گرامی را انذار داده است که نظایر کافی دیگری از آن در آیات قرآن ثبت است و به آن ها در مقاطع مختلف خواهم رسید. پس شاهدیم که پیامبر والا مقام، از مرتبه و مقام آدمی معمول و خطا کار، به سعی و آموزش و تذکر و تنبیه الهی، ذره به ذره و مرتبه به مرتبه، تا پایه ای صعود می کند که بعدها مستوجب و مستعد حمد خداوند و ملائکه ی آسمان ها معرفی شود، چنان که بازبینی و بررسی خواهم کرد.

«**الم نشرح لک صدرک. و وضعنا لک وزرک. الذی انقض ظهرک. و رفعنا لک ذکرک. فان مع العسر یسرا. ان مع العسر یسرا. فاذا فرغت فانصب. و الی ربک فارغب.** آیا سینه ات را گشاده نکردیم. و باری را که می رفت پشت ات را بشکند از دوش ات برنداشتیم. و آوازه ات را بلند نکردیم. پس همراه هر ناتوانی توان است. بله همراه هر ناتوانی توان است. پس در فراغت ها به سوی پروردگارت بگرای». (انشراح، تمام سوره)

می بینید بیان الهی با پیامبر گزیده اش را که چه گونه مراحم خود را به یاد او می آورد و تلویحا تذکر می دهد که در حالت رهایی از بند مشکلات و به زمان «یسر» پس از «عسر»، به خداوند روی آورد و از الطاف او یاد کند. ضرورت این یاد آوری های الهی، بدون تردید و از آن جا که نزول سوره را همانند عبس و ضحی و انشراح به سال های نخست بعثت و مأموریت پیامبر، زمان می گذارند، آشکار می کند که خداوند بنده ای عامی و عادی را به مکتب بزرگواری خویش می پروراند تا از او پیامبری بر هم زننده و بر باد دهنده ی کفر و ظلم و شرک بسازد. در بررسی های بعد خواهیم دید که درهای اعانت اصلی خداوند بر روی پیامبر برگزیده اش و ارسال آیات فتح تا زمانی به درازا می کشد و به تعویق می افتد که رسول خدا از مراتب خود سازی گذشته، مقبول کامل درگاه الهی شده است.

«**یا ایها المزمل. قم الیل الا قلیلا. نصفه او انقص منه قلیلا. او زد علیه و رتل القرآن ترتیلا. انا سنلقی علیک قولا ثقیلا. ان ناشئة الیل هی اشد وطئا و اقوم قیلا. ان لک فی النهار سبحا طویلا.** ای چیزی بر خود پیچیده. شب را به کار باش جز کم و بیش نیمی از آن. و قرآن را به ترتیب بخوان. ما نقل و باری سنگین بر تو منتقل کرده ایم. که شب برای فهم استوارتر آن مناسب تر است. زیرا که روز به کار و کوشش مداومی». (مزمل، ۱ ،۷)

چه تصویر درخشانی است از ابتلایی که پذیرش مأموریت انتقال پیام الهی بر رسول اکرم مستولی کرده و چه تکلیف نوسازانه ای است که خداوند رسول گزیده ی خود را به اجرای آن موظف می کند! می گویند که مزمل سوره ی سوم به ترتیب نزول بوده و عیان است که هم در آغاز راه، خداوند پیامبر را از بستر خواب برمی کند تا تذکر دهد که دوران زندگی بی تعهد او سپری شده و آرامش شب فرصتی است تا لااقل نیمی از آن را در آیات الهی بیاندیشد و صریح است که او بر دوش گیرنده ی باری شده، که با خفتن تمام و بی خیالانه در شب مغایر است تا بر خوانندگان امروزین و دیروزین قرآن معلوم شود که خداوند در آماده سازی رسول خود و کسب کفایت ابلاغ چه ظرائف و مراتبی را بر او دمیده و منتقل کرده، که ظاهراً

در خوی نخستین و متعادل محمد گزیده و ستوده نبوده است.

«**لا تحرک به لسانک لتعجل به. ان علینا جمعه و قرءانه. فاذا قرأنه فاتبع قرءانه. ثم ان علینا بیانه**. در بیان مطالب شتاب نکن. که ترتیب و قرائت آن بر عهده ی ماست و چون خواندیم از آن متابعت کن سپس بدان که افاده ی مقصود نیز با ماست». (قیامت، ۱۶ تا ۱۹)

این تذکرات هم در یکی از سوره های نازل شده ی آغازین ضبط است و نوشته اند که نوعی آموزش الهی در نحوه ی شنیدن بی شتاب آیات الهی و انتقال درست و قرائت و متابعت صحیح از متن و بطن آن ها است و به صراحت هر دستی را از تصرف در کلام قرآن کوتاه می گیرد. بعدها به وسعت و تکرار و تنوع این آموزه های الهی، برای مهیا ساختن رسول گرامی، در به عهده گرفتن وظیفه ی بس دشوار پیامبری خواهم نوشت، که مراتب و مصالحی بسیار شنیدنی و پند آموز دارد.

«**اذا جاء نصرالله والفتح. ارأیت الناس یدخلون فی دین الله افواجا. فسبح بحمد ربک واستغفرهُ انهُ کان توابا**. یاری خدا و پیروزی می رسد. می بینی که فوج های مردم به دین خدا داخل می شوند. پس شکرگزاری و استغفار کن که او توبه پذیر است». (نصر، تمام آیات)

و سرانجام کلمات این سوره هم پیامبر را دعوت می کند که در مرحله ی کسب نتیجه از ابلاغ آیات قرآن، استغفار و به رب الی و وجه الهی رو کند، تا طرح این سئوال عظیم موجه تر شود که انتخاب یک امّی از سوی خداوند به عنوان ابلاغ کننده ی دستورات از چه حکمت بالغه ای مایه گرفته است؟

اسلام و شمشیر، ۸

به راستی که قرآن پاکیزه، قطعی و قانع کننده ترین سند شناخت درست تاریخ صدر اسلام، در زمان حیات پیامبر گرامی است و از میان آیات آن برداشت از گردش های عمده ی تاریخی و اجتماعی و سیاسی و عقیدتی درسال های نخست دعوت، تا رحلت پیامبر گرامی، به سهولت میسر است. با نهایت افسوس جهان اسلام و روشنفکر و مؤلف مسلمان، در هیچ زمان، به ویژه در سده های اخیر، قرآن را به عنوان سند تاریخی نکاویده و در این باب رجوع به چند تألیف آشکارا مشکوک و معیوب و مجعول را، حتی بدون بازخوانی انتقادی، بسنده دیده، مشتی عناوین مکتوب ظاهراً کهن، با نام سیره و مغازی پیامبر و نیز تشریح فتوحات خراب کارانه و خون ریزانه ی مسلمین نخستین و انتساب مجموعه ای از برادرکشی و مقام پرستی های متعدد در میان آغاز کنندگان و مجریان مدیریت اسلامی و سران و برگزیدگان این دین سلامت و امنیت را، پس از وفات پیامبر اکرم، بدون انکار و بدون درخواست مستند و مدرک مطمئن، پذیرفته و کم ترین حاصل آن تفرقه های فرقوی موجود و دشمنی لاعلاجی است که موجب و موجد پریشانی عظیم کنونی در میان صفوف مسلمین و بروز چنان عداوت بی دلیل و پرخشونتی است، که متعصبین و منحرفین هر فرقه، حتی نماز

گزاران فرقه ی دیگر را، در محراب عبادت الهی، پاره پاره می کنند!!!
عجیب است که مستندات این تفرقه اندازان میان مسلمین، در تدارک این گونه متون، درست خلاف محققین مسلمان، رجوع به کتاب خدا بوده است و در پس هر ادعای جنگ و خون ریزی و به دنبال عرضه ی هر شکاف و جدایی، چند آیه را، که در اغلب موارد، کم ترین ارتباط مضمونی و گفتاری با طرح مسئله ندارد، به عنوان شاهد تاریخی و ایمانی عرضه کرده اند و هیچ صاحب قلم و نظر مسلمان و هیچ اهل خرد و اندیشه را نمی شناسم که با ورود به مفهوم و مضامین و زمان منطقی نزول این آیه ها، بی ارتباطی قرآن قادر با ادعاهای آنان را عرضه کند، چه رسد به این که با ورود مؤمنانه به کتاب خدا، آیات مغایر و مردود کننده ی این مهملات رخنه کرده دراعتقادات عمومی را باطل بشناسد. بررسی کش دار کنونی در این سلسله یادداشت های «اسلام و شمشیر» می کوشد که به این وظیفه ی وفات یافته، در اندازه ی میسر، زندگی بخشد و از جمله نشان دهد خداوندی که با پیامبر گزیده ی خویش، بی کم ترین اغماض و ارفاقی، مجدانه و معلوم برخورد انتقادی و سازنده دارد، چه گونه ممکن است قرآن را از تبعات و حاصل تاریخی نخستین کشمکش های میان مؤمنین و کافران خالی گذارده باشد؟!! و اگر موظف شویم آثار حوادث و نشانه ها و علل رشد و گسترش و یا توقف دعوت پیامبر را از میان آیات الهی بیرون کشیم، آیا باورهای متعصبانه ی کنونی میان فرقه های اسلامی، بر جا می ماند و آیا باز هم مسلمانان با قرینه ی امروز، فرصت های ستیز با دشمن غدار را به جنگ میان خویش بدل می کنند؟!!
باور کردنی نیست که بر این همه تاریخ تراشی برای سده های نخستین حضور تفکر اسلامی و نیز برای این همه تهمت بر قرآن و اتهام بر پیامبر خدا، در زمینه های شخصی و اجتماعی و تاریخی و نظامی و حتی خصوصی و خانوادگی، که در کتاب هایی به ظاهر محصول کنکاش و کار محققین سه سده ی نخستین اسلامی می گویند، و با ادله ی محکم و مقطوع، بطلان تمام آن ها با ارائه ی ساده ترین ادله، یعنی فقدان امکانات نگارش

عمومی، در فرهنگ عربی ـ اسلامی پیش از قرن چهارم هجری، اثبات شده است، نه تنها ردیه ای ننوشته باشند، بل لجوجانه و هنوز هم، همان مردودات را، به عنوان عناصر فرهنگ اسلامی، در حوزه ها و دانشگاه ها تدریس می کنند، چنان که پس از اعلام رسمی و کارشناسانه ی نیمه کاره بودن مجموعه ابنیه ی تخت جمشید، هنوز هم کتاب های درسی نوآموزان بزرگ و کوچک ما، از دبستان تا عالی ترین مراتب دانشگاهی، از ادعا و عنوان برگزاری باشکوه جشن های نوروز و سده، در آن ویرانه ها و از گمان آتش زدن سنگ های پراکنده ی آن مخروبه ها به دست اسکندر، لبریز است!!! رعب آور است که این همه فرقه ی اسلامی، که سطری از منقولات تاریخی و مذهبی یکدیگر را به جد نمی گیرند و قبول ندارند، در باور دربست و بهره برداری ناشایست از این مجموعه مکتوبات بی هویت و ارزش، که با نام سیره و مغازی و فتوح و حدیث و روایت در زمانی نامعین و با دست مؤلفینی ناشناس به بازار ریخته اند، ذره ای با یکدیگر مجادله و اختلاف ندارند و پس از این که بی بهایی کتاب الفهرست و بی اعتباری و فقدان هویت موجودی با نام ابن ندیم سال هاست که اثبات مطلق شده، ولی هنوز هم عالی ترین مراجع حوزوی و دانشگاهی و تحقیقاتی و دائرة المعارفی، از میان ارکان فرهنگی تمام فرق اسلامی، این کتاب را در صدر مراجع خود می نشانند و این مراتب، با وضوح تمام، می گوید که جاعلین این مکتوبات ومهملات فرهنگی تفرقه افکن، همان بنیان گذاران فرق ومبدعین پریشانی و دشمنی میان مسلمین، درمسیر زمان و درحال حاضرند!!!

باری به کار و کنکاش خویش برگردم و آثار برخورد خداوند، با پیامبر خویش درقرآن را، دنبال کنم. می نوشتم که باری تعالی درقرآن مبین، که بایستی برترین سند رجوع ما مسلمین باشد و با تأسف بسیار نیست، پیامبر مکرم را به عنوان مرجع شناخت اسلام به رسمیت نمی شناسد و به او جز مقام ابلاغ را نمی بخشد. اصرار مکرر الهی، در تذکر این مقال، به پیامبر بزرگوار، اهمیت این یاد آوری را تأیید می کند و از آن که آیات الهی، در زمان ظهور و نزول، ظاهراً بدون هیچ فاصله ای، به دوست و دشمن

و مشرک و مؤمن منتقل می شده، پس این گونه گفت و گوی مقام گذارانه میان خداوند و پیامبرش در خفا و به صورت خصوصی مبادله نمی شده و هنگامی که این بخش از یادداشت های اسلام و شمشیر به پایان رسید، بر همه معلوم خواهد شد که خداوند در کار انتشار دین مبارک اسلام، حتی نسبت به پیامبر برگزیده اش کم ترین ارفاق رفیقانه و سرورانه نداشته و بی اعتنا به این که اخطار و انذارهای مکرر و گاه درشت گویانه وحتی تهدید کننده نسبت به پیامبر گرامی، احتمال سوء استفاده ی دشمنان و کاربرد حربه گونه از این تذکرات را ممکن می کند، با صریح ترین بیان، هر نادرستی و لغزش کوچک و بزرگی را در شیوه های بیان و رفتار پیامبر بی کم و کاست و آشکار در معرض قضاوت عموم قرار می دهد و اگر سر دم داران کنونی مسلمین، اندکی استعداد آموزش از قرآن را داشته باشند، آن گاه این چرخه ی دوست و خویش بازی متعفن کنونی از حرکت می ماند و محیط های مدیریت اسلامی اندکی بوی تفکرات الهی و قرآنی را به خود می گیرد.

می خواهم از این فرصت پیش آمده سود برم و در پاسخ مهمل نویسانی از قماش شجاع الدین شفا و پیروان مطلقا بی سواد او، که در همه جا پراکنده اند و گاه اهرم هایی از مدیریت فرهنگی این جمهوری را به دست دارند و رد پای پلیدشان را در صحنه ی امورات فرهنگی کشور، در حساس ترین محیط های آموزشی و رسانه ای شاهدیم و دیدیم که چه گونه در تعطیلات نوروزی با نمایش متعفنی از تختگاه تخت جمشید، در شبکه ی اصلی و عمومی تلویزیون جمهوری اسلامی، لااقل دو صد دروغ تاریخی نوظهور بر هزاران دروغ یهود ساخته ی پیشین افزودند و به خورد امت و عوام دادند، همین صراحت قرآن در خطاب به مقام عالی پیامبرش را، دلیل بگیرم وبپرسم که اگر قرآن را دست نوشته ی شخصی پیامبر می انگارند و کثیف تر از این پندار، آن را تألیفی مرکب از تلقینات شخصیت موهومی به نام سلمان فارسی و کپی کشی از مرجع دروغین اوستا تبلیغ می کنند، پس چه گونه این همه پرخاش به خویش را، در آن تألیف، از

سوی پیامبر توضیح می‌دهند؟!!! پس به قرآن قویم باز گردم و این بار، گرچه بسیار طویل می‌شود، اما قرینه هایی از اِعمال و اعلام محدوده ی عمل و تعیین حدود و حوزه ی مسئولیت پیامبر را از سوی خداوند در آیه های آسمانی قرآن آشکار کنم، که قرآن را با صراحت زبان معمول خود باز می‌نمایاند.

«ای پیامبر، آن چه را خداوند بر تو نازل می کند، ابلاغ کن و اگر تعلل کنی، وظیفه ی رسالت را انجام نداده ای. بدان که خداوند تو را از آسیب مردم حفظ خواهد کرد. (مائده، ۶۷)
رسول جز ابلاغ کننده ی پیام الهی نیست و خداوند از آشکار و پنهان با خبر است. (مائده، ۹۹)
مباد که برخی از آیات وحی شده را متروک گذاری و ابلاغ نکنی. (هود، ۱۲)
بر تو ابلاغ و بر ما رسیدگی به حساب هاست. (رعد، ۴۰)
پس آشکار کن اوامر ما را و از مشرکین دور شو. (حجر، ۹۴)
اگر گوش شنوا نبود، مسئولیت تو فقط ابلاغ آیات است. (نحل، ۸۲)
بگو من فقط وحی را منتقل می‌کنم که خدای شما یگانه است. (انبیاء، ۱۰۷)
به مردم بگو که تو فقط هشدار دهنده ای از سوی خداوندی. (حج، ۴۹)
مردم را به راه پروردگار بخوان. (حج، ۶۷)
و بر رسول وظیفه ای جز ابلاغ آشکار نیست. (نور، ۵۴)
و ما تو را جز برای دادن هشدار و بشارت نفرستاده ایم. (فرقان، ۵۶)
به راه یافته و گم راه بگو که من فقط توجه دهنده ام. (نمل، ۹۲)
بر عهده ی پیامبر جز ابلاغ آشکار نیست. (عنکبوت، ۱۸)
بگو من معجزه ای ندارم و جز هشداردهنده ای آشکار نیستم. (عنکبوت، ۵۰)
پیامبر تو را فرستادیم تا گواه ومژده بخش و هشداردهنده باشی. (احزاب، ۴۵)
و تو را جز مژده و هشدار دهنده ای بر تمام مردم مأمور نکردیم. (سبأ، ۲۸)
تو جز هشدار دهنده ای بر حق نیستی. (فاطر، ۲۳ و ۲۴)
هشدار تو کسی را جذب می‌کند که خدا ترس باشد. (یس، ۱۱)
بگو من فقط هشدار دهنده ام. (ص، ۶۵)
به من وحی می شود تا آشکارا به شما هشدار دهم و از بارگاه الهی بی اطلاعم. (ص، ۶۹ و ۷۰)
تو مسئول چیزی جز ابلاغ نیستی. (شوری، ۴۸)
از پیامبری که فقط مامور ابلاغ آشکار است، اطاعت کنید. (تغابن، ۱۲)
دانایی و آگاهی از خداست، من فقط هشدار دهنده ای آشکارم. (ملک، ۲۶)

بگو جز خدا پناهی ندارم و رسولی مأمور ابلاغم». (جن، ۲۳ و ۲۲)

به حقیقت که درک علت این همه تأکید صریح دشوار است و اگر می خواستم از آیاتی که به اشاره نیز محدوده ی عمل پیامبر را تصریح و تأکید و تعیین می کند، نمونه هایی بیاورم، به شماره بسیار افزون می شد. جای تعجب است که بیش تر، بل تمام این تذکر و تأکید، در سوره های مکی آمده است و اگر در نمونه های بالا یکی دو سوره ی مدنی نیز، چون مائده و رعد بیابید، با یقین کامل اعلام می کنم که اثبات مطمئن و متقن مکی بودن این سوره ها و به خصوص سوره ی بلند مائده نیز، دشوار نیست، که در جای خود به آن خواهم پرداخت.

«**یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین و المنافقین ان الله کان علیماً حکیما. واتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبیرا. و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا.** ای پیامبر خداترس و پرهیزگار باش و تابع کافران و منافقان نباش که خدا دانا و حکیم است. و تنها از آن چه به تو از جانب خدا وحی می شود پیروی کن که خداوند به هر چه می کنید آگاه است. در کارها به خدا توکل کن که وکالت او کافیست. (احزاب، ۳ـ ۱)

یا ایها النبی انا ارسلناک شاهداً و مبشراً و نذیرا. و داعیاً الی الله باذنه و سراجاً منیرا. و بشرالمومنین بانّ لهم من الله فضلاً کبیرا. و لا تطع الکافرین والمنافقین ودع اذاهم و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا. ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهدی برای بشارت و تذکر فرستادیم که دعوت کنی به راه خدا به اجازه ی او و چراغی روشن بر راه باشی. و به مؤمنین بشارت دهی که خداوند به آنان رحمتی بزرگ دارد. و پیرو کافران و منافقان نباش، آزار آنان را ندیده بگیر و به خدا توکل کن که او بهترین پشتیبان است» (احزاب، ۴۸-۴۵)

لحن این آیات و اشاراتی که به منافقین و کافران دارد، گرچه حکایت از نزول آن در آغاز دعوت و به مکه می کند، اما در باور کنونی جمیع آیات سوره ی احزاب را نازل شده به مدینه گفته اند! در این بیان که در قرآن نظایر دیگری دارد، به پیامبر هشدار دور شدن از لغزش می دهد. لحن کلام و آن تذکر به اشاره که «کان بما تعملون خبیرا» و «کفی بالله وکیلا»، گواه کاملی است که نزول چنین آیاتی به قصد بازدارندگی از خطاهای

احتمالی نیست، بل به قصوری در خفا انجام شده اشاره دارد و تذکره‌ای در این باب است که مقام رسالت با مغازله و سازش پنهان با دشمنان خدا مناسبت ندارد و نبوت راهی است که پیمودن آن جز پیروی از سرمشق های الهی و دستور آیات، شیوه‌ای نمی‌شناسد. در عین حال چنین خطاب و بل عتاب هایی که خداوند متعال در قرآن مکرم به صراحت و در ملاء و به تکرار نسبت به پیامبر خویش روا می‌دارد، تکلیف تمام کسانی را روشن می‌کند که در مقام رسن‌داران زندگی مردم، جز پنهان کاری عام چیزی نمی‌دانند و رفتاری نمی‌شناسند.

اسلام و شمشیر، ۹

یادداشت های «اسلام و شمشیر»، که به اذن الهی، ممکن است بسیار هم مطول شود، در پی اثبات این است که حکایت شمشیرکشی های آغازین مسلمین، به روی یکدیگر، به روی کفار و بت پرستان مکه و مدینه و یهودیان و طبیعتاً به روی مردمی که پس از رحلت پیامبر رحمت و معدلت، در مسیر دعوت به اسلام قرار داشته اند، مدارک قرآنی ندارد و غالب بل تمامی آن ها افسانه هایی است آمده دریک سلسله کتاب، که زمان تألیف وحضور تاریخی و فرهنگی مؤلفان آن ها فاقد سند اثباتی متقن است و امروز با عناوین کلی سیره ومغازی وفتوح ومجموعه هایی از روایات و احادیث معرفی می شوند. این یادداشت ها در عین حال می خواهد بیان کند که در قرون متمادی، مسئولین عقیدتی مسلمین، در هر رده که بوده اند، نه فقط مجدانه به ارزیابی صحت و سقم داده ها و ادعاهای این کتاب ها ورود نکرده، بل تا آن جا که در دسترس است، در هزاره ی اخیر، فرهنگ اسلامی جز به تأیید این گونه نوشته ها تظاهر نداشته و تقریباً تمامی مفسرین و مترجمین جز در جهت تمدید و مدد به مطالب این محصولات بی صاحب، سخنی نگفته و ننوشته اند! این یادداشت ها فقط از مسیر باز خوانی بیانات قرآن، در عین حال به دنبال اشاره و انتشار این مدخل است که قرآن عظیم، در تمام

امور، صریح و امین تر از آن است که نیازمند تفسیر و تعبیر بدانیم و با برجسته کردن مکالمات و مخاطبات الهی، با گزیده ترین پیامبرش، محمد ستوده، صلوات الله علیه، توجه می دهد که اگر خداوند، بدون رعایت کم ترین ملاحظه ای نسبت به موقعیت رسول اکرم، که در میان منکران و دشمنان احاطه شده بود، در دفعات مکرر و متعدد و به صورتی محکم و مسلم، به رسول خود تذکر اصلاح و حتی وعده ی عذاب و عقاب می دهد، پس این کتابی نیست که دست آویز حمایت از دست نوشته های آدمیان ناشناسی قرار دهیم که قصد کلی آلودن دین مشفقانه ی اسلام به تجاوز و خون ریزی و تخریب و بی ترحمی داشته اند و بدون استثنا و تمامی آن ها تدارک ابزار و آمپولی است که قوم یهود برای تزریق اسراییلیات خود در رگ مسلمین فراهم کرده اند و برای پذیرش این تردید و رد کلی و عمومی و دربست و بدون استثنای این مکتوبات، کافی است به آن دلیل فنی پیش گفته توجه کنیم که خط عرب، در سال هایی که از تألیف این کتاب ها و حضور این مؤلفین خبرمی دهند، هنوز استعداد عرضه ی هیچ متنی، حتی قرآن کریم را، به صورت کتاب، در جهان اسلام نداشته است.

«**ما کان علی النبی من حرج فیما فرض الله له سنة الله فی الذین خلوا من قبل و کان امر الله قدرا مقدورا. الذین یبلغون رسالات الله و یخشونه و لا یخشون احدا الا الله و کفی بالله حسیبا**. پیغمبر در امری که خدا بر او مقرر فرموده (ازدواج با زینب) مسئولیتی ندارد. رویه ی الهی در بین اقوام گذشته نیز همین بوده و امر خدا مقدر و واجب الاجراست. نیت خدا درباره ی کسانی که امر او را ابلاغ می کنند **همین است که استثنائات و مزیاتی در توسعه ی امر نکاح و حلال بودن بعضی از امور حرام درباره ی انبیاء و مأموران خود** که فقط از او می ترسند و از احدی بیم و باک ندارند مقرر می دارد و تنها خدا برای حساب اعمال خلق و مراقبت کار آن ها کافی است».
(احزاب، ۳۸ و ۳۹، خلیل الله صبری، طبقات آیات ص ۸۶)

ملاحظه کنید یکی از آیات روشن الهی در باب فرض رعایت هایی در سنت و دستورات خداوند برای انبیاء، در ترجمه ی فارسی به چه صورتی در آمده و چه گونه تعبیر شده است!!! این حکم عام و آموزنده، در این جا

محدود و منحصر به اجازه‌ی ازدواج و سرانجام به آن حد از برچسب و بهتان به قرآن رسیده که با افزودن سطوری بر آیه، مدعی شود خداوند درباره‌ی انبیاء خود قائل به اختصاصات و استثنائاتی بوده که درحد عدم رعایت محرمات نیز مجاز بوده‌اند و از آن که کلامی از این برداشت سخیفانه و سبک و حتی کافرانه در متن و بطن مبارک آیه نیست، پس بپذیرید که مفسرین و مترجمین قرآن، گاه در کنار نص صحیح و صریح کتاب خداوند، برای منظورهای معینی، که غالباً تأیید تدارکات کتاب های سیره و مغازی و فتوح پیش گفته است، از خود، به نام باری تعالی، آیه نازل کرده و به قرآن مبارک افزوده‌اند!!!

یادداشت های «اسلام و شمشیر»، با عرضه‌ی مستقیم و بدون پیرایه های معمول در آیات قرآن، توجه می دهد که اگر خداوند در قرآن مبین چهره‌ی پیامبر گزیده‌اش را نیاراسته، او را خاص و بی‌خطا نگفته و در بیان لغزش های کوچک و بزرگ رسول خود بی‌گذشت و حتی سخت‌گیر و حساب‌رس بوده، پس این چه مصیبتی است که گریبان مسلمین را به صورت باور حواشی افزوده بر این تنها متن اصلی و قابل ارائه و صحیح دین اسلام، گرفته است؟ و اگر خداوند با تحکم و نیز تذکر و ترنم آیات فصیح و فراوان، رسول خود را به دوری از انحراف می خواند، پس این صداقت و صراحت قرآن در بیان لغزش های رسول معلوم می کند که آدمی در مرتبه یک بشر عادی و حتی امی هم، با تبعیت از دستورات الهی و با حمایت او، قادر است تا مقام عالی جاه‌ترین پیامبر خدا صعود کند. ما از طریق دنبال کردن آیاتی که در آن ها خداوند به پیامبرش در درجات متفاوت هشدار و اخطار می دهد، لااقل می‌آموزیم که کسی معصوم بالفطره و بی‌نیاز از ستیز با نا به سامانی های پیچ در پیچ زندگی، در زمینه های اقتصاد و سیاست و اخلاق، به دنیا نمی‌آید وحتی با مراقبت و هدایت مستمر خداوند، این انسان ظلوم و جهول قادر نیست که مطلقاً از آسیب ها و انحرافات مصون بماند و وعده‌ی مکرر بخشش، در مکالمات الهی در قرآن، سببی جز این شناخت الهی از بطن و متن زندگی این جهانی انسان ندارد.

«**ربکم اعلم بما فی نفوسکم ان تکونوا صالحین فانه کان للاوابین غفورا**.
خداوند ازباطن شما آگاه است و اگر نیکوکار شوید، پس نسبت به توبه کاران مرحمت خواهد داشت». (اسراء، ۲۵)

اکنون به گفت و گوی خویش باز آیم و از پس ارائه ی آیاتی که رسول را فقط مامور ابلاغ می شناخت، آیاتی را اضافه و برجسته کنم که خداوند پیامبرش را می خواند تا در پی تاثیر آیات قرآن بر مردم اطراف خویش نباشد و او را در یک سلسله از تأکیدات فراوان، از تظاهر به وکالت و نیابت از سوی خداوند برای بازپرسی عقیدتی مردم، از مومن و مشرک، برحذر می دارد! آن چه در سطور بعد این بررسی ها می آید خردمند را به این تأمل می خواند که از مسیر این فرمایشات الهی به اوضاع اجتماعی عصر و حوزه ی تولد اسلام پی ببرد و اسیر تلقیناتی نباشد و نشود، که به طور معمول، از درون کوزه ی همان کتاب های پیش گفته ی بی اعتبار بیرون می تراود.

«**لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یومن بالله فقد استمسک بالعروة الوثقی لاانفصام لها و الله سمیع علیم**.
اجباری در دین نیست راه و گمراهی بیان می شود آن کس که از سرکشی دست کشید و به خداوند گرایید، تکیه گاهی مطمئن و استوار گزیده است و خداوند شنوای داناست». (بقره، ۲۵۶).

یادداشت های اسلام و شمشیر، با ارائه ی ادله ی کافی از قرآن، در پی آن است تا ثابت کند این پیام واضح الهی در گزینش آزادانه ی دین، تا پایان نزول آخرین آیه ی قرآن، به قدر لغتی معارض ندارد و آن گاه که مباحث و مبانی اصلی و پایانی این سطور را عرضه کردم، شاید کسانی به این اندیشه مایل شوند که رسیدن به مسند پیشگامی و اجتهاد در اسلام، موکول و مکفی به حل مشکلات و مبطلات نماز و آداب طهارت و طلاق نیست و دعوت عام به پیراستن فرهنگ اسلامی از انبوه تلقینات یهودیان و تبلیغ اسرائیلیات، به خصوص در واویلای امروز، نخستین وظیفه ی آن معمر و معمم و مجتهدی است که بخواهد قدر قسم خداوند به «عصر»

را رعایت کند. اگر می پذیریم و مدعی می شویم که آیه ی بالا در مدینه نازل شده، اما کتاب هایی، حضور پیامبر گرامی در مدینه را، با آغاز شمشیر کشی های ایشان مقارن کرده اند، در این صورت در خفا بیان نمی کنند که پیامبر بزرگوار نخستین ناقض تأکید الهی «لا اکراه فی الدین» بوده است؟!!!

«**من یطع الرسول فقد اطاع الله و من تولی فما ارسلنک علیهم حفیظاً.** آن کس که از رسول اطاعت می کند، به واقع از من اطاعت کرده است، و اگر سرپیچید، تو را بر او نگهبان نکرده ایم. (نساء، ۸۰)
و لو شاء الله ما اشرکوا و ما جعلنک علیهم حفیظاً و ما انت علیهم بوکیل. اگر خداوند اراده داشت، مشرکی نبود، و ما تو را بر کسی نگهبان نکرده ایم و تو بر آن ها وکالت نداری. (انعام، ۱۰۷)
و لو شاء ربک لامن من فی الارض کلهم جمیعاً افانت تکره الناس حتی یکونوا مؤمنین. اگر خدا اراده می کرد مردم سراسر زمین ایمان می آوردند و تو می خواهی که به اکراه مومن بسازی؟ (یونس، ۹۹)
ربکم اعلم بکم ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم و ما ارسلنک علیهم وکیلا. پروردگار بر احوال همه آگاه است می داند چه کسی را عذاب و بر چه کسی رحمت کند. و ما تو را به وکالت کسی نفرستاده ایم. (اسراء، ۵۴)
انا انزلنا علیک الکتاب للناس بالحق فمن اهتدی فلنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما انت علیهم بوکیل. ما از طریق تو این کتاب بر حق را برای مردم فرستاده ایم. اگر کسی هدایت شد خود را رهانده و اگر گمراه ماند ضلالت به او بر می گردد و تو بر کسی وکیل نیستی. (زمر، ۴۱)
والذین اتخذوا من دونه اولیاء الله حفیظ علیهم و ما انت علیهم بوکیل. کارکسانی که جز خدا را می پرستند با ماست و تو وکیل آن ها نیستی». (شوری، ۶)

من از روی بسیاری از آیات مشابه عبور کرده ام، که با همین زبان نه چندان نرم، پیامبر را از دخالت در امور دیگران و در کار خداوند نهی کرده است. چنان که آیه ی ۸۰ سوره ی مبارکه ی نساء که در نمونه آیات بالا بود، عتابی است تا رسول الله اطاعت از آیات الهی را به حساب اطاعت از خود نگذارد. این ها نشانه ی اقتدار و تسلط و علم و آگاهی و علامت استحکام مهاری است که در باب تمامی امور عالم به دست خداوند است. آنان که قرآن را نه برای کسب ثواب در ایامی معین، بل برای تربیت خویش

و اجابت فرمان الهی برای حضور فداکارانه در پهنه ی پرورش آدمی می خوانند، نیک دریافته اند که خداوند، اگر بر مبنای شناسایی ذات لایزال او در قرآن کریم قضاوت کنیم، طبیعی است هرگز پیامبر خود را مجاز نمی داشت تا بر مبنای اقوال کتاب های مشکوک و مملو از اسراییلیات، در موضوع مغازی و سیره و غیره، به قصد کسب غنائم، کنار چاه های آب صحاری کمین بنشیند و کاروان های عبوری را غارت و کشتار کند.

اسلام و شمشیر، ۱۰

اینک به مراتب اصلی در این بررسی ها نزدیک می شوم که مبین نگاه و نظارت دائم خداوند بر اعمال رسولان خویش و به ویژه پیامبر والا مقام اسلام است تا به فارغ شدگان و عبور کردگان از مسیر تعصب معلوم و مفهوم کند که فاصله ی میان انسان ناآموخته و خام، با راه یافته ای خدا شناس و خالص، چنان که آیات پر تعداد بعدی حکایت می کند و گواهی می دهد، مستلزم طی چه مراتب مسلسلی از خود سازی است و از آن که طبیعت بشر، اگر پیامبر خدا هم باشد، متمایل و متوجه منافع شخصی است، پس به ویژه گذر از سطح آدمی امی و بدون تکلیف، به شاخص و نمونه و الگویی از اخلاق و آداب و گفتار و رفتار یک مؤمن مورد ستایش خداوند، که مسئولیت انتقال پیام الهی را هم بر گردن دارد، امری مندرج در طینت و طبیعت هیچ کس نیست و چنین پدیده ای روایت نشده که کسی بی هدایت خاص خداوند و بدون گذر از مدارج آموزش های ضرور و تصحیح پلکانی خویش، یکباره به مقامات وحدانی پریده و پذیرفته شده باشد و همه می دانیم که کسب این منزلت ها، لااقل و به عنوان ساده ترین پیش نیاز، به بازسازی ذهن، در خلوتی فارغ از امورات وسوسه انگیز دنیوی، نیازمند است و این اصل بریدن ازخلق و دور شدن از روابط

حریصانه ی معمول و تعلقات این جهانی،از انزوا گزینی پیامبر خداوند در غار حرا، تا گوشه گیری سالیان دراز عابدی در انتظار مستجاب الدعوگی و ریاضت کشی منفرد یک جوکی و مرتاض هندی، که خواهان تصرف در اجزایی از علوم و امور طبیعی و در اختیارگرفتن نفس و نیازهای خویش است، مصداق دارد.
اعجاب اصلی برای یک محقق و حتی قرائت کننده ی قرآن، چنان که پیش تر به اشاره آوردم، آن جا بروز می کند و وجه تأمل انگیزی به خود می گیرد که می بینیم تذکرات الهی به پیامبر گزیده اش، در خفا و به صورت مکالمه ی پنهان صورت نگرفته و قرآن مبارک روابط بارگاه خویش با بنده ای امی و محمد نام را، که می باید تا مقام منتقل کننده ی وحی و مراد مؤمنین بالا کشیده شود، آشکارا در منظر عام کافر و مشرک و مؤمن، بدون هیچ رعایت ویژه ای قرار داده و کم تر سوره ای از قرآن قدرتمند و قانع کننده، به آیه و کلامی از این تذکرات خداوند به پیامبر گرامی مزین نیست. این آیات از جمله به خواهان آن تذکر می دهد که هیچ کس، حتی رسول گرامی اسلام، عالم به احوال و امورات و مقدرات غیب نیست، احاطه به آینده ندارد و دست رسی به اخبار غیب مختص بارگاه الهی است و مسلمان و غیر مسلمان فقط می توانند و مختارند که وجود عالمی به نام غیب را بپذیرند یا منکر شوند. اگر ما تابع اشارات موکد قرآن در این باره باشیم، پس قادر نخواهیم بود در تسلط بر عالم غیب، هیچ کس را شریک دستگاه الهی بیانگاریم و به دل خواه خویش، آدمیان را، در هر مرتبه ای، با علم خاص خداوند مربوط و شریک بگیریم.

«**ولن ترضی عنک الیهود و لا النصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهواء هم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی و لانصیر.** یهود و نصاری از تو مگر به پیروی و پیوند باآن ها خشنود نخواهند شد، به آن ها بگو که هدایت مختص خداوند است و اگر پس از آگاهی هایی که گرفته ای، از هواها و خیالات آن ها پیروی کنی، از حمایت الهی محروم خواهی شد. (بقره، ۱۲۰)

و لئن أتیت الذین اوتوا الکتاب بکل ءایة ما تبعوا قبلتک و ما أنت بتابع

قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبلة بعض و لئن اتبعت أهواء هم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظلمین. اگر هر نشان و بینه ای برای دریافت کنندگان کتاب بیاوری، تابع قبله ی تو نخواهند شد، چنان که تو تابع قبله آن ها نمی شوی، و آنان به قبله ی یکدیگر هم رو نمی کنند و بدان که از پس این همه دانایی که بر تو فرستاده ایم اگر بخواهی از آرزوهای آنان تبعیت کنی در زمره ی ظالمین خواهی بود. (بقره، ۱۴۵)

الحق من ربک فلا تکونن من الممترین. حق از جانب خداست، دو دل مباش. (بقره، ۱۴۷)

انا انزلنا الیک الکتب بالحق لتحکم بین الناس بما ارئک الله و لا تکن للخائنین خصیماً. واستغفر الله ان الله کان غفوراً رحیما. ما بر تو کتابی بر حق فرستادیم تا بین مردم به میل و اراده ی خدا حکم کنی. مدافع خائنین نباش، نزد خدا استغفار کن، که آمرزنده ای مهربان است. (نساء، ۱۰۵ و ۱۰۶)

ولولا فضل الله علیک و رحمته لهمت طائفة منهم أن یضلوک... و اگرخدا از تو حمایت نمی کرد، گروهی تو را به گم راهی کشانده بودند. (نساء، ۱۱۳)

و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت أن تبتغی نفقاً فی الارض او سلماً فی السماء فتأتیهم بأیة و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین. و اگر تکبر آنان را گران می بینی، اگر می توانی نقبی در زمین بزن و یا نردبانی به آسمان بگذار، شاید نشانه ای برای ارضای آنان به دست آوری و بدان که هدایت به اختیار خداوند است، پس در زمره ی جاهلان مباش. (انعام، ۳۵)

قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا أقول لکم انی ملک ان أتبع الا ما یوحی الی .... بگو خزائن الهی در اختیار من نیست، از غیب خبر ندارم، در زمره ی فرشتگان نیستم و از چیزی جز وحی الهی تبعیت نمی کنم. (انعام، ۵۰)

و ذر الذین اتخذوا دینهم لعباً و لهواً و غرتهم الحیاة الدنیا... دوری کن از آنان که دین را بازیچه می پندارند و غره به دنیای خویش اند. (انعام، ۷۰)

اتبع ما اوحی الیک من ربک لا اله الا هو و اعرض عن المشرکین. پیرو وحی باش، خدایی جز او نیست و از مشرکین فاصله بگیر. (انعام، ۱۰۶)

و ان تطع أکثر من فی الارض یضلوک عن سبیل الله ان یتعبون الا الظن و ان هم الا یخرصون. اگر دنبال خلق الناس به راه افتی، تو را از مسیر خدا دور خواهند کرد، همان کسان که جز از گمان پیروی نمی کنند و جز دروغ نمی بافند. (انعام، ۱۱۶)

...فلا تشهد معهم ولا تتبع أهواء الذین کذبوا بأیاتنا والذین لا یؤمنون

بالاخرة و هم بربهم یعدلون. با آنان همصدا مشو و از هوی و خیالات آنان که آیات ما را تکذیب می‌کنند، آخرت را قبول ندارند و برای خداوند شریک قائل‌اند، پیروی مکن. (انعام، ۱۵۰)

خذ العفو و أمر بالعرف و أعرض عن الجاهلین. و اما ینزغنک من الشیطان نزغ فاستعذ بالله انه سمیع علیم. عفو پیشه کن، به عرف فرمان ده، از جاهلین دور شو و اگر از سوی شیطان وسوسه شدی، به خدا پناه ببر که دانا و شنواست. (اعراف،۱۹۹ و ۲۰۰)

واذکر ربک فی نفسک تضرعاً و خیفة و دون الجهر من القول بالغدوّ و الأصال و لا تکن من الغافلین. از ذکر پروردگارت، در درون خود و بدون هیاهو، صبح و شام، غافل مشو. (اعراف، ۲۰۵)

فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرءون الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلا تکونن من الممترین. و لا تکونن من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین. و اگر در صحت آن چه به تو وحی می‌فرستیم شک داری، از آنان که کتاب های پیشینیان را خوانده‌اند سئوال کن تا بر تو معلوم شود که این سخنان بر حق است، مردد مباش، و آیات الهی را انکار مکن که زیان خواهی دید. (یونس، ۹۴ و ۹۵)

و أن أقم وجهک للدین حنیفاً و لا تکونن من المشرکین. و لا تدع من دون الله ما لا ینفعک ولا یضرک فان فعلت فانک اذاً من الظالمین. مشرک مباش، با دل پاک به دین حق رو کن، به جز خدای یکتا را مپرست ورنه ستم کار خواهی بود. (یونس، ۱۰۵ و ۱۰۶)

واتبع ما یوحی الیک واصبر حتی یحکم الله و هو خیر الحاکمین. صبور باش، از وحی تبعیت کن تا زمان قضاوت الهی فرا رسد، که برترین حکم کننده است. (یونس، ۱۰۹)

لا تمدن عینیک الی ما متعنا به أزواجاً منهم و لا تحزن علیهم واخفض جناحک للمؤمنین. به آن چه بر کسانی بهره داده ایم، چشم مدوز، غم مخور و با مؤمنین بد خلقی مکن. (حجر، ۸۸)

ذلک مما أوحی الیک ربک من الحکمة و لا تجعل مع الله الهاً ءاخر فتلقی فی جهنم ملوماً مدحوراً. این ها که بر تو وحی می شود، در زمره ی حکمت های الهی است، برای خدا همتا مگیر که سرانجام سرزنش شده و مطرود راهی جهنم خواهی شد. (اسراء، ۳۹)

و ان کادوا لیفتنونک عن الذی أوحینا الیک لتفتری علینا غیره و اذاً لاتخذوک خلیلاً. و لولا أن ثبتناک لقد کدتّ ترکن الیهم شیئا قلیلاً. اذاً لأذقناک ضعف الحیاة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیراً. چیزی نمانده بود که مطلبی جز وحی را بر ما ببندی، تا تو را دوست خود بگیرند. اگر ثبات

قدم به تو نداده بودیم، مایل به آن ها شده بودی آن گاه در دنیا و آخرت عذاب مضاعف می چشیدی و از حمایت ما محروم می ماندی. (اسراء، ۷۳ و ۷۴ و ۷۵)
...ولا تجهر بصلاتک و لا تخافت بها وابتغ بین ذلک سبیلا. نمازت را نه با فریاد و نه به پچ پچه بخوان و صدایی میان این دو را برگزین. (اسراء، ۱۱۰)
واتل ما أوحی الیک من کتاب ربک لامبدل لکلماته و لن تجد من دونه ملتحداً. واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغدوة والعشی یریدون وجهه و لا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیاة الدنیا و لا تطع من أغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هوائه و کان أمره فرطاً. کلمات آن چه را از کتاب خداوند بر تو وحی می فرستیم تغییر مده، که جز او پناهی نخواهی یافت. با آنان که شب و روز به یاد خداوندند، مدارا کن و به طلب زینت دنیا از آنان رو بر مگردان و به دنبال آنان مرو که قلبی غافل دارند، در پی خیالات خویش اند و کارشان تباه است. (کهف، ۲۷ و ۲۸)
أم تسئلهم خرجاً فخراج ربک خیر و هوخیر الرازقین. اگر ازآنان اجری بطلبی، بدان که برترین اجر نزد خداوند و بالاترین روزی دهنده است. (مؤمنون، ۷۲)
فلا تطع الکافرین و جاهدهم به جهاداً کبیراً. مطیع کافران مشو و با آنان سخت ستیزه کن. (فرقان، ۵۲)
فلا تدع مع الله الهاً اخر فتکون من المعذبین. و أنذر عشیرتک الأقربین. بر خدا شریک مگیر که عذاب خواهی شد و به نزدیکانت نیز توجه ده. (شعراء، ۲۱۳ و ۲۱۴)
و ما کنت ترجوا أن یلقی الیک الکتاب الا رحمة من ربک فلا تکونن ظهیراً للکافرین. و لا یصدنک عن ایات الله بعد اذ انزلت الیک وادع الی ربک و لا تکونن من المشرکین. و لا تدع مع الله الهاً اخر لا اله الا هو کل شیءٍ هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون. این رحمتی بود که کتاب را بر تو فرستادیم، پس پشتیبان کفارمشو، از آیات نازل شده باز نمان، به جانب خدا رو کن، از مشرکین مباش و برای خدا شریک مگیر. (قصص، ۸۶ و ۸۷ و ۸۸)
فاصبر ان وعدالله حق ولا یستخفنک الذین لا یوقنون. مبادا بی ایمانان تو را از راه به در کنند، صبور باش و بدان که وعده ی الهی برحق است. (روم، ۶۰)
یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین والمنافقین ان الله کان علیماً حکیماً. واتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبیرا. و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا. ای پیامبر، راه خدا را برو، پیرو کافران و منافقین مباش، که خداوند دانا و حکیم است. تابع آیات وحی باش که خدا از آن چه می کنید، با خبر است و به خداوند تکیه کن که برای کارسازی کافی است. (احزاب، ۱ و ۲ و ۳)

لا یحل لک النساء من بعد و لا أن تبدل بهن من أزواج و لو أعجبک حسنهن الا ما ملکت یمینک و کان الله علی کل شیء رقیباً. از این پس زنی بر تو حلال نیست، هرچند که از حسن او به عجب افتی، مگر کسی که خود را به تو ببخشد. و بدان که خدا ناظر بر همه چیز است. (احزاب، ۵۲)
ولقد أوحی الیک و الی الذین من قبلک لئن أشرکت لیحبطن عملک و لتکونن من الخاسرین. و به راستی که بر تو و بر پیامبران پیشین وحی فرستادیم که اگر شرک بورزند، ساقط و زیان کار خواهند شد. (زمر، ۶۵)
فلذلک فادع واستقم کما أمرت و لا تتبع أهواء هم... امردعوت را پیش ببر، برابر دستور استقامت کن، و از هوی و خیالات آنان پیروی مکن. (شوری، ۱۵)
فاستمسک بالذی أوحی الیک انک علی صراط مستقیم. از آیاتی که بر تو نازل می شود، یاری بجو و بدان که بر حقی. (زخرف، ۴۳)
ثم جعلناک علی شریعة من الأمر فاتبعها و لا تتبع أهواء الذین لا یعلمون. تابع این دستورات و شرایع باش و تبعیت نکن از نفسانیات آنان که نادانان اند. (جاثیه، ۱۸)
فاصبر کما صبر أولوا العزم من الرسل... عجول مباش و مانند پیمبران اولوالعزم صبر پیشه کن. (احقاف، ۳۵)
فاعلم أنه لا اله الا الله واستغفر لذنبک و للمؤمنین والمؤمنات والله یعلم متقلبکم و مثواکم. پس بدان که خدایی جز خدای واحد نیست از گناه خود و آن مومنین زن و مرد استعفار کن که خداوند از زیر و روی شما با خبر است. (محمد، ۱۹)
فأعرض عن من تولی عن ذکرنا و لم یرد الا الحیاة الدنیا. دوری کن از کسی که خداوند را یاد نمی کند و جز دنیا را نمی طلبد. (نجم، ۲۹)
و لو توقل علینا بعض الاقاویل لاخذنا منه بالیمین. ثم لقطعنا منه الوتین. فما منکم من احد عنه حاجزین. و انه لتذکرة للمتقین. و اگر پیامبر از قول ما سخنانی به تأویل می گفت، با قدرت او را فرو می گرفتیم، سپس رگ دل اش را می شکافتیم و هیچ کس یارای جلوگیری نداشت و این تذکری است برای به یقین رسیدگان». (حاقه، ۴۴ تا ۴۸)
فاصبر لحکم ربک و لا تطع منهم ءاثماً أو کفوراً. بر حکم پروردگارت صبور باش و از هیچ کافر و گناه کاری تبعیت نکن. (انسان، ۲۴)

این ها و نمونه های دیگر، نص صریح آیات الهی در قرآن کریم است و زیر و زبری کسر و زیاده ندارد. این آیات هم غالباً، جز چند استثنای قابل تردید، مکی است و معلوم می کند که زمان حضور پیامبر گرامی در مکه، به نوعی

دوران آمادگی و آموزش و آزمایش بوده است. به آیاتی در مجموعه ی فوق، از جمله آیه ۳۹ اسرا، آیه ۲۱۳ شعراء و آیه ی ۱۹ محمد توجه کنید که به وضوح خطاب آمیخته با خشونت خداوند به پیامبر خاتم اش را نشان می دهد. غور در این آیات و آن چه در پی خواهد آمد، فاصله ی عظیم میان بارگاه الهی و عناوین آدمی را عرضه و معلوم می کند که انسان در مقیاسی نیست که به اشتراک و اعانت در امور ملکوت خوانده شود، خداوند مالک زمین و آسمان و تمام کائنات را نمی توان وام دار کسی دانست و مثلاً مدعی شد که بنای پر عظمت عرش کبریایی و سراسر هستی را به حرمت و اعتبار این و آن بنده بر پا کرده اند! شیفتگی به فروع، غالباً ما را از ادراک و اعتنا به خالق یکتا غافل می کند و به گفتارهای پر خطا و گاه قرین کفر می کشاند.

«**یسئلونک عن الساعة ایان مرسها. فیم انت من ذکریها. الی ربک منتهاها**. از تو درباره ی زمان ظهور قیامت می پرسند. تو را چه به بیان از موضوعی که به خداوند ختم می شود». (نازعات، ۴۲ و ۴۳ و ۴۴)

این خطاب و سخن خداوند با خاص ترین بنده ی خود، در عرصه ی آفرینش آدمی است، تا معلوم شود آن جا که گفت و گوی حوزه ی الهی است، پای هیچ بنده ای را بدان باز نمی کنند و حقوق دخالت در امور بارگاه کبریایی بر فرشتگان نیز مقرر نیست، چه رسد به این یا آن آدمی زاده، که با هزار مرحمت الهی، از عذاب دوزخ نجات داده خواهد شد. پس، از راه اسلام و خداشناسی خالص گذر کنیم، از فواصل میان مسلمین، با رد مطالب و مکتوبات و مندرجات مشکوک منتسب به قرون اولیه ی اسلام بکاهیم و جز خداوند و قرآن و پیامبر خاتم اش را نستاییم، که اصول دین ما بر آن ها استوار است. زیرا پیام زیر در آیات الهی معلوم می کند که پیامبران و رسولان خداوند نه فقط به هنگام حضور در عرصه ی دنیوی ابلاغ، بل در آخرت و در پیشگاه الهی نیز همانند هر بنده ی دیگر بازپرسی می شوند:

«**فلنسئلن الذین ارسل الیهم و لنسئلن المرسلین**. از آن ها که پیامبری بر

ایشان فرستادیم و نیز از خود رسولان سئوال خواهیم کرد». (اعراف، ۶)

بزرگ است خدایی که مرکز و موازنه ی جهان هستی و یکتا مجری و مبلغ و معلم عدالت و برابری به اراده ی خویش است.

اسلام و شمشیر، ۱۱

پیش از ورود به موضوع اصلی این یادداشت ها، یعنی اثبات ناسالم بودن عمومی اسنادی که به عنوان تاریخ و حوادث صدر اسلام و احوال و رفتار پیامبر مرسل، در مجموعه نوشته های مشکوک سیره ها و مغازی و فتوحات و فهارس و رجال و غیره آمده، می خواهم بحث و بخش و فصل دیگری را بگشایم، که چون چراغ، نور لازم را بر تاریکی و ناشناختگی گوشه هایی ازمسائل صدر اسلام می تاباند و آن هم اشاره به آیات متعددی است که قرآن راهنما، به سئوالات مردم از پیامبر، با قید «یسئلونک»، و نحوه ی پاسخ به آن ها می پردازد. دقت در این آیه ها به راستی چشم آدمی را بر حقایق پنهان مانده‌ای می گشاید، که اعجاب آور است و ضرورت مداقه در باب آن ها را ضمن بازگویی هر یک از آیه ها خواهم آورد، با این یادآوری که طرح سئوالات مردم از پیامبر اکرم، در قرآن مبین، به صورت های گوناگون مندرج است که به خاطر اهمیت آن ها در روشن کردن محیط اجتماعی و فرهنگی زمان طلوع اسلام، می کوشم، تا اندازه ی امکان، به غالب آن ها اشاراتی بیاورم و اعجاب خود را با طرح این سئوال بیان کنم که چرا صاحب نظران اسلامی، به ظرائف قرآن بی توجهی کرده، و به جای ایجاد یقین محققانه، کار را به اجمال و احتمال سپرده اند؟!!!

این سئوال و جواب ها، در قرآن مبین، که تعدادی نیز بی جواب می ماند، چندان متعدد و متنوع نیست، از ۱۷ نمونه افزون نمی شود و اگر بخواهیم سئوالات مکررشده دربابی خاص را، واحد بشماریم، عمدتاً بیش از سئوالات زیر نمی ماند: سئوال درباره هلال ماه. سئوال درباره ی بخشش به دیگران، که دو بار تکرار شده. سئوال درباره ی قتال در ماه های حرام. سئوال درباره ی شراب وقمار. سئوال درباره ی رفتار با یتیم. سئوال درباره ی عادت ماهانه ی زنان. سئوال درباره ی خوردنی های حلال. سئوال درباره ی قیامت، که چند بار تکرار می شود. سئوال درباره ی انفال. سئوال درباره روح. سئوال درباره ی ذوالقرنین و بالاخره سئوال درباره ی کوه ها.

مطالعه و تمرکز بر روی این سئوال های محدود از پیامبر، و بررسی پاسخ آن ها، ما را در گشودن رازهای دیگری از قرآن عظیم و دریافت امداد از آیات الهی برای درک شرایط اجتماعی و محیط طلوع و رسوخ اسلام کمک بزرگی می کند و اجزایی را به مباحثه و مداقه و حتی مقابله می گذارد، که در مجموع نشان می دهد جدای از آن میراث و مکتوبات مشکوک و منتسب به چند قرن نخست اسلامی، و تقریباً در قرون متأخر اسلامی، بالنسبه کار تازه ای بر روی کسب اطلاعات و آگاهی های اجتماعی از متن مستقیم قرآن انجام نشده و گویی اصرار بر این بوده است که همان تلقینات مملو از نادرستی نخستین، بدون تعرض بماند، که در زمره ی آنان ترتیب و زمان و سبب نزول بسیاری از سوره ها و آیات قرار می گیرد، ترتیب و تنظیمی که در مواجهه ی عقلی و اسنادی و سنجش مراتب تاریخی و عبادی، که قرآن ما را به فهم آن راه نمایی می کند، غالباً صورت موجود آن ها قابل قبول نیست.

اینک بدون اندک تزلزلی می توان یادآور شد که طفره زدن از مراجعه ی مستقیم و مقرر به متن قدرتمند و راه نما و بی غرض قرآن، که فصیح و صریح و ساده ترین بیانیه ای است که در سراسر دوران استقرار حیات، برای تنزیه آدمی، از سوی خداوند نازل شده و تا هم امروز، حتی به قرینه، جمله ای مشابه آن را در هیچ تدوین و تألیف دیگر زمینی یا آسمانی نیافته ایم و خارج کردن این متن و محتوای عظیم، از الزام مداخلات منطقی

و بررسی های اجتماعی، دور نگهداشتن این مجموعه نداهای فرهنگی، از چرخه ی اندیشه های عمومی است، که می تواند بر امورات آدمی، در تمام عصرها و امکانات ناظر باشد و در عین حال منزوی و منحصر کردن فهم و برداشت از آن، به حوزه ی اختیارات معدود و محدود مفسرین است تا به خصوص در محیط شرقی حضور اسلام، کتاب خدا را به متنی وهم آور، دور از دسترس و خارج از اختیار و عرصه ی ادراک مردمی بدل کنند که پیامبر و کتاب، برای اصلاح آنان فراهم و فرستاده شده است و کسانی در این راه تا آن جا مجدند و مغلطه می کنند، که با ارائه ی تعبیراتی ساده گیرانه از آیات قرآن، شاید به عمد، مردم را حتی از لمس بدون تشریفات آن نیز برحذر می دارند:

> «**انه لقرآن کریم. فی کتاب مکنون. لایمسه الا المطهرون. تنزیل من رب العالمین. افبهذا الحدیث انتم مدهنون**. این است قرآن، کتابی سرشار از ظرائف، فرو فرستاده از سوی خداوند دو عالم، که جز پاکان لمس و جذب نمی کنند. چه گونه چنین متنی را سرسری می گیرید»؟ (واقعه، ۷۷ تا ۸۱)

به راستی که این آیات وصف الحال امروزین ماست، که به سعی دراز مدت یهود، با مراتب و لوازم متعدد، از تلقین ستیزه ی با قوم و زبان عرب، تا بغرنج وانمود کردن مفاهیم آیات، ما را از غور آموزشی در قرآن کریم بازداشته اند تا این متن مکنون و مطهر را زینت طاقچه و گنجه ها کنیم، گاهی مسافری را از زیر حجم آن عبور دهیم، بر بالین بیماری رو به موت گذاریم و بر جنازه ای قرائت کنیم که احتمالاً به حیات اش، برگی از آن را، به مفهوم، لمس نکرده بود و چه بسا که بر من خرده بگیرند که به کدام دلیل مطهرون را، نه پاکان جسمی، که پاک فطرتان فرض کرده ام؟ تا پاسخ دهم که مسلماً بسیار شایسته است با نظافت جسمی هم به زیارت و نزدیکی قرآن رویم، اما آیا داشتن وضو و غسل، چیزی بر درک مفاهیم و معانی و برداشت های ما از این کتاب مبارک و مکنون خواهد افزود و یا نداشتن آن، چیزی از آن مفاهیم متعالی خواهد کاست که کسانی صرف شست و شوی دست و پا را، و شاید هم به قصد شاق کردن گشوده شدن

اوراق قرآن بر مردم معمول، به اصرار تمام، طهارت مورد نظر آیات فوق می دانند و آیا در قریب ده مورد دیگری، که در کتاب خدا، لغت و مشتقی از مطهر و مطهرین و مطهرون آمده ، هیچ یک قابل تعبیر به تطهیر جسمی بوده است و مثلاً اشاره ی آیات الهی به «ازواج مطهره» سخن از ازواجی است که حمام کرده باشند؟!!!

هنوز تا ورود به نتیجه گیری نهایی از این دراز نویسی ها، چند نکته ی دیگر در امتداد مباحث پیشین باقی است. نخست این که حتی در این پرسش های معمول و متعارف و خالی از غموض نیز، خداوند اختیار پاسخ گویی را به پیامبر بزرگوار واگذار نمی کند و برای هر یک از سئوالات که صلاح بداند، عرضه ی پاسخ معینی، که ذات باری تعالی مناسب می شمرد، به پیامبر تلقین و تکلیف می شود و در مواردی نیز امر به سکوت در برابر سئوال مقرر است، که به آن ها خواهم رسید. آیا چنین حضور و مواظبت و نظارت دائم و مستمر الهی، در تمام امور اولیه ی پیشرفت اسلام، تا آن جا که سایه ی پیش رونده ی نوعی بی اعتمادی بر مدیریت رسول الله نیز در آن قابل مشاهده و تأیید است، به خوبی اهمیت پایه ریزی صحیح و گسترش سالم و مطابق با مشیت الهی دین حنیف را باز نمی گوید و به دوست و دشمن تفهیم نمی کند که اسلام دین و مسلک دردانه ی الهی است که با وسواس و حراست تمام به قلب و عقل و بیان و زبان مستعد و ممتازترین مردم آن روزگار ودیعه شده است؟ آیا رواست بپنداریم این سعی جمیل الهی، بلافاصله پس از مرگ پیامبر خدا عقیم مانده و تابعین و نزدیکان دست اول رسول خدا و مؤمنین و معتقدین به قرآن، تقریباً بلا استثنا و یا با استثنائاتی اندک، راهی خلاف آموزه های قرآن را، برای کسب قدرتی غاصبانه انتخاب کرده اند، آن هم قدرتی که، بنا بر مشهور، هر یک از آن ها، پیش از طلوع اسلام، به طور طبیعی و سنتی در چنگ خویش داشته و به رغبت آن را به پای پیروی از ره نمودهای الهی ریخته اند؟!!!

و عجیب تر این که، قریب نیمی از این پرسش ها را، که کتاب خدا ذکر می کند، مندرج درسوره ی بقره می بینیم که می نویسند مدنی است: سئوال

در باب هلال ماه، سئوال در باب نحوه ی بخشش، سئوال در باب ماه های حرام، سئوال در باب شراب و قمار و سئوال در باب رفتار با یتیمان. ثبت این سئوالات نخستین در سوره ای مدنی، به خصوص که ذکر خلقت آدم، سرکشی شیطان، احکام روزه، وصیت، حج، ازدواج و طلاق و حرمت ربا و بسیاری از دیگر امور اولیه ی مسلمین را نیز در همین سوره می یابیم، تردید مدنی بودن سوره ی بقره را به وجه قابل دفاعی محکم می کند. وجه دیگر و روی مقابل این بررسی می گوید که اگر تمام توجهات و تذکرات و اشارات دیگر به روزه گرفتن را، در سوره های مبارکه ی نساء و مائده و مجادله مندرج می بینیم، که آن ها را هم مدنی تشخیص داده اند، پس نتیجه ی روشنی که می بریم این که مسلمین، پیش از هجرت رسول خدا به مدینه، روزه نمی گرفته اند! اما از آن که در سوره ی مائده نیز، که مدنی می گویند، باز هم به آیات اولیه ای در باب اعمال حج و مجازات محارب و مفسد و نهی قتل و نحوه ی غسل و وضو و تیمم و حد سارق و نیز داستان فرزندان آدم برمی خوریم و می نویسند که مائده صد و دوازدهمین سوره ی قرآن است و نزول آیات و دستورات آن را به سال آخر عمر شریف پیامبر می کشانند، اگر بنا را بر قبول این تلقینات بگیریم، پس ذهن محقق به این بی راهه می رود که مسلمین، تا آخرین روزها و ماه های حیات رسول الله نماز هم نمی خوانده اند!!! اما اشکال این تصور آن جاست که در سوره های مکی بسیاری، از جمله در انعام، اعراف، یونس، هود، ابراهیم، اسراء، مریم، طه، انبیاء، نمل، عنکبوت، روم، لقمان، فاطر، شوری، لیل و حتی آیه ی بیستم سوره ی مبارکه ی مزمل، که به درستی از نخستین سوره های نازل شده در اوائل طلوع اسلام است، پیامبر و مردم به اقامه ی نماز فراخوانده شده اند! پس می ماند گمان کنیم که شاید نماز مسلمین در مکه و پیش از نزول سوره ی مدنی مائده، بدون دانستن آداب وضو اقامه و انجام می شده است!!! آیا به تر نیست به جای درهم ریختن نحوه و زمان آداب عبادات اسلامی، راه کوتاه بررسی خردمندانه تری برای کشف زمان دقیق تر نزول سوره ها و آیات الهی را انتخاب کنیم، به تلقینات و تمهیدات

موجود در کتب ناشناس غزوات و سیره و فتوحات و غیره توجه نداشته باشیم و نقش نادرست برخی از فرق اسلامی، که نیازمند تأیید و تثبیتی از میان آیات الهی در موضوعی خاص بوده اند، در این تقسیم بندی زمانی نزول سوره ها و آیات را، ندیده نگیریم.
و بالاخره با نگاهی به فهرست سئوالات مردم از رسول خدا، از خود بپرسیم که چرا مؤمنین نخستین تا این حد به رفع ساده ترین مسائل انسانی، مثلاً تعیین تکلیف با عادات ماهانه ی زنان، خوردنی ها، کوه، روح، نحوه ی بخشش مال، رعایت یتیم، انفال و غیره توجه نشان داده اند و چرا فرضاً در باب معانی حروف مقطعه در آغاز برخی از سوره ها پرسشی نداشته اند، مستقیماً در باب اجبار و اختیار سئوالی نداده اند، درباره ی طلوع و غروب خورشید و تشکیل ابرها و وزیدن باد و پیچیدگی های رفتاری در طبیعت کنجکاوی نکرده اند و یا دست کم در باب نحوه ی ازدیاد مال و لزوم گسترش داد و ستد و دیگر امور یک جامعه ی در حال دگرگونی راه نمایی نخواسته اند؟ هنگامی که این خلاء پرسش در باب امور معهود و مقرر دنیوی و مدرسوی را با نگرانی مؤمنین و مردم درباره ی قیامت و روز جزا و توجه به واجبات و منهیات، پهلو به پهلو قرار می دهیم، با تب و تاب ایمان و بروز تحول معنوی در جامعه ی زمان رسالت پیامبر، بر اثر تأثیر آیات مبین قرآن، آشنا و از آن راه آگاه می شویم که قبول بازگشت به تفرقه و مقام پرستی و دنیا خواهی، در میان مردم و مؤمنین و برگزیدگان دین جدید، آن هم بلافاصله و در همان روز رحلت رسول خدا، منتفی و ناممکن بوده است و اصرار بر اثبات خلاف آن، حاصلی جز پوسته ای و قابل گسست کردن سریع و سهل ایمان اسلامی از همان آغاز، نادیده گرفتن توجه عمومی به ره نمودهای قرآن و بی باری کوشش در گسترش آموزه های الهی به وسیله ی پیامبر اعظم نخواهد داشت.

اسلام و شمشیر، ۱۲

منظور از این تدبر و تحقیق، در آیاتی که آشکارا درس نامه ای الهی برای اصلاح و ترفیع خلق و خو و ظرائف رفتاری و گفتاری و دمیدن یقین و پرهیز از لغزش و حتی تنظیم امورات معمول زندگی رسول الله است، تبیین راز رسوخ قرآن عظیم در قلوب این همه مردم دور از هم، که حامل فرهنگ هایی نه چندان همطرازند و گشودن رمز و سرّ شادابی و سرزندگی همیشگی متن متین و فاخر قرآن است، زیرا کتاب خدا امانت و آموزش نامه ی سلیم و سترگی است تا نه فقط رسول او، بل تمامی گردانندگان معمول مدیریت دنیا، از مسلم و غیرآن، بدانند که تطهیر بی دلیل و سرپوش گذاری پنهان کارانه و نبود کنترل بر ندانم کاری و عیوب کارگزاران و نمایندگان و استان داران و نان خوران و فرمان بران، نه تنها خلاف آموزه های الهی است، بل بر سلامت روابط میان حاکم و تابع اثر می گذارد و اگر قرآن در جزییات هم، نظارت خداوند در روابط با برگزیده ترین رسول را، به صدای بلند آیات بر همگان می خواند، پس هر صاحب مقامی که در پستو با همکاران خویش می نشیند و از آوار نابه سامانی ها و ندانم کاری ها و ستم های جاری بر خلق خدا می گوید، اما خلاف الگوی بزرگ قرآن، در آشکار و به هنگام ادای خطابه های رسمی و مصلحتی با مردم، می کوشد

تا ناشایست و ناشی‌ترین عوامل خویش را، به خصالی بیاراید که در خمیره‌ی آن ها نیست، پس راه او از راه خدا جداست و جزایی خواهد برد که قرآن عظیم به ظالمین و طغیان کنندگان و ضالین وعده داده است.

«**احشروا الذین ظلموا و ازواجهم و ما کانوا یعبدون من دون الله فاهدوهم الی صراط الجحیم، وقفوهم انهم مسئولون**. ستم کاران و از قماش آنان را، با مقتدای شان، که به جای خدا گرفته اند، گرد آورید و به راه دوزخ بفرستید، تا بدانند که مسئول اعمال خویش اند». (صافات، ۲۲-۲۴)

پس عقوبت و مرحمت الهی را جدی بگیریم، به وظایف این جهانی خویش، برابر آموزه های قرآن وفادار و پایدار بمانیم و اگر در مسند قبول مسئولیت مردم نشسته ایم، شک نکنیم که آن قدرتی ناظر بر جزیی‌ترین اعمال ماست، که کم‌ترین ملاحظه کاری را حتی در باب پیامبر خویش مراعات و منظور نکرده است و در ابواب جمعی خود بدمیم که خداوند حامی سالکان ایمان است و چنان که خواهم آورد، دستور می دهد که بی‌ترس و بیم و اندوه و حزن و بی‌کم و کاست، همیشه و در هر زمان و همه جا، راه مستقیم تبعیت از حق و پیروی از قرآن جاویدان را گزینش کنیم.

«**فاستقم کما أمرت و من تاب معک و لا تطغوا انه بما تعملون بصیر. و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار و ما لکم من دون الله من أولیاء ثم لا تنصرون. و أقم الصلوة طرفی النهار و زلفاً من الیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین.** به همراه کسانی که تابع تو شده اند، چنان که امر کرده ام ثابت قدمی کنید، سرکش مباشید و بدانید که خداوند ناظر بر اعمال شماست. به ستم کاران مایل نشوید و به آتش نروید، مقامی را برتر از خدا نیانگارید، که بی یاور می مانید، در آغاز و انجام روز و زمانی از شب را نماز بگزارید که اعمال نیک بدی ها را خواهد سترد». (هود، ۱۱۲- ۱۱۴)

این خطاب صریح و بی تعارف خداوند به پیامبر و نیز نخستین گروندگان و ایمان آورندگان به آیات الهی است. ذره ای رعایت نوپایی مؤمنین در آن نمی بینیم، از تذکرات نه چندان با زبان خوش سرشار است، به توبیخ می ماند و این نه توبیخی در خفا، که قرار گرفته در مسیر چشم و گوش و قضاوت دوست و دشمن است و اگر آیات بسیاری را بخوانیم که خداوند،

لاینقطع و حتی در مدینه، پیامبر را به دل داری و امید به آینده، مستقیم و مطمئن نگه می دارد، آن گاه معلوم می شود که ایمان و انتظار بی چشم داشت به اسلام و قبول جان فشانی تمام در راه آن، که از پس نزول کامل قرآن، تا روزگار ما، این همه پاک باز و سرسپرده، که بی کم ترین واهمه و یا ملاحظه خان و خانه و ایل و تبار و ضیاع و عقار و جان و مال خویش در ستیز با دشمن مشرک و غدار و حریص به آسانی نثار می کنند، پرتوی از ایمان و اثری از قبول مطلق آیات کامل قرآن اند و صریح حرف خود را بیاورم که پیامبر خدا هم تا رسیدن به مقامی که خدا و فرشتگان و مؤمنین به پیشگاه اوصلوات بفرستند، راه درازی پیموده و آیه به آیه تربیت و تکمیل شده است:

> «**ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین أمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما.** خدا و فرشتگان اش بر پیامبر صلوات می فرستند. ای ایمان آورندگان، بر او با خلوص و قبول تمام سلام کنید و صلوات فرستید». (احزاب، ۵۶)

بی فوت فرصت بار دیگر بگویم که نگاه مورخانه و سخت گیر، که تابع و سرسپرده ی مقلدانه ی داده های موجود نباشد و از لباس و مکاسب پیروی نکند، به قاری و مقید قرآن اجازه نمی دهد قبول کند خداوند برترین آیه ی ستایش از پیامبر والا را، در همان سوره ای قرار داده باشد که در آغاز و میانه ی آن، سخت ترین انذارهای عتاب آلود به پیامبر نیز مندرج است! پس رجوع و رسیدگی عالمانه به ظرایف کتاب الهی، این اساس نامه ی ایمان به ملکوت و شناس نامه ی رجوع به تاریخ و هویت اسلام را، خصوصاً اگر ادعای سرپرستی دینی و فرهنگی مسلمین داریم، درشمار وظایف روزمره ی خویش گذاریم، به کتاب خدا پشت نگیریم، سرسری نیانگاریم، قدر قرآن کامل و شامل را بدانیم، راه نما قرار دهیم، برداشت از آن را به غرض دنیا نیالاییم، مظاهر و مقامات و نعم روزگار فریب مان ندهد، فرامین الهی را اسباب ارتزاق و عوام فریبی نپنداریم، خود را در جای مستحق جزا و عذاب الهی نگذاریم و بی واهمه به وظیفه ی امروزین هر مدعی زعامت امورات مسلمین گردن گذاریم که در تارک آن رسیدگی به درستی و نادرستی اسنادی

می نشیند که قرونی است اتکای متعصبانه به آن ها جز جدایی روز افزون و آلوده به خصومت و خشم، نسبت به مؤمنی دیگر، ثمری نداده و آدمی درمی ماند که کدام دست این اوراق به راستی ضاله را، که کم و بیش با صفت اسرائیلیات می شناسیم، همچنان در مجامع و مکاتب و مدارس اسلامی به عنوان مستنداتی در موضوع شناخت تاریخ و تمدن و فرهنگ دین مبین و محکم اسلام زنده نگه می دارد و اجازه ی اخراج نهایی آن ها صادر نمی شود؟!!

باری چند گامی دیگر در این بررسی ها مرا همراه شوید، تا به هنگام برداشت نهایی از فرموده ها و فرامین قرآن، زمینه های نسبی هماندیشی فراهم شده باشد و بدون گره زدن بر ابرو و بی دنبال کشی و توسل به عتاب تعصب آلود، قادر شویم به قدر خردلی راه بازگشت به قرآن و گذر به جنت اقتدار و اتحاد دوباره ی اسلامی را بگشاییم و از آن مسیر خارج شویم که باری تعالی، به صراحت و مکرر، عبور از آن را وصول به دایره ی کفر و شرک می شمارد:

«**ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعاً لست منهم فی شیئ انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون**. کار آنان که در دین تفرقه می اندازند و آن را شعبه شعبه می کنند با خداست تا به تبعات آن آگاه شان کند. (انعام، ۱۵۹) **منیبین الیه واتقوه و اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین، من الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعاً کل حزب بمالدیهم فرحون**. به سوی او برگردید و پرهیز کار و نماز گزار باشید و در زمره مشرکین نشوید که دین را فرقه فرقه و شعبه شعبه می کنند و هر یک به داشته های خویش دل خوش اند». (روم، ۳۱ و ۳۲)

چرا چنین خطاب های روشن بی ابهامی پشت هیچ یک از ما را نمی لرزاند و از خیال مان نمی گذرد که این اشارات الهی متوجه حال و روزگار ماست؟ مگر آن چه که امروز در میان مسلمین می گذرد منطبق با آیاتی نیست که در نقل فوق آمده است؟ آیا مگر تفرقه و شعبه گرفتن در دین جز این است که هر فرقه ای خود را تابع نام هایی می داند، که در سالم ترین صورت خود دون خداوندند؟ و آیا خداوندی که برترین رسول خود را فقط در قدر و اندازه ی آدمیان دیگر به رسمیت می شناسد، ما را بدون مجازات می گذارد

اگر به اقتدای از کسانی، نه دون خداوند، که دون رسول او هم رضایت می دهیم؟ به نام هایی رجوع کنید که تابعین هر شعبه ی مذهبی، خود را دنباله رو و مؤمن و مرید آنان می شمارند، آیا جز آدمیان اند و مگر قرآنی به همراه آورده اند؟!! ابتلای رعب آور و سقوط به سافلینی در معتقدات فرقوی، که امروز مسلمین بدان دچارند، در این بینه معلوم است که آیات قرآن مایه ی وحدت را، آن هم با تعبیر و تفسیر وترجمه هایی که جان مایه ی قرآن از آن جداست، علیه یکدیگر و در گسترش اختلاف به کار می برند!!!

«**ولا یحزنک قولهم ان العزة لله جمیعاً هوالسمیع العلیم.** سخن دیگران تو را به حزن دچار نکند تمام عزت از آن خداست که شنوا و داناست. (یونس، ۶۵)
و کلاً نقص علیک من أنباء الرسل ما نثبت به فؤادک و جاءک فی هذه الحق و موعظة و ذکری للمؤمنین. بر تو حکایات رسولان و انبیا را می خوانیم تا قوی دل شوی و این کتاب بر حق برای موعظه و تذکر به مؤمنین است. (هود، ۱۲۰)
فاصدع بما تؤمر و اعرض عن المشرکین. انا کفیناک المستهزءین. الذین یجعلون مع الله الهاً ءاخر فسوف یعلمون. و لقد نعلم انک یضیق صدرک بما یقولون. فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین. واعبد ربک حتی یأتیک الیقین. به آن چه مامور شده ای با صراحت اعلام کن و از مشرکین دور شو. مسخره کنندگان را به ما واگذار. گرچه می دانیم از گفتار آنان دل تنگی. به ستایش پروردگار بپرداز و بر او سجده بیاور و خدا را بندگی کن تا زمانی که به یقین برسی. (حجر، ۹۴ تا ۹۹)
واصبر وما صبرک الا بالله ولا تحزن علیهم و لا تک فی ضیق مما یمکرون. به مدد الهی صبور باش، دل تنگ مشو و از مکر آن ها خود را در تنگی مگیر. (نحل، ۱۲۷)
فاصبر انّ وعدالله حق واستغفر لذنبک و سبح بحمد ربک بالعشی و الابکار. صبر کن که وعده ی الهی درست است، از گناهان خود استغفار کن و بامداد و شامگاه به تسبیح و ستایش خداوند باش». (غافر، ۵۵)

درهمین چند آیه تأمل کنید که به تصادف گزیده ام و مشابهاتی دیگر دارد، تا آن سخن من گواهی بیابد که هیچ دون خدایی مقام متابعت ندارد و اگر بخواهیم قضاوتی برابر قرآن کنیم، باید به این قبول بگراییم که پیامبر والا مقام نیز در اجرای فرامین الهی و در برابر مکاری ها و شگردها و وعده های

بت پرستان و مشرکین و یهودیان و نصاری، به طور دائم و پیوسته نیازمند دل داری و اطمینان و قوت قلب و اخطاری بوده است که مضمون گروهی از آیات را تشکیل می دهد،آیاتی که به روشنی وجود سایه ای از تردید و ترس و نبود یقین در قلب رسول الله را منعکس می کند. تردید و ترسی که تنها به قدرت قرآن، نه فقط در سینه ی پیامبر خدا باقی نمی ماند، بل به روزگار ما، کم ترین ردی از آن، در ضمیر کودکی نیست که به تانک دشمن آزادی و دین در فلسطین، سنگ پرتاب می کند.

پس معلوم بدانید که قرآن راه نما به اشخاص و اقوام نمی پردازد، شخص و گروهی را بر دیگری برتر نمی گوید و به تعدد و تکرار توجه می دهد که دون خداوند جز آفریده ای نیست و مقامی ندارد، مگر به تقوی و قبول اسلام و تزکیه و انفاق و پاکی و صلوة و رعایت حق دیگران. اطاعت و پیروی و پرستش را خاص ذات باری می داند و در این مسئله میان جن و فرشته و انسان و رسول و تابع تفاوتی قرار نمی دهد، چنان که اجابت درخواست ها را با مراجعه ی مستقیم به درگاه خود میسر می داند، کسی را واسطه ی مراحم الهی نمی شناسد و شفاعت دون خویش را در جای علم و آگاهی وحدانی نمی گذارد و وجود شفیع را در آستان حساب رسی قیامت نفی می کند.

«**ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوة ثم یقول للناس کونوا عباداً لی من دون الله ولکن کونوا ربانیین بما کنتم تعلمون الکتاب و بما کنتم تدرسون، و لایامرکم ان تتخذوا الملائکة والنبیین ارباباً ایامرکم بالکفر بعد اذ انتم مسلمون**. آن کس از میان بشر که به او کتاب و فرمان و نبوت داده ایم، در اندازه ای نیست که بگوید به جای خداوند مرا بپرستید و انبیاء و فرشتگان را خدا بپندارید، این دعوت به کفر پس از قبول اسلام است، بل بگویید عالم شوید به سبب درس های این کتاب. (آل عمران، ۷۹ و ۸۰)

و انذر به الذین یخافون ان یحشروا الی ربهم لیس لهم من دونه ولی و لاشفیع لعلهم یتقون. به آنان که از روز حشر و حضور در پیشگاه الهی هراسان اند یادآوری کن که تقوی پیشه کنند زیرا جز خداوند یاور و شفیعی نخواهد بود». (انعام، ۵۱)

راستی که قرآن عدالت مطلق است و می توان گواهان بسیار از میان آیات

احضار کرد تا برعدل بی‌ارفاق و استثنا و نفی خاصه‌شماری خداوند شهادت دهند. بندگان، از دیدگاه الهی، عناصری خام و ناآزموده و با طبیعت مستعد لغزش‌اند و پروردگار در مراتب متعدد توجه می‌دهد که غرض از رسالت و نبوت، کاستن از عیوب آدمیان و ارائه‌ی آموزش است. مهربانانه راه بازگشت به حق را گشوده می‌گذارد و توبه را، به لفظ و به کردار، نافی انحرافات ناخواسته و از روی نادانی می‌داند، چنان که قبول نمی‌کند کسی پس از ایمان و علم و اعتقاد به اسلام، از راه درست برگردد، زیرا او را فاسقی گرفتار ضلالت آگاهانه می‌داند و نه خطاکاری جاهل و مستحق ارفاق.

«**ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفراً لن تقبل توبتهم و أولئک هم الضالون**. از آن‌ها که پس از ایمان، منکر شدند و بر کفر خود افزودند، توبه قبول نمی‌شود و در زمره‌ی گم راهان قرار می‌گیرند». (آل عمران، ۹۰)

این تأکید الهی مبین آن است که در دیدگاه خداوند، قبول اسلام مندرج در قرآن، وصول به آگاهی مطلق است و بازگشت از این ایمان، انکار مغرضانه، و کافرانه‌ی کلام خداست. پس مسلمان را راه‌نمایی جز قرآن نیست، اطاعت از فرامین مستقیم الهی باید که فرض او باشد و بداند که کتاب خدا سرشار از بیان دسیسه‌هایی است که عامل آن‌ها را یهودیان معرفی می‌کند تا آن جا که قرآن را به درجاتی می‌توان یک کتاب انذار و پرهیز از یهود و نصاری گرفت، چنان که سرانجام و پس از بارها دعوت به گفت و گو و مراجعه به اسناد پیشینیان و یادآوری اشتراکات، آن‌گاه که زمینه‌های هدایت را در میان صاحبان پیشین کتاب منتفی می‌بیند و آن‌ها را دشمنی آگاه و غرض‌ورز و خبیث و مشرک می‌یابد، سرانجام فرمان نهایی خداوند صادر می‌شود و یهود و نصاری را در زمره‌ی مشرکان نجس و ملزم به پرداخت جزیه قرار می‌دهد.

«**یا ایها الذین امنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله**

علیم حکیم. قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لا بالیوم الاخر و لا یحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن یدٍ و هم صاغرون. و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهؤن قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون. اتخذوا احبارهم و رهبانهم ارباباً من دون الله والمسیح ابن مریم و ما امروا الا لیعبدوا الهاً واحداً لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون. یریدون ان یطفؤا نور الله بافواههم و یابی الله الا ان یتم نوره و لو کره الکافرون. ای ایمان آورندگان مشرکان نجس اند و بعد این سال به مسجدالحرام وارد نشوند و اگر بیم از کسادی دارید هراس نکنید که خدا از فضل و رحمت خود شما را بی نیاز خواهد کرد. خداوند دانا و مدبر است. با اهل کتابی که به خدا و روز بازگشت ایمان نمی آورند، حرام خدا و رسول اش را قبول ندارند و دین حق را نمی پذیرند، ستیزه کنید، تا به مذلت جزیه دهند. یهود عزیر و نصاری عیسی را پسرخدا می دانند. این گفتار با سخن کافران پیشین برابر است. خدا جان شان را بستاند که ایجاد انحراف می کنند. رهبانان و احبار، دون خداوندی چون مسیح پسر مریم را به خدایی می گیرند و حال آن که حکم شده بود فقط خداوند سبحان بی شریک را بپرستند. چنان است که بخواهند نور خدا را با دهان شان خاموش کنند و خدا اراده کرده است تا علی رغم میل کافران نور خود را به تمامی بگستراند». (توبه، ۲۸–۳۲)

اسلام و شمشیر، ۱۳

به دشوار و طولانی ترین بخش این بررسی ها ورود می کنم و از خداوند استدعای عنایت و مدد دارم تا از عهده برآیم و آن، رسیدگی به مجموعه خطاب هایی است که در قرآن مبین در باب یهود و نصاری و اهل کتاب آمده، تا سیر و سلوک و سر انجام ستیز فرهنگی ناگزیری را دنبال کنم که پیامبر اسلام با دو دین بزرگ پیش از خود در مقابل داشته است. بررسی آیات مربوط به این سیر، جدای از شناخت به تر تاریخ و مسائل و مراتب افت و خیز در روابط اجتماعی و عقیدتی صدر اسلام، از صادق ترین راه نمایانی است که ما را به نظم و ترتیب و تاریخ گذاری منطقی تری در موضوع نزول سوره ها و آیات الهی هدایت می کند و در نهایت با شناخت سیما و سایه ی اهل کتاب در قرآن کریم، به بنیان نحوه ی مقابله با ویرانگری های یهود و نصاری در آغاز طلوع اسلام ورود خواهیم کرد و با حصه ای از موذیانه و مؤثرترین اعمال آن ها، یعنی سندسازی مجعول و مکتوب، در همان دوران حیات پیامبر خدا آشنا خواهیم شد. این بررسی، در آغاز، اندکی به هویت شناسی قوم یهود می پردازد و از زاویه ی تازه ای به ظهور یهودیت به عنوان یک قوم و نیز کهن ترین دین غیرزمینی در تاریخ تمدن انسان، می نگرد. زاویه ای که چندان فراخ نیست و کسان بسیاری

از آن عبور نکرده اند.

«**و اذ نجیناکم من ال فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم و یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم. و اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و اغرقنا ال فرعون و انتم تنظرون**. و به یاد آورید که از آل فرعون نجات تان دادیم، که از او در فشار و عذاب بودید، پسران تان را می کشتند و زنان تان را نگه می داشتند، و این آزمون بزرگ الهی بود. و دریا را شکافتیم تا نجات یابید و فرعونیان را غرق کردیم در حالی که خود نظاره می کردید». (بقره، ۴۹ و ۵۰)

این حکایت خروج کسانی از مصر، به رهبری موسی پیامبر خداست که مامور نجات آن مردم، از ستم فرعونیان شده بود. تاریخ نگار می پرسد این گروه، که به نشانه ی نحوه ی برخورد سیاسی و اجتماعی با آنان، ظاهرا قبطی و از بومیان و مردم مصر نبوده اند، تعلق به کدام قوم و پیش از رسالت موسی، چه دینی داشته اند؟ زیرا بی شک قبل از عرضه ی ده فرمان و نزول تورات، که در صحرا و پس از خروج از مصر انجام شده، نمی توان از یهودیت به عنوان یک دین و پیروان آن، چیزی گفت. به زبان ساده تر، موسی یهودیان را از ستم فرعون نجات نداد، بل گروهی را در خروج از مصر سرپرستی کرد که می باید بعدها با قبول آموزه های الهی تورات و عمل به ده فرمان نخستین، یهودی شوند!

«**و اتینا موسی الکتاب و جعلناه هدی لبنی اسرائیل الا تتخذوا من دونی وکیلاً**. و آن کتاب را به موسی دادیم تا راه نمای بنی اسراییل شود که کم تر از مرا به کارسازی نگیرید». (اسراء، ۲)

پس ارائه و عرضه ی کتاب به موسی آغاز هدایت بنی اسراییل به خدا پرستی است، که آیه می گوید دون خدا را به کارسازی می گرفته و به خدایی می پذیرفته اند. این بیان الهی، گرچه تلویحاً به بت پرستی آن قوم، پیش از هدایت های تورات اشاره دارد، اما متضمن شناخت زبان، نژاد و تعلقات قومی این ستم دیدگان از فشار فرعون نمی شود. اگر چنان که یهودیان مرسوم کرده و مدعی می شوند،آن ها را از نژاد و نسل ابراهیم و یعقوب بدانیم، خطای بزرگی مرتکب شده ایم، زیرا قرآن صادق، با شدت تمام و

مصرانه این انتساب را مردود می شمارد.

«**یا اهل الکتاب لم تحاجون فی ابراهیم وما انزلت التورات والانجیل الامن بعده افلا تعقلون. ها انتم هؤلاء حاججتم فیما لکم به علم فلم تحاجون فیما لیس لکم به علم والله یعلم و انتم لا تعلمون. ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً ولکن کان حنیفاً مسلماً وما کان من المشرکین.** ای اهل کتاب در باب ابراهیم جای مجادله نیست. مگر نمی اندیشید که تورات و انجیل پس از او نازل شده است؟ مجادله در امری رواست که عالم برآنید، نه در چیزی که نمی دانید اما خدا می داند. ابراهیم یهودی و نصرانی و مشرک نبود، مسلمانی پاک بود». (آل عمران، ۶۵–۶۷)

در همین آیه، صورت زنده ای از تبادل احتجاج و ادعا میان رسول خدا و خاخام ها و کشیشان شبه جزیره ثبت است و پرده را از مرحله ای در گفت و گو میان ادیان در زمان حیات رسول الله بر می دارد. در برابر این نص و تصریح و بیان بیّن و مفصل خداوند در قرآن، هیچ مجمل و توسل دیگری به کار نمی آید. قرآن فصیح و مجید، با اندکی تندی، انتساب و ارتباط ابراهیم به غیر مسلم را مردود می داند و از این نیز عبور می کند و خانواده و فرزندان و نوادگان و اخلاف ابراهیم را نیز مسلم و غیر یهود و غیر نصرانی می شناساند:

«**و اذ جعلنا البیت مثابة للناس و امناً واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی و عهدنا الی ابراهیم و اسمعیل ان طهرا بیتی للطائفین والعاکفین والرکع السجود. و اذ قال ابراهیم رب اجعل هذا بلدا امناً** ... و خانه را مکان امنی برای گرد آمدن مردم مقرر کردیم، مقام ابراهیم را محل نماز بدانید و از ابراهیم و اسماعیل عهد گرفتیم که این مکان را برای مردم اطراف و طواف کنندگان و سجده بران پاکیزه نگهدارید. و ابراهیم گفت خدایا این شهر را مکان امن قرار ده...». (بقره، ۱۲۵ و ۱۲۶)

در این که منظور خداوند در آیات فوق از ذکر «خانه» همان کعبه ی معروف و شناخته شده در شهر مکه است، تردیدی نداریم، زیرا که قرآن در این باره توضیح روشنی دارد:

«**قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفاً و ما کان من المشرکین. ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکاً و هدی للعالمین. فیه ایات بینات مقام**

ابراهیم و من دخله کان امنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا ومن کفر فان الله غنی عن العالمین. نخستین خانه برای مردم در مکه بنا شد، که مایه برکت و هدایت عالمیان است. در آن جا نشانه ها و مقام ابراهیم قرار دارد و هر که بدان وارد شود در امان است. و خدا بر کسانی از مردم که استطاعت داشته باشند، حج این خانه را واجب کرده است». (آل عمران، ۹۵ و ۹۶ و ۹۷)

معلوم است که رسالت ابراهیم نه فقط در مکه، بل طبیعتاً زمان درازی پیش از ظهور موسی و دین یهود صورت گرفته است، چنان که تعهد فرزندان و نوادگان ابراهیم بر بقای به اسلام، به دورانی است که هنوز دین یهود عرضه نشده بود و اگر بنا بر روایات یهودیان در تورات های کنونی، به نحوی قبول کنیم که فرزندان ابراهیم بانی بنیان های یهودیت بوده اند، با چند ابهام و خلاف مواجهیم: نخست باید که آن قوم تحت ستم و شخص موسی را، از اخلاف مستقیم ابراهیم بدانیم، که مستند محکم قرآنی ندارد و دوم اگر فرض را بر این امکان بگیریم، پس آن کسان از دنباله و پشت ابراهیم، که تعهد اجدادی خویش، به پذیرش ابدی اسلام را ندیده انگاشته اند، چنان که در بررسی های بعد خواهم آورد، کافر شناخته می شوند و آخرین راه برای رفع این ابهامات، این که دین یهود مندرج در تورات نازل شده را، در هدایت ها و تکالیف و آموزه های انسانی، برابر و معادل اسلام بیانگاریم و گرچه چنین تأکیدی، نه چندان به وضوح، در قرآن مبین مسطور است، اما از آن که یهودیان بخش هایی از تورات نازل شده را، به تصریح قرآن، مخفی کرده اند، پس رسیدن به یقین مطلق در این باب، در مرحله ی کنونی ناممکن است. همین جا بگویم که تورات به معنای آن فرو فرستاده ی الهی، در پایان حیات موسای پیامبر بسته می شود و آن کتاب ها که در ذیل تورات آمده، چنان که از نام مؤلفین آن ها، ارمیا و اشعیا و دانیال و استر و غیره برمی آید، روایت هایی از تاریخ قوم یهود پس از درگذشت موسی است، که به وجه حیرت آوری غالباً با یافته های نوین باستان شناسی در شرق میانه منطبق است! آیا باستان شناسی یهودگرایانه ی شرق میانه را اصولاً و از آغاز برای رسیدن به چنین نتیجه ای سازمان داده اند؟!

«**و وصی بها ابراهیم بنیه ویعقوب یا بنی ان الله اصطفی لکم الدین فلا تموتن الا و انتم مسلمون. ام کنتم شهداء اذ حضر یعقوب الموت اذ قال لبنیه ما تعبدون من بعدی قالوا نعبد الهک واله ابائک ابراهیم و اسمعیل و اسحق الهاً واحداً ونحن له مسلمون**. ابراهیم و یعقوب به فرزندان شان وصیت کردند که خداوند دینی برشما مقرر کرده، مبادا بمیرید ومسلمان نباشید. آیا شما به هنگام فوت یعقوب حاضر بودید که از فرزندان خود پرسید: پس از من که را خواهید پرستید؟ گفتند خدای تو و خدای نیاکان تو، ابراهیم و اسماعیل و اسحاق را، به یکتایی خواهیم پرستید و تسلیم او خواهیم بود». (بقره، ۱۳۲ و ۱۳۳)

خداوند این سخنان اندکی به تلخی آمیخته را خطاب به یهودیان و نصاری می گوید که دین و باورهای خود به زمان طلوع اسلام را، ادامه ی یکتا پرستی ابراهیم معرفی کرده اند. در این آیات و آیات متعدد دیگر، قرآن این ادعا را مردود می داند و تنها مسلمانان را ادامه دهنده ی دین حنیف ابراهیم و مبلّغ راستین یکتا پرستی مطلق می گوید. هنگامی که تاریخچه ی این مجادله بین صاحبان کتاب و پیامبر خدا را در این سلسله یادداشت ها به پایان بردم، آن گاه به نیکی معلوم خواهد شد که اصلی ترین سبب اختلاف و ستیز میان مسلمانان و دیگر صاحبان کتاب، عمدتاً بر سر وحدانیت الهی بوده است و نه نحوه برگزاری مراسم و مناسک و ادای عبادات و سبک ساختمان کنیسه و کلیسا و مسجد و سمت قبله و ستایش این و آن.

«**و لله المشرق والمغرب فاینما تولوا فثم وجه الله ان الله واسع علیم. و قالوا اتخذ الله ولداً سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون**. مشرق و مغرب از آن خداست، پس به هر جانب رو کنید، به وجه خدا رو کرده اید که دانایی اوبی منتهاست. و می گویند که او فرزندی گرفته است. سبحان الله! هر چه در زمین و آسمان است ملک اوست و فرمان او را می برد». (بقره، ۱۱۵، ۱۱۶)

همین دو آیه در اثبات این مطلب کافی است که خداوند گونه گونی مظاهر و مناسک دینی و حتی رو کردن به قبله معین را پایه نمی گیرد و دغدغه ی باری تعالی در باب اهل کتاب، چنان که در قرآن صدیق و کریم ضبط است و پس از این به تفصیل خواهد آمد، دور شدن یهود و نصاری از آموزه های اولیه و یکتا پرستانه ی تورات و انجیل و برگشت آنان به سوی دوآلیسم و تثلیث و شرک و کفر بوده است.

«**واذ اخذنا میثاق بنی اسرائیل لاتعبدون الا الله وبالوالدین احساناً و ذی القربی و الیتامی والمساکین و قولوا للناس حسناً و اقیموا الصلوة واتوا الزکوة ثم تولیتم الا قلیلاً منکم و انتم معرضون**. به یاد آورید از بنی اسراییل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستند، به مادر و پدر و خویشان و بی پدران و ناداران نیکی کنند، با مردم زبان خوش به کاربرند، نمازبگذارند و زکوت دهند، اما جز اندکی تابع نبودید و در زمره ی روی گردانان درآمدید. (بقره، ۸۳)
و من الذین قالوا انا نصاری اخذنا میثاقهم فنسوا حظاً مما ذکروا به فاغرینا بینهم العداوة والبغضاء الی یوم القیمة و سوف ینبئهم الله بما کانوا یصنعون. و از آنان که خود را نصرانی می گویند پیمان گرفتیم، اما حصه ای از اندرزهای ما را نشنیده پنداشتند، پس تا قیامت میان شان کینه و دشمنی انداختیم و به زودی خداوند از کردارشان آگاه خواهد کرد». (مائده، ۱۴)

این همان دستورات اولیه ای است که اساس ادیان الهی بر آن قرار گرفته است: پرستش خدای یکتا و رعایت نظامات و الزامات زندگی جمعی، برابر با اصول همزیستی و همراهی و مشابه همانی است که قرآن متین، پیروان اسلام را بدان می خواند. خداوند در این آیات یادآور می شود که بنی اسراییل و مسیحیان تابع کامل دستورات نبوده اند و تذکر می دهد که رسالت و بعثت پیامبر اکرم، کوششی برای اصلاح انحرافات آنان و ارائه ی دین کاملی است که نور هدایت نهایی را بر همگان بتاباند.

«**یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیراً مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین. یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم**. ای اهل کتاب، رسول آمده است تا آن چه را از کتاب به نسیان سپرده اید و مخفی می کنید به یادتان آورد، از مطالب بسیاری در گذرد و از جانب خداوند کتابی روشنگر برایتان بیاورد، تا هرکس که طالب خشنودی خداوند است با تبعیت از آن از تاریکی بیرون آید و به بهشت و روشنایی و راه راست هدایت شود. (مائده، ۱۵ و ۱۶)
یا **اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم علی فترة من الرسل ان تقولوا ما جاءنا من بشیر و لا نذیر فقد جاء کم بشیر و نذیر والله علی کل شئ قدیر**. ای اهل کتاب پس از دورانی فترت، بر شما رسولی آمده است تا آگاه شوید و نگویید که هشدار و بشارت دهنده ای نبود. اینک آن هشدار و بشارت دهنده، و خداوند قادر مطلق است». (مائده، ۱۹)

در این جا، خارج از مسیر موضوع، اما با اتکاء به آیات فوق، تذکر مطلب شگفت ندیده گرفته شده ای را ضرور می دانم که در بنیان شناسی ادیان، بر مبنای توسل به قرآن، نقش و ارزش عظیمی دارد و شهادت می دهد که در عین حال و از نظر خداوند، تورات و انجیل و قرآن یکی نیست، در معرفی آن ها زبان و وصف برابری به کار برده نمی شود و گر چه در پیشگاه مترجمین، بی توجه به اشارات دقیق قرآن، رعایت چنین تفاوتی به طور معمول ندیده گرفته شده و هر لغت «کتاب» را، شاید هم به عمد و برای خلط مبحث، «کتاب خدا» ترجمه کرده اند، اما این واقعیت هشدار دهنده و شگفتی است که قرآن در آن جا که مستقیم و غیر مستقیم، برای تورات و انجیلی که پس از گرایش به شرک در اختیار سرکردگان یهود و نصاری بوده، توصیف «کتاب الله» را به کار نبرده است.

«**ولقد اتینا موسی الکتاب فلا تکن فی مریة من لقائه و جعلناه هدی لبنی اسرائیل**. به موسی کتابی داده ایم و در دیدار او تردید نکن که تکیه گاه هدایت بنی اسرائیل است. (سجده، ۲۳).

این بیان مستقیم، گواه آسمانی بودن و ارسال و نزول کتاب بر بنی اسراییل، از جانب خداوند است. مفهوم دیگر خطاب و کنایه هایی که خداوند در قرآن مجید درباره ی تورات و انجیل بعدی، یعنی آن کتابی که مورد استناد یهودیان و مسیحیان، در محاجه و مواجهه با قرآن و مأموریت رسول الله است، چشم و گوش اصحاب خرد را بر ظرافت های صادقانه ی قرآن در بیان و تبیین و تظاهر معلوم می کند و به ما می آموزد که با این متن کبیر و متین، برابر حدسیات و تمایلات خود برخورد نکنیم و اگر اراده ی ورود به گوشه ای از این اوقیانوس فصاحت و خردمندی و آموزه های ممتاز را داریم، نخست نحوه ی غواصی و غوطه زنی در آب های ژرف این پهنه ی آرام را بیاموزیم تا ناخواسته و خواسته به مرداب تأویل و تصورات خام نژاد پرستانه کشیده نشویم.

«**الم تر الی الذین اوتوا نصیباً من الکتاب یدعون الی کتاب الله لیحکم بینهم ثم یتولی فریق منهم وهم معرضون. ذلک بانهم قالوا لن تمسنا النار الا**

ایاما معدودات و غرهم فی دینهم ما کانوا یفترون. ندیدی بهره برندگان از کتاب را، که چون به قضاوت کتاب خدا خوانده شدند، گروهی از آنان سر باز زدند و نپذیرفتند. بدان سبب که می‌گفتند آتش دوزخ بر ما پایدار نیست و تکیه گاه شان افترایی بود که بر دین خود بسته بودند». (آل عمران، ۲۳ و ۲۴)

این آیه نیز پرده از مرحله ی دیگری از مکالمات میان ادیان در زمان پیامبر برمی‌دارد و معلوم می‌کند که درجات و مراتب این گونه داد و ستدهای کلامی چه گونه پیش می‌رفته و از چه مراحلی می‌گذشته است. نکته ی بس آموزنده آن جا نهفته است که می بینیم اصرار خداوند در عدم انتساب تورات و انجیل به بارگاه و بیان خویش، منحصر به زمانی است که سخن از تورات و انجیل مورد قبول یهودیان و مسیحیان در عهد طلوع اسلام در میان است، نه تورات و انجیل فرو فرستاده از آسمان، در زمان ظهور و عرضه ی ادیان یهود و نصاری.

«**و لما جاءهم رسول من عندالله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین أوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کأنهم لا یعلمون**. و چون رسولی از جانب خدا آمد که کتاب شان هم گواهی می‌داد، گروهی از آنان کتاب خدا را، چنان که از آن بی خبر باشند، ندیده گرفتند». (بقره، ۱۰۱)
انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا والربانیون والاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس واخشون و لا تشتروا بایاتی ثمناً قلیلاً و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون. ما تورات را نازل کردیم که در آن نور هدایت است و مرجع حکم انبیایی بود که به آن ایمان داشتند و احبار و ربی ها به حفظ کتاب خدا می‌کوشیدند و بر آن گواه بودند. بترسید و آیات الهی را نازل نفروشید که ندیده انگاران آیات نازل شده از جانب خدا در زمره ی کافران اند». (مائده، ۴۴)

پس واضح است که خداوند در قرآن مبین، تورات و انجیل را با دو نوع خطاب می‌خواند: «کتاب الله»، آن زمان که از متن نازل شده و نخستین آن ها سخن می رود و مجرد «کتاب»، بدون انتساب به بارگاه الهی، آن گاه که یهود و نصاری از تورات و انجیل کتاب شده با دست خویش به زمان رسالت و حیات پیامبر می‌گویند. این می‌رساند که تورات و انجیل زمان رسول الله از پس اختفای بخش هایی از آن ها، به وسیله ی خاخام ها و

کشیشان، درست همانند آن چه امروز مورد قبول کنیسه و کلیساست، اعتبار آسمانی ندارد؛ چنان که در بررسی های بعد، و تنها به مدد راه نمایی های قرآن، معلوم خواهم کرد که یهود و نصاری، کدام بخش های تورات و انجیل را، به چه سبب و هدف و چه گونه مخفی کرده اند و در هر مرحله عکس العمل قرآن در برابر سعی آنان در ایجاد انحراف در فهم تحولات مورد نیاز دوران و عصر چه بوده است؟

«**فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قلیلا. فویل لهم مما کتابت ایدهم و ویل لهم مما یکسبون**. وای بر آن ها که به دست خود کتاب می نویسند و سپس برای کسب درآمد ناچیز می گویند این از جانب خداوند است. پس وای بر آن دست نویس ها و وای بر آن کسب درآمد». (بقره، ۷۹)

تذکر دهم که این مبحث مفصلی است مشغول تعارض با تلقیناتی که پیوسته در قرآن کریم به دنبال ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه می گردد و کسانی زمینه می سازند تا بگویند کتاب خدا مغشوش و متناقض است چنان که مدعی می شوند دستورات الهی درآموزه های ادیان یهود و نصاری و اسلام برابر نیست و دزدیده و زیر لب و حتی آشکارا زمزمه می کنند که خداوند بندگان خویش را به تفرقه و تقابل کشانده و ستیزه های دینی به راه انداخته است. بررسی من به جنگ مبانی و مسئولین این تبلیغات می رود تا معلوم شود تورات و انجیل اولیه و قرآن مجید و شکوهمند، در خطوط اصلی، جز به کار هدایت یکسان بندگان نبوده، چنان که در قرآن فصیح و امین دو تلقین و تکلیف مغایر نمی بینیم و چنین برداشت هایی را کسانی تدارک می بینند که قصد گم راه کردن آدمیان از مسیر مستقیم هدایت، با منظور مبدل کردن آنان به اسباب بهره کشی دنیوی را دارند. پس به بازبینی و شناسایی قومی برگردیم که به هدایت الهی از ستم فرعون مصر گریختند، در صحرای سینا به کتاب تورات و دین یهود دعوت شدند و در حال حاضر آنان را پیروان چنان یهودیتی می شناسیم که خداوند درقرآن منحرف شدگان از دستورات اولیه و اصلی تورات و پیرو کتابی دست نویس معرفی می کند.

اسلام و شمشیر، ۱۴

از بشارت ها و تحذیرها و توصیه ها و وعده ها و اخلاقیات و مناسک و مراتب ذکر و عبودیت و عبادت ها و بیان صفات الهی و برخی قصص که بگذریم، قرآن قدرتمند به راستی یک کتاب گفت وگوی میان ادیان است. در آن جا مسیری ترسیم می شود که پیامبر اسلام، به راه نمایی مدام خداوند منان، ابتدا با یادآوری اشتراکات اعتقادی و به خصوص یکتا پرستی مندرج در متن اولیه و اصلی کتب آسمانی ماقبل قرآن و ارجاع به تذکرهای ثبت شده در تورات و انجیل، که طلوع اسلام و ظهور پیامبری محمد نام را وعده داده بود، اهل کتاب را به پذیرش اسلام می خواند. آن گاه این جدل، به بیان تغییراتی که کاهنان مسیحی و رابی های یهود، برای رد منصب خاتم الانبیاء بودن پیامبر والا مرتبه و تردید درحقانیت اسلام و تأکید برباورهای خود، در تورات و انجیل به وجود آورده بودند منتقل می شود و سرانجام زمانی که صاحبان پیشین کتاب، درجریان این داد وستد بیانی و بنیانی، ناگزیر و به اصرار و برای رد مطالب و آیات کتاب الله قرآن، خداوند را صاحب خانواده وفرزند وشریک می شمرند و کار را به کفر مطلق و محض می کشانند، آن گاه فرمان الهی مبنی بر ورود صاحبان تورات و انجیل به سلک مشرکین صادر می شود، در رده ی نجس قرار می گیرند و انحصاراً به پرداخت جزیه محکوم می شوند.

اینک می خواهم با طی دوباره ی این مسیر گفتار در قرآن بزرگوار، نخست انحصاری بودن یکتاپرستی مطلق مسلمین را مسجل و سپس با تعقیب مراحل برخورد و رفتار و گفتار، میان مسلمین و دیگر صاحبان کتاب، معلوم کنم که با تفکیک و انتساب آسان آیات قرآن، به هر یک از این مراحل، می توان تقدم و تأخر زمان نزول آیات را با دقتی ریاضی وار تعیین کرد و بالاخره تذکر دهم که اقتباس از رفتار اسلامی، که نزد خداوند تا حد اعتبار انحصاری تقوی به رسمیت شناخته شود، راهی جز پیروی کامل و در تمام جهات از توصیه ها و سرمشق های آشکار و درپرده نگه داشته شده ی قرآن ندارد و هر سند و نقل و حدیث و روایتی را که در زمره ی آموزش ها و باورها و سنن و تجارب و یادگارهای اسلامی در جای قرآن معرفی می کنند، دون کتاب خدا قرار می گیرد و در زمره ی لوازم دین داری نیست. اما هنوز و پیش از ورود به این مبحث بسیار جذاب قرآنی، که نمایشی از عالی ترین برخوردهای آزاد منشانه نسبت به حقوق دیگران و حتی کسانی از اهل کتاب است، که از مرحله ای به بعد، آشکارا به شمایل دشمن مسلمین عمل کرده اند، باید بحث قبل را دنبال کنم که یافتن راهی برای اشراف به ویژگی های قومی بود، که بعدها یهودی خوانده شده اند.

بدون تعارف، کشف هویت مردمی که به مدد الهی و با سرپرستی موسای پیامبر، از سرزمین مصر و ستم فرعونیان گریختند، بسی دشوار و در اجزایی شاید تا زمانی معین ممکن نباشد. پیچیدگی عمومی و اولیه در این است که موسای پیامبر در آغاز مأموریت خویش و در دربار فرعون، به نام پیامبر دین یهود ظاهر نشده، فرعون را به پذیرش تورات نخوانده و رسالت او برای ابلاغ دین یهود و نزول تورات و فرمان های ده گانه بر او، امری است که پس از خروج از مصرحادث شده است. پس سئوال نخستین و اصلی در همین مرحله بروز می کند: مردمی که در مصر مورد ستم فرعون بوده اند، پیش از ظهور موسی، چه تعلق قومی و چه باور دینی و مذهبی داشته اند، به کدام دلیل مورد ستم ویژه ی فرعونیان قرار گرفته اند، چرا خداوند موسی را برای استقامت و هدایت آن قوم در همان مصر مأمور

نکرد، ضرورت خروج آن ها از سرزمین مصر چه بود و چرا موسی، همانند عیسای پیامبر، که در برابر فتنه ی خاخام ها و نظامیان روم، با پیروانی معدود، استقامت کرد، موظف نشد تا برابر دربار فرعون بایستد و سراسر مصر و سپس مردم دیگر را به دین یهود بخواند؟ در حال حاضر نه فقط برای این سئوالات اولیه درباره ی قومی که بعدها یهودی خوانده شدند، پاسخی وجود ندارد، بل اصولاً طرح این سئوال ها در دستور روز و روی میزکار محققان و دین شناسان قرار نداشته است.

به راستی دسترسی به این آگاهی، که به کدام ضرورت خداوند قومی را از جهان جدا می کند، برای هدایت آن ها پیامبری مخصوص می فرستد که فقط مأمور ابلاغ و تبلیغ یک قوم معین به هدایت های کتاب تورات است، از پیچیده ترین مدخل های مطالعات دین شناسی است. در سنت الهی ارسال انبیاء و رسل و پیامبران صاحب کتاب، انحصاری که در باب قوم یهود رعایت شده، بی سابقه و اعجاب آور است، زیرا از جهات متفاوت و با دلایل متعدد معین می شود که مقصود خداوند از بعثت موسی و ارسال تورات، تدارک و تبلیغ یک دین عمومی و جهانی نیست که مسئول و مدعی هدایت تمام آدمیان باشد و از سراسر تورات استنباط می شود که موسای پیامبر برای راه نمایی و نجات قومی معین و نه تمام مصریان، از ستم فرعون و در مرحله ی بعد دعوت همان قوم به دستورات و آموزه های تورات مبعوث شده است.

«**و لقد اتینا موسی الهدی و اورثنا بنی اسرائیل الکتاب**. ما به موسی مقام هدایت دادیم و کتابی را به بنی اسراییل میراث سپردیم». (غافر، ۵۳)

تمام مطالب قرآن، در باب مسائل یهود و کتاب تورات، در قالب خطاب به بنی اسرائیل انجام می شود و نه چون انجیل و قرآن، با خطاب عام به آدمیان! ما در قرآن با حضور دیگر رسولان قومی، چون اقوام عاد و ثمود و لوط و هدایتگرانی چون نوح و یونس و صالح هم مواجهیم، اما تفاوت درجات آن ها با موسای پیامبر در ارسال کتاب است، که انبیاء پیش از او نداشته اند. این پدیده در نظام شناسی ادیان، به خصوص که هنوز هم

یهودیت را یک اندیشه ی قومی نژادپرستانه می شناسیم که نه در کار اصلاح انسان، بل در اندیشه ی به خدمت گرفتن دیگران، در جهت منافع قوم خود، بدون رعایت کم ترین آموزه های الهی و حتی مناسبات مصطلح و قانونی در جوامع انسانی عمل می کند، بسیار قابل تأمل است. به گمان من اگر دانسته های امروز، درباره ی تأثیرات ضد تمدنی و آزمندانه ی آن قوم خارج شده از مصر، یعنی یهودیان کنونی را، در قضاوت تاریخی در باب ادیان دخالت دهیم، این فرض ضعیفی نیست که ذات باری تعالی با اشراف کامل به ماهیت و نهاد این گروه از مخلوقات خویش، درست مانند ماجرای شیطان، آنان را با اقتداری معین، در مسیر روند طبیعی و سالم و صلح خواه زندگی آدمیان قرار داد تا با اخلال در تلاش موجه انسان، پروسه ی اصلاح و تربیت آدمیان، در جریان مبارزه ی دائم با این گروه نژادپرست و توطئه گر کامل شود، که پیوسته موفقیت دیگران را شکست خود پنداشته اند و علیه مجامعی عمل کرده اند که بیرون از حیطه ی اقتدار آنان به مراتبی از رشد می رسیده اند!

> «**و لقد نجینا بنی اسرائیل من العذاب المهین. من فرعون انه کان عالیاً من المسرفین. و لقد اخترناهم علی علم علی العالمین. و اتیناهم من الایات ما فیه بلؤا مبین**. و ما بنی اسراییل را از فرعون زیاده خواه و از عذابی خوار کننده رهانیدیم. و آگاهانه بر جهانیان برتری دادیم و نشانه هایی که ابزار آزمایش آنان بود». (دخان، ۳۰ تا ۳۳)

اینک نیز تکرار همان داستان کهن را می شنویم: زمانی که می کوشم فصل کوتاهی از ماهیت رفتارهای یهودیان در شرق میانه ی کهن و اکنون را باز گویم، که به سعی دروغ پردازانه و جاعلانه ی یهود، دگرگونه جلوه داده اند، همان توطئه گری معهود یهود، با کثیف ترین ابزارها و از جمله افزودن دیوانه وار و مکرر بر حجم دروغ های پیشین، از همان تریبون های رسوا و با به خدمت گرفتن تمام عوامل نقاب دار و بی نقاب خود، از رواج و مداقه در این سخنان ممانعت می کنند! تا جایی که در زمان ما، هر انسان صاحب فرهنگ و تجربه آموخته از روند تمدن، نیک دریافته است که راه صلاح

بشر و بازگشت به مدنیت ادیان، پرهیز از یهودیان و نفی روش های متعارف آن ها در عرصه های سیاست و فرهنگ و اقتصاد است، تجربه ای که برای بی بنیان نشان دادن، بر آن مارک «یهود ستیزی متعصابانه» می زنند. آنان هم که می کوشند یهودیت و صهیونیسم را دو مفهوم جدا از هم بدانند از یاد می برند که صهیونیسم یک ظهور جدید و بی پرده پوشی در اعمال همان اعمال کثیفی است که یهودیان در زمان های مختلف، به گونه های متفاوت، و درمراحلی حتی به صورت مظلومین زمین، از کهن ترین زمان، نسبت به تمدن انسان، انجام داده اند و رفتار صهیونیستی، نه ملهم از دینی جدید، بل از اجزاء و جلوه های یهودیت دور شده از تورات نخستین و پیوسته به تلمود، یعنی یهودیت موجود است.

«**و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب لتفسدن فی الارض مرتین و لتعلن علواً کبیراً. فاذا جاء وعد اولاهما بعثنا علیکم عباداً لنا اولی باس شدید فجاسوا خلال الدیار و کان وعداً مفعولا. ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا. ان احسنتم احسنتم لانفسکم و ان اساتم فلها فاذا جاء وعد الاخرة لیسؤا وجوهکم ولیدخلوا المسجد کما دخلوه اول مرة و لیتبروا ما علوا تتبیرا**. در آن کتاب به بنی اسرائیل خبر دادیم که از سر بزرگ انگاری و سرکشی، دو بار در زمین فسادی عظیم خواهید کرد. در وعده ی نخست، گروهی از بندگان نیرومند خویش را، علیه شما برانگیختیم تا حتی درون خانه های تان رخنه کنند و وعده ی ما عملی شد. سپس آنان را عقب راندید و شما را به ازدیاد مال و فرزند مدد کردیم و بر نفرات شما افزودیم. نیکی و بدی به خود شما برمی گردد و چون نوبت دوم فرا رسید، کسانی را بر سرتان فرستادیم که چون بار اول به عبادتگاه های تان درآیند و هر چه را می یابند معدوم کنند». (اسراء، ۴ تا ۷)

چه قدر این تصاویر با آن حوادثی تطبیق می کند که در دو بار حمله ی بزرگ بابلیان و اسکندر به اورشلیم و تخریب معابد سلیمان، به تأیید تورات و تصدیق تاریخ، گذشته است. آن چه را مورخ از این آیات برداشت می کند کلیدی است در علت یابی هجوم تجمع های بزرگ آن دوران، به یهودیان، که تاکنون سبب آن ناشناخته بود. چنان که این آیات گواهی می دهد، فساد یهودیان در زمین موجب اقدام به آن نزاع مکرری بوده است که مردم

بین النهرین اجبارا و برای رفع فساد یهودیان انجام داده اند. آن چه را تاریخ از این نزاع ها مجسم می کند نشان می دهد که همسایگان اورشلیم و حتی صاحبان موقت بین النهرین یعنی اسکندر و سلوکیه، تنها راه توقف اعمال مفسدانه ی یهودیان در منطقه را تصرف و تخریب اورشلیم و تبعید عمومی مردم آن به دورترین نقطه، تا اعماق افغانستان دیده اند. این همان فسادی است که مکرراً یهودیان در زمین به راه انداخته و می اندازند که نابود سازی افتخارات دیرینه و مانده های ارزشمند تاریخی مردم مسلمان عراق و نسل کشی و حرمت شکنی انسان در فلسطین و لبنان و افغانستان، در زمره آشکارترین آن هاست. مورخ معتقد است که برپایی تمام نزاع های زمین، از تجاوزات منجر به حوادث بین النهرین کهن و از قتل عام پوریم تا نابودی یونان و کشتار سرخ پوستان آمریکای شمالی و جنوبی و آن حوادث خونین و غیر انسانی که در دو جنگ بین المللی و بزرگ اول و دوم گذشت و نیز هزاران آسیب دیگری که بر بدنه ی تمدن آدمی، در ۴۰۰ سال گذشته، به صورت هجوم خون خوارانه و غارتگرانه ی پول و پلیدی، بر آسیا و آفریقا و آمریکا وارد شده، با دخالت واضحی از توطئه گری های یهود و اثر انگشتی از آنان، قابل ردیابی روشن و بی معارض است.

«**لقد اخذنا میثاق بنی اسرائیل و ارسلنا الیهم رسلاً کلما جاءهم رسول بما لا تهوی انفسهم فریقاً کذبوا و فریقاً یقتلون**. ما از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم و پیامبرانی بر ایشان فرستادیم. هر پیامبری که با هواهای نفسانی آن ها همراه نمی شد، یا تکذیب می کردند و یا می کشتند». (مائده، ۷۰)
«**قول یا اهل الکتاب لستم علی شیء حتی تقیموا التورات والانجیل و ما انزل الکیم من ربکم و لیزیدن کثیراً فهم ما انزل الیک من ربک طغیاناً و کفرا فلا تأس من علی القوم الکافرین**. بگو ای اهل کتاب تا آن زمان که به تورات و انجیل نازل شده از جانب خدا نپردازید، به حساب نمی آیید که گروه زیادی از آنان به سبب آن چه از جانب خدا بر تو نازل شده، بر طغیان و کفر خود افزوده اند. **پس به قوم کافرین تأسی مکن**». (مائده، ۶۸)

خداوند قومی را در برابر انسان قرار داده است که با پیامبر و کتاب هم اصلاح نشد، از میان شان مؤمنانی یکتا پرست برنخاستند، آدمی جز زیان

از آنان ندید، تا آن جا که امروز راه برون رفت از مصائب زمین، پرهیز از تشابه به آن هاست. آیا چنین قومی را، که بر موسای پیامبر نیز، که پیش چشم شان راه نیل را به مدد الهی بر آنان گشود، وفادار نماندند و در همان آغاز ورود به صحرا، به پرستش گوساله بازگشتند، و خداوند تصریح دارد که پیامبرکشی و سرکشی دائم کرده اند، می توان پیشاپیش و در زمانی که در مصر و زیر تسلط و ستم فرعون بوده اند، یکتا پرست و پیرو خدای واحد دانست؟!

اسلام و شمشیر، ۱۵

«**و جاوزنا ببنی اسرائیل البحر فأتوا علی قوم یعکفون علی أصنام لهم قالوا یا موسی اجعل لنا الهاً کما لهم ءالهة قال انکم قوم تجهلون**. همین که بنی اسراییل را از دریا گذراندیم، به قومی رسیدند که با بت های خود مشغول بودند، گفتند یا موسی برای ما نیز همانند این ها، بت هایی قرار بده. موسی گفت: عجب قوم نادانی هستید»! (اعراف، ۱۳۸)

با بیان این آیه، که گویا ترین و کوتاه ترین معرف و مشخصه ی بنی اسراییل، از زبان موسای پیامبر است، به مدخلی ورود می کنم، که گرچه از عمده مباحث قرآنی در گفت و گوی بین ادیان است، اما با افسوس و حیرت تمام، و با اصرار و ابرامی درک ناشدنی، مقدم بر این نوشته ها، ندیده ام که کسی قصد دخول به آن را کرده باشد.

پیش تر خواندیم که خداوند به دفعات و گاه با تندی، کوشش یهودیان و نصاری برای منسوب کردن خود به ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و یعقوب و فرزندان و ذریه ی آن ها را مردود می داند. تکرر و تصریح آیات الهی در این قضیه، به میزانی کثیر و فصیح است، که از هیچ راه نمی توان اندک خدشه و تشکیک و اشکالی بر آن وارد آورد. در این باب و در آیات ۱۲۰ تا ۱۳۶ سوره ی بقره، گفت و گوی آشکاری است، که ضمن آن، ابراهیم و

اسحاق و اسماعیل و یعقوب و فرزندان و نوادگان و ذریه ی آن ها از دین نصاری و یهود جدا می شوند، ولی تورات، با اصرار تمام، یهودیت را دین و میراث ابراهیم و اسحاق و یعقوب معرفی می کند! و از آن که قوم مورد حمایت خداوند در مصر، پیوسته بنی اسراییل خوانده شده، پس آن گاه رابی های جاعل، برای یکی کردن اسراییل و یعقوب، و با تمسک به معنای لغوی اسرائیل، که در عبرانی «بر خدا پیروز شده» معنا داده اند، داستان مطلقاً کفرآمیزی در یکی شمردن اسراییل و یعقوب ساخته اند، تا بدان وسیله خود را از بی هویتی بنیانی و الهی خلاص کنند.

«یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت. و چون دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می شکافد». گفت: «تا مرا برکت ندهی، تو را رها نکنم». به وی گفت: «نام تو چیست»؟ گفت: «یعقوب». گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بل که اسراییل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و پیروز شدی». یعقوب از او سئوال کرد: «مرا از نام خود آگاه ساز». گفت: «چرا نام مرا می پرسی»؟ و او را در آن جا برکت داد. و یعقوب آن مکان را فنئیل نامید و گفت: «زیرا خداوند را رو به رو دیدم و جانم رستگار شد». (عهد عتیق، پیدایش، فصل ۳۲، آیات ۲۵تا ۳۱)

این مطالب شرک آمیز ناباب درباره ی یعقوب و خداوند، با کمال تأسف مورد تایید مترجمین و مفسرین قرآن عظیم بوده است، تقریباً بدون استثنا، همه جا اشاره به اسراییل در قرآن فصیح را، اشاره به یعقوب گفته، بدین ترتیب ندیده انگاری آیات قرآن و باور خود به افسانه های تورات و به خصوص افسانه ی مشرکانه ی کشتی گرفتن یعقوب و مکالمه ی او با خداوند و نام بخشی الهی به او را، با بی مسئولیتی تمام، به عنوان یک آگاهی قرآنی اعلام کرده اند!

«یعقوب: فرزند اسحاق، فرزند ابراهیم خلیل، ملقب به اسراییل است. این نام عربی و ازریشه ی عقب نیست، بل که عبری است. فرزندان اسراییل را که همان عبرانیان یا قوم یهود باشند، بنی اسراییل می نامند. بنی اسراییل همان اسباط دوازده گانه اند که زاد و رود دوازده فرزند یعقوب هستند و لذا یعقوب جد بنی اسراییل است» (!!!؟). (بهاء الدین خرم شاهی، دانشنامه ی قرآن، ذیل واژه ی یعقوب)

ملاحظه کنید این قرآن پژوه مسلمان، چه گونه با آیات صریح قرآن، در رد انتساب یعقوب به یهود و نصاری، درافتاده و چه گونه علی رغم اعلام مکرر کلام خدا، تبلیغ می کند که اسباط ۱۲ گانه ی یهود از زاد و رود یعقوب اند و یعقوب را جد بنی اسراییل می شناساند! چه طور ممکن است که یک قرآن پژوه، قرآن را نخوانده و از احکام صریح آن بی خبر باشد تا در این گونه موارد، لااقل یادآوری کند که چنین ادعایی را بر مبنای مطالب تورات و نه قرآن آورده است!!! او ارابه ی قرآن پژوهی این چنینی را، در این جا هم متوقف نمی بیند و چنان می تازد که در ترجمه ی قرآن اش، از جمله در آیات ۹۳ سوره ی آل عمران و ۵۸ سوره ی مریم، در برابر نام اسراییل، (= یعقوب) گذارده است!!!؟

این گونه مترجمین با سهل انگاری و اختلاط و امتزاج اطلاعات عرضه شده در تورات و منظورهای الهی در قرآن، به نظر می رسد که ندانند قرآن فصیح، به دفعات و در آیات مکرر، یعقوب پیامبر را به نام خوانده و اندک نشانه ای موید افسانه ی تورات در باب یعقوب، در قرآن فخیم نیافته ایم، پس جای تأمل و پرسش فراوان است که چرا بسیاری از مترجمین قرآن، در موضوع تکرار نام اسراییل در آن کتاب کامل، این گونه توراتی می اندیشند و چرا مترجم توانایی چون آقای آیتی نیز، در عنوان سوره ی اسراء می آورد: «سورة بنی اسرائیل، فرزندان یعقوب»؟!!!! و در مکان های چند دیگری، همین برداشت را به صور گوناگون، تایید و تکرار می کند؟!

> «**قل امنا باللّه و ما انزل علینا و ما انزل علی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون**. بگو به خداوند و اوامری که بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او و بر موسی و عیسی و دیگر پیامبران نازل کرده، بدون تفکیک و ترجیح یکی بر دیگری، ایمان آورده و تسلیم او هستیم». (آل عمران، ۸۴)

بدین ترتیب خداوند یعقوب را در میان پیامبران و برگزیدگان الهی به نام می خواند که خطابی سخت مکرر و در سراسر قرآن مکرم پراکنده است.

می پرسم با وجود چنین محکماتی که یعقوب در تمام متن قرآن به نام شناخته شده ی خود خوانده می شود، آیا چه گونه و از چه بابت روا داشته اند که در این باب داده های تورات را به باورهای قرآن منتقل و با آن مخلوط کنند؟! اما اینک جای این گونه پرسش ها و ده ها نظیر آن نیست، باید در قرآن کریم و فصیح، آن گاه که قبول نداریم و نمی توانیم بپذیریم که قرآن مبین نیز، همانند تورات، یعقوب و اسراییل را یکی گرفته باشد، به دنبال اسراییل بگردیم، زیرا بدون اشراف به موقعیت و ماهیت نامی که قوم مورد حمایت خداوند در مصر بدان منتسب است، قادر نخواهیم بود در مبانی یهودیت کنونی ورود کنیم و نگفته پیداست که همانند گذشته، تنها متن مورد پذیرش و اعتنای ما، در این گفت و گوی از ادیان الهی، به دلایل مفصل و متعددی که پس از این عرضه خواهم کرد، قرآن مجید است و بس!

«**انّا اوحینا الیک کما اوحینا الی نوح والنبیین من بعده و اوحینا الی ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و الاسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمن و اتینا داود زبورا**. ما به تو، چنان که به نوح و پیامبران پس از او، به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و وابستگان به آن ها و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان، وحی فرستادیم و به داود زبور دادیم». (نساء، ۱۶۳)

«**و وهبنا له اسحاق و یعقوب کلا هدینا و نوحاً هدینا من قبل و من ذریته داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون و کذلک نجزی المحسنین و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس کل من الصالحین و اسمعیل و الیسع و یونس و لوطا و کلا فضلنا علی العالمین**. و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم که هدایت شده بودند و نوح که از قبل هدایت شده بود و نیز فرزندان او، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را. چنین جزا می دهیم به نیکوکاران. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس که تماماً از صالحین بودند و اسماعیل و یونس و لوط که همگی را بر جهانیان برتری دادیم». (انعام، ۸۴ تا ۸۶)

گرچه در این آیات، فهرستی از برجسته ترین رسولان الهی، از نوح تا داود و عیسی ذکر می شود و در آیات دیگری نام ادریس و ذوالکفل و ذوالنون نیز مضبوط است، اما در میان آن ها اسم اسراییل را نمی بینیم و بدانید

که قرآن کریم، به جز یک استثنای نیمه آشکار، هرگز اسراییل نامی را به پیامبری نخوانده است، که بدان خواهم رسید، اما اینک فرصت را فراهم می بینم، به دلیلی که در زیر می آید، به زبور داود توجه دهم، که یک اسم جمع است ونخست عنوان کنم که نمی توانیم آن را، با قاطعیت تمام و یقین کامل کتاب الهی بنامیم، زیرا نه فقط قید کتاب بر زبور در قرآن وسیع نیست، بل خداوند در مراتب متعدد، از جمله در بخشش «کوثر» و «سبعاً من المثانی» به پیامبر والا مقام، واژگانی به کار برده است که به گمان من، همانند ده ها و ده ها مورد دیگر، چنان که بحث آن گذشت، واژگانی از دائرة المعارف آسمانی است.

ما در کتاب خدا به سه اشاره بر زبور برمی خوریم: در آیه ی بالا، در آیه ی ۵۵ سوره ی اسراء ، که متضمن قید درجات برتری پیامبران و فخامت یکی بر دیگری در نزد خداوند است و در آن داود، تلویحاً به سبب دریافت زبور برتر شمرده شده و بالاخره در آیه ی ۱۰۵ سوره ی انبیاء، که از جمله شامل تأکید خدا بر وراثت نهایی صالحین بر زمین است.

«**و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون**.
به درستی که در زبور، پس از ذکر، ثبت شده است که زمین را به میراث بندگان صالح خواهیم سپرد». (انبیاء، ۱۰۵)

در قرآن مبارک و متین، بیش از ۲۵۰ بار، لغت ذکر با معانی یاد و یاد خداوند و هشدار و توجه به امری معین و اشاره ای عمومی به آموزه های آسمانی، آمده است، ولی استثنائاً در این آیه، با حیرتی به پهنای آسمان، می خوانیم که تمام مترجمین، معنای لغت «ذکر» را «تورات» گفته اند، تا زبور را مکملی بر آن کتاب شمرده باشند!!! حال آن که خداوند از کاربرد لغت کتاب برای زبور، از آن دست که بارها درباره ی تورات و انجیل و قرآن به کار رفته، پرهیز کرده و چنان که در پیش آوردم، نه فقط هنوز نتوانسته ایم با دقت و یقین لازم، معنای کاملی برای کتاب و کتابت در قرآن کریم فراهم کنیم، بل در این جا نیز منظور خداوند را از ذکر لغت زبور نمی دانیم. چنان که در این آیه آشکارا، «کتبنا» با مفهوم نوشتن

نیست، اما اگر کتبنا را نوشتن هم گمان کنیم محملی بر این ادعا نخواهد شد که «ذکر» را تورات بدانیم، پس این تسلسل مسامحه کارانه از کجا و به کدام قصد آغاز شده است که هنوز هم لغت «ذکر» را در این آیه «تورات» معنا می کنند؟!!! هنگامی که در جست و جوی مکتوبات منتسب به داود به تورات می رسیم، می بینیم که از مجموع ۱۵۰ مزامیر، ۶۷ سرود و دعا و مزمور را از داود می داند. مجموعه ای که بدون تردید تاریخ تدوین آن نامعین و بل متأخر است، زیرا مطالب متنوعی از دوران های مختلف تاریخ قوم یهود را شامل می شود و برای نمونه به «سرود تبعیدیان» در باب اسارت یهودیان در بابل گوش کنید که از نظر غنای بیان و تصاویر تاریخ، نخبه است:

«کنار نهرهای بابل نشستیم و چون صهیون را به یاد آوردیم، گریستیم. بربط های خود را بر درختان بید کنار آب آویختیم، زیرا به اسیری برندگان و تاراج کنندگان، از ما ترانه می خواستند که: «یکی از سرودهای صهیون را برای ما بخوانید»! چه گونه سرود خداوند را در زمین بیگانه بخوانیم؟ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم پس دست راست ام مرا فراموش کند، اگر تو را به یاد نیاورم، پس زبان به کام ام بچسبد. **ای دختر بابل که خراب خواهی شد**، خوشا به حال آن که تو را جزا دهد، از آن دست که تو بر ما روا داشتی، **خوشا به حال آن که اطفال تو را بگیرد و برصخره ها بکوبد**».(مزامیر، سرود تبعیدیان)

همین دو جمله ی پایانی، شهادت می دهد که این یک سرود یهودی است و به سبب مضمون و زمان، طبیعی است که از دوران نزول اسفار پنج گانه بر موسای پیامبر یک هزاره فاصله بگیرد. چنان که ادعیه و سرودها در این مزامیر منتسب به داود، حتی در موضوع جنگ، چنان که در «سرود طلب کمک» می خوانیم، در غنای زبان و روانی و لطافت بیان و نیز خشونت رفتار، از روال و زبان و فرهنگ یهود مؤخر برخوردار است.

«ای خدا، من قوی دل ام، می سرایم و می خوانم، ای عود و بربط، همراه من در سحرگاه بیدار شوید. ای خدا جلال تو بر زمین و بر آسمان ها متعالی باد! خدا در قدوس خود مقرر کرده است، پس نشاط خواهم کرد. شکیم را دوپاره می کنم و از وادی سکوت می گذرم، جلعاد و منسی از آن من خواهد شد. افرایم سر من و موآب ظرف شست و شوی من است. نعلین خود را بر ادوم خواهم راند و بر فلسطین سلطنت خواهم کرد. کیست تا مرا به ادوم و حصین در

آورد، جز تو ای خدا که مرا ترک کرده‌ای و با لشکریان من همراه نمی‌شوی؟
مرا درکارزار کمک کن، که امداد آدمیان باطل است». (مزامیر، سرود طلب کمک)

در این سرود، توسل داود بر خدای یهود، از باب تصرف دارایی و سرزمین‌های دیگران است، چنان که نفرین‌های خاص قوم یهود را نیز، در سرود دیگری از مزامیر داود می‌خوانیم:

«خاموش مباش، ای خدای تسبیح من، زیرا به کینه و فریب و دروغ با من سخن می‌گویند، در جای محبت با من می‌جنگند و در جواب دعا، دغل می‌کنند. مرد شریری را بر او بگمار و از محکمه خطاکار بیرون‌آور، عمر او را کوتاه کن و مقام‌اش را به دیگری ببخش، فرزندان‌اش یتیم و زن‌اش بیوه شوند، تا گدایی کنند و در خرابه‌ها قوت بجویند. طلب کار اموال‌اش را تاراج کند و یتیمان‌اش رنگ مهربانی نبینند، خدا گناه پدر و مادرش را نبخشد. لعنت چون ردایی بر تن، چون آب در شکم و چون چربی در استخوان‌اش بگردد. اما ای یهوه، مرا به رحمت خود بنواز، که فقیرم، چون سایه از زمین برچیده و چون ملخ رانده می‌شوم»...

آیا میسر است، این نشان آشکار فرهنگ بی‌رحمی و خشم و خشونت و نفرین و نفی یهود را، که تماماً بیان منویات شخصی است، همان زبوری بدانیم که خداوند در قرآن سلیم و متین به داود واگذار کرده و اگر این مزامیر مختصر، نمی‌تواند مکمل چیزی شناخته شود، پس چه گونه و چرا «ذکر» را «تورات» معنا می‌کنند؟!! باری، به شناسایی اسراییل در اشارات قرآن عظیم باز گردم. تا شاید سرانجام معلوم ما شود که آن قوم هدایت شده از سوی خداوند به بیرون از خاک مصر، پیش از نزول تورات و هدایت‌های ده فرمان چه‌آیینی داشته، کدام خدا را می پرستیده و از آن که در تمام خطاب‌ها «بنی اسراییل» نام گرفته‌اند، پس «اسراییل» در قرآن کامل چه کسی است و در نزد خداوند چه مقامی دارد؟

«**یا بنی اسرائیل قد انجیناکم من عدوکم و واعدناکم جانب الطور الایمن و نزلنا علیکم المن والسلوی. کلوا من طیبات ما رزقناکم و لا تطغوا فیه فیحل علیکم غضبی و من یحلل علیه غضبی فقد هوی.** ای بنی‌اسراییل شما را از چنگ دشمنان‌تان رهانیدیم، و وعده گذاردیم با شما درجانب طور ایمن و بر شما من و سلوی را فرستادیم. بخورید از طعام‌های پاکیزه‌ای که نصیب شما کردیم، طغیان نکنید و خشم مرا بر خود حلال و روا مدارید که گرفتار به غضب ما

به راستی که نابود شده است». (طه، ۸۰ و ۸۱)

در این آیه، خطاب الهی بر آن قوم را، که از نخست با تذکر و اتمام حجت همراه است، با نام بنی اسراییل می خوانیم. در این جا نیز، چنان که پیش تر شرح آن آمد، با چند واژه از دائرة المعارف آسمانی آشنا می شویم: «طور ایمن»، «من» و «سلوی». شاید کسانی کنایه کنند که چنین مراجعاتی به لغات قرآن را چه نیاز و نتیجه ای است؟ کم ترین حاصل آن، اثبات اصالت و الهی و آسمانی بودن کتاب خداست که ساده تر از این ممکن نیست.

«**حقیق علی ان لا اقول علی اللّه الا الحق قدجئتکم ببینة من ربّکم فارسل معی بنی اسرائیل**. گفت به حقیقت من رسولی از جانب خداوند عالمیانم. با نشانه هایی آمده ام و از قول او جز به راستی نمی گویم. پس بنی اسراییل را با من روانه کن». (اعراف، ۱۰۵)

در این آیات، موسی نیز قومی را که به نجات آن ها از ستم فرعونیان مامور شده، بنی اسراییل می خواند و فرعون را دعوت می کند تا بنا بر فرمان الهی اختیار آن قوم را به دست او بسپارد.

«**ولما وقع علیهم الرجز قالوا یا موسی ادع لنا ربک بما عهد عندک لئن کشفت عنا الرجز لنومنن لک و لنرسلن معک بنی اسرائیل**. و چون بر آن ها آن وقایع خوار کننده حادث شد، گفتند ای موسی خدایی را که با تو عهد بسته بخوان که اگر این مذلت را از ما دور کنی، به تو ایمان خواهیم آورد و بنی اسراییل را با تو روانه خواهیم کرد». (اعراف، ۱۳۴)

این هم شناسایی فرعون از آن قوم و باز هم با همان نام «بنی اسراییل»، اینک در چرخه ی پر دوری در موضوع شناخت اسراییل، یعنی کسی در گردشیم که مردم قوم بعدها یهود شده، نام نخستین خود را از انتساب به او برداشته اند. و آن چه از اسراییل می دانیم تنها در این حد است که یهودیان او را همان یعقوب می شناسند و قرآن قویم، با قیدی موکد، این شناسایی را رد می کند و چندان که در اختیار دارم، نخوانده ام که جایی کسی به دنبال آشنایی ومعرفی اسراییل رفته باشد، وبرمن عجیب وسخت آمد

که در آخرین متن ضخیم و دو جلدی، اما نیم بند و آبکی منتشره به فارسی، که درباب اشتراکات قرآن و کتاب مقدس، از خانم دنیز ماسون خواندم، گرچه باب مفصلی در معرفی پیامبران پیش از طلوع اسلام داشت، اما در آن نه فقط اسراییل را در زمره ی پیامبران نگفته بود، بل نامی نیز از او دیده نمی شد!!!

اسلام و شمشیر، ۱۶

تا اظهار نظر نهایی درباره ی ذکر نام اسراییل در قرآن مجید، هنوز ناگفته هایی در پیش است، که استحکام توأم با ظرافت بیان قرآن را نشان می دهد و معلوم می کند که در کتاب خدا برای کاربرد هر لغت و مقصد و منظور، چه وسواس آشکار و پنهانی به کار رفته و چه گونه می توان با دنبال کردن این ظرایف سخن الهی، باب های به نظر مسدودی را بر خود بگشاییم و از عجیب ترین آن ها خطاب هایی است که قرآن مبین در نامیدن قومی به کار برده است، که امروز یهود شناسایی می کنیم:

«**یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایّای فارهبون و امنوا بما انزلت مصدّقا لما معکم و لاتکونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی ثمناً قلیلا و ایّای فاتّقون و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون**. ای بنی اسراییل به یاد آورید نعمت هایی را که از آن برخوردار شدید، به عهدی که با من بسته اید وفا کنید، تا به عهدی که با شما بسته ام وفا کنم. بر حذر باشید، به این فرو فرستاده که تأیید می کند فرو فرستاده ای را که با شماست، ایمان بیاورید، نخستین منکر آن نباشید، به بهای نازل نفروشید، بترسید، بر حق لباس باطل نپوشانید و حقیقتی را که بر آن آگاهید، کتمان نکنید». (بقره، ۴۰ تا ۴۲)

قرآن عظیم، قریب چهل بار، گروهی را که بعدا یهودی می خواند، آن هم در

مواردی که اراده ی اشاره به گذشته، تذکر و تهدید و اتمام حجت و یادآوری نزول نعمت و حکمت و کتاب و بیان خلاف و قدر ناشناسی و بت پرستی و کلاشی و مخفی کردن احکام الهی و سرکشی و سرزنش آنان را داشته، «بنی اسراییل» نامیده است. در این خطاب ها هرگز به موردی بر نمی خوریم که خداوند بنی اسراییل را با زبان معمول و بدون عتاب بخواند و آیه ای نداریم که متضمن ذکر امید و انتظار اطاعت و اصلاحی از بنی اسراییل باشد! چندان که به نظر می رسد عنوان بنی اسراییل در کتاب خدا، نوعی نام گذاری توام با مفاهیم حقارت، ضعف، اصلاح ناپذیری، آشوب آفرینی، زیاده خواهی و شیطنت بوده است. در این آیات خداوند منزلتی برای بنی اسراییل قائل نیست و جای بسی تامل است که قرآن قدرتمند، از آغاز، نگاه خداوند به قومی را که در کار رهاندن آنان از ستم سرکشان و فرعونیان است، بی مقدار قلمداد می کند و تا ظهور موسای پیامبر پیروی رسولی خاص نمی داند.

«**یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم و انی فضلتکم علی العالمین و اتقوا یوماً لا تجزی نفس عن نفس شیئاً و لا یقبل منها شفاعة و لا یوخذ منها عدل و لا هم ینصرون**. ای بنی اسرائیل، یاد کنید نعمت ها و جایگاه برتری را که در میان جهانیان به شما بخشیدم، بترسید از روزی که کسی آن دیگری را به چیزی نگیرد، شفاعتی را نپذیرند، جای گزینی قبول نشود و یاری کننده ای نباشد. (بقره، ۴۷ و ۴۸)

سل بنی اسرائیل کم اتیناهم من اية بينة و من يبدل نعمة الله من بعد ما جاءته فان الله شدید العقاب. از نشانه های روشنگری که به بنی اسراییل عطا کردیم، بپرس. هرکس نعم الهی را دگرگون کند، بداند که کیفر خداوند سخت است. (بقره، ۲۱۱)

مِن اجل ذلک کتبنا علی بنی اسرائیل انه من قتل نفساً بغیر نفس او فَساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعاً و من احیاها فکانّما احیا الناس جمیعاً و لقد جاءتهم رسلنا بالبینات ثم ان کثیراً منهم بعد ذلک فی الارض لمسرفون. و بدین ترتیب بر بنی اسراییل مقرر کردیم که اگر کسی را نه به سبب کشتن دیگری و یا ارتکاب فساد در زمین، به قتل رسانند، چنان است که همه را بکشند و اگر زندگی بخشند چنان است که بر همگان زندگی بخشیده اند و پیامبرانی بر آن ها مبعوث شد که نشانه های آشکاری به همراه داشتند و با

این همه بسیاری از آن ها در زمین از حد خود خارج شدند». (مائده، ۳۲)

این حقیقت است که آیات قرآن، بنی اسراییل را به عنوان گروندگان به ایمان الهی و یا صاحبان معتقدات یکتا پرستانه و آسمانی نشناخته و اگر کتاب خدا را بکاویم، به بیانی برنخواهیم خورد که در آن یاد بنی اسراییل به نیکویی گذشته باشد. چنان که آرام ترین آیات الهی درباره ی آن ها، ابتدا به شرح بخشش نعمات و بلافاصله و به دنبال، از ناسپاسی بنی اسراییل می گوید، که تمام عنایت ها و هدایت ها را ندیده گرفته اند!

«**و لقد اخذ الله میثاق بنی اسرائیل و بعثنا منهم اثنی عشر نقیباً و قال الله انی معکم لئن اقمتم الصلوة و اتیتم الزکوة و امنتم برسلی و عزرتموهم و اقرضتم الله قرضاً حسناً لاکفرن عنکم سیئاتکم و لا دخلنکم جنات تجری من تحتها الانهار فمن کفر بعد ذلک منکم فقد ضلّ سواء السبیل فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیةً یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذکروا به و لاتزال تطلع علی خائنة منهم الا قلیلاً منهم فاعف عنهم و اصفح انّ الله یحب المحسنین**. خدا با بنی اسراییل پیمان بست، بر آن ها دوازده سرپرست گمارد و گفت من همراه شما خواهم بود و اگر نماز بخوانید و زکات ادا کنید، به رسولان من ایمان آورید، یاری شان کنید و به خدا قرض الحسنه دهید، بدی ها را از شما دور می کنم و به بهشتی داخل می شوید که در آن جوی ها جاری است. از این پس اگر کسی ناسپاسی و کفر کند، به راه خطا افتاده پیمان های شان را شکسته اند، پس لعنت شدند و قلوب شان را سخت کردیم. کلمات را تغییر دادند، به فراموشی سپردند بهره هایی که از تذکرات ما بردند، جز اندکی از بقیه ی آن ها جز خیانت نخواهی دید، با این همه بر آن ها ببخش که خداوند نیکوکاران را دوست دارد». (مائده، ۱۲ و ۱۳)

آن دسته از آیات قرآن، که با خطاب بنی اسراییل توام است، یا شرح احوال و قصه ی نجات آن ها است که در مواردی چند یادآوری می شود و یا گفتار اندر خیانت به رسولان، قتل و آزار دیگران، بد عهدی و آسیب رسانی آن ها به مسیح، دامن زدن به اختلافات قومی در میان اسباط خود، ارتکاب جعل و ناسپاسی نسبت به نعم خداوندی و حواله کردن عاقبت کارشان به روز جزای الهی است. در مجموع، اشارات به قوم بنی اسراییل در قرآن، متوجه

مردمی منزوی و بی‌اقتدار است، که به هر مهلت و بهانه، چرخشی در رفتار و اعتقادات و اعمال آنان پدید می‌آید و خطاب خداوند به آن‌ها با خفیف انگاری و کوچک شماری و بی‌اعتمادی آشکار توأم است.

«**اذ قال الله یا عیسی ابن مریم اذکر نعمتی علیک و علی والدتک اذ ایدتک بروح القدس تکلم الناس فی المهد و کهلاً و اذ علمتک الکتاب و الحکمة و التوراة و الانجیل و اذ تخلق من الطین کهیئة الطیر باذنی فتنفخ فیها فتکون طیراً باذنی و تبری الاکمه و الابرص باذنی و اذ تخرج الموتی باذنی و اذ کففت بنی اسرائیل عنک اذجئتهم بالبینات فقال الذین کفروا منهم ان هذا الا سحر مبین**. خداوند به عیسی بن مریم گفت به یاد آور نعمتی را که به تو و مادرت دادیم و به یاری روح القدس با مردم از گهواره تا بزرگی سخن گفتی و به تو کتاب و حکمت و تورات و انجیل آموختیم و از گِل پرنده‌ای ساختی که به اجازه‌ی الهی با دمیدن در آن به پرواز در آمد و به اذن من کور و برص گرفته را شفا دادی و مرده را زنده کردی و چون بر بنی اسراییل با این نشانه‌ها ظهور کردی نگذاشتم که بر تو آسیب رسانند. می‌گفتند که ما باور نداریم و این‌ها همه جز جادوی آشکار نیست». (مائده، ۱۱۰)

همین ادبیات خوارکننده درباره‌ی بنی اسراییل، آن‌گاه که شرحی در باب آن‌ها، ولی بدون ذکر عنوان بنی‌اسراییل در قرآن کریم آمده نیز، رعایت شده و در گفت و گوی الهی از قوم نجات داده شده از سرزمین مصر و دور کرده از ستم فرعونیان، ذره‌ای احتمال تصحیح و تسلیم به هدایت در رفتار و باور آن قوم دیده نمی‌شود.

«**و اذ قلتم یا موسی لن نصبرعلی طعام واحد فادع لنا ربک یخرج لنا مما تنبت الارض من بقلها و قثائها وفومها وعدسها و بصلها قال أتستبدلون الذی هو أدنی بالذی هو خیر اهبطوا مصراً فان لکم ما سئلتم و ضربت علیهم الذلة و المسکنة و باؤ بغضب من الله ذلک بأنهم کانوا یکفرون بایات الله و یقتلون النبیین بغیر الحق ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون**. گفتند یا موسی ما تحمل یک طعام واحد را نداریم، از خدایت بخواه تا به ما خوراک هایی برساند که از زمین می روید: سبزی، خیار، سیر، عدس، و پیاز. موسی گفت: به تر را با بدتر معاوضه می‌کنید؟ به مصر بازگردید که در آن جا خواست های‌تان برآورده می شود! پس خشم خدا و بی چارگی و مذلّت بر آنان مقرر شد، چراکه نشانه های الهی را منکر شدند، پیامبران شان را به ناحق کشتند، نافرمانی کردند و به سلک متجاوزین درآمدند». (بقره، ۶۱)

«و لقد جاءَکم موسی بالبیّنات ثم اتخذتم العجل من بعده و أنتم ظالمون و اذ أخذنا میثاقکم و رفعنا فوقکم الطّور خذوا ما ءاتینکم بقوة و اسمعوا قالوا سمعنا و عصینا و أشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم قل بئسما یأمرکم به ایمنکم ان کنتم مؤمنین. موسی با ادله ای روشن نزد شما آمد، اما پس از آن گوساله پرستی را انتخاب کردید. و شما در ظلمت اید. با شما پیمان بستم، طور را فراز سرتان افراشتم، آن چه را برای تان قرار داده ام بگیرید و حرف شنوی کنید. گفتند می شنویم ولی رد می کنیم. کفر موجب علاقه ی آنان به پرستش گوساله می شد». (بقره، ۹۲ و ۹۳)

این الگو و تیپ ثابت مکالمه ی خداوند با قوم بیرون کشیده از مصر است، که محقق را در ارائه ی نظر پیش راسخ تر می کند که مدد الهی برای خروج این قوم از انزوا و گسیل آن ها به مهد کهن تمدن بشر، یعنی منطقه ی شرق میانه، همانند مجاز شمردن شیطان در اغوای آدمی، از ارکان تربیت و تمدن و از اجزاء و ابزارهای آموزشی آدمی در پرهیز از شبیه شدن به بنی اسرائیل و هشداری نسبت به تبعیت از شیطان است! محقق در عین حال برای اشاره به پیامبرکشی ناحق این قوم، که به دفعات در زمره ی نادانی ها و گناهان بنی اسرائیل در قرآن مبین ذکر شده، از آن جا که خداوند پیامبری جز موسی بر نجات آن ها نگماشته، توضیح روشنی جز این ندارد که سئوال کند: آیا بنی اسرائیل سرانجام موسای پیامبر را هم به قتل رسانده اند و یا این، اشاره ای به شرکت قوم بنی اسرائیل در قتل عیسای مسیح است؟! در عین حال آیات فوق آسمانی بودن مائده ی «من و سلوی» را محرز می کند، زیرا بنی اسرائیل از موسی خوراک های زمینی می طلبند که به خوردن آن ها معتاد بوده اند!

باری، گذشته از خطاب بنی اسرائیل، خداوند در قرآن قویم، در موارد معدودی، بنی اسراییل را با نام یهود نیز می خواند که محتوای دیگری دارد و متضمن رعایت هایی است که در خطاب های بنی اسرائیل منظور نبوده و دیده نشده است. در این نام گذاری نوین، به تاریخ و پیشینه ی بنی اسراییل رجوع نمی شود، از بیان و تذکر عنایات نخستین الهی نسبت به آنان نشانی نیست و هر چند در این جا هم غالباً مسلمین و پیامبر از نزدیکی

با آنان نهی می شوند و درمجموع یهودیان نیز، همانند بنی اسراییل مورد غضب و سرزنش خداوندند، اما با عنوان رقیب سیاسی و آیینی به آن ها نگاه می شود که در حد خطاب و گفت و شنود و مباحثه و مبادله اند، و از آن حقارت و بی هویتی که در بیان الهی نسبت به بنی اسراییل وجود داشت، نشان روشنی نمی بینیم.

«**و قالت الیهود لیست النصری علی شی و قالت النصری لیست الیهود علی شی و هم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون**. و یهود می گوید که نصاری را نباید به چیزی گرفت و نصاری می گوید که یهود را نباید به چیزی گرفت و هر دو هم صاحب کتاب اند، چنان که بی خبران نیز همین سخن را تکرار می کنند. خداوند در باب این اختلافات و ادعاها در قیامت میان آن ها داوری خواهد کرد. (بقره، ۱۱۳)

ولن ترضی عنک الیهود و لا النّصری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت أهواءهم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی و لا نصیر. یهود و نصاری از تو خشنود نمی شوند مگر زمانی که به آن ها بپیوندی. بگو هدایت از جانب پروردگار است و اگر پس از آگاهی به خواسته های آن ها گردن گذاری، از جانب خدا مدد نخواهی شد». (بقره، ۱۲۰)

ملاحظه می کنید که از آن خطاب های ذلت آمیز، که قرآن عظیم در باب بنی اسرائیل به کار می برد، در این جا خبری نیست. اینک با نیرویی رو به روییم که همزمان با پیامبر، در محیط رشد اسلام عرض اندام و قدرت نمایی می کند. این ها آن بهانه گیران همراه موسی نیستند که برای آب و نان و تنوع غذایی و نبود بتی برای پرستش و میل به همراهی با موسی برای دیدار با خدا و ناپختگی های دیگری که خاص بی ایمانان و به یقین نرسیدگان است، بهانه گیری کنند، کار را به گوساله سازی برسانند و به یکدیگر نیز رحم نکنند. در آیات با خطاب یهود، با مومنین به دین مشخصی رو به روییم که خداوند بر آن نام «یهود» نهاده و با تمام توان برای باورها و حق قدمت خود در دریافت پیام آسمانی و پیامبر راهنما، ستیزه می کنند و به هر امکان و توسل و توطئه ای متوسل اند تا پیامبر و دین جدید و مؤمنین به آن را از پیش پای و مقابل خویش بردارند. این ها به شگرد و

شیوه ی یک جمع همآهنگ و به بلوغ رسیده و حتی با فرهنگ عمل می کنند و پس از این با تلاش آنان آشنا می شویم که چه طور برای از میدان به در بردن پیامبر، به ترفندهایی متوسل اند که حاصل و برآیند تجارب دوران دراز ادامه ی حیات باورمند و خرد آموخته ی آنان در منطقه و در میان ملت های مختلف است، تا آن جا که خداوند به مؤمنین هشدار می دهد که از همصحبتی با آنان پرهیز کنند.

«**یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود و النصاری أولیاء بعضهم أولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین**. ای ایمان آورندگان، یهود و نصاری را به دوستی نگیرید که یکی همانند آن دیگری است. و اگر به آن ها نزدیک شوید پس در زمره ی ایشان خواهید شد و خداوند ستم کاران را هدایت نمی کند». (مائده، ۵۱)

این آیه، در عین حال، از قدرت نفوذ کلام و شاید هم توانایی های دیگر و همآهنگ یهود و نصاری در زمان طلوع اسلام و ظهور پیامبر خبر می دهد، تا آن جا که خداوند مؤمنین ناپخته و نو پا را از همکلامی با آنان برحذر می دارد. ما از سبب نام گذاری «یهود» بر قومی که پیش از آن در قرآن محیط، بنی اسراییل خطاب می شدند، بی خبریم و شاید که تا مدت ها نیز در این بی خبری باقی بمانیم، و عجیب تر این که تورات، دینی به نام یهودیت را نام نمی برد و به رسمیت نمی شناسد. یهودا در تورات نام شخص است، ترکیبی از چند سبط است، سرزمینی است و نام یکی از فرزندان یعقوب نیز گفته اند، چنان که مسیحیان نیز، «یهودا» و نه یهودیان را، خائن و نفوذی میان نخستین پیروان مسیح و مجرم و مسبب قتل عیسای پیامبر می گویند، در حالی که قرآن متین این نام را بر پیروان دینی نهاده است که رسول و منادی و مبشر آن را، موسی کلیم الله می شناسیم. به راستی که درک راز درون این نام گذاری الهی، بر سر سخت ترین مخالفان رسالت پیامبر خدا و حقانیت اسلام، بسی دشوار می نماید و دشوارتر زمانی است که با آیاتی چنین رو به رو می شویم.

«**و قالت الیهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه**

مبسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدنَ کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا وکفرا و ألقینا بینهم العدوة و البغضاءَ الی یوم القیمة کلما أوقدوا نارا للحربِ أطفأها الله و یسعونَ فی الارضِ فسادا والله لایحب المفسدین. یهود گفت دست خدا بسته است. بسته باد دست های شان که به سبب این گفتار لعنت شدند. چرا که دستان خدا گشوده است، روزی می دهد به کیفیتی که اراده می کند. تا قیامت میان آنان عداوت و کینه افکندیم، بر کفر و طغیان شان افزودیم و فرونشاندیم آتش حربی را که آنان برافروختند که سعی شان مصروف ایجاد فساد در زمین است و خدا مفسدین را نمی پسندد». (مائده، ۶۴)

این آیه نیز از توانایی مفرط یهود به زمان طلوع اسلام حکایت می کند و معلوم است که آن ها از چنان قدرت عملی در زمینه های مختلف و متعدد برخوردار بوده اند و چنان شیوه های نابابی را در مواجهه با اسلام به کار برده اند و به چنان شعارهای عوام فریبانه ای متوسل شده اند، که خشم عظیم و ابدی خداوند را متوجه آنان می بینیم. این خشم، که گاه صورتی از نفرت و طرد می یابد، چنان در کلام الهی و در نقاط چندی از کتاب خدا آشکار است که می توان گفت آیات قرآن سلیم و متین، در گوشه ها و مراتبی، به صورت یک رساله ی یهود ستیز جلوه می کند.

«**لتجدن أشد الناس عدوة للذینَ ءامنوا الیهودَ و الذینَ أشرکوا و لتجدن أقربهم مودة للذین ءامنوا الذین قالو انّا نصری ذلک بأنّ منهم قسیسین و رهبانا و أنهم لا یستکبرون.** دشمن ترین مردم نسبت به مومنین را یهودیان و مشرکین می یابی، چنان که نزدیک ترین دوستان آن ها کسانی هستند که خود را نصرانی می خوانند و در میان شان کشیشان و راهبانی هستند که کبر نمی ورزند». (مائده، ۸۲)

به زودی و با خواست خداوند، به مراحل و منازلی وارد می شوم که قرآن کریم ادوار مختلف ستیز پیامبر و نخستین مؤمنین با اهل کتاب را تصویر می کند. شناخت این ابواب و مقادیر ما را با بنیان ناسازگاری دراز مدت تاریخی و کنونی و همه جانبه و جهانی کلیسا و کنیسه با جهان اسلام آشنا و معین می کند تمام هیاهوهای فرهنگی و سیاسی و نظامی غرب علیه مسلمین و جهان اسلام، ریشه در جبران شکست نخستین آنان دارد که راه نمایی های الهی در قرآن مبین، علی رغم اقتدار و اتحاد یهود و نصاری

وکافران، کم ترین موفقیتی در اطفاء نور الهی نصیب آنان نکرد و در آیه ی بالا معلوم است که برخورد و قضاوت الهی در باب یهود، حتی زمانی که قرآن قدرتمند هنوز تمام نصاری را مشرک نمی خواند، همسنگ مشرکین است و همراه کافران، دشمن ترین مردم نسبت به مومنین معرفی می شوند.

«**ما کان ابراهیم یهودیاً و لا نصرانیاً ولکن کان حنیفاً مسلماً و ما کان من المشرکین**. ابراهیم یهودی و نصرانی و مشرک نبود، بل موحدی مسلمان بود». (آل عمران، ۶۷)

شاید اکنون ادراک آن اصرار الهی درجدا کردن یهود و نصاری از دین حنیف ابراهیمی آسان تر شده باشد و اگرمسلمانیم تشکیک نکنیم که جهان مسیحی و یهودی، دشمنان آشکار و دیرین آخرین دین الهی و پیام آور و پیروان آن اند و این مطلبی نیست که با نشست وتعارف میان ادیان و فرهنگ ها قابل حل و رفع و مشمول مسامحه شود، زیرا نمی توان برای بیان الهی حوزه ومحدوده و فرصت و فسخ قائل شد. این ستیز از آغاز دعوت اسلام، به صورت های مختلف جاری و پیوسته غلبه با مسلمین بوده است. چنان که امروز هم اتحاد بزرگی از کلیسا و کنیسه و مشرکین نمی توانند بر یک شهرک عراق، به نام فلوجه غلبه کنند و کوه نشینان افغانستان، در ۱۵۰ سال اخیر، دماغ سپاه ملکه ی انگلیس، لشکریان قدرتمند ارتش سرخ و واحدهای فوق مسلح اتحاد نظامی آمریکای جنایت کار را به خاک مالیده اند! تاریخ ۵۰۰سال اخیرجهان گواهی می دهد که گرچه خون خواری بی پایان غربیان توانست مردم آمریکا و آفریقا و چین و هند را برای دورانی تسلیم و مغلوب کند، اما جهان اسلام هرگز و در هیچ نقطه ای به آنان تسلیم نشد و یک لحظه از مبارزه دست نکشید، چنان که الگوی کنونی فلسطین را در برابر داریم و این انگیزه ی آن غضبی است که راه نمای اجرا و اعمال خشونت و سبعیت و خون خوارگی، از سوی به اصطلاح متمدنین غربی و پیروان اصلی کنیسه و کلیسا، در رویارویی با دنیای اسلام است، آن طور که ماجرای دیروز زندان ابوغریب و تمام رخ دادهای عراق نشان داد و حوادث این روزهای کابل بیان دیگری از آن است!

اسلام و شمشیر، ۱۷

اکنون به راه نمایی قرآن عالی مقام ادراک می کنیم که قومی فاقد قوه ی تمییز مدنیت و ایمان، به مدد الهی، در قرون دور، به حوزه ی مرکزی تمدن کهن جهان، یعنی شرق میانه، فرستاده شده است. توصیف این قوم از زبان قرآن کامل، جز درجوانب نادرستی و نفی نیست و تصاویری از آنان منعکس است که ذره ای نشان از فرهنگ وآموزش و آدمیت و ایمان در آن ها پدید نمی بینیم و چنان که خواندیم، حتی بروز حادثه ی شگرف و شگفتی چون شکافتن دریا، برای عبور به سلامت آنان نیز، موجب درک و دریافت عظمت حضور خداوند در قلوب آن ها نمی شود و بلافاصله پس از گذشتن از آب و تماشای غرق دشمنان خویش، از موسای پیامبر تقاضای تدارک بت برای پرستش های خویش می کنند!!! آن گاه لجاجت های دیگر آن ها در عدم تبعیت از موسی و بهانه گیری های شان از باب گرمای آفتاب و غذا و چشمه های آب مجزا، در همان حال که به وسیله ی خداوند تأمین و برطرف می شود، اما چنین شمول فضل و رحمت الهی نیز چشم و گوش آن ها را نمی گشاید و علی رغم عهدشان با خداوند، که آنان را به سر به راه می خواهد، سرانجام هم درغیبت کوتاه مدت موسای پیامبر، بار دیگر بتی به صورت گوساله می سازند و سجده کنان به پرستش آن مشغول

می شوند! این همان دوران است که قرآن مبارک آنان را بنی اسرائیل می نامد گرونده ی به فسق می گوید و به ترتیب زیر از آنان قطع امید می کند:

«**و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذوننی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم والله لا یهدی القوم الفاسقین.** و موسی به قوم خود گفت ای قوم چرا مرا می آزارید حال آن که می دانید من فرستاده ای از جانب خدا بر شما هستم. چون خیره سر بودند، پس پروردگار دل های شان را بگرداند و خدا هدایت کننده ی مردم فاسق نیست». (صف، ۵)

سپس خداوند نقش و تصویراجتماعی همین قوم را، درقرآن متین، به زمان ظهور پیامبر اکرم و طلوع اسلام نیز، به صورت مردمی نمایش می دهد که به سبب محرومیت از هدایت الهی، در پروراندن نقاط منفی خویش و اصرار در بقای به جهالت و رد حقیقت و در افتادن با احکام پاک و تحریف سخن الهی، اعم از تورات و انجیل و قرآن، به نهایت استادی و ورزیدگی رسیده بودند. قرآن عظیم در این دوران بر آن ها نام یهود می گذارد و گرچه علت و معنای دقیق این نوخوانی نام، اینک بر ما معین نیست، اما در منظر الهی و در توصیفات قرآنی، این مرحله ای است که آن قوم، در روابط خود با مسلمین و با رسول خدا، سر انجام به مرتبه ای از بی لیاقتی و اندیشه ستیزی عمدی می رسند، که خداوند آن ها را مستوجب و شایسته و لایق پرهیز و طرد و نفی ابدی می شمرد و در هیچ آیه ای از کتاب الهی به اشاره ای برنمی خوریم که بر باقی ماندگان به اعمال و کردار و روش های یهودیت، امید بازگشت به رفتار مؤمنانه ثبت شده باشد.

«**و لما جاءهم کتاب من عندالله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین. بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیاً ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فباءو بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین.** و چون بر آنان از جانب خدا کتابی آمد که تصدیق می کرد آن چه را از پیش با آنان بود و گرچه پیش تر طالب پیروزی بر کفار بودند، اما از روی کفر به آن گردن ننهادند، پس لعنت خدا بر کافران باد. به خویش بد کردند آن گاه که از فرط حسد به کتاب خدا کافر شدند و از این که خداوند فضل و کرم

خویش را به هر یک از بندگان ارزانی دارد، دچار بخل و مستحق خشم مکرر شدند و بر کافران عذابی خوار کننده مقرر است». (بقره، ۸۹ و ۹۰)

به گمان من صدور چنین حکم اختصاصی، مبنی بر کفر و شرک و ربا خواری یهودیان، در آیات فوق و آیاتی دیگر، از آن که ارتکاب به شرک و ربا، حتی به قید توبه نیز شامل بخشش الهی نمی شود، پایان گفت و گو و دیالوگ های متداول قرآن با یهودیان است، به قسمی که در آیات مکرری، متضمن صدور احکام ملایم تری در باب گروه های عقیدتی دیگر، قرآن کریم عامدانه از ذکر نام یهودیان طفره رفته است.

«**ان الذین آمنوا والذین هادوا والنصاری والصابئین من آمن بالله و الیوم الاخر و عمل صالحا فلهم اجرهم عند ربهم و لاخوف علیهم و لا هم یحزنون**. ازمیان آنان که ایمان آوردند و هدایت شدند ونصاری وصابئین، اگر به خدا و روز جزا مومن بمانند و عمل نیک انجام دهند، نزد خدا ماجورند و نباید بیمناک و محزون باشند». (بقره، ۶۲)

از این نقطه به یکی از کلان ترین مباحث و ظرایف قرآن ورود می کنم و ضمن آرزوی عنایت الهی برای مدد در بیان این مطلب بس تعیین کننده، بار دیگر موافق و مخالف و دوست و دشمن را می خوانم که به ریشه ی سخن برسند و خود را دستخوش توهمات مخالف خوانی از سر تعصب نسازند. آیه ی فوق محتوای بسیار بزرگوارانه ای، در تعیین مبانی یکتا پرستی و دین دارد. آیه با فرض قبول لغزش های کوچک و مصطلح آدمی، حتی مومنین و هدایت شدگان، از مسلمان و غیر آن، به استثنای یهودیان، شرط مأجور ماندن در پیشگاه الهی را، بقای بر پذیرش وحدانیت، قبول بازگشت در روز حساب و نیز اعمال نیکی های متعارف گفته است و این اطمینان را، چنان که آیه صراحت دارد، بر غیر مسلمینی چون نصاری و صائبین و در آیه ی دیگری مجوسان نیز سرایت می دهد و واضح است که خداوند یهودیان را در زمره ی این عنایت خویش، که بارها در قرآن مطهر تکرار می شود، نیاورده است.

توجه نخست به این آیه از آن باب و بابت است که برای پرسش کهنی که آیا

خداوند بهشت را تنها برای برخورداری مسلمین آماده کرده، پاسخ منفی می دهد، زیرا ماجور شناختن معتقدین به توحید و روز جزا، که به نیکی های معمول انسانی نیز عمل می کنند، حتی در میان مجوس و صابئیان، که کتاب آسمانی ندارند، آشکارا نشان می دهد که منظور خداوند از ارسال این همه رسول و نبی و پیامبر اعظم مسلمین، اصلاح و تربیت آدمی است و نه تدارک حزب هایی که غالباً محل تجمع چنان متعصبینی است که چون پیروان کنونی کلیسا و کنیسه، علی رغم دستگاه و بارگاه به زر و زیور آلوده ی خود، هنوز بر اظهار وحدانیت خدا نیز قادر نشده اند! آن گاه بروز و ابراز چنین بی اعتنایی مطلقی بر یهود، در این گونه آیات حمایت و رعایت، از زمانی معین، کسانی را مکلف کرده است که بدون عرضه ی کم ترین دلیل و برهان لغوی و کلامی و یا پیشینه ی بیان قرآنی، واژه ی «هادوا» را، در این آیه و در آیات نظیر، با تعجب تمام، «یهودیان» ترجمه و تبلیغ کنند و بدین ترتیب، علاوه بر ترکیب «بنی اسرائیل» و عنوان «یهود»، «هادوا» را نیز صورت دیگری از خطاب به یهود در قرآن کریم می شمارند، بی اندیشه در این باب که «هادوا» در دستور زبان عرب، هرگز نمی تواند در جای اسم بنشیند و پیش از این خواندیم که اطلاق چنین قیدی بر یهودیان نیز قرآنی نیست!

اکنون برای عبور از این راه ناشناس و پر دست انداز و سنگلاخ، پس از توسل به امداد الهی، از دوست و دشمن و منکر و موافق بخواهم که از پوسته ی تعصب دو سویه بیرون روند و فضایی را فراهم آورند تا بر مبانی و مسائلی که اینک در مقابل مسلمین قرار داده شده مسلط شویم، شاید آغازی بر راه یابی در مسیری شود که این همه چاه های سرپوشیده و عمیق اختلاف در آن کنده اند، مملو از خزندگانی که پیوسته و از هر سو به کوشندگان این برون رفت، نیش های پیاپی اتهام می نشانند و نخست باید از ریشه شناسی «هادوا» شروع کنم که «هاد» و «هدی» است:

«**و یقول الذین کفروا لو لا انزل علیه آیة من ربه انما انت منذر و لکل قوم هاد**. آن ها که منکرند می گویند چرا نشانه ای از سوی خدا بر او نازل نمی شود؟

جز این نیست که تو بیم دهنده و هدایت کننده ی تمام اقوامی. (رعد، ۷)
افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت و جعلواالله شرکاء قل سموهم ام تنبئونه بما لا یعلم فی الارض ام بظاهر من القول بل زین للذین کفروا مکرهم و صدوا عن السبیل و من یضلل الله فما له من هاد. آیا برای آن کس که بر تمام نفوس و آن چه به دست می آورند، مسلط است، شریک قرار می دهند؟ و برای خداوندی شرکایی قائل شدند، که بر تمام نفوس و حاصل عمل شان مسلط است، معین کنید شاید می خواهید او را از چیزی در زمین مطلع کنید که نمی داند یا سخن آرایی می کنید. شاید به نظر کافران مکرشان زیبنده آمده که از راه به در شده اند و آن را که خدا گمراه کند راهنمایی نخواهد داشت. (رعد، ۳۳)
و کذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیرا. و چنین بر تمام انبیاء از میان بزه کاران دشمنانی قرار دادیم، و پروردگارت برای یاری و راه نمایی کافی است. (فرقان، ۳۱)
و ما انت بهاد العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یومن بآیاتنا فهم مسلمون. تو کوران را به بیرون از تاریکی هدایت نمی کنی. به تو گوش نمی دهند مگر کسانی که به آیات ما ایمان آورده و مسلم اند. (روم، ۵۳)
الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها مثانی تقشعر منه جلود الذین یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم الی ذکرالله ذلک هدی الله یهدی به من یشاء و من یضلل الله فما له من هاد. خدا به ترین بیان را به صورت کتابی بدون نقیض و با توضیحات دوجانبه چنان که بدن ترسندگان از خدا به لرزه در می آید و آن گاه آرام می گیرد قلب ها و بدن های شان از یاد آوری خدا. چنین هدایت می کند خداوند هرکس را که بخواهد، آن را که خدا گم راه کند راه نمایی نخواهد داشت. (زمر، ۲۳)
الیس الله بکاف عبده و یخوفونک بالذین من دونه و من یضلل الله فما له من هاد. آیا خدا برای بندگان اش کافی نیست که تو را به کم تر از او می ترسانند؟ و آن را که خدا گم راه کند راه نمایی نخواهد داشت. (زمر، ۳۶)
یوم تولون مدبرین مالکم من الله من عاصم و من یضلل الله فما له من هاد. روزی که پشت کرده می گریزید و کسی حافظ شما نیست و آن را که خدا گم راه کند راه نمایی نخواهد داشت». (غافر، ۳۳)

این آیات تنها مختصری از بیان ریشه ی لغت «هادوا» در قرآن مبین بود و اگر می خواستم ترکیبات آن را نیز ذکر کنم، پس به بسیار می رسید. ریشه ی «هاد» در لغت عرب، به معنای «توبه» نیز آمده است و گرچه میان هدایت شده و توبه کرده تعارض معنایی نیست، اما از آن که با مفهوم

مستقیم توبه در قرآن متین برابری نمی کند، پس از توجه و تأکید بر آن کناره می گیرم و همین قدر اصرار دارم که «هادوا» در قرآن به معنای هدایت شدگان، و برابر با «آمنوا» است، که به معنای ایمان آورندگان است. آیا می توان از زبان قرآن و با انتساب به آن، مدعی شد که یهودیان از جمله ی هدایت شدگان و مؤمنین اند؟! مسلم است که خیر!

در مجرای کنونی آن چه می گذرد چنین است که می بینیم در هر حفره ی بی توضیح و غیر آشکار قرآنی، یک داستان مورد نیاز یهود نشانده اند: در آغاز سوره ی روم، طرف مقابل جنگ، که قرآن مشخص نکرده، به گمان گروهی، پارسیان اند! در آیه ی ۱۰۳ سوره ی نحل، بی توجه به مفهوم شرک آمیز ادعا، که آدمی را به جای خدا می گذارد، پیامبر را دروغ گو و قرآن را زمینی می شمارد، می گویند آن عجمی که به پیامبر قرآن تلقین می کرده، سلمان فارسی بوده است! مردم نامشخصی که در آیه ی ۱۳۳ سوره ی نساء وعده ی جانشینی بر نافرمانان می گیرند، پارسیان اند! اشاره ی نامشخص آیه ی ۸۹ سوره انعام را اشاره به پارسیان شمرده اند! ذوالقرنین قرآن، کورش پارسی می شود و قس علی هذا. زیرا یهودیان به تاریخی نیاز دارند، که از هر طریق، وجود و حضور قدرتمند پارسیان و ایرانیان را در پیش و پس از اسلام ثابت کند تا نتایج اقدام پلید آن ها درنسل کشی پوریم معلوم نباشد و یکی از ابزارهای این قبیل تلقینات دروغ را، توسل به آیه هایی در قرآن مبین گرفته اند، که وضوح اخباری ندارد، چنان که «هادوا» را ابهام دیگری انگاشته اند تا بر آن اساس، خود را در صف مردمی قرار دهند که مورد رعایت خداوندند! و ظاهراً بی غرض ترین مترجمینی که یعقوب قرآنی

را اسراییل قبطی می شناسانند، از خود نپرسیده اند مگر «آمنوا» را می توان حبشیان و یا هندیان ترجمه کرد، که «هادوا» را یهود می گیریم؟ کسی در نشستی مدعی بود از رسول خدا حدیث است که فارسیان اگر علم در ثریا باشد، بدان دست خواهند یافت. ادعایی که از زبان وزارت ارشاد اسلامی نیز در پارچه نویسی های مدخل نمایشگاه کتاب امسال خواندیم! پاسخ دادم اگر پارسیان مورد اشاره ی این حدیث، امروز هیچ گونه علمی را حمل و حمایت نمی کنند، احتمالاً از این روست که علم در روی زمین است و به ثریا نبرده اند!!!

نخستین بی تناسبی که در یهود گرفتن معنای «هادوا» بروز می کند، جدا از مشکلات لغوی و بیانی، این که اگر رعایت های مندرج در این گونه آیه ها را، که خداوند منان مشمول نصاری و صابئین و حتی مجوس و تمام ایمان آورندگان و هدایت شدگان کرده است، بر یهودیان هم جاری بدانیم، پس این آیات به کلی با فرهنگ مصطلح قرآن در باب یهودیان، به تعارض می افتد، که هرکجا یهودیان را با عناوین آشنا و روشن بنی اسراییل و یهود می نامد، جز ذم آنان را به میان نمی آورد. بدین ترتیب نبود ذکر یهودیان در آیات رعایت، یک بی اعتنایی آشکار و عامدانه ی خداوند به یهودیان است که پیش تر آن ها را به اِعمال و انجام انواع جرم های فرهنگی و سیاسی و اقتصادی و انسانی منتسب کرده بود و تأکید قرآنی داریم که یهودیان تا ابد منفور و مطرود و مورد بغض خداوندند، پس نمی توانند مشمول عنایت های این گونه آیات شوند، زیرا که طرد ابدی آنان منسوخ و مردود و مورد تجدید نظر قرار می گیرد، که در قرآن بی سابقه است.

آن گاه باید به عدم ثبات این دریافت، در ترجمه های کهن قرآن پرداخت و سئوال کرد که آیا تمام مترجمین کهن، «هادوا» را یهود دانسته اند؟ که پاسخ آن منفی است: در فرهنگ نامه ی قرآنی، گرچه توان دفاع از قدمت آن ها را ندارند، اما دو نسخه ی ترجمه دار بس قدیم و قرن چهارمی معرفی شده، که شماره ی ۲ و شماره ی ۱۱۹ است. در هر دوی این نسخه ها «هادوا» را «برگشته» و «آمنوا» را «گرویده» معنا کرده اند، که به گمانم در این

صورت از خطاب ابتدای آیه ۶۲ سوره ی بقره، چنین برداشت می شود: «ای گرویدگان و ای به توبه باز گشتگان» و از آن که «هاد» در لغت امروز عرب، هنوز با معنای «توبه» کاربرد دارد، پس ترکیب قابل قبولی ارائه شده است، به خصوص که به توبه باز گشته، در معنا و منظور، تفاوتی با هدایت شده ندارد.

بدین ترتیب برابر عرف و رسم تحقیق، می توان این کهن ترین نسخه ها را ملاک گرفت، حتی اگر ده ها نسخه ی جدیدتر از آن، معنای «هادوا» را بدون جهت «یهود» ثبت کرده باشند و اگر این گزینش من مورد اعتراض واقع شود پاسخ می دهم یهودیان که، با دلایل آتی، به ترین فارسی دانان و احتمالاً مترجمان قدیم قرآن بوده اند، از زمانی معین، در ترجمه ها اعمال نظر کرده، پس از دورانی، چنین ترجمه هایی، بدون بررسی لازم، پذیرفته و نقل مسلسل شده است، چنان که هنوز هم به همین روال است و این یادداشت ها تنها و نخستین نقد و رد قبول «هادوا» به معنای یهود و چند مقوله ی دیگر است.

به علاوه، دکترمحمد طنطاوی، درکتاب شایسته و پرشکوه خویش، «معجم اعراب الفاظ القرآن الکریم»، همه جا و در تمام موارد، «هادوا» را، درست برابر «آمنوا»، «فعل ماضی مبنی بر ضمة الظاهره» شناخته است، که برگردان آن به «یهود»، لااقل مستلزم این است که یهودیان را در زمره ی «به توبه بازگشتگان» بیاوریم، که سراسر قرآن چنین عقلانیت و ایمانی را از یهود و بنی اسراییل دور دانسته و سلب کرده و این جان مطلب است که اگر ما «هادوا» را یهود بگیریم، در فرهنگ جاری قرآن دست برده و نسبت نسخ و فسخ و عدول داده ایم.

حالا کار را آسان تر بگیرم و آیات با «آمنوا» یا «هادوا» ی مورد مباحثه را، با این فرض بررسی کنم که معنای آن «گرونده» و «بازگشته» باشد، و اگر چنین کاربردی به معنا و مقصود و مفاهیم آن آیات آسیب نزد، پس سئوال می دهم بر مبنای چه ضرورتی باید که هادوا را یهود بگیریم، چنان که می پرسم آیا برداشت کنونی از «هادوا» با معنای «یهود»، برداشت مستقیم

و یا گمانه پردازی و تعبیر و تفسیر است؟ پاسخ مسلم را می دانیم: یهود شمردن «هادوا» معنای مستقیم کلمه نیست، بل تصوری است که در خوش بینانه ترین صورت، از برخی اشارات مشترک این آیات با آن چه در آیاتی با خطاب صریح یهود وجود دارد، کسب شده است و نه هیچ سبب قابل قبول دیگر! در این صورت اجازه دهید من هم، نه با یهود دانستن «هادوا»، بل با تعبیر خود، که با معنای مستقیم لغت هم برابر است، آیات مورد نظر را بخوانم و به شرح بنویسم. آیا پسندیده و منصفانه نیست؟

«**من الذین هادوا یحرفون الکلام عن مواضعه و یقولون سمعنا و عصینا و اسمع غیر مسمع و راعنا لیا بالسنتهم و طعنا فی الدین ولو انهم قالوا سمعنا و اطعنا و اسمع و انظرنا لکان خیرا لهم و اقوم و لکن لعنهم الله بکفرهم فلا یومنون الا قلیلا.** کسانی از میان به توبه بازگشتگان کلمات را جا به جا می کنند و می گویند شنیدیم و نپذیرفتیم، سرسری بشنو و ندیده بگیر و با چنین چرخش های زبانی به دین طعنه می زنند، گرچه باید و به تر و محکم تر است بگویند شنیدم و مطیع ام و بشنو و مورد نظر قرار بده. اما خدا به جهت این کفر لعنت شان کرد و جز قلیلی ایمان نمی آورند». (نساء، ۴۶)

موضوع و مضمون مندرج در این آیه بسیار روشن است: مثل همیشه، کسانی با وارونه و افزون و کم کردن کلماتی، که در زمره ی اصطلاحات و مبادلات دینی آن زمان بوده، زخم زبان هایی برای ریشخند مسلمین می ساخته اند که به طور طبیعی جزییات آن امروز بر ما آشکار نیست، این گونه دلقک های لات کردار و متلک ساز، که ظهور آن ها در هر موقعیت ویژه ی اجتماعی عادی است و ارتکاب چنین جرائمی را نمی توان محض و مختص یهود گرفت، در آیه مورد لعن خدا قرارگرفته اند، با این قید که ایمان آوردن کار هر کسی نیست و به خصوص شامل یهود مطلقا بی ایمان نمی شود، چنان که در آیه ی مشابهی، قرآن قدرتمند، مؤمنین و گروندگان را نیز از بر زبان آوردن این گونه متلک ها برحذر داشته است:

«**یا ایها الذین آمنوا لاتقولوا راعنا و قولوا انظرنا و اسمعوا و للکافرین عذاب الیم**. ای گروندگان نگویید گوش کن، بل بگویید بشنو و توجه کن و بر کافران عذابی دردناک مقرر است». (بقره، ۱۰۴)

این آیه نیز تذکر همان مطلب است و این بار به مومنین، با همان قید و قرار که مبادا کافرشمرده شوند. تمام مضمون آیه نوعی تصحیح بیان در کاربرد لغت است که محترمانه تر و مؤدبانه تر می نماید وبوی هیچ توطئه ی یهودی از آن بلند نیست، زیرا توسل به آن در تمام جوامع در حال تغییر سیاسی و یا اعتقادی، طبیعی بوده است. آیا در کشور خودمان با چه میزان از این لغزخوانی های لفظی گاه سبک مایه، که معمولاً محتوا و ظرفیت سیاسی و آیینی دارد، از صد سال پیش به این سو، آشناییید؟ اما آنان که می خواهند «هادوا» را با هر بهانه به یهود ببندند، بدون ارائه ی هیچ مثال و نمونه و منبع و مدرکی، با یهودی گفتن لغت «راعنا»، تفسیر و ترجمه های غیرقابل درکی ارائه می دهند که همه جا مکتوب و قابل رجوع است!

«یعنی به جای «راعنا» بگویید «انظرنا»، که اگر چنین نکنید، همین خود کفری است از شما... **این کلمه در بین یهودیان یک قسم نفرین و فحش بوده و معنایش «بشنو خدا تو را کر کند» بوده است**. اتفاقاً مسلمانان وقتی کلام رسول خدا را درست ملتفت نمی شدند، **به خاطر این که ایشان گاهی به سرعت صحبت می کرد**، از ایشان خواهش می کردند کمی شمرده تر صحبت کنند که ایشان متوجه شوند و این خواهش خود را با کلمه ی «راعنا»، که عبارتی کوتاه است، ادا می کردند، چون معنای این کلمه «مراعات حال ما را بکن» است، ولی همان طور که گفتیم، این کلمه در بین یهود یک رقم ناسزا بود».
(حسین فعال عراقی، یهود در المیزان، ص ۳۰۶)

به کدام نیاز باید دنبال خیالات بالا به راه افتیم تا سرانجام یهود شناختن «هادوا» سهل تر شود؟! چنین توضیحی بر آیه، آیا همراه ادله ای بیان شد؟ خیر. برابر معمول باید فرض کنیم که «راعنا» در لغت یهود نوعی ناسزاست، که نیست. باید فرض کنیم که پیامبر والا مقام سریع صحبت می کرده ولاجرم مسلمین کلمات را خوب نمی گرفته اند، که مدلل نمی دانیم. آیا چنین گمان هایی برای یهود پنداشتن «هادوا» کفایت می کند؟ نقض این مطلب آن گاه مسلم و محکم تر می شود که می بینیم اشارات اطراف هر دو آیه ی فوق، ماهیتاً در اطراف قوم یهود نیست و مثلاً در مورد آیه ی ۴۶ سوره ی نساء، دستور پرهیز از گزاردن نماز به هنگام مستی است با

این منع که تلفظ نماز صحیح برگزار نمی شود و نیز موضوع غسل جنابت و غیره است، که بی نیاز به حضور یهود، تمام آن ها صورت آموزش در محیط خودی و در بین مسلمین را دارد، چنان که در آیه ی ۱۰۴ سوره ی بقره نیز آیات گرداگرد آن، به مسئله ی جادو و عهد سلیمان و دیوها و بخشش و فضل الهی و نسخ مربوط است، که از موضوع آن هم برداشت درستی به دست نداریم.

«**فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم طیبات احلت لهم و بصدهم عن سبیل الله کثیرا. و اخذهم الربوا و قد نهوا عنه و اکلهم اموال الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین منهم عذابا الیما**. و به سبب ستمی که برخی از بازگشتگان روا می داشتند و مزاحمت بسیاری که در راه خدا ایجاد می کردند، و گرفتن ربا که از آن منع شده بودند و نیز خوردن بدون دلیل مال مردم، پاکیزه های حلالی را بر آن ها حرام کردیم و بر کافر شدگان آن ها عذاب دردناکی مقرر است». (نساء، ۱۶۰ و ۱۶۱)

در این جا نیز مطلب به وضوح در ارتباط با مردمی است، که در اطراف پیامبر بوده اند و نه یهودیان. زیرا آیه صراحت دارد که آن ها ربا می گرفته اند در حالی که از آن نهی شده بودند و می دانیم که آیات نهی ربا خطاب به مسلمین است و نه یهودیان، زیرا اصولاً چنین نهی ای، از جانب یهود به طور طبیعی به جد گرفته نمی شد و آن ها منطقا پیرو فرموده های قرآن نبوده اند و به تورات خود عمل می کرده اند که در آن نهی مؤکدی به دریافت ربا نیست، چنان که دستور حرمت پاکیزه هایی، که نمی دانیم چیست، نمی تواند در وجه و شامل یهود باشد، که به چنین اوامر قرآن مطلقاً بی اعتنا بوده اند و این دستورات منعی برای آنان نمی تراشید. وانگهی مگر ممکن نیست که به ضرورت نظم اجتماعی و جلوگیری از رشد فساد، محدوده هایی قائل شد، مثلاً معامله ی مشروعی را مشروط و حتی ممنوع کرد، چنان که امروز ممکن است ورود و فروش کالای خارجی منع شود، امکان آمد و رفت به تر وسائل انتقال، موکول به رعایت های غیرمعمول شود و از این گونه امور. چرا نباید نظیر چنین اقداماتی را، به نحوی مناسب زمان، در صدر اسلام، که فضا از کینه توزی و توطئه در تمام زاویه های زندگی مملو بود، ضرور بدانیم که خداوند برای عرضه هشدار، نهی های نوی

برقرار کرده باشد و مگر آیه نمی گوید که خوردن مال مردم و سنگ اندازی در راه خدا بسیار شده بود؟ اقدام به این گونه امور را نمی توان به یهود منحصر کرد، آن گاه که می بینیم گروه بسیاری از مردم با ظاهر مسلمان نیز ربا می خورند، مال مردم را به باد می دهند و در راه اجرای دستورات الهی مانع می تراشند. به گمان شما اگر مقرر شود که امروز خداوند خطابی برای این انبوه انگلان به ظاهر مسلمان صادر کند، چیزی سوای دو آیه ی فوق خواهد شد؟ و مگر نه این که بسیاری از این گروه، در هر سفر حج نیز، برای چندمین بار توبه می کنند! آن گاه جز «والذین هادوا»، بدون این که یهود باشند، چه خطابی می شنوند؟ و نمی توان اعلام کرد در زمان پیامبر نظیر چنین مردمی به کار نبوده اند، الا این که یهودی باشند، آن هم با این قصد بی ربط که «هادوا» را یهود معنی کنند!

«**یا ایها الرسول لایحزنک الذین یسارعون فی الکفر من الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تومن قلوبهم و من الذین هادوا سماعون للکذب سماعون لقوم آخرین لم یاتوک یحرفون الکلم من بعد مواضعه یقولون ان اوتیتم هذا فخذوه و ان لم توتوه فاحذروا و من یرد الله فتنته فلن تملک له من الله شیئا اولئک الذین لم یرد الله ان یطهرقلوبهم لهم فی الدنیا خزی ولهم فی الاخرة عذاب عظیم**. ای رسول، محزون مباش به خاطر آنان که با شتاب به سوی کفر می روند، به زبان می گویند مؤمنیم وبه ضمیر ایمانی ندارند وآن به توبه بازگشتگان که جاسوسان قوم دیگرند که تو آن ها را ندیده ای و سخن کذب می برند. آن ها سخن را در موضع خود به کار نمی برند، می گویند اگر چنین چیزی گفت، بپذیرید و غیر آن را نه. و اگر خدا کسی را فتنه انگیز بخواهد، پس نصیب و بهره ی الهی نخواهد داشت و برای کسانی که خدا به تطهیر قلوب شان مصمم نباشد، در دنیاخواری و در آخرت عذاب بزرگ مقرر است». (مائده، ۴۱)

به سهولت پیداست که تصاویر این آیه متوجه دشمنان داخلی اسلام و آنوسیان آن زمان است: کسانی که به زبان مومن اند و در باطن برای قومی که پیامبر با آنان رو به رو نشده، آن هم با انتقال نقل های نادرست، جاسوسی می کنند. مایلم بخشی از این تصویر را مذاکره ی مشروطی میان پیامبر و فرستادگانی بشناسم، که پذیرش سخنان پیامبر را موکول به قبول تقاضاها و تغییراتی می دانند. مسلم است نه آن ها را که به زبان

مؤمن‌اند و نه آن قوم را که با پیامبر رو به رو نشده‌اند، نمی‌توان از یهود گفت، زیرا یهود هرگز و به هیچ صورتی مومن نبوده و قوم آن‌ها نیز از نخست برای پیامبر خدا آشنا و شناسا گفته شده است، و دنباله آیه هم، که خداوند قلوب این فتنه‌گران خودی را ناپاک و آنان را مستحق خفت دنیوی و عذاب اخروی می‌شمرد، برابر توصیف پیشین، درآیات اولیه‌ی بقره، مطابق و منطبق با منافقان است، که نیروی دو چهره‌ی خودی محسوب می‌شوند و به یهود باز نمی‌گردد.

اسلام و شمشیر، ۱۹

«**انا انزلنا التورات فیها هدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا و الربانیون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون**. فرو فرستادیم تورات را که در آن نور و هدایت است تا به آن حکم کنند انبیای یکتاپرست، بر به توبه بازگشتگان و ربی ها و احبار که حفظ کنند کتاب خدا را و برآن گواه باشند. پس، از مردمان بیم نکنید و بترسید از خدا و نشانه های مرا نازل نفروشید و هرکس بر اساس فروفرستاده های خداوند حکم نکند، از کافران است». (مائده، ۴۴)

برای رد «هادوا» خواندن یهود، گواه صادق تری از این آیه نداریم. هرکس که اندک اعتنا و اشتیاقی به دریافت حقیقت داشته باشد، از مضمون این آیه، تغذیه و آگاه خواهد شد. زیرا در فهرست کسانی که باید از جانب انبیاء، بر اساس تورات مورد قضاوت قرار گیرند، رابی های یهود، جدای از «هادوا» و درست پس از آن، ذکر شده اند. در واقع، آیه به سه گروه مختلف خطاب می کند: به «هادوا»، روحانیون یهود و روحانیون نصاری. اگر «هادوا» را یهود قبول کنیم، آن گاه ذکر جدای «ربانیون» زمانی طبیعی می شود که در کنار «احبار» نام نصاری را نیز می خواندیم. اگر کسی به نشانه و اشاره ی این آیه جدا بودن مشمولین «هادوا» با یهود را ادراک

نکند، پس دنبال کردن این نوشته ها به او سودی نخواهد رساند. اینک می توان داده ی آن خواننده ی قرآن را پذیرفت که معتقد بود: در این گونه آیات، «آمنوا» اشاره به مؤمنین واقعی و «هادوا» اشاره به تظاهرکنندگان به ایمان دارد. در عین حال در این آیه نشان و مدخل قدرتمندی بر آن بحث مقدماتی قبل هم وجود دارد، که خداوند برای برگزیدگان به هدایت آدمی، تأییدیه ی دائم نداده است و چنان که پیش تر استدلال آن بیان شد، در این جا نیز شاهدیم که باری تعالی سود بردن از تورات برای حکم کردن میان خلق را، به عهده ی انبیاء یکتاپرست و اسلام آورده، قرار داده است و شرط «الذین اسلموا» به ما می گوید که برقراری درجات میان انبیاء، چنان که شاهدان دیگر آن در پیش عرضه شد، یک حقیقت آیینی است.

«**ان الذین ءامنوا والذین هادوا والصابئون والنصاری من آمن بالله والیوم الاخر و عمل صالحاً فلاخوف علیهم ولاهم یحزنون.** هر آینه از میان گروندگان و به توبه بازگشتگان و صابئان و نصاری، هر که به یکتایی خداوند و روز قیامت ایمان داشته باشد ونیکی کند، بیمی بر اونیست ومحزون نمی شود». (مائده، ۶۹)

شباهت نسبتاً کامل این آیه، با متن مندرج در آیه ی ۶۲ سوره ی مبارکه ی بقره، که پیش تر به شرح درآمد، گفت و گوی دوباره درباره ی آن را غیر ضرور می کند، ولی اگر بخواهیم «هادوا» را در این آیه اشاره ای مستقیم و صریح و صحیح و علی الاطلاق به یهود بگیریم، آن گاه با چنان برخورد با گذشتی نسبت به یهود در قرآن مواجهیم، که قرینه ی دیگر ندارد.

«**و علی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و من البقر و الغنم حرمنا علیهم شحومهما الا ما حملت ظهورهما اوالحوایا او ما اختلط بعظم ذلک جزیناهم ببغیهم و انا لصادقون**. و برباز گشتگان به توبه به جرم و جزای سرکشی شان، حرام کردیم هر حیوان صاحب ناخن و پیه گاو و گوسفند را، به جز آن چه بر پشت و یا چرب روده ی آن هاست یا بر استخوان شان چسبیده، و ما راست گوییانیم». (انعام، ۱۴۶)

دستورات بالا در انتهای هشت آیه ای نشسته است، که به امور حلال و

حرام و مطهر و ناپاک در خورد و خوراک مسلمین پرداخته می شود. لااقل امروز، نه در میان مسلمین و نه یهود و نصاری چنین حکمی جاری نیست و رعایت نمی شود و به نشانه ی ساده‌ای منطقاً باید پذیرفت که این نه حکمی برای انبوه پیروان یک دین، بل مجازات موقت گروهی سرکش است که خداوند با قید انتهای آیه، جدی بودن آن را تذکر می دهد. زیرا تمام ماکیان، از مرغ و خروس و کبوتر و دراج و تیهو و بوقلمون، که معمول ترین خوراک معتقدین به تمام ادیان است، صاحب ناخن اند! وانگهی یهود در مصرف پیه حکم قاطعی دارد، که شامل هیچ استثنایی نیست:

> «**قانون درمورد پیه و خون**: و خداوند موسی را خطاب کرد و گفت: به بنی اسرائیل بگو هیچ پیه گاو و گوسفند و بز را مخورید. پیه مردار و پیه حیوان دریده شده موارد استعمال متعدد دارد، اما هرگز خورده نشود. زیرا هر که پیه جانوری که از آن «هدیه ی آتشین» برای خداوند می گذرانند بخورد، آن کس از قوم خود منقطع شود. و هیچ خون را خواه از مرغ، خواه از بهایم، در تمام مسکن های خود مخورید. هرکسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد». (عهد عتیق، لاویان، ۷: ۲۲ تا ۲۷)

در سفر لاویان که در زمره ی پنج کتاب نخست تورات است، خون ذبیحه های قربانی را باید بر آستان و در و دیوار معابد و یا بر آسمان پاشید و پیه ذبیحه ها نیز باید سوزانده شود، زیرا علی الظاهر عطر پیه سوخته به مشام یهوه خوش می آید!

> «و از ذبیحه ی سلامتی، هدیه ی آتشین برای خداوند بگذارند، یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همه ی پیه را که بر احشاست و دو گرده و پیه که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کنند و پسران هارون آن را بر مذبح یا قربانی سوختنی برهیزمی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه ی آتشین و عطر خوش بو به جهت خداوند است». (عهد عتیق، لاویان، ۳: ۴ تا ۶)

تمام فصل ۱۱ کتاب لاویان در تورات، که بسیار مشبع و مفصل است، با عنوان «غذای نجس و طاهر»، و نه با دستورات کلی، بل با نام بردن جداگانه از تمام خوردنی های مطهر و مذموم، تکلیف یهودیان با خوراک را تعیین می کند، که برای دریافت حد وسواس در این اوامر، به جاست که چند

سطری از آن مجموعه ی چند برگی را به این جا منتقل کنم:

«از همه ی آن چه در آب است، این ها را بخورید، هرچه پر و فلس دارد در آب، خواه در دریا و خواه در نهرها، آن ها را بخورید. و هرچه پر و فلس ندارد، در دریا یا در نهرها، از تمام حشرات آب و همه ی جانورانی که در آب اند، این ها در نزد شما مکروه باشند از گوشت آن ها نخورید ولاش های آن را مکروه دارید. و از مرغان، این ها را نخورید و مکروه دارید: عقاب و استخوان خوار و نشربحر و کرکس و تمام انواع غراب و لاشخور و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی و باز و بوم و غواص و بوتیمار و قاز و مرغ سقا و رخم و لک لک و کلنگ و هدهد و شبیره و تمام انواع حشرات بال دار که بر چهارپا می روند بر شما مکروه باشند و خورده نشوند. لیکن این ها را بخورید: از همه ی حشرات بال دار که بر چهار پا می روند و هرکدام که پاهایی برای جستن دارند، از تمام انواع ملخ و دبابه و حرجوان و حدب، این ها را بخورید». (عهد عتیق، لاویان، ۱۱: ۹ تا ۲۳)

تا معلوم شود که خوردن ملخ نزد یهودیان مؤکدتر از اعراب است! در اسلام دستور حرام و حلال خوراک مردم، فهرست تفصیلی ندارد، که چون دستورات تورات، به یاد نگه داشتن آن نیز، از فرط ریز کردن امور، دشوار است و خورنده ی یهود را در هر صبح و ظهر و شام، نیازمند رجوع به خاخام می کند. در اسلام تقریباً خوردن هر پاکیزه ای طیب و حلال است، دستورات نهی کلی صادر شده و جز مردار و خون و خوک و جانوری که بدون ذکر نام خدا ذبح شده باشد و شکار ایام حج و یکی دو مورد دیگر را شامل نمی شود و صریح آیه داریم که هرچه از دریا به دست آید، پاکیزه و حلال است و آدمی در می ماند که این همه جنجال، در باب نهی مسلمین، از خوردن حیوان بی فلس دریایی، از کجا جز کتاب تورات درآمده است؟!! در عین حال، خدای مسلمین به بوی پیه معابد هم نیاز ندارد که مصرف آن را از مردم دریغ کند و به خود اختصاص دهد!

«**احل لکم صید البحر و طعامه متاعا لکم و للسیارة و حرم علیکم صید البر مادمتم حرما و اتقولله الذی الیه تحشرون**. صید و خوردن جانوران دریا و غذاهای مربوطه بر شما و بر مسافران حلال شد، چنان که صید در بیابان در حالی که محرم هستید، مجاز نیست و از خدایی بترسید که به پیشگاه او حاضر خواهید شد». (مائده، ۹۶)

پس ملاحظه می کنید که دستورات الهی مندرج در آیه ی ۱۴۶ سوره ی مبارکه ی انعام، در باب یهودیان و یا پیروان عام دیگر ادیان نیست و پرهیزی است احتمالاً موقت، که با قصد جزا، در وجه گروهی که ظالم و سرکش خوانده شده اند، صادر شده است.

«**و علی الذین هادوا حرمنا ما قصصنا علیک من قبل و ما ظلمناهم و لکن کانوا انفسهم یظلمون**. و بر به توبه بازگشتگان، حرام کردیم آن چه را که پیش تر بر توخواندیم، و بر آن ها ستم نشد، بل خود برخود ستم کردند». (نحل، ۱۱۸)

راستی که این آیه چندان با آیه ی قبل مرتبط می نماید، که می توان آن را توضیحی بر گفتار پیشین شمرد. در آیات ۱۱۴ تا ۱۱۷ سوره ی نحل، خداوند خوردن مردار و خون و گوشت خوک و آن چه را بی ذکر نام و یاد خدا ذبح کرده باشند، حرام می خواند و می فرماید گروهی، با بستن دروغ و افترا بر خداوند، برای کسب اندک نفعی، در این فهرست حلال و حرام دست می برند و اسامی را کم و زیاد می کنند، که رستگار نمی شوند و جزا خواهند دید. بوی خطاب به مفت خوران و فرصت طلبان تاجر و کاسبی، که برای سوء استفاده ی مالی از مسلمین، به حلال و حرام کردن مفتریانه ی این یا آن خوراک مشغول اند، از این آیه متصاعد است و کم ترین اشاره ای در باب یهود از مجموعه ی این بیانات برداشت نمی شود. جذاب ترین قسمت این مطلب آن جاست که جزای این گروه را هم، مرتبط با خوراک می بینیم و به شرح آیه ۱۴۶سوره ی مبارکه ی انعام، پیه و حیوانات ناخن دار بر آن ها قبیح و حرام گفته شده است. آیا این گروه مرغ و یا پیه فروش بازار مسلمین بوده اند؟!!!

«**ان الذین آمنوا و الذین هادوا و الصابئین و النصاری و المجوس و الذین اشرکوا ان الله یفصل بینهم یوم القیامة ان الله علی کل شیء شهید**. خداوند در قیامت جایگاه گروندگان و به توبه برگشتگان و صابئین و نصاری و مجوس و مشرکین را تعیین می کند. زیرا ناظر بر تمام امور است». (حج، ۱۷)

سرشکستگی بزرگی برای یهود است که خداوند در این آیه حتی مجوس و مشرکین را مورد اشاره قرار داده، اما عامدانه و با بی اعتنایی تمام، از

یهودیان تا ابد منفور نزد بارگاه الهی، یاد نمی کند، زیرا از پیش جایگاه آن ها، یعنی قعرجهنم، تعیین شده است و همین مطلب چنین کوشش کلان و هزار ساله را برای تأویل «هادوا» به «یهود» توجیه می کند.

«**ان الذین یشترون بعهدالله و ایمانهم ثمنا قلیلا اولئک لاخلاق لهم فی الاخره ولا یکلمهم الله و لا ینظر الیهم یوم القیامه و لایزکیهم و لهم عذاب الیم**. آن ها که عهد و ایمان الهی را با اندک بها معامله کردند، درآخرت از خداوند روی خوش نمی بینند، طرف صحبت الهی نخواهند بود، عنایتی نخواهند دید، پاکیزه نمی شوند و عذاب دردناکی بر آن هاست». (آل عمران، ۷۷)

دو دلیل واضح قابل عرضه است که این آیه خطاب و در وجه یهود صادر شده است. نخست این که در آیه ی پیش خواندیم خداوند در روز حساب، به جز یهود، میان تمام بندگان، از ایمان آورده تا مجوس و مشرک حکم خواهد کرد و آیه ی بالا شرح و حد و علت بی اعتنایی مطلق خدا بر جماعتی است که در آیه ی پیش نام برده نشده اند و می خوانید که بایکوت و به حساب نیاوردن آن ها، حتی در روز جزا، تا چه میزان وسیع است که خداوند آن ها را لایق و در اندازه ی سئوال و جواب هم نمی شمارد! وانگهی به زودی بیان خواهم کرد که «یشترون بعهد الله و ایمانهم ثمنا قلیلا» جز یهود نبوده است!

اسلام و شمشیر، ۲۰

«**قل یا ایها الذین هادوا ان زعمتم انکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت ان کنتم صادقین. و لا یتمنونه ابدا بما قدمت ایدیهم و الله علیم بالظالمین. قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملاقیکم ثم تردون الی عالم الغیب و الشهاده فینبئکم بما کنتم تعملون**. ای هدایت شدگان اگر به حقیقت خود را تنها دوستان خدا می دانید، پس آرزوی مرگ کنید. و به سبب اعمال گذشته، چنین آرزویی نخواهند کرد و خدا ظالمین را می شناسد. بگو آن مرگی که از آن می گریزید، خواهد رسید، به پیشگاه آن دانای بر عالم غیب حاضر می شوید، تا نسبت به کارهایی که انجام داده اید، آگاه تان کند». (جمعه، ۶ تا ۸)

آن کسان که «هادوا» را یهود می گیرند، محکم ترین حجت خود را از میان این سه آیه گزیده اند و بر مبنای آیات مشابه، که گمان می کنند درباره ی یهود است، می خواهند سرانجام «هادوا» و «یهود» را یکی شمارند! نخستین تناقض این گمان، آن جا بروز می کند که در آیات فوق می خوانیم که خداوند مظاهر خطاب را، به حساب رسی روز قیامت وعده می دهد، حال آن که پیش تر و در آیه ی ۷۷ سوره ی آل عمران خواندیم که ذات باری فرموده بود: «روی خوش نمی بینند، طرف صحبت الهی نخواهند بود، عنایتی نخواهند دید، پاکیزه نمی شوند و عذاب دردناکی بر آن هاست». پس با دو نحوه ی انذار و دو تصویر و ترسیم متفاوت از عقوبت و عاقبت رو به روئیم، که

منطقاً نمی تواند مشمول یک گروه شود و از آن که آشکارا تذکر بی اعتنایی محض الهی در روز حساب را، در آیات دیگری نیز متوجه یهود دیده ایم، پس «هادوا»ی آیه ی بالا یهود نیست و هنوز به این گفتار نرسیده ام، که بر مبنای ساختار زبان عرب، چنان که آقای حاتم نیز یادآوری کرده اند، به دنبال «الذین» نمی توان اسم خاص گذارد و اگر خلاف این اساس، «هادوا» را یهود بگیریم، عکس صریح آیات، لااقل آن ها را هدایت شده لقب داده ایم. آن چه را که یهود پنداران «هادوا» از نظر حذف می کنند، این مطلب بدون ابهام است که خداوند در این سلسله آیات، نام یهود را نیاورده و بر اساس عرف و منطق و عقلانیت، باید از آنان که «هادوا» را یهود گفته و شناخته اند، برای علت این جا به جایی الفاظ در قرآن کریم، دلایل روشنگرانه طلب کرد، زیرا مدعی آنان اند و ارائه بینه با خودشان است، با این همه و گرچه چرخ های این ارابه معکوس می گردد، بازهم به راندن ادامه می دهم.

> «**قل ان كانت لكم الدار الاخرة عند الله خالصة من دون الناس فتمنوالموت ان كنتم صادقين. و لن يتمنوه ابدا بما قدمت ايديهم و الله عليم بالظالمين. و لتجدنهم احرص الناس على حيوة و من الذين اشركوا يود احدهم لو يعمر الف سنة و ما هو بمزحزحه من العذاب ان يعمر و الله بصير بما يعملون**. بگو اگر به راستی سرای آخرت و الهی را ملک خالص و طلق خود می دانید، پس آرزوی مرگ کنید. اما به سبب پیشینه ی اعمال خود ابدا چنین آرزویی نخواهند کرد و خدا به امور ظالمین آگاه است. آنان از دیگران، حتی از مشرکین، به زندگی حریص ترند و گرچه عمر دراز آنان را از عذاب دور نمی کند، اما هر یک آرزو دارند که کاش عمرشان به هزار سال می رسید و خدا ناظر به کارهای آنان است». (بقره، ۹۴ تا ۹۶)

راستی که این آیات شبیه ترین متن و نزدیک ترین بیان را به مضمون آیه ی ششم و هفتم سوره ی جمعه دارد، این آیات و دنباله ی آن تا شماره ی ۱۰۰، به این دلیل ساده که در آیه ی ۹۶ حساب شان از مشرکین اهل کتاب جدا شده، معلوم می کند که این مجموعه آیات، نه در خطاب به یهودیان هرگز از شرک برنگشته، که متوجه به توبه بازگشتگان پیمان شکن و بی ایمانی ماهوی آن ها است، آن گاه باید به آیات دیگری رو کنم، که با شباهت مبهم تر، در مواردی با آیه ی ششم سوره ی جمعه همزبانی می کند:

«**وقالوا لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری تلک امانیهم قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین**. می گویند کسی به بهشت نمی رود مگر هدایت شده و یا نصاری باشد، چه آرزویی. بگو برهان بیاورید اگر راست می گویید. (بقره، ۱۱۱)
وقالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا قل بل ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین. می گویند باید هدایت شده، یا نصاری باشید تا رستگار شوید. بگو مشرک نیستم و در زمره ی ملت ابراهیم قرار دارم. (بقره، ۱۳۵)
ام تقولون ان ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب و الاسباط کانوا هودا او نصاری قل ءانتم اعلم ام الله و من اظلم ممن کتم شهادة عنده من الله و ما الله بغافل عما تعملون. می گویید که ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط هدایت شده یا نصاری بوده اند؟ بگو شما آگاه ترید یا خدا؟ و گم راه ترین مردم کسی است که حقیقتی را که می داند از خدا پنهان نگه می دارد. و خدا از اعمال شما بی خبر نیست». (بقره، ۱۴۰)

سبحان الله از این کتاب عظیم و ظریف! عجیب تر از این نیست که در آیات بالا هم، که برخی از آن ها شباهتی به آیه ۶ سوره ی جمعه یا آیه ی ۶۷ سوره ی آل عمران دارد، یهودیان خود را با نام و لقب **هود** خوانده اند، اما قرآن مبارک با اصرار و عمدی معین و معلوم، آن ها را نه **هود** که **یهود** گفته است. آیا شخص و مجمعی از فصحای عرب سرانجام به معنای لغوی و توصیفی **هود** و تغییر و تبدیلی خواهند پرداخت، که معلوم شود افزودن حرف **ی** بر ابتدای **هود**، از جانب خداوند، چه تغییری در معنای آن لغت پدید می آورد و شاید هم که معنای لفظ را به تحقیر و یا حتی ناسزا تبدیل می کند؟! مسلم است قبول نام هود از سوی یهودیان، ملاک برداشت نیست، زیرا اگر خداوند با افزودن حرف **ی**، احتمال همریشگی هود با «هادوا» را برهم می زند، پس چه گونه **هادوا** را خطابی برای یهودیان بپذیریم؟! این آیات در عین حال معلوم می کند که قرآن از اصالت و سلامت کامل برخوردار است، زیرا این همه سال در میان دوست و دشمن و به خصوص یهودیان، که کارگزار و استاد جعل اند، حضور داشته و دست به دست شده، ولی نتوانسته اند حتی حرف **ی** ابتدای **یهود** را حذف کنند، تا نیت شان اعمال شده باشد. آیا منبع رجوع این همه مواظبت، جدای از حفاظت آسمانی، سینه ی هزاران قاری وحافظ مومن نبوده است که از

صحت مکان استقرار هر حرف «واو» ی در آن کتاب والا صیانت کرده اند؟!

«**ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین**. اول خانه بنا شده برای مردم، دربکه مبارکه بود تا راه نمای جهانیان باشد». (آل عمران، ۹۶)

شاید کسانی اشکال کنند که در قرآن مبین، مثلا در آیه ی فوق، به جای «مکه» نیز «بکه» قرار گرفته است و آن را دلیلی بدانند که به این یا آن علت نامعلوم، گاه خداوند در قرآن تفنن و تفاوت های لفظی به کار برده ، بی این که به مقصد اصلی، زیان وارد شود. اینان آیات را احتمالا منقطع و منفرد می خوانند و شاید نمی دانند که ذات باری، درست برای رفع این گونه شبهات، بلافاصله و در آیه ی بعد، یکی بودن «مکه» و «بکه» را ثبت کرده است تا چون مورد «هادوا» و «هود» دچار اغتشاش اندیشه نباشیم:

«**فیه آیات بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا و لله علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین.** در آن نشانه های آشکار مقام ابراهیم است. وارد شونده ی بدان در امان می ماند و هرکس از عهده برآید، باید برای خدا حج این خانه کند و هر که نپذیرد، بداند که خداوند بی نیاز از مردم است». (آل عمران، ۹۷)

پس به درک دقایق و ظرایف قرآن بی اعتنا نمانیم و بدانیم در پس این نماها نکاتی است که اتفاقاً و با تأسف تمام، دشمنان از آن آگاه ترند و مورد سوء استفاده قرار می دهند. بدین ترتیب تنها مجازیم اعلام کنیم که منظور و معنای کاربردی «هادوا»، در قرآن مجید، همانند مواردی دیگر، نزد قرائت کنندگان کنونی آن به روشنی معلوم نیست، اما اگر به هر بهانه، در جای آن یهود قرار دهیم، با دست بردن در الفاظ قرآن کریم برابر می شود.

«**کل الطعام کان حلا لبنی اسراییل الا ما حرم اسرائیل علی نفسه من قبل ان تنزل التورات قل فاتوا بالتورات فاتلوها ان کنتم صادقین**. تمام طعام ها بر بنی اسراییل حلال بود به جز خوراک هایی که اسراییل پیش از نزول تورات بر خود حرام کرده بود. بگو اگر راست می گویید بیاورید تورات را و بخوانید». (آل عمران، ۹۳)

از این نقطه گفتار دیگری می گشایم، در انتهای مختصر بحث موجود، در

شناخت بنیان های یهود و آن بررسی دو آیه ای است که در قرآن متین نام «اسرائیل» آمده است. آیه ی بالا دقیق ترین و امین ترین شناسنامه ی بنی اسراییل و شخص اسراییل است و به سه صورت، معلوم می کند که پیش از نزول تورات، اسراییل و قبیله و فرقه ی او، بت پرست بوده اند و با یعقوب و فرزندان و ذریه ی او، چنان که قرآن نیز در آیات متعدد تأیید می کند، ارتباطی ندارند. آیه ی قبل نیز یکی دیگر از معجزات بیان در قرآن مبارک است که ظریف ترین نکات درباره ی بنی اسراییل و اسراییل را، در کلماتی کوتاه و موجز قرار می دهد.

نخست می فرماید بنی اسراییل، بدون محدودیت، از تمام خوراک ها استفاده می کرده اند تا ساده ترین حجت بر این مطلب مهم فراهم شود که بر آن قوم، تا زمان نزول تورات، هیچ محدودیت الهی در مصرف خوراک وضع نشده بود، و از آن که در تمام ادیان آسمانی، تذکر و تنظیم و ذکر حلال و حرام اغذیه ی مردم و گروندگان، در زمره نخستین سفارشات است، پس اشاره ی روشن قرآن در نبود چنین نهی و قبولی، در میان بنی اسراییل، بی پیوندی آن قوم را با بارگاه آسمانی اثبات می کند.

در ثانی آیه توجه می دهد که شخص اسراییل نیز به دل خواه خود، و نه به تبعیت از دستورات الهی، برخی طعام ها را نمی خورده احال آن که نیک می دانیم حلال و حرام موهبات الهی در خوراک، از حساس ترین فرمان ها در تمام ادیان است، که دست بردن در عناوین و انواع آن، در قرآن مبین، نهی شده و خوانده ایم که خداوند در باب پرهیز پیش خود و بدون رعایت دستور از جانب پیامبر اکرم، درمصرف برخی از خوراک ها، چه گونه عکس العمل نشان داده است! پس اگر اسراییل خود را مجاز می دانسته تا خوردن طعام هایی را، از روی میل شخصی و بی دستور الهی بر خود حرام کند، پس او سرکرده ی معمولی قومی است که از هیچ ضابطه ی دینی پیروی نمی کند و نمی توان و نباید او را نبی و فرستاده و مأموری از جانب خدا شناخت.

ثالثاً اگر خداوند، در دنباله ی آیه، این روند را با نزول تورات مقطوع و

منقطع می گوید، پس تورات نخستین مجموعه فرامین وارد شده بر بنی اسراییل است و اگر به یاد آوریم تقاضای این قوم را، که به محض عبور از آب، مطالبه ی بت برای پرستش کرده اند و نیز اگر به فراموشی نسپرده باشیم ساخت و پرستش گوساله در غیاب موسی به وسیله ی بنی اسراییل را، آن گاه دقت گفتار قرآن مجید معلوم می شود که در آیه ی بالا، بنی اسراییل و اسراییل را، پیش از فرود تورات، چنین سر خود و بی کنترل و بدون هدایت معرفی می کند. از این طریق بت پرستی بنی اسراییل و نیز موقعیت ایمانی و عدم انتساب به خاندان یعقوب آن اسراییلی را شناسایی می کنیم که درآیه ی بالا، در قرآن مقتدر، سرپرست قوم بنی اسراییل معرفی شده است.

> «**اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین من ذریة آدم و ممن حملنا مع نوح و من ذریة ابراهیم و اسرائیل و ممن هدینا و اجتبینا اذا تتلی علیهم آیات الرحمان خروا سجدا و بکیا**. اینان گروهی از انبیاء از فرزندان آدم و آنان که با نوح حمل شدند و از فرزندان ابراهیم و اسراییل اند که برگزیده و هدایت شده بودند چنان که اگر آیات خداوند رحمان بر آنان خوانده می شد، گریان به خاک و سجده می افتادند». (مریم، ۵۸)

اما در این آیه، با اسراییلی رو به روییم که پیامبر هدایت شده و خاشع پروردگار و از خاندان ابراهیم است و جز نام، اندک شباهتی به آن اسراییل منتسب شده به بنی اسراییل ندارد، که در آیه ی پیش معرفی شده بود.

اسلام و شمشیر، ۲۱

هنوز یک معبر دیگر در مقابل دارم، تا راه برای گذر به مبحث اصلی این یادداشت ها، یعنی مقوله ی «اسلام و شمشیر» باز شود، که گوشه هایی از آن را در همین سطور عرضه خواهم کرد و آن عبارت از این تذکر است که مورخ، گرچه از عهده ی فهم کامل هیچ مدخل و مرحله ای برنمی آید، چه رسد به ادراک زبان قرآن، اما می تواند اطمینان دهد که از مدعیان این عرصه عقب نمی ماند و می داند که قطع ارتباط نوآموزان این سرزمین با زبان عرب، از جمله تدارکات رضا شاهی بود که هنوز هم با جدیت تمام دنبال می شود و از آن که سال های نخست آموزش خویش را در مدرسه ی جعفریه ی «جامعه تعلیمات اسلامی»، در خانه آقای کبیری، که آمرزش نصیب او باد، درست در قلب محله ی کلیمیان تهران گذرانده ام، به تجربه می دانم که یاد گیری زبان عرب در کودکی، حتی با آن سیستم «نصاب الصبیانی» و «فرائد الادبی» و نبود امکانات و کتاب و لغت نامه و متون متنوع و کامپیوتر و معلمان ورزیده، می تواند نوآموزان ما را، در انتهای دوران دبستان هم، در حد برداشت مستقیم از قرآن، در فهم زبان عرب توانا و از مراجعه به ترجمه ها و تفسیرهای هدفمند بی نیاز کند. آن ها که فرهنگ نشت کرده از خواسته های رضا شاه را، همچنان بدون

تغییر امتداد می دهند، که حذف جدی زبان عرب از مواد آموزش اولیه ی کودکان، فقط یکی از آن هاست، در اندیشه و عمل از همان قماش اند، که ظاهری برابر مطالبات رندانه ی روز به خود گرفته اند.
مورخ که قرآن را، به عنوان تنها سند دست اول و درست و همزمان، برای کشف مسائل و رخ دادهای صدر اسلام، با ایمان تمام، مطالعه و بررسی می کند، اینک به یقین رسیده است که نگارش صدها تفسیر، که برخی از آن ها تا ۶۰ جلد و بیش تر متورم است، بر قرآن مبارک، که خود کتاب مطولی نیست، به خصوص که تحریر غالب آن ها به زمانی باز می گردد که زبان فرهنگ سراسر جهان اسلام عربی بود، به اضافه صدها عنوان دیگر در باب سیره و مغازی و غیره، نه با مدد از متن متین و کبیر قرآن، که تصویر کاملی از مسائل صدر اسلام تا زمان وفات پیامبر را با امانت تمام، عرضه می کند، بل غالباً به وسیله ی دشمنانی پنهان، سده های متوالی پس از بروز حوادث آن زمان تدارک شده، با این قصد که تاریخ و سیاست و فرهنگ اسلام را به ستیزه خویی و حق کشی و تخریب و تحریق و قتل عام و معبد و مدرسه سوزی بیالایند.

«پس از این سخنان می پرسیم که مقاتل در چه سالی به دنیا آمده است؟ عبید بن سلیمان می گوید که تفسیر مقاتل بن سلیمان بر ضحاک بن مزاحم (وفات: ۱۰۲ هجری) عرضه شد. آن را نپسندید و گفت: مقاتل قرآن را حرف به حرف تفسیر و در این کار افراط کرده است. از این روایت برمی آید که مقاتل در حدود سال های ۷۰ هجری به دنیا آمده باشد، زیرا تفسیر خود را در سال هایی که ضحاک زنده بوده نوشته است. خلیلی می گوید مقاتل از سال خوردگان و معمران است و در سال ۱۵۰ هجری وفات یافته، یعنی حدود سال های ۷۰ هجری به دنیا آمده، که در این صورت باید گفت مقاتل در زمان فوت ۸۰ سال داشته است... در آغاز تفسیر مقاتل آمده است که وی از سفیان ثوری روایت کرده، با آن که مقاتل از سفیان ثوری بزرگ تر بوده است. سبب آن است که مقاتل از معمران بوده و از صغار و کبار سخن آورده است».
(مقاتل بن سلیمان بلخی، الاشباه و النظایر فی القرآن الکریم، مقدمه، ص ۱۱)

گرچه این گونه مقدمه نویسی ها، سر مویی مستندات همزمان ندارد و تکرار داده های بی اساسی است که بدون کم ترین نقد و نقابتی، از چند کتاب و

روایت کهنه ی بدون صاحب نقل می شود، با این همه ببینید این «ابن سلیمان»ها چه آشوبی در فرهنگ اسلامی به راه انداخته اند: بر مبنای نقل فوق ظاهرا کسی به نام مقاتل، در اواخر قرن اول هجری، زمانی که بنا بر یافته های تاکنون، هنوز نگارش لت نوشته های قرآنی نیز آغاز نشده بود، تفسیری حرف به حرف بر قرآن نگاشته، که در نظر ابن مزاحم، درگذشته به سال ۱۰۲ هجری، افراطی نموده است و می گویند در این تفسیر، که منطقاً باید درحوالی ۱۰۰ هجری بر ابن مزاحم عرضه شده باشد، از تفسیر سفیان ثوری نیز نقل هایی داشته، که این سفیان ثوری، در سال ۹۷ هجری، و چنان که اعداد و رقم سال ها هدایت می کند، احتمالا همراه تفسیر خود، به دنیا آمده است، تا برداشت از آن، درفاصله ای چنان اندک، بر مقاتل میسر شود!!!

«مقاتل می کوشید تا به نزد خلفای عباسی تقرب یابد و اعلام کرد که آماده است برای آنان حدیث وضع کند . منصور کاتب از ابوعبیدالله روایت کرده و او از امیرالمومنین عبدی نقل کرده که چون خبر وفات مقاتل به ما رسید، سخت بر ما گران آمد، ابوجعفر، امیرالمومنین را از واقعه آگاه کردم. گفت : این مرگ بر تو گران نباشد، زیرا مقاتل کسی بود که به من پیشنهاد می کرد و می گفت: «بنگر چه حدیثی دوست داری، بگو تا آن را برایت اختراع کنم». ونوشته اند مقاتل به مهدی خلیفه ی عباسی می گفت: «اگر بخواهی می توانم به سود تو احادیثی درباره ی عباس بسازم». مهدی گفت: «نیازی به این احادیث ندارم».
(مقاتل بن سلیمان بلخی، الاشباه و النظایر فی القرآن الکریم، مقدمه، ص ۲۱)

کاری به این ندارم که بر مبنای همین داده های معیوب، در آغاز خلافت مهدی، ۸ سال از مرگ مقاتل می گذشته است و از درون قبر هم نمی توان سفارش جعل حدیث گرفت، و خدا را شکر، که مجموع این بافته ها را یکجا دور ریختنی می دانم، اما اگر کسی به صحت این سطور و صفحات باور داشته باشد، پس باید بر مبنای آن، از شنیدن و انتقال متن هر حدیثی دوری کند!!! باری با چنین اوضاعی مواجهیم و از قرن چهارم، مجموعه ای از ترجمه و تشریح و تفسیر و دیوان شعر و را صاحبیم، که می خواهم به یکی دو نمونه ی کوچک از آن ها ورود کنم تا مقدمه ای بر مطالب فصول

بعد شود، که در پی خواهد آمد.

«**و لقد صدقکم الله وعده اذ تَحُسُونَهُم باذنه حتی اذا فشلتم و تنازعتم فی الامر وعصیتم من بعد ما اراکم ما تحبون منکم من یرید الدنیا و منکم من یرید الاخره ثم صرفکم عنهم لیبتلیکم و لقد عفا عنکم والله ذو فضل علی المومنین**. خدا در وعده خود صادق بود، در این که به اذن او (؟؟؟) کنید. تا این که در آن موضوع دچار تنازع و سستی شدید و نافرمانی کردید پس از این که معلوم شد دل خواه تان چیست. برخی به جهت دنیا و برخی به جهت آخرت، سپس برای پرهیز از درد سرهای آن به کلی منصرف شدید. و خدا عفو کرد چرا که بر مومنین عنایت دارد». (آل عمران، ۱۵۲)

همین آیه یک تصویرتاریخی ازحوادث صدراسلام است ولی فهم کامل موضوع و مباحث مندرج در آن، به این سبب ممکن نیست که برای «تحسونهم»، با ضمه بر «ح» و «س»، معنایی نیافته ایم. واژه ای که فقط یک بار در قرآن فصیح به کار رفته و ریشه ای در زبان عرب امروز ندارد. جماعتی که پیوسته از این ابهامات لغوی قرآن به سود تلقینات فرقوی برداشت کرده اند و مراتب و مثال های قابل ذکر متعدد دارد، بلافاصله آیه را، با معنا کردن «تحسونهم» به کشتار و قتل عام و به هزیمت در آوردن و کارزار و از این قبیل، که به راستی نمی دانیم علم به آن را چه گونه کسب کرده اند، از ترجمه های ظاهراً مانده از هزار سال پیش به این سو، سر انجام کار را به جایی رسانده اند که محتاط ترین مترجم معاصر قرآن، برداشت از این آیه را به صورت زیر در آورده است:

«خدا به وعده ای که با شما نهاده بود وفا کرد. آن گاه که به اذن او دشمن را می کشتید و **چون غنیمتی را که هوای آن را در سر داشتید به شما نشان داد**، سستی کردید و در آن امر به منازعه پرداختید و عصیان ورزیدید. بعضی خواستار دنیا شدند و بعضی خواستار آخرت. **سپس تا شما را به بلایی مبتلا کند، به هزیمت واداشت**. اینک شما را ببخشود که او را به مومنان بخشایشی است». (قرآن مجید، ترجمه ی عبدالحمید آیتی، ترجمه ی آیه ۱۵۲ آل عمران، ص ۷۰)

آن گفتار و کلمات برجسته شده، در ترجمه ی بالا، آشکارا درمتن آیه نیست، اما از این که همین ترجمه نیز، برای فهم و انتقال منظور جنگ آفرینان در

قرآن و بین مسلمانان، به نظر ناقص و ناکامل می رسیده، آن گاه بر انتهای ترجمه ی فوق عدد پاورقی می بینیم تا برای تکمیل این گونه معلومات به ظاهر قرآنی، بخوانیم:

«اشاره است به جنگ احد، که مسلمانان نخست پیروز شدند و دشمن را باز پس راندند ولی گروهی از تیراندازان که می بایست موضع خود را نگاه دارند، به هوای غنیمت، از سنگرهای خود بیرون آمدند و همین امر موجب شد که مشرکان باز گردند، مسلمانان را محاصره کنند تا در لشکر اسلام شکست افتد و سپاهیان اسلام به کوه بگریزند». (قرآن مجید، ترجمه ی عبدالحمید آیتی، ترجمه ی آیه ی ۱۵۲ آل عمران، صفحه ی ۷۰، پاورقی)

بدین ترتیب و از مسیر این گونه ترجمه ها و پاورقی گذاری ها، واقعیت آن رخ داد تاریخی به صورت این افسانه ی مبهم و آشفته در آمده، که کم ترین انطباقی با آیه ی اصلی ندارد و مورخ را از فهم درست مسائل صدر اسلام بازمی دارد. اما سازندگان این داستان، در حال حاضر مسلمانان را صاحب جنگی با حضور پیامبر کرده اند، به نام «اُحُد» و گرچه قرآن عالی مقام چنین نامی را نمی شناسد و بر وقوع چنین جنگی صحه نمی گذارد، اما همین مترجمین، و باز هم نمی دانیم از چه طریق، حتی با خبرند که درآن جنگ، مومنین کمان دار برای بی نصیب نماندن از تقسیم غنائم، کمان ها را به کناری گذارده و جنگ را رها کرده اند تا شکست بخورند و بدین ترتیب یک جنگ غارتگرانه ی دیگر، به نام پیامبر بزرگوار ثبت شده است تا بر اساس آن بگویند مسلمینی که مردم محیط اطراف خود را، احتمالاً بر سر کسب تکه ای از ران سوسمار، چنین سر از پا ناشناخته چپاول می کرده اند، پس با همسایگان و ایرانیان ثروتمند، که به بیان نظایر زرین کوب ها، فقط یزدگرد سوم در خزانه و صندوقچه اش، چند میلیارد سکه انباشته داشت، چه اعمالی مرتکب شده اند؟!!!

این جا و در حضور تمام خوانندگان، از آن ها که باید جواب دهند، می پرسم این شروح از چه منابعی برداشت شده، چه گونه صحت آن ها مسلم می شود و چه کسانی، در چه زمان و برای کدام منافع و منظور، از زبان

قرآن مبارک و با توسل خیال پردازانه به مفاهیم و لغات و آیات آن، چنین افسانه های شاه نامه ای را بافته و چنین ادعاهای کلان بی مدرکی را به نام قرآن ثبت کرده اند و نیز در زمان ما تکلیف جست و جوگر در تاریخ اسلام چیست، اگر نخواهد که چنین قصه های بی سر و تهی را بپذیرد، و چه گونه باید قانع و یا ارشاد شود؟!!!

اسلام و شمشیر، ۲۲

«**و کاین من نبی قاتل معه ربیون کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله و ما ضعفوا و ما استکانوا و الله یحب الصابرین. و ما کان قولهم الا ان قالوا ربنا اغفر لنا ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا و ثبت اقدامنا و انصرنا علی القوم الکافرین**. و بوده اند «ربیون» کثیری که با پیامبران طعن و لعن شده اند و در راه خدا توهین شنیده اند، بی این که از خود سستی نشان دهند و از پای درآیند وخدا صابران را دوست دارد. آن ها سخنی نداشتند جز این که خداوندا گناهان و زیاده روی های ما را ندیده بگیر، ما را پا بر جا نگه دار و در برابر کافران یاری کن». (آل عمران، ۱۴۶ و ۱۴۷)

لغت ربیون، به کسر «ر» در اوایل آیه ی ۱۴۶ سوره ی مبارکه ی آل عمران، درست همانند «تحسونهم» در آیه ی ۱۵۲ همین سوره ، در عربی امروز معنای معین و مسلمی ندارد و درست به همین دلیل، این جا نیز همانند مورد قبل، کوشیده اند از این لغت برای گسترده کردن امور جنگ در اسلام سود برند و مثلاً «آیتی» در معنای آیه آورده است: «چه بسا پیامبرانی که خدا دوستان بسیار همراه آنان به جنگ رفتند»، که «خدا دوستان» و «جنگ» در این معنا افزوده و تصوری و معلوم است که ربیون را به فتح «ر» و «قاتل» را هم جنگ خوانده است، آن هم در حالی که قرآن مبین و متین در آیه ی توضیحی دنبال، اساس این همراهی با انبیاء را آشکارا بر تبلیغ اصول

و تقاضای عنایت الهی قرار داده است، نه قدرت بازو برای شمشیرکشی!
رمز این علاقه که چرا هر اشاره ی از قرآن مجید را، که معنای عرفی آن نزد
ما معین نیست، چنان که موارد دیگر آن را بیاورم، بدل به جنگی عمومی
می کنند، به سادگی و سهولت گشوده نیست، به خصوص که قاتل و یقاتل
و مقاتله، همه جا با فتح «ت»، در زبان عرب معانی دیگری نیز به خود
می گیرد، که مورد عنایت مترجمین و مفسرین نبوده است، از جمله «لعنت
و تحقیر» چون قاتلکم الله، که «خدا لعنت کند شما را» معنی می شود و نه
«بکشد خدا شما را»، زیرا به ساده ترین زبان، خداوند قاتل نیست و کسی
را با مفهوم جاری و موجود نمی کشد، چنان که عرب همین لغت و ترکیبات
آن را، با معنای سخت کوشی و جهد نیز به کار می برد و مثلا می گوید:
استقتل فی الامور. اما اگر مصدر به صورت «قتل»، با سکون «ت» بیان
شد، پس معنا و مقصد از آن کشتن است، چنان که در آیه ی ۱۵۴ سوره ی
آل عمران «کتب علیهم القتل»، در باب کسانی آمده که کشته شدن در
سرنوشت آنان است و درآیه ی ۱۷۸ سوره ی بقره خداوند قصاص را موکول
به قتل می داند و نه قتال: «یا ایها الذین آمنوا کتب علیکم القصاص فی القتلی
الحر بالحر و العبد بالعبد...»، ولی تمایل اولیه و معمول و مصطلح موجود،
همه جا در کاربرد مفهوم و معنای جنگ و قتل و کشتار برای لغت قرآنی
«مقاتله» و جانشین کردن آن با مجرد «قتل بدون هدف» و یا از روی
منفعت طلبی و کسب غنیمت و منازعه ی شخصی است!

«ربیون: در ریشه و معنای این کلمه میان مفسرین و فرهنگ نویسان اختلاف
نظراست: الف. عده ای آن را به «جمع» یا «جمیع» یا «جماعات کثیره» یا «هزاران»
معنی کرده اند (ابن مسعود، فراء، طبری، ابوعبیده، ابن قتیبه، سجستانی،
نسفی، ابوالفتوح، قرطبی، فیروز آبادی ابن ملقن، طریحی). ب. عده ای آن را
«خدا پرستان» یا «خدا ترسان» معنی کرده اند: (زمخشری، لسان التنزیل،
تراجم الاعاجم، ترجمان القرآن). در راس این گروه، جز ابن عباس که هر دو
قول ازاو نقل شده، اخفش است، ولی ثعلب به او ایراد گرفته است **که منسوب
به «رب» باید به فتح اول باشد**. در پاسخ این ایراد گفته اند که گاه نسبت
باعث تغییر حرکت می شود. قرطبی گوید: «الربیون به کسر راء قرائت اکثریت

است و **قرائت علی بن ابی طالب** (ع) **به ضم راء است** و قرائت ابن عباس به فتح آن. پ. عده ای هر دو قول را نقل کرده و جایز شمرده اند. (شیخ طوسی، میبدی، ابن منظور، بخاری صاحب المستخلص در لغات قرآن، طبرسی و ابوالفتوح). محتمل است این کلمه با «ربا» که در اصل به معنای زیادتی و افزایش است، همریشه باشد. از زبان شناسان معاصر، آرتور جفری آن را به معنای «الف» می گیرد و سریانی می داند. (بهاء الدین خرمشاهی، قرآن کریم، ترجمه، توضیحات و واژه نامه، صفحه ۶۸)

انبوهی حدس وگمان و ایجاد یقین و اقامه ی دعوی و تدارک مدعا، در جای این اعتراف ساده و مطلب واضح نشسته، که بر هیچ یک از نام‌آوران شناخته و ناشناخته ی فوق، معنای «ربیون» با کسر «ر» در کتاب خدا روشن نبوده و کاش اعلام می کردند تا زمان علم قطعی به مقصود و مفهوم لغت، اصلح کاربرد عین کلام است. این اعتراف و استشهاد که بر معنای «ربیون» وحدت نظر نیست، خودگواه بارز ناپیدایی ریشه ی‌آن در لغت عرب است. اما کسانی سعی لجوجانه، که می توان جهودانه هم گفت، در ابطال نص صریح قرآن و سخن سازی و جانشین تراشی برای مقاطع و لغاتی از آن را، تا مرحله ای پیش می برند که بهتان عظیم تعویض اعراب قرآن عظیم را، بر امام علی هم می بندند! آیا بوی دروغی هیولا را نمی شنوید؟ آیا تکرار بی اعتراض همین نقل قرطبی، به معنای قبول دست بردگی در قرآن و مجاز بودن اعمال سلیقه در قرائت آن نیست؟!!! کشف این که قرطبی در قرن چهارم هجری، از چه راه با تلفظ کلمه ای در قرآن، از زبان امام اول شیعیان با خبر شده، از مبهمات گشوده ناشدنی است و جز از طریق توسل به معجزه ممکن نیست و فراموش نکنید که نام های متعددی در فهرست بالا، ازآن مردمی بی نشان درقرون اولیه ی هجری، غالباً از اختراعات ابن ندیم و متعلق به زمانی است که خط عربی و نیز فارسی ناپیدا در، سده های نخست هجری، قدرت عرض اندام و عرضه ی متون غیر قرآنی، و از جمله ترجمه و تفسیر را، نداشته اند!

«قد خلت من قبلکم سنن فسیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة المکذبین. هذا بیان للناس و هدی و موعظة للمتقین. ولاتهنوا ولاتحزنوا

و انتم الاعلون ان کنتم مومنین. پیش از شما رسوماتی برقرار بوده، پس بر زمین سیر کنید و عاقبت دروغ انگاران را بنگرید. این خطابی به عموم و اندرز و هدایتی برای پرهیزکاران است. اگر مومنید، سست و اندوهگین نشوید که جایگاه شما والاست». (آل عمران، ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹)

این آیاتی روشن و بی ابهام است در باب توجه و عنایت به اسباب عبرتی که در حول و حوش آدمی پراکنده است و وعده ی ارتفاعی است که خداوند به مؤمنین می بخشد. کم ترین سایه ای از جنگ و درگیری در این آیات نمی یابیم و به راستی اسباب حیرت است، چه گونه بر مبنای آیاتی معین و متضمن توصیه و توجه و دل داری خداوند به مؤمنین، که سست و دل تنگ نشوند، آن آیه ها را با جنگی به نام نامعین «احد» مربوط می کنند؟!

«ولا تهنوا و لا تحزوا (داستان غزوه ی احد است). غزوه ی احد روز شنبه هفتم ماه شوال سال سوم هجری در دامنه ی کوه احد واقع در چهار کیلومتری شمال مدینه، بین مشرکان قریش و هم پیمانان آنان از قبایل دیگر، و مسلمانان از مهاجر و انصار رخ داد. قریشیان این جنگ را به تلافی جنگ بدر که در آن شکست سختی خورده بودند، به راه انداختند. مشرکان سه هزار نفر بودند با ساز و برگ پیشرفته و مسلمانان هزار تن بودند و پیش از آغاز نبرد سیصد تن از شرکت درنبرد کنار رفتند، و بعضی از طوایف را نیز به تردید و تزلزل افکندند (در این باره : آل عمران ، ۱۲۲). پیامبر (ص) شخصا مواضع سپاه خویش را معین فرمود (آل عمران ، ۱۲۱) و پنجاه تیرانداز را برای پاسداری یک تنگه و حفاظت جناح سپاه خویش معین کرد و به آن ها سفارش اکید کرد که تحت هیچ شرطی آن موضع را رها نکنند، ولی چون جنگ بالا گرفت و شکست در لشکر مشرکان افتاد، اغلب تیراندازان به هوای غنیمت، توصیه اکید پیامبر (ص) را فراموش کردند و به غارت غنایم رفتند. خالدبن ولید یکی ازسرداران مشرکان، فرصت را غنیمت شمرد و به آن سو حمله برد و جناح را شکست و از آن جا به قلب لشکر اسلام زد و مشرکان شکست خورده را به پیروزی رساند و مسلمانان پیروز را به شکست کشاند. دراین نبرد حضرت علی(ع) پرچمدار و پیشتاز مهاجران بود و او و حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) دلاوری ها نمودند و در این هنگامه، وحشی غلام جبیربن معطم که نیزه افکن ماهر و در لشکر مشرکان بود، کمین گرفت و حمزه سردار رشید سپاه اسلام را با پرتاب نیزه به شهادت رساند و مشرکان جسد او را مثله کردند. در این جنگ از مسلمانان ۷۴ تن و از کفار ۲۰ تن کشته شدند (تلخیص ازمغازی، تاریخ جنگ های

پیامبر (ص)، تألیف واقدی، ترجمه ی دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۱، ص ۱۴۵–۲۴۵، همچنین دایرةالمعارف تشیع، «احد»، دایرةالمعارف اسلام (انگلیسی، طبع اول). آیات متعددی از قرآن به غزوه ی احد و چون و چند آن اشاره دارد. آیات ۱۲۱–۱۲۲، ۱۳۹ تا ۱۷۲ سوره ی آل عمران و آیه ی ۱۰۴ سوره نسا درباره ی غزوه ی احد است».

این ترجمه و تفسیر و شأن نزول و تعبیر و تخمینی است بر آیه ی ۱۳۹ سوره ی آل عمران، که در صفحه ی ۶۷ قرآن بزرگ خرم شاهی جمع آوری و ثبت است، منبع اولیه ای جز کتاب غزوات واقدی ندارد، مخلوق ناشناخته ی ابن ندیم که به زمان او هنوز خط عرب استعداد تألیف کتاب را نداشته است. ۱۰۰ صفحه از کتاب نایافته ی واقدی را به شرح سینمایی جنگ احد بخشیده اند و سراسر متکی و مبتنی بر خیال پردازی هایی نامنطبق با متن مستقیم گروهی از آیات الهی، که آشکارا با جنگ و پیروزی و شکست بی ارتباط است و دنبال گیرندگان و صحه گذاران بر توهمات واقدی، چون تنظیم کنندگان دایرة المعارف تشیع و یا دائرة المعارف اسلام، بی لمحه ای درنگ و بدون ذره ای مکث و تردید، تمام داده های به نام واقدی را، به فرهنگ و دانش و دنیای امروز مسلمان و غیرمسلمان منتقل کرده اند. کتاب واقدی را، از آن که اصل و اریژینالی ندارد و نمی تواند داشته باشد، بازنوشته ای از قرن ششم هجری گفته اند و به راستی ثبت و بیان بیش از هزار تابلو و تصویر از ماجرای جنگ احد، در کتاب غزوات واقدی، لااقل ۵۰۰ سال پس از وقوع آن، به قدرت نقالی والایی نیازمند است و آن گاه که در سراسر قرآن مبارک نام «احد» نیست، پس غصب آیاتی از آن کتاب مبین، به سود تلقین شمشیرکشی های پیاپی پیامبر و مسلمین، در زمره اعمال خبیثی است که کسانی به طمع بهره هایی معین، که از آن خواهم گفت، مرتکب شده اند. سهم این مرحله آن است که بگویند مسلمین تنها به قصد وقرار تاراج، همراه پیامبرشان به غزوه می رفته اند و می بینید در راه رسیدن به غنیمت، پروای دستورات فرمانده خود نیز نداشته اند، هرچند این فرمانده رسول خدا بوده باشد!

این که در باب اسناد مطمئن یکی از مهم ترین جنگ های صدر اسلام به

داستان های غریبه ی ناشناخته ای به نام واقدی ونظائر او، متوسل نباشیم و در صحت تلقینات مندرجات داستان گونه ی داده های او تردید کنیم، ایجاد تشکیک در مسلّمات اسلامی نیست، زیرا اسلام سند مسلّم دیگری جز قرآن کبیر ندارد، که در کل و جزء روشنگر و راهنما است و اگر دست از سهل گیری و سهواندیشی در باب این سند آسمانی برداریم، می توانیم عمده آگاهی های ضرور در نحوه ی رشد اندیشه اسلامی در محیطی پر از غلیان دوستی ودشمنی و ایمان و کفر و تضارب آراء را دریابیم، تا دون کتاب خدا، نیازمند نمایشاتی نباشیم که درکتاب هایی منسوب به قرن ها پس از طلوع اسلام و به قلم نام هایی اثبات ناشدنی، عرضه کرده اند.

این کوشش دشوار، در بیان لزوم بازخوانی اسناد اولیه ی اسلام، که سیمای فراهم کنندگان کهن آن برای ما ناشناس است، درمسیر اکتشاف بیش تر در حوزه ای است که همگی به وجود آن اعتراف داریم: حوزه ی اسرائیلیات! درحال حاضر هیچ مدعی روشن اندیشی در مطالعات اسلامی نیست، که رسوخ و حضور و وجود اسرائیلیات درمدارک تاریخی و فرهنگی قرون اولیه ی اسلام را منکر باشد. اما عجیب آن جاست که مرکز و مرد و زنی را مشغول تفکیک این اسرائیلیات از بدیهیات نمی بینیم، کسی به طور مشخص و با ارائه ی اسناد و ادله ی لازم و قاطع، حیطه ی این اسرائیلیات و مقصد و منظور تولید آن ها را نمی شکافد و دیگران را از قید و بند قبول و رد آن ها نمی رهاند. آیا از چه هراس می کنند؟ از این که تمام پذیرش های تاریخی و فرهنگی کنونی ما در باب بیان از اسلام و نحوه ی حضور و حوادث دوران طلوع آن به باد رود و اوضاع به صورتی درآید که آن پیر پیشتاز کنکاش در مدارک و مدعاهای موجود، در اطراف دوران های حیات پیامبر اسلام و مسائل صدر اسلام به آن رسید؟

«پس از وفات رسول خدا، منافقانی که جزء اصحاب آن حضرت بودند، از یک سو و یهودیان و نصارا و مانویان، که خود را در صفوف مسلمین جا زده بودند، از سوی دیگر، در پیروی از مقاصد شوم و پلید خود، در مقام پریشان ساختن افکار و عقاید مسلمین برآمدند. **جمعی با جعل و انتشار حدیث،**

پاک‌ترین و پارساترین اصحاب رسول خدا را مردمی پلید و ناپاک و اخلالگر و کثیف‌ترین و منافق‌ترین و دشمن‌ترین آن‌ها به اسلام را، مردان خدا و پاک و منزه جلوه دادند و گروهی نیز اسرائیلیات خویش را به زبان روایت احادیث پیغمبر اسلام بین مسلمین رواج دادند... نتیجه این بررسی و کنکاش های من این شد که به عده ی زیادی از اشخاص معروف و تاریخی، ازصحابه و تابعین وفرماندهان سپاه وشعرا و راویان احادیث شریف پیامبر اسلام برخورد نمودم که هیچ کدام وجود خارجی نداشته اند». (علامه شیخ مرتضی عسکری، یکصد و پنجاه صحابه ی ساختگی، گزیده ای از صفحات ۱۵ و ۳۱)

این محقق بزرگ جهان اسلام، که بنیان نیاز به بازنگری در اسناد فرهنگی قرون اولیه ی اسلامی را در حوزه ی شیعه، با شجاعت و صراحت تمام بالا برده، به دنبال این اشارات، تقریباً عمده ترین کتاب های تولیدی در فاصله ی قرن سوم تا دهم هجری در جهان اسلام و نیز تدارکات و تالیفات اخیر و معاصر را بی اعتبار می نامد و از آن که این تولیدات فرهنگی از هزار سال پیش تا مدرن ترین مجموعه های انسکلوپدیک و حوزوی و دانشگاهی امروز، فقط ذیلی بر یکدیگرند و در هیچ نقد و نظر شک آلود شست و شو نشده اند، پس کار رسیدگی به آنان بسی سهل و ساده می نماید، کافی است یکی از کهنه ترین شان را به ارزیابی بریم، حاصل آن به طور خودکار شامل دنباله ای از بازخورهای آن خواهد شد. آیا آنان که درجای پی گیری رهنمون استاد علامه عسکری، به تدارک مجموعه هایی بی آبروتر از الفهرست ابن ندیم مشغول اند، به جنگ حقایق نرفته، در خدمت شعوبیه ی قدیم و جدید قرار نگرفته و سر در زیر برف ندارند؟!

اسلام و شمشیر، ۲۳

«**و لقد یسرنا القرآن للذکر فهل من مدکر**. و به درستی که قرآن را ساده کردیم تا یاد آورید. آیا یاد آورنده ای هست»؟ (قمر، ۱۷)

این آیه که چهار بار در سوره ی «قمر» تکرار شده نیز، حامل پیچیدگی ویژه ای در بیان است و آن هم قرار دادن «مدکر» در جای «مذتکر» است، که چند بار در همین سوره مکرر می شود و به همین دلیل ادای متعدد آن را باید تاکید و منظوری الهی بدانیم، منظوری که مانند موارد دیگر، به دنبال کشف آن نبوده تنها حدس خویش در جای آن نشانده ایم. حدسیاتی که غالباً بر سبیل مقصودی مقرر است و در این جا هم، با نیتی سلیم تر و بر سبیل مفاهیم و ادات پرسشی «هل» و لغت «ذکر»، آن را «یادآورنده و پند گیرنده» گفته ایم.

مورد نظر من از انتقال این آیه، نه بررسی لغوی و معنایی «مدکر»، بل تصریح الهی در تسهیل برداشت از بیان قرآن است تا بار دیگر تذکر دهم که سخن غالب و جان مایه ی اصلی و اولیه ی قرآن مبین، در تکلم و تعامل با دیگر صاحبان کتاب، یعنی یهود و نصاری می گذرد و از آن که گفت و گوی جاری در آیات قرآنی، برای تربیت انسان و استقرار تمدن، میان یهودیت و مسیحیت و اسلام، محتوای محکمی در اثبات حقانیت و برتری مطلق

اسلام بر دیگر ادیان صاحب کتاب، به ویژه در قبول یکتایی و بی منتهایی خداوند عرضه می کند، شاهدیم که مراتب این داد و ستد استدلال و اندیشه در قرآن، که رو به رسوایی کنیسه و کلیسا، به عنوان مراکزی برای ستایش دون خداوند دارد، از فهرست منضبط مفسرین خارج است و مدارج و مراتب توجه قرآن در این باب را، انشاءالله به سهو، با نظم لازم منظور نکرده و مسدود نگه داشته اند!

اما پیش از ورود به این آخرین گفتار حاشیه ای در باب مبحث اصلی این سلسله نوشتارها، یعنی «اسلام و شمشیر»، مناسب می دانم که نمونه ی دیگری از رفتار غیرمسئولانه با آیات الهی را عرضه کنم، هرچند بی گمان گروهی را خوش نخواهد آمد و شمشیرهای شان را از حالت کنونی نیز نسبت به این محقق کج تر خواهند بست!

«**حرمت علیکم المیتة و الدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیرالله به و المنخنقة و الموقوذة و المتردیة و النطیحة و ما اکل السبع الا ما ذکیتم و ما ذبح علی النصب و ان تستقسموا بالازلام ذلکم فسق الیوم یئس الذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فان الله غفور رحیم**. بر شما حرام شد خون و مردار و گوشت خوک و سربریده به غیر نام خدا و خفه شده و به ضربه ی سنگ مرده و از ارتفاع افتاده و به شاخ حیوان دیگر کشته شده و نیم خورده ی درنده، که پیش تر ذبح نشده باشد و قربانی شده در پیشگاه بتان و آن چه در قمارهای شما فاسقانه قسمت می شود. امروز کافران بر دین مأیوس شدند و از غیر من هراس نکنید. **امروز دین و نعمت های ام را بر شما کامل کردم و اسلام را دین شما قرار دادم**. پس اگر در مخمصه ای درماندید، بدون تظاهر به گناه، بدانید که خداوند مهربان و درگذرنده است». (مائده، ۳)

این آیه ای است متضمن فهرست موارد نهی در خوراک، که در پیوند مستقیم با آیات قبل و بعد و نیز آیات دیگری، در باب ارسال اغذیه از آسمان برای یاران و اطرافیان و حواریون مسیح، موجب نام گذاری تمام سوره به «مائده» با معنای «طعام» شده است. در آیه ی بعد، فهرست مطهرات در خوراک مسلمین و در آیه ی پس از آن جواز تناول اغذیه ی اهل کتاب بر

سفره های یکدیگر و نیز رفتار محترمانه و عادلانه با زنان آمده و سرانجام آیه ی ششم سوره، به شرح کامل دستور وضو اختصاص دارد. مائده را در زمره ی سه سوره ی نهایی قرآن به ترتیب نزول گفته اند، حال آن که اصلی ترین احکام اولیه در آیات آن مندرج است: فهرست مجاز و غیر مجاز در خوراک مسلمین، دستور وضو، احکام غسل و تیمم، که در سوره ی نساء هم آمده، که آن را نیز مدنی می گویند، حد سرقت ومجازات مفسد و قتل و قصاص و احکام مربوط به وصیت و اعمال حج و مژده ی ظهور پیامبر اسلام، از جانب خدا، تا نور و کتاب روشنگر و حاوی احکام نو، براهل کتاب بیاورد. بدین ترتیب نمی توان نزول سوره ی مائده را، به زمان حجة الوداع پیامبر بزرگوار رساند، زیرا در آن صورت از جمله پذیرفته ایم که مسلمین، تا آخرین سال حیات پر برکت پیامبر عظیم، نه فقط بدون وضو نماز می خوانده، بل هنوز دستور مصرف غذایی خاص نداشته اند، چنان که نمی توان قبول کرد مضمون آیه ی پانزدهم این سوره، که در آن غرض از بعثت و مأموریت پیامبر والامقام آمده، در ماه های پایانی حیات آن بزرگوار به دیگر اهل کتاب ابلاغ شده باشد.

«**فکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بآیاته مومنین. و ما لکم الا تاکلوا مما ذکر اسم الله علیه و قد فصل لکم ما حرم علیکم الا ما اضطررتم الیه و ان کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم**... اگر به این آیات مومنید، پس از آن چه برآن نام خدا جاری شده، بخورید. چرا نمی خورید زیرا آن چه را بر شما حرام است معلوم کرده ایم، مگر مجبور شوید و جمعی ناآگاه، به تبعیت از هواهای خود شما را گم راه می کنند. (انعام، ۱۱۸ و ۱۱۹)

قل لا اجد فی ما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس او فسقا اهل لغیر الله به فمن اضطر غیر باغ و لا عاد فان ربک غفور رحیم. بگو در آن چه بر من وحی شده خوردنی حرامی نیافتم، جز مردار و خون و گوشت خوک وچیزهای مرتبط با فسق و قمار و ذبح شده بدون ذکر نام خدا مگر در اجبار و بدون طغیان و عادت، که خداوند مهربان و درگذرنده است». (انعام، ۱۴۵)

در این آیات روشن الهی، که از سوره ی انعام برداشته ام، به صراحت و با بازشماری مجدد و مجمل موارد آن، خداوند یادآوری می کند که حلال و

حرام در طعام و مواد خوردنی پیش تر بیان و تعیین شده و به پیامبر اکرم تکلیف می کند تا فهرست آن را بازگو کند، که به وجهی شگفت آور، در کل با موارد موجود در آیه ی سوم سوره ی مائده، با ایجاز و اختصاری ملیح، همخوان است و همین اختصار می رساند که دستور اصلی و مفصل و مورد اشاره، همان است که در آیه ی سوم سوره ی مائده می خوانیم. حال اگر بدون ذره ای اغماض و اختلاف، نزول سوره مبارکه ی انعام، که به دستور پیشین اشاره می کند را، در مکه می گویند، پس چه گونه سوره ی مائده، که دستور اولیه و مشروح در آن ضبط است را، نازل شده در مدینه بدانیم؟!

پس آنان که بخشی از ترجمه ی آیه ی سوم سوره ی مائده را، که به صورت برجسته منقول و منتقل کرده ام و اختصاص مطلق به اهمیت دستور پرهیز از اغذیه ی ناباب در نزد خدا دارد، دلیل قرآنی وقوع غدیر و شادباش الهی بر آن ماجرا گرفته اند، و برای تناسب و تطبیق زمانی، به نیاز خود و نه حقایق مندرج در قرآن، نزول آیه را به پایان عمر مبارک رسول خدا می رسانند، نه فقط مرتکب برداشت ناموجه و بی تناسب از آیات کبیر قرآن شده، بل آن رخ داد تعیین کننده را در منظر الهی خفیف کرده اند، زیرا ابراز چنین شاد باشی، در صورت صدور از مخزن حکمت و بصارت و فصاحت الهی، در قالب چنان کلمات مقتدر و معین و در ضمن آیه هایی منحصر و مخصوص ادا می شد، که شایسته ی آن ماجرای بی بدیل در عالم اسلام باشد. پس می پرسم چه سودی از این بی تدبیری، جز جری کردن دشمنان شیعه و بستن اتهام تبدیل معانی قرآن، بر معتقدان تشیع، حاصل می شود که تأییدیه ی قرآنی بر مطلبی به اهمیت گزینش امام علی به جانشینی پیامبر بزرگوار را، از میان آیه ای در باب خورد و خوراک مردم بیرون می کشیم تا موجب شود که شیعه را به تغییر و تعبیر و تأویل در معانی مستقیم آیات الهی متهم کنند؟ تمام این اشارات، اعلام نیاز زمان است که قرآن، این منفرد و مستحکم و مطمئن ترین رسن توسل را، اسباب اتحاد اسلامی خویش بگیریم و پیوسته به تکرار آن دسته از آیات

مشغول شویم که تمامی ما را به همدوشی و برادری و مفاهمه می خواند، چنان که نباید لحظه ای از جست و جوی رد پا و اثر انگشت کلیسا و کنیسه، در گسترش اختلاف میان فرق اسلامی، به بهانه های واهی، غافل شویم.

«**الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان تضلوا السبیل**. نمی بینی نصیب بردگان از کتاب را، که خود خواستار و خریدار گم راهی اند و می خواهند شما را هم به بی راهه برند؟ (نساء، ۴۴)
یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و اتقواالله ان کنتم مومنین. ای ایمان آورندگان، آن کسان را که پیش تر کتاب داده ایم و کفار که دین شما را به تمسخر می گیرند، دوست مگیرید و خدا ترس باشید اگر مؤمنید». (مائده، ۵۷)

اینک که با یاری الهی و به مدد طرح مدخل های نوین در بررسی های تاریخ ایران و اسلام و به طور کلی شرق میانه، معلوم می شود که برای ترسیم خطوط معین و قرار دادن قالبی مشخص، برای ره یافت های نوین، در تعیین تکلیف مسلمین با دشمنان دیرینه ی خویش، یعنی کنیسه و کلیسا، ابزار مطمئن دیگری جز قرآن کریم نداریم و در مسیر این بخش حاشیه ای از یادداشت های «اسلام و شمشیر» می خواهم تذکر دهم که تصویر کلی وعمومی جهان، درنمایش جدال و سرکشی یهودیان و مسیحیان با معتقدین به یکتاپرستی و اسلام و تمام دیگر آزادگان جهان، نه فقط ذره ای با زمان نزول قرآن تفاوت نکرده، بل چهارده قرن کوشش برای ایجاد تفرقه و تخریب در اصول مسلم و مبارک دین اسلام، از طریق رخنه ی توطئه گرانه ی آشکار و پنهان در صفوف معتقدین به قرآن، همراه با ورزیدگی در تدارک ابزار تجاوز و غارت و قلدری و بی قانونی، که در قرون اخیر، علنا و رسما و آشکارا، در حال استفاده از آن در سراسر جهان اند و همه جا را به حرص و خون خوارگی کنیسه و کلیسا آلوده اند، آنان را در مبارزه با معتقدین به اسلام و خاموش کردن نور الهی با دم خویش مصمم تر کرده، تا تکلیف ما شود که با پرهیز متعصبانه از فرقه پرستی و اجماع دوباره بر گرد قرآن، به ایمان مطلق الهی بازگردیم و به یاد آوریم که خداوند در آیاتی روشن، فرقه پرستان را مشرک می شمرد،

تحقیر می کند و وعده ی رسیدگی اخروی به اعمال شان را می دهد.

«**ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا لست منهم فی شیء انما امرهم الی الله ثم ینبئهم بما کانوا یفعلون**. آنان را که در دین فرقه می سازند و شعبه می تراشند به چیزی نگیرید که کارشان با خداوند است و آنان را از نتیجه ی اعمال شان آگاه خواهد کرد. (انعام، ۱۵۹)

منیبین الیه و اتقوه و اقیموا الصلوة و لا تکونوا من المشرکین. من الذین فرقوا دینهم وکانوا شیعا کل حزب بما لدیهم فرحون. رو به او کنید، نماز بگزارید و در زمره ی مشرکین نباشید که در دین شان تفرقه می اندازند، شعبه شعبه می شوند و هریک به آن چه در دست دارند، دل خوش اند». (روم، ۳۱ و ۳۲)

پس در این روزگار بحرانی، با دور افکندن هر تهیه و تمهیدی، که به نام این و آن و نه خداوند، تحویل مان می دهند، برای دور کردن مان از یکدیگر تلقین می کنند و با سرکشی تمام و علی رغم صراحت بیان الهی در این گونه آیات، بر قرآن مجید بهتان می بندند، راه وحدت مجدد اسلامی را باز کنیم و بدانیم که یهود و نصاری با مسلمین آشتی نخواهند کرد مگر ما را در حال شنیدن بوق و کرنای کنیسه و نوشیدن آب و خوردن نان کلیسا ببینند!

«**و لن ترضی عنک الیهود و لا النصاری حتی تتبع ملتهم قل ان هدی الله هو الهدی و لئن اتبعت اهواء هم بعد الذی جاءک من العلم ما لک من الله من ولی و لا نصیر**. یهودیان و نصاری از تو راضی نمی شوند مگر به متابعت از آن ها. بگو هدایت از جانب خداوند است و اگر پس از آگاهی کنونی به نیات آنان تسلیم شوی، از جانب خداوند سرپرستی ومدد نخواهی شد». (بقره، ۱۲۰)

این همان تصویر امروز است. با این تذکر و توجه و تأکید که مسلمین هرگز از هیچ گفت و گویی در هیچ باب، از آن که به بیان درخشان و منطق قرآن مجهزند، هراسی ندارند، اما بی جهت به گرد همآیی های میان تهی و مزورانه، از سوی متابعین دیگر صاحبان کتاب با مسلمانان گمان و امیدهای غیر معمول نبندیم، زیرا تجربه ی قرآنی، چنان که مراحل آن را به شرح آورم، تلاش برای اقنای یهود و نصاری را بی هوده می گوید و آنان که هنوز و پس از نتیجه گیری الهی در قرآن مجید، باز هم باب گفت و گوی تازه ای با کنیسه و کلیسا را، آن هم از موضع مذلت، مناسب و مفید

می انگارند، اگرخود را از خداوند مجرب تر نمی پندارند و در کار کهنه وانمود کردن نتیجه گیری های آیات قرآن نیستند، پس شاید که آن کتاب کبیر را به درستی نخوانده اند! باید مراحل این تبادل نظر و مدرک و منطق مندرج در قرآن دربرابر دیگر صاحبان کتاب را، با یکدیگر مرورکنیم تا معلوم مان شود که تنها وتنها باید در تسلط و تجدید این شعار اصلی مسلمین کوشید که:

«**انما المومنون اخوة فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون**. مومنین برادرند، برادران را با هم آشتی دهید و تابع خداوند باشید، اگر طالب رحمت او هستید». (حجرات، ۱۰)

اینک در عین حال که وعده می دهم این آخرین شاخه ی فرعی بر مبحث اصلی «اسلام و شمشیر» باشد، یادآور می شوم که تعقیب آیه به آیه ی مدارج بیان، میان قرآن و نمایندگان دیگر ادیان، از فرط وفور نا میسر است و فقط اختیار گزیده ای از آن ها را ممکن می دانم که صراحت و صحبت مستقیم است و شک و شبهه ای برنمی انگیزد، با این اشاره ی دیگر که رسول خدا در سراسر قرآن، صاحب ره نمودی مستقیم و از زبان خویش، به مخاطبان و منتظران نیست و همان مطلبی را متذکر می شود و مکرر می کند، که با اذن الهی و در محدوده ی «قل» قابل عرضه و ارائه می بیند، حتی اگر مکلف به بیان این تأکید باشد، که جز تکرار وحی مأموریتی ندارد، بر اسرار غیب مسلط نیست و نباید نظر شخصی را عنوان کند.

«**قل لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا اعلم الغیب و لا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی**... بگو مدعی نیستم که دارایی های دربسته ی خدا نزد من است، غیب نمی دانم، در زمره ملائک نیستم و جز از آن چه بر من وحی می شود، اطاعت نمی کنم». (انعام، ۵۰)

بدین ترتیب طرف دوم تمام مکالمه و مباحثه ی قرآنی، با تابعین ادیان پیش از اسلام و اهل کتاب، ذات باری تعالی است و در نتیجه گیری نهایی قرآن، از این برخوردهای کلامی و اسنادی و منطقی، ذره ای ابهام و احتمال وجود ندارد و نمی توان پیش خود تصور کرد که حاصل گفت وگوی خداوند

با یهودیان و نصاری، به ترتیبی که در قرآن ضبط است، مشمول مرور زمان شده، مثلاً شرایط نوین جهانی ما را ملزم و مجبور به اتخاذ تمهیدات و تدارک تجربیات تازه‌تری در مواجهه با کنیسه و کلیسا می‌کند! چنین تصوری در حالی که هنوز موفق به یک تبادل آراء نوین برای تصفیه‌ی اسناد غیر معتبر و مشکوک دینی و مذهبی نشده‌ایم که پیوسته بر آن‌ها نام اسراییلیات می‌گذاریم، هر کدام در زمره و مصداق «بما لدیهم فرحون» هستیم، نمی‌توانیم به وحدت بیان و توسل به مرکزی واحد برسیم و با زیرکی و نفوذی که دشمنان دیرین اسلام در میان ما دارند، چنین گفت‌وگو و گفتاری، سرانجامی جز تفرقه و تفاوت بیش‌تر و کشاندن هر یک از ما به سمتی را، نخواهد داشت و اگر گمان می‌کنیم که بر گفتارهای بی معارضی متکی هستیم، پس چرا در آغاز به شناخت مبنای تفرقه در اسلام نمی‌پردازیم، که اوراق و اسنادی منسوب به پیش از دوران توان نگارش خط عرب است و با کمال تعجب، تا آن جا که مکتوبات و مولفه‌های در دسترس و نه مفقود و باز ساخته‌ی قرون بعد حکایت می‌کند، پیشگام معرف این گونه امور، آن هم با مبهمات و اغلاط کلان، ابن ندیم در کتاب الفهرست است!!! آیا چه زمان به تصفیه‌ی اغراض اهل کتاب در نخستین متون به ظاهر اسلامی خواهیم پرداخت، چه کسانی مسئولیت تصفیه‌ی اسراییلیات از چنین اوراقی را بر گردن دارند و مشغول چه کار ضرورتر دیگرند؟!

اسلام و شمشیر، ۲۴

با پوزش از تأخیر نسبتاً طولانی در نصب ادامه ی این یادداشت ها، که اصلی ترین علت آن نگارش مطالبی در باب صوفیگری و عرفان برای یکی از فصل نامه ها بود، و به خواست خدا و برابر رسم و سنت، پس از چاپ در مجله به این وبلاگ نیز منتقل خواهد شد، توجه دهم که عرضه ی این آخرین مقدمه چینی برای ورود به محتوای اصلی «اسلام و شمشیر»، قدم گذاردن در پهنه ی بی کرانی از بضاعت و بنیه ی اسلام وظرافت قرآن است، که مورخ هرچه در آن پیش تر می رود و بیش تر غوطه می زند، آن را زلال و عمیق و وسیع تر می یابد و گرچه ممکن است جست و جوی من به کفایت نبوده باشد، ولی ندیده ام که شخص و محفلی نوک پایی در این گوشه از اوقیانوس پهناور حکمت قرآن فرو کرده و از بشاشت و طراوت تن سپاری به امواج آیات و اشارات آن، بهره برده باشد. کم ترین حاصل این شناوری در این است که با درک صحیح از حوادث تاریخی صدر اسلام، برای بخش بزرگی از آیات قرآن، دوران شناسی دقیق تری به دست خواهیم داشت و نیز آسان تر درخواهیم یافت که سرسخت ترین و پرسابقه ترین دشمنان اسلام و قرآن، کنیسه وکلیسا و صریح ترین و وقیح ترین مقابله کنندگان با یکتایی باری تعالی، مسیحیان و یهودیان اند. مورخ به دقت کافی در

مقولات این مدخل، از آن سبب اصرار دارد که می داند کسی در جهان اسلام از این پنجره به مطالب قرآن ننگریسته و توجه نشده است که اعتقاد به ثنویت و تثلیث در نزد یهود و نصاری، یک سیاسی کاری ابلهانه از سوی کنیسه و کلیسا در راستای مقابله با خداوند و اسلام و رخ دادی به عهد پیامبر است. این بررسی اسلوبی فراهم می کند تا با تعقیب داد و ستد استدلال و استمرار بیان قرآن، با دشمنان و مخالفان و موافقان پیامبر، و دسته بندی مراتب و مراحل این گفت و گوها، بر مبنای صریح آیات و نه تعبیر و تفسیر آن، زمان نزول بخشی از آیات را مطمئن تر شناسایی کنیم و با شناخت رفتارهای ایذایی دشمنان پیامبر و قرآن، خلاف تبلیغات و تلقینات نشئت گرفته از مشتی اوراق یهود نوشته منتسب به قرون اولیه هجری درباره شمشیرکشی های پیامبر و مسلمین، که آب جعل از سراپای تمامی آن ها سرازیر است، معلوم شود که اصلی ترین و شاید هم تنها ابزار انتشار اسلام در میان مردم نجد، آیات و استدلالات مندرج در کتاب خدا بوده است. زیرا قرآن کتاب ساده ای است در حداکثر صراحت وسلامت و حامل شرح تلاشی است که در سال های حیات و حضور پیامبر والا، برای اقناع دوست و دشمن انجام شده و بازگویی غلیانات اجتماعی و اوج و حضیض و نحوه ی ستیزه ها و توسل به روش ها و منطق ها و مناسبات مختلف میان کافران و نیز معتقدان به ادیان و علائق مختلف موجود در جغرافیای طلوع اسلام است. خواهیم دید که دراین مجموع شیوه های اجرا شده، برای جذب دیگران، ادعای آن ها که برداشتن شمشیر علیه حرف ناشنوایان را نخستین اقدام مسلمین در مواجهه با منکران و دشمنان می شمارند، تا چه اندازه بی منطق و تهی مغزانه و فاقد پشتوانه است.

«**ذلک الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین. الذین یومنون بالغیب و یقیمون الصلوة و مما رزقناهم ینفقون. والذین یومنون بما انزل الیک و ما انزل من قبلک و بالاخرة هم یوقنون**. بدون تردید آن کتاب هدایت برای پرهیزکاران است. آن ها که به دنیای نادیده ایمان دارند، نمازمی گذارند، از آن روزی که به او می رسانیم، سهمی به دیگری می بخشند، به فرود آمده ی بر تو، بر نازل شده های پیشین، به روز واپسین و بازخواست یقین دارند». (بقره، ۲ تا ۴)

گرچه از قرآن هایی که به صورت لت نوشته و بر اوراق پوستی یافته ایم، تا قرآن های قرن دهم هجری، بر هیچ سر سوره ای قید مکی و مدنی نیامده و آغاز این عنوان گذاری جغرافیایی بر سوره ها بر من معین نیست، اما بقره را سوره ای مدنی گفته اند و به دلایلی که بعداً می آورم و نیز توجه به محتوای نخستین آیات سوره، تردیدی در مکی بودن آن نمی ماند. در این آیات خداوند به دسته بندی عقیدتی در محیط نزول قرآن و در برخورد با اسلام پرداخته، آن ها را به سه گروه تقسیم می کند: متقین، کافران و دورویان. آیات بالا شرح و توصیف مؤمنین و متقین است: کسانی که به دنیای نادیده، به قرآن و کتاب های آسمانی پیش از آن، تورات و انجیل و به روز بازگشت برای ادای پاسخ ایمان دارند، نماز می گذارند و حصه ای از روزی نصیب برده ی خود را، به دیگران می بخشند.

> «**ان الذین کفروا سواء علیهم ء انذرتهم ام لم تنذرهم لایومنون**. کسانی که کافرند، چه یادآورشان باشی و چه نباشی، ایمان نخواهند آورد». (بقره، ۶)

وصف این دومین دسته، در قرآن، بسیار تأمل برانگیز است، زیرا آن ها را کاملاً در مقابل مؤمنین قرار می دهد، «کافر» می خواند و جذب آنان به دنیای نادیده، به دستورات آسمانی، به نماز، به انفاق و به روز بازگشت را ناممکن می گوید. گرچه در این آیه کافر خطابی است برای دورماندگان از ایمان، اما همین لغت و صفت، در برخی از آیات دیگر، به مفهوم «منکر»، در مراتبی منحصر، ذکر می شود:

> «**بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فبآؤ بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین**. برای خود بدی خواستند که منکر این فرود آمده ازجانب خدا شدند و خداوند فضل و عنایت خود را به هر بنده ای که اراده کند می بخشد. پس بر غضب ما غضبی دیگر افزودند و بر منکران عذابی سخت مقرر است». (بقره، ۹۰)

در این جا کفر به معنای انکار مراتب ایمان، که در آیه ی ششم سوره ی بقره آمده، نیست. تنها اشاره به انکار آسمانی بودن کتاب خدا از سوی

کسانی می‌کند و نه انکار خداوند و روز جزا و آن‌چه را به کفر کامل و مطلق و محض تعبیر می‌شود. غرض از تطویل آن که کافران به عنوان گروه‌بندی اعتقادی در قرآن، مستوجب عقوبتی معین‌اند و گرچه خداوند آنان را غافل اصلاح ناپذیر می‌خواند، ولی چنان‌که روال قرآن است، از خطاب مکرر به آنان دست نمی‌شوید و شاید بتوان گفت که مراتب گفتار برای کافران در قرآن مبین، از هر گروه دیگر بیش‌تر است. زیرا قرآن کتاب تربیت است وگرچه مقدرات تمام امور را به دست خداوند قرار می‌دهد و به پیامبر یادآور می‌شود که اگر خداوند اراده می‌کرد تمام آدمیان در لحظه‌ای مؤمن می‌شدند، اما شیوه‌ی هدایت انسان در قرآن راهنما، به نحوی است که جوامع را از مدارج رشد می‌گذراند و چنان که تجربه‌ی ظهور وحضور ادیان گواهی می‌دهد، در هرمرحله‌ای دستوراتی در اندازه‌ی میزان جذب اندیشه و عقل انسان می‌فرستد، که آخرین و عالی‌ترین مرحله‌ی آن، نزول قرآن و ظهور پیامبر اسلام است.

«**و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الاخر و ما هم بمومنین. یخادعون الله والذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون**. و از میان مردم کسانی می‌گویند به خدا و روز جزا ایمان آورده‌ایم، که در صف مؤمنین نیستند. می خواهند خدا و مؤمنین را فریب دهند و نمی‌دانند که فقط مشغول فریب خویشتن‌اند». (بقره، ۸ و ۹)

این خدعه‌گران و فریب‌کاران، سومین و آخرین گروه از طبقات اجتماعی-عقیدتی در صدر اسلام‌اند، که خداوند در نخستین آیات سوره‌ی بقره معرفی می‌کند. بسته شدن مبحث معرفی طبقات معاند در آیات اولیه‌ی سوره‌ی مبارکه‌ی بقره و منحصر کردن آن‌ها به دو گروه کافر و خدعه‌گر، جای تأملی عمیق و آموزنده باقی می‌گذارد. زیرا در دیگر سوره‌های قرآن مبین، از گروه‌های «مشرک» و «منافق» نیز نام برده می‌شود، که سخت مورد خطاب وعتاب خداوندند. از نظر محقق، چنان که مبانی آن را به شرح بیاورم، عدم ذکر نام دو گروه بندی منافق و مشرک درنخستین آیات سوره بقره، تنها بدان علت است که در زمان نزول این آیات، هنوز مشرکین و

منافقین به عنوان مقابله کنندگان با پیامبر و مسلمین پدیدار نبوده اند. از همین جا آن اشتباه بزرگ مفسران و مترجمین رواج و اوج گرفته که پیوسته کافران و مشرکین ذکر شده در قرآن را یکی پنداشته و خدعه گران و منافقین را یکسان بدانند! این اختلاط عامدانه و لااقل از سر لاابالیگری، در مفاهیم و ساده گیری خطاب های قرآنی، از اساسی ترین اسباب ناشناختگی رخ دادهای اجتماعی صدر اسلام و زمینه ای است تا کسانی به آسانی عرصه طلوع اسلام را، با خون ریزی و جنگ و دشمن کشی و بی رحمی و تجاوز و تخریب از سوی مسلمین و فقدان منطق کلام توام کنند!

ما به هدایت آیات الهی به خوبی ادراک می کنیم که توصیف و تعبیر و تعریف قرآن از مشرکین به هیچ روی با تعریفی که از کافرین ارائه می دهد، یکسان نیست. قرآن مشرکین را در برابرمؤمنین قرار نمی دهد و منکر کامل نمی شناسد. مشرکین درقرآن به کتاب آسمانی خود مؤمن اند، غیب و روز جزا را قبول دارند، به شیوه ی خود نماز می گذارند و حتی انفاق می کنند و اصلی ترین تفاوت شان با مسلمین و مومنین تنها در این است که برای خدا شریک قائل اند و به همین سبب «مشرک» و نه «کافر» خوانده می شوند و چون این مراتبی است که نه در سال های نخست بعثت پیامبر و نزول قرآن، بل به احتمال زیاد و عقلاً و چنان که مفصلاً بررسی خواهم کرد، در مدینه رخ می دهد، پس عدم ذکر گروه مشرکین و منافقین، در تقسیم بندی های عقیدتی، در نخستین آیات سوره ی بقره و نیز وفور احکام اولیه و به خصوص موضوع تغییر قبله در آیات آن، برای عرضه ی این نظرکفایت می کند که غالب مطالب مذکور در سوره ی بقره، نازل شده در مکه است.

«**ما کان ابراهیم یهودیا و لا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما و ما کان من المشرکین**. ابراهیم نه یهود و نصرانی، بل مسلمانی یکتاپرست و غیرمشرک بود. (آل عمران، ۶۷)

قل صدق الله فاتبعوا ملة ابراهیم حنیفا و ما کان من المشرکین. بگو راست گفت خداوند که در زمره ی ملت ابراهیم یکتاپرست باش که از مشرکین نبود. (آل عمران، ۹۵)

انی وجهت وجهی للذی فطر السموات و الارض حنیفا و ما انا من المشرکین.

من به خدای یکتایی روی آورده‌ام که بانی زمین و آسمان‌هاست و مشرک نیستم». (انعام، ۷۹)

این آیات و بسیاری دیگر، که از این پس ارائه خواهم کرد، بدون ذره‌ای ابهام آشکار می‌کند که منظور و مقصود قرآن از عنوان «مشرک» تنها و تنها متوجه‌ی پیروان کلیسا و کنیسه، یعنی مسیحیان و یهودیان است و از آن که عنوان مشرک را قرآن از آغاز به این گروه نداده، پس جست‌وجوی زمان و دوران و نیز سبب این نام‌گذاری نو، بر کسانی که پیش‌تر یهود و نصرانی و بنی‌اسرائیل و اهل کتاب خوانده شده‌اند، دریچه‌ی جدیدی از تاریخ صدر اسلام و نیز درک عمیق‌تری از مفاهیم تاریخی آیات قرآن به روی خواستاران آن خواهد گشود.

اسلام و شمشیر، ۲۵

از قوی ترین ادله و براهین قابل عرضه و ارائه، در اثبات سلامت و استحکام قرآن مبین، صراحت ممتاز بیان وسادگی استدلال های این کتاب عظیم است. قرآن مطلبی برای مخفی کردن ندارد، قابل اثبات است که به ویراستاری دوباره نرسیده و مکررات و تأکیدات آن، همانند تعدد عامدانه و عالمانه ی اشاره به مطلبی منحصر، نزد معلمی است که به آموزه های نو می پردازد. هنگام مطالعه و دیدار از این متن بی مانند و کبیر، نخستین احساسی که به خواننده ی امروز منتقل می شود، این باور است که یک بارگاه بی مثال آسمانی و الهی، با قدرتی بی منتها، که به اراده ای قادر است هر چیز را به سامانی دیگر منتقل کند، با بردباری تمام، درنهایت فروتنی، بی توسل به آلایش و آرایش، مشغول یاددهی و عرضه ی اندیشه هایی است، تا مردمی معمول و غالباً نادان و سرکش را، به گزینش مسیر سلامت اندیشی و انسانیت سوق دهد و در این راه هر زبان ممکن، هر استدلال ساده کننده، هر وعده ی پاداش و یا یادآوری هر عقوبتی را، برابر فهم و فرهنگ و زبان مردم زمان نزول، به کار برده و موجبات اعجاب است که گویی این متن مبارک، هنوز و تا ابد هم، روی خطاب به نادانان درمان ناپذیر زمانه دارد، تا از خواب غفلت نهادینه شده در قلوب منکرانی که پیوسته دشمن

دانایی و داده های نو بوده اند، بیدار شوند.

«**الحمد لله الذی انزل علی عبده الکتاب و لم یجعل له عوجا. قیما لینذر باسا شدیدا من لدنه و یبشر المومنین الذین یعملون الصالحات ان لهم اجرا حسنا.** ستایش خداوندی را که بر بنده اش این کتاب بی انحراف را فرو فرستاد. استوارنامه ای که با زبانی خشم آلود پرهیز و صالحین و مومنین را بشارت می دهد که پاداشی نیکو در انتظار آنان است». (کهف، ۱ و ۲)

سادگی این زبان و سلامت و متانت این متن، چنان است که همانند یک گزارش دقیق تاریخی، طبقات و مراتب و روابط اجتماعی دوران تعیین کننده و معینی را، جزء به جزء و با تکراری به همان تعداد که عملاً بدان نیاز بوده و پیش آمده، با زبانی مناسب و متعارف باز می گوید. قرآن در سراسر این مراتب آموزش و استدلال، اختیار بیان را، از دون خداوند و حتی برگزیده ترین رسول اش سلب می کند و در پهنه ی این سند گفت و گو میان آسمان و زمین، تنها متکلم و متعهد و پاسخ گو، خداوند و تنها فرم برگشت عکس العمل های بندگان در برابر آیات قرآنی، بازتاب دوباره و اغلب سرزنش آمیز سخنان آنان است.

«**و یقولون لولا انزل علیه آیة من ربه فقل انما الغیب لله فانتظروا انی معکم من المنتظرین**. می گویند: چرا بر او ازجانب پروردگارش معجزه ای نازل نمی شود، بگو غیب نزد خداست، منتظر باشید، من هم با شما از منتظرین خواهم بود». (یونس، ۲۰)

قرآن نکات مهم و صور مختلف مکالمه و مجادله بین خداوند و بندگان را به صورت «می گویند» و «بگو» گزارش می دهد و در این داد و ستد کلام و توصیه و اندرز و انذار و پرهیز و یادآوری عاقبت اعمال و کردار نیک و بد آدمی و راه نمایی خروج از موقعیت های دشوار، کلامی به سود گروه و شخص در میان نیست و اگر معلوم است که خداوند، پیامبر اسلام، یعنی مأمور ابلاغ آیات الهی را، محدودتر و موظف تر از دیگران زیر نظر می گیرد، پس نابالغانی که درست همسان واماندگان زمان طلوع اسلام، قرآن را کتابی زمینی و حاصل جمع تجارب محفل و انجمن ویژه ای گرفته اند،

که یکی از اعضاء آن را هم زیر لبی و با مقاصدی ناسالم سلمان پارسی می شناسانند، کاش تدبر می کردند اگر قرآن کریم پیوسته رسول خدا را در زمره ی بشری همانند و نه برتر از دیگران معرفی می کند، پس پیامبر والا مقام از بیان آیاتی از قبیل و قماش زیر، درباره ی خویش، و از زبان خداوند، چه سودی می برده است؟

«**قل لا املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء الله و لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسنی السوء ان انا الا نذیر وبشیر لقوم یومنون**. بگو جز آن چه خدا می خواهد به نفس خود از نفع و ضرر تسلطی ندارم و اگر غیب می دانستم بی واهمه از آسیب، خیر بسیار نصیب می بردم. حال آن که جز هشدار و مژده دهنده ای به مومنین نیستم. (اعراف، ۱۸۸)
و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین. ام یقولون افتراه قل ان افتریته فلا تملکون لی من الله شیئا هو اعلم بما تفیضون فیه کفی به شهیدا بینی و بینکم و هو الغفور الرحیم. وچون این آیات روشن بر آن ها خوانده شود کافران انکارکننده ی حقیقت، گویند جادویی آشکار است، یا می گویند افترا می زند. بگو اگر افترا می زدم چه چیزی ازجانب خداوند نصیب من می شد که می داند چه فیضی فرستاده است. شهادت خداوند میان ما کافی است که آمرزنده و مهربان است». (احقاف، ۷ و ۸)

بنابراین، قرآن روایت و گزارشی از تلاطمات فرهنگی، حوادث سیاسی ـ اجتماعی و منازعات عقیدتی و رفتاری، بین مومنین و کافران و اهل کتاب و مشرکان و خدعه گران و منافقان است و برای شناخت به تر روش های به کار رفته و نیز نحوه و وسعت افت و خیز داد و ستد اندیشه و اقدام، میان نازل کننده ی قرآن و مردم مورد خطاب، ابتدا به سراغ مرور بیان کتاب خدا در باب «کافرین» می روم.

«**قل یا ایها الکافرون. لا اعبد ما تعبدون. و لا انتم عابدون ما اعبد. و لا انا عابد ماعبدتم. ولا انتم عابدون ما اعبد. لکم دینکم ولی دین**. ای کافران، من بنده او نیستم که شما بنده اویید. شما بنده او نیستید که من بنده اویم. پرستش نمی کنم آن چه را که شما می پرستید. پرستش نمی کنید آن چه را من می پرستم. شما را دین خود و مرا دین خود». (کافرون، تمام سوره)

از این بیان آغاز می شود گزاره و نگاه قرآن مبین، به حضور کافران، در

محیط رشد اسلام. این سوره عالی ترین نمودار اثبات تعلق و تعهد اسلام به رعایت دموکراسی در برخورد با مخالفان و معتقدان به عقاید و ادیان دیگر است. آیات این سوره مضامین مشابهی در کتاب مبین دارد با این بیان که اگر دشمنان اسلام و کافران «فتنه انگیزی» نکنند از تعرض و ستیزه مصون می مانند، می توانند دین و باورهای خود را نگه دارند و در کنار مسلمین زندگی کنند. زیرا که قرآن مبین، با تأکیدات لازم، رعایت حقوق متقابل، در تمام سطوح مورد نیاز هر جامعه و تجمع، حتی در اندازه ی ضرورت وفای به عهد را، با قید رعایت شروط و عهود، واجب می شمارد و مسلمین را نه فقط از پیش دستی در مقابله و ستیز بازمی دارد، بل پیوسته الزام به رویارویی را، در دو سویه بودن آن می گوید و یادآور می شود که دشمن منصرف شده از ستیزه را باید به حال خود گذارد و حتی تکریم کرد. وانگهی قرآن مسلمین را از مجادله ی بدون رعایت ادب و احترام باز می دارد و در این باب به سفارشات اکیدی بر می خوریم که تا حد پرخاش به پیامبر، از اندازه ی آداب و عادات و رعایت های زمان حاضر نیز در می گذرد و متعالی و معتبرتر است:

«**ادع الی سبیل ربک بالحکمة و الموعظة الحسنة و جادلهم بالتی هی احسن ان ربک هو اعلم بمن ضل عن سبیله و هو اعلم بالمهتدین**. به راه خدا با دانایی و زبان خوش دعوت و با عالی ترین روش، گفت و گو کن. زیرا خداوند بر حال گم راهان و نیز ره یافتگان آگاه تر است. (نحل، ۱۲۵)

ما انزلنا علیک القرآن لتشقی. الا تذکرة لمن یخشی. تنزیلا ممن خلق الارض و السموات العلی... و ان تجهر بالقول فانه یعلم السر و اخفی. بر تو قرآن را نفرستادیم تا تندی کنی. یادآوری است برای بیم گیرندگان. نازل شده از سوی خالق بزرگ زمین و آسمان ها... و اگر با زبان درشت منتقل کنی پس او از مخفی ترین اسرار باخبر است. (طه، آیات ۲ و ۳ و ۴ و ۷)

ادفع بالتی هی احسن السیئه نحن اعلم بما یصفون. بد کرداری ها را هم به صورتی خوش دفع کن که خدا به آنچه وصف می کنند، آگاه است». (مومنون، ۹۶)

بدین ترتیب قرآن، به صرف فقدان ایمان به اسلام، کسی را با زبان عناد نمی خواند وچنان که به فصول آن خواهم رسید، از هماندیشی وعنایت و

گذشت و رحمت و نصیحت آغاز می کند و تا زمانی که گوش و چشم کافر و مشرک و منافق را مهر شده و در کار دشمنی آشکار و توطئه چینی نبیند، به خطاب های خفت بار و وعده ی عذاب های مهین رو نمی کند. این امر را با بازنگری آیات متعدد الهی در باب کافران، که از پانصد شماره افزون تر است، بازمی یابیم که آغاز آن را به صورت دعوت به همزیستی و حفظ باورهای دوسویه، در آیات سوره ی «کافرون» در فوق خواندیم. پس به تعریف و توصیفی بپردازم که خداوند در معرفی خصلت ها و خصوصیات کافران در قرآن قویم ذکر می کند.

«**و یعبدون من دون الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم و کان الکافر علی ربه ظهیرا**. و دون خدا را می پرستند که نفع و ضرری به آن ها نمی رساند و کافران مقابله کنندگان با خداوندند». (فرقان، ۵۵)

این جا شاخص ترین ممیزه ی کافر را از زبان این آیه و آیات مشابه به این صورت می خوانیم که کافران به خداوند و یکتایی او باوری ندارند، بت هایی را می پرستند و می پذیرند که نفع و ضرری به آن ها نمی رساند و با یکتا پرستی و یکتاپرستان مقابله می کنند. رد حضور ذات باری تعالی به عنوان ناظم و سرپرست هستی کائنات و واگذاری چنین انتظام و نظامی به دست تراش هایی ناتوان، مطلبی است که خداوند بارها در قرآن، کافران را به سبب این کوچک اندیشی سرزنش کرده است.

«**و لو نزلنا علیک کتابا فی قرطاس فلمسوه بایدیهم لقال الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین**. و حتی اگر این کتاب را بر برگ هایی که لمس کنند فرستاده بودیم، کافران باز می گفتند چیزی جز جادویی واضح نیست. (انعام، ۷)
و اذا تتلی علیهم آیاتنا قالوا قد سمعنا لو نشاء لقلنا مثل هذا ان هذا الا اساطیر الاولین. و زمانی که آیات بر آن ها خوانده می شود، گویند شنیدیم و اگر بخواهیم مانند آن را خواهیم آورد چرا که جز قصه های پیشنیان نیست. (انفال، ۳۱)
و اذا قرء علیهم القرآن لایسجدون. بل الذین کفروا یکذبون. زمانی که برای کافران قرآن خوانده می شود، نه فقط تواضع نمی کنند، بل آن را دروغ می دانند. (انشقاق، ۲۱ و ۲۲)

و قال الذین کفروا لن نومن بهذا القرآن و لا بالذی بین یدیه... و کافران گفتند نه به قرآن اعتقاد داریم و نه به آن چیزی که اینک در دستان شماست». (سباء، ۳۱)

همچنین فرو فرستاده ی خداوند، یعنی قرآن و آیات و دستورات آن نیز، مورد تأیید و پسند کافران نیست و چنان که به دنبال خواهم آورد، کافران حتی نسبت به شنیدن آیات قرآن سخت حساس اند و موضع منفی دارند. پس دومین ویژگی کافران، پس از رد ونفی یگانگی خداوند، بی اعتبار شمردن قرآن است. این اشاره ی قرآن مبارک کافی است تا ادراک کنیم خطاب کافر در کتاب خدا با خطاب اهل کتاب و مشرک به کلی جداگانه است.

«...**و لئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان هذا الا سحر مبین**. و اگر بگویی که پس از مرگ زنده می شوید، کافران می گویند که این جز جادوگری آشکار نیست. (هود، ۷)
وقال الذین کفروا أءذا کنا ترابا و آباؤنا ائنّا لمخرجون. وکافران گفتند چه گونه پس از این که ما و پیشینیان مان خاک شدیم از قبر بیرون می آییم؟ (نمل، ۶۷)
زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا قل بلی و ربی لتبعثن ثم لتنبئون بما عملتم وذلک علی الله یسیر. به زعم کافران معاد ممکن نیست. بگوممکن است . برای پاسخ اعمال برخواهید خاست و این برای خداوند سهل کاری است. (تغابن، ۷)
و قالوا ما هی الا حیاتنا الدنیا نموت و نحیا و ما یهلکنا الا الدهر و ما لهم بذلک من علم ان هم الا یظنون. و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات ما کان حجتهم الا ان قالوا ائتوا بآبائنا ان کنتم صادقین. و گفتند جز زندگی این دنیا نیست یکی می میرد و دیگری متولد می شود، کاری که انجام آن به عهده ی زمانه است. مطلب از علم آنان فراتر است و دچار گمان اند. و اگر آیات روشن خود را بر آنان بخوانید، دلیلی جز این نمی آورند که می گویند اگر راست می گویید، اینک گذشتگان ما را زنده کنید». (جاثیه، ۲۴ و ۲۵)

اگر در میزان و اندازه ی دانایی معمول آدمی، به مضمون گفت وگو و مراتب داد و ستد کلام بین خداوند و کافرین، در آیات فوق اعتنا کنیم، چنان به طبیعت سالم قرآن وارد می شویم، که گویی هم اینک روزگار را در میان حوادث صدر اسلام می گذرانیم. این سومین نشانه ی کفار در قرآن هم، مکمل آن دو خصیصه ی پیشین آن هاست: نفی روز جزا در کنار رد یکتایی

خداوند و عدم تمکین به آیات الهی، تا بدین ترتیب کافران را درست برابر توصیف آنان در آیه ی ششم سوره ی مبارکه ی بقره، در تقابل کامل با مومنین و متقین بیابیم. ما اینک می دانیم که پیامبر و مؤمنین نخستین، در همان آغاز راه، کدام نیرو و با چه گونه حساسیت هایی در برابر خود داشته اند، که نه فقط اعتبار و رسمیتی برای اصول اولیه ی اسلام قائل نبوده اند، بل چنان که خواهم آورد به سبب ضعف استدلال و ناتوانی در رد عالمانه آیات الهی، چندان به ایذاء و تمسخر و تحقیر و توطئه و سرکشی و قتل، علیه پیامبر و مسلمین پرداخته اند، که موقعیت پیشنهادی و آغازین قرآن درباره ی همزیستی، در سوره ی «کافرون» را بر هم زده، مشمول مراتب و مستوجب مجازات های دیگری شده اند، که به شرح آن خواهم پرداخت.

اسلام و شمشیر، ۲۶

اکنون و پس از آشنایی با ویژگی های اعتقادی کافران، آن چنان که آیات مبارک قرآن توصیف کرده، و پیش از ورود به بررسی تحولات رخ داده در صدر اسلام، ناشی از مواجهه ی مسلمین و پیامبر با کافرین، باز هم تأملی حاشیه ای، در گوشه های دیگری از بیان بی مانند قرآن را لازم می بینم، که چندان دور از متن و موضوع نیست.

قرآن متین را می توان نخستین و نیز آخرین متن و مبنا دانست که در آن نادانی و سهو، موجب سقوط مسئولیت مجرم می شود و گرچه در حقوق جزای موجود در جهان، سهو را موجبی برای تخفیف در جزا می دانند، اما از علل سلب کامل جزای مجرم شناخته نمی شود. قرآن انسان را ساده لوحی ظلوم و جهول می خواند، از قبول او در حمل بار آیات آسمانی، که کمر کوه را می شکند، متعجب است، مسئولیت دانا و نادان وسلامت و بیمار را یکی نمی شمارد و پلید و پاک و نابینا و بینا و کر وشنوا و تاریکی و روشنایی و مؤمن و فاسق و مرده وزنده و دانا و نادان و نور و ظلمت را برابر نمی گیرد و قید این نابرابری ها، اعلام برتری یکی بر دیگری نیست، تذکری است تا به توان جسمی و رشد دانایی در دیگران، هنگام ارائه ی مسئولیت توجه کنیم و الگوی مدیریت الهی در این باره را اعلام می کند که:

«**لا یکلف الله نفسا الا وسعها**... خداوند کسی را فراتر از طاقت اش مکلف و مسئول نمی داند». (بقره، ۲۸۶)

قرآن وجود نهاد توحش در آدمی را تأیید می کند و در آیات مکرر او را طغیانگر، ناآگاه، دشمن خو، بخیل، حریص، مغرور و جدال طلب می شمرد و کمر به تربیت او می بندد. از باب تسلط بر این اوصاف و به ویژه تأثیر نادانی بر رفتارهای آدمی است که قرآن ابواب توبه را پیوسته و درهر زمان باز می گذارد تا به هر میزان که تربیت بر طبیعت اشخاص غلبه می کند، تظاهر و اظهار کنند و از گذشته ی خویش فاصله بگیرند. در عین حال خالق انسان بر فطرت پاکیزه و پنهان مخلوق خویش چندان و چنان مطمئن است که او را «خلیفة الارض» قرار می دهد و به فرشتگان، که از اعزام آدمی بر زمین شگفت زده اند و این هبوط را موجب سقوط و فساد می دانند، خطاب می کند که آگاهی آن ها از انسان سطحی است. مختصر این که خداوند سعی در تربیت آدمی را بی حاصل نمی بیند و مأجور و موجه و اثر بخش می یابد، پیروزی انسان و غلبه بر خبیثان و خباثت را قطعی اعلام می کند، نیکوکاران را وارثان زمین قرار می دهد و چنان تعادلی در خلقت آدمی برقرار می داند که در وصف می آورد: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم» و با این قصد و منظور، که «علم الانسان ما لم یعلم». پس برخورد چنین خالق آگاهی، که نسبت به نقاط مثبت و منفی و خیر و شر آفریده ی خود اشراف کامل دارد، چنان که طبیعت موضوع حکم می کند، با آن قاضی از دماغ فیل افتاده ای، که نادانی را اسباب سقوط مسئولیت در جرم نمی شناسد، همه را حکیم و علیم و سلیم می پندارد و جز نمونه ی پاکیزه ی موجود در ذهن خود را، لایق حقوق انسانی و امعان نظر نمی داند، برابر نیست!

«**ماتعبدون من دونه الا اسماء سمیتموها انتم و آباءکم ما انزل الله بها من سلطان. ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلک الدین القیم ولکن اکثر الناس لایعلمون**. در ذیل خداوند، جز نام هایی را نمی پرستید که خود و پیشینیان تان مقرر کرده اید و جواز قدرتی از سوی خدا ندارند. دستور از جانب خدا است که فرمان داده جز او را نپرستید. این است دین استوار، که بیش تر مردم بر آن آگاه نیستند». (یوسف، ۴۰)

انما التوبة علی الله للذین یعملون السوء بجهالة ثم یتوبون من قریب فاولئک یتوب الله علیهم وکان الله علیما حکیما. نزد خدا توبه ی آنانی که از روی نادانی مرتکب عمل ناروا می شوند و زود توبه می کنند پذیرفته می شود». (نساء، ۱۷)

همین پذیرش جهل نهادینه ی آدمی و نیز امید به راه یابی و رهایی انسان است که ارسال رسولان و هدایتگران پیاپی از سوی خداوند را، برای تمام اقوام، همراه و یا بدون کتاب، ضرور می کند و به همین ترتیب قرآن، در موارد متعدد، به پیامبر گرامی اسلام یادآور می شود که در اندیشه ی انتقال سریع ایمان میان آدمیان نباشد و برای عبور یک بت پرست، که طبیعتاً فرهنگ و پیشینه ی ایمانی پدران اش را دنبال می کند، تا مرحله ی مسلمانی یکتاپرست، خوش رویانه صبوری کند.

«... **یارب ان هؤلاء قوم لایومنون فاصفح عنهم و قل سلام فسوف یعلمون**. ... خداوندا این قوم مؤمن نخواهند شد. به آن ها سلام کن، در کنارشان باش، به زودی آگاه می شوند». (زخرف، ۸۸ و ۸۹)

چنین نگاه اندیشمندانه و بزرگوارانه و مربیانه به معلولیت و محدودیت های انسان است که کتاب خدا را تا این حد سلیم و لطیف می کند. اشراف و آشنایی الهی به تأثیر و ثبات باورهای کهن در ذهن بندگان و بت پرستان، موجب می شود که آنان را ضمن مثل هایی، با نادانانی مسخ شده و ناشنوایان و بی زبانان و کوران، همانند بنامد و این القابی برای توهین و تذلیل نیست که تشریح و اعلام سطح ناتوانی آنان برای درک و دریافت داده های نو، به سبب نقص بنیانی در لوازم کسب فرهنگ است. به زبان ساده خداوند توجه می دهد که فقدان درک نزد کافران از آن است که مانند کران و لالان و کوران، ابزار دریافت مباحث عمیق عقلی را ندارند، سریع الانتقال نیستند و باید با آنان به مدارا و مهلت عمل کرد و به راستی که مثال های قرآن در این باب برای قلب های بدون بیماری سخت آموزنده است.

«**و ما یستوی الاحیاء و لا الاموات ان الله یسمع من یشاء و ماانت بمسمع من فی القبور**. زنده و مرده یکسان نیست خدا شنوا می کند هر که را بخواهد و تو نمی توانی در میان به قبر خفتگان شنونده ای بیابی. (فاطر، ۲۲)
و اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه اباءنا اولو

کان اباؤهم لایعقلون شیئا و لایهتدون. و مثل الذین کفروا کمثل الذی ینعق بما لایسمع الا دعاء و نداء صم بکم عمی فهم لا یعقلون. چون به آنان گفته شود که از این آیات نازل شده تبعیت کنید، گویند ما به همان راه مالوفی می رویم که پیشینیان مان رفته اند، هرچند پیشینیان آن ها چیزی درک نمی کردند و هدایت ناشده بودند. مثال این کافران شبیه آن است که در گوش کسی فریاد کشیم که جز صدا و نوایی از آن نمی شنود. اینان کران و لالان و کوران فاقد درک اند. (بقره، ۱۷۰ و ۱۷۱)
فمهل الکافرین امهلهم رویدا. پس به کافران فرصت ده، فرصتی معین». (طارق، ۱۷)

چنین است که خداوند، جز در موارد محدود و مختصر، که به آن خواهم رسید، هرگز مسیر بازگشت و تصحیح رفتار و قبول حق را بر بندگان خویش نمی بندد، ناآگاهی را علتی برای جرم و محملی برای رد مجازات های مصطلح می شناسد وعلی البدل مجازات را تا حد تحمل گرسنگی روزه ای کوتاه ختم می کند، مطلبی که هنوز در قوانین اجتماعی انسان مرسوم نیست و ناآشنایی با مراسم و موارد و قوانین، موجب تبرئه و یا حتی تخفیف قابل توجه مجازات نمی شود. این روند آن گاه با قدرت تمام قابل اثبات است که می بینیم، که قرآن ضلالت از روی دانایی را در زمره ی مواردی می شمارد که گذشت از آن ناممکن است.

«**ان الذین کفروا بعد ایمانهم ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم و اولئک هم الضالون**. توبه آنان که پس از ایمان و قبول، دوباره با شدت بیش تر کافر شدند، پذیرفته نخواهد شد، آنان گمراه کامل اند. (آل عمران، ۹۰)
ان الذین آمنوا ثم کفروا ثم آمنوا ثم کفروا ثم ازدادوا کفرا لم یکن الله لیغفر لهم و لیهدیهم سبیلا. آنان که به دفعات از ایمان به کفر و از کفر به ایمان می پردازند و در کفر زیاده روی می کنند، مورد عفو قرار نمی گیرند و به راه راست هدایت نمی شوند. (نساء، ۱۳۷)
من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره و قلبه مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله و لهم عذاب عظیم. جز در مورد اکراه و اجبار و برای کسی که در قلب خود مؤمن است، آن کس که پس از ایمان به کفر برمی گردد و سینه ی خود را به روی کفر می گشاید، در معرض غضب الهی است و بر او عذابی بزرگ مقرر است». (نحل، ۱۰۶)

در واقع اساس آن بخش از فقه اسلامی، که مرتدین از هدایت و دین خدا بازگشته را، شایسته ی عطوفت نمی داند، بر این گونه آیات الهی استوار است. زیرا خداوند بازگشت به ناآگاهی را، طغیانی از سر دانایی و

توطئه گرانه و مستحق سخت ترین عذاب ها و مجازات ها گفته است.
باری، اینک دوباره به مسیر پیشین کلام و جست و جو در آن حوزه از قرآن کریم بازگردم که تکلیف مسلمین و پیامبر را در برابر کافرین تعیین و تعریف می کند و گذری را می گشاید که خداوند، پیامبر گرامی اسلام را برای دعوت کافرین به آموزه های قرآن به عبور از آن هدایت می کند.

«**و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر یکادون یسطون بالذین یتلون علیهم آیاتنا قل افانبئکم بشر من ذلکم النار وعدها الله الذین کفروا و بئس المصیر**. و زمانی که آیات روشن ما را بر کافران می خوانند، در صورت های شان چنان آثار انکار می بینی که می خواهند به قرائت کنندگان آیات حمله ور شوند، بگو به بدتر از آن آتشی که خدا به کافرین وعده داده، آگاه تان کنم که بد سرانجامی است». (حج، ۷۲)

این صحنه قابل ادراک و لمس، تصویر روشن و آشنایی از حوادث طلوع اسلام را عرضه می کند: مؤمنین و مبلغین نخستینی که پیام ها و آیات الهی را در میان مردم می خوانند و کافرانی که با چهره هایی ناباور، قصد حمله به مبلغین اولیه ی آیات قرآن را دارند. این آیه و دیگر نظایر آن، بدون هیچ آرایه ای بیان می کند که دین اسلام نیز، همانند نحوه ی عرضه و رسوخ تمام حقایق بزرگ در جوامع بشری، از موعظه و تبلیغ نفر به نفر آغاز کرده، چنان که معین می کند از آن زمان و تا هنوز، کوران و کران و لالان متعصبی که تاب شنیدن سخن نو ندارند، به چماق متوسل می شده اند تا ثابت کنند که تبار کفر و نافهمی و واپس ماندگی پیوسته است.

«**و ان یکادالذین کفروا لیزلقونک بابصارهم لما سمعوا الذکر و یقولون انه لمجنون و ما هو الا ذکر للعالمین**. به سبب آن چه از قرآن می شنیدند، که جز اندرزی برای عالمیان نیست، چنان بود که می خواستند با نگاه های شان تو را بلغزانند و سرنگون کنند و داد و فریاد می کردند که او دیوانه است». (قلم، ۵۱ و ۵۲)

این تصویر روشن و این بیان ستودنی و شفاف نیز، شخص پیامبر را در میان مردم و مشغول قرائت آیات قرآن تصویر می کند با چنان تأثیری در سخن، که کافران، برای متوقف کردن امر دعوت، با فریاد او را دیوانه می خوانند و چنان چشم می درانند که گویی می خواهند با نگاه پیامبر را

از جایگاه خطابه فرود آورند. این همان صداها و اداهایی است که هنوز هم دشمنان دانایی های نو، برای حفظ جایگاه ارتجاعی خود، دربرابر عرضه کنندگان روش های تازه برای تفکر، سرمی دهند. ما امروز و از طریق این آیات درمی یابیم که تنها سلاح مؤثر پیامبر و مؤمنین و پیروان او، در برابر کافرین، جز کلام خدا و آیات قرآن نبوده، چنان که معلوم مان می شود که عکس العمل بت پرستان و دشمنان اسلام، در برابر عرضه ی آیات قرآن، جز هیاهو و هجوم اوباشانه نبوده است.

«**و ما نرسل المرسلین الا مبشرین و منذرین و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق و اتخذوا آیاتی و ما انذروا هزوا**. ما رسولان را جز برای اندرز و بشارت نفرستادیم. حال آن که کافران می کوشند حق را با باطل بپوشانند و آیات و اندرزهای ما را به مسخره می گیرند». (کهف، ۵۶)

یا ایها الذین آمنوا اذا لقیتم الذین کفروا زحفا فلاتولوهم الادبار. ای مؤمنین اگر کافران را درحالت هجوم دیدید، به آن ها پشت نکنید. (انفال، ۱۵)

انهم کانوا اذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون. و یقولون ائنا لتارکوا الهتنا لشاعر مجنون. اگر به آن ها گفته می شد که بگویید جز خدای یگانه نیست، گردن کشی می کردند و می گفتند یعنی خدایان خود را به خاطر گفته های شاعری مجنون ترک کنیم؟ (صافات، ۳۵ و ۳۶)

و ما علمناه الشعر و ماینبغی له ان هو الا ذکر و قرآن مبین. به او شعر نیاموختیم که درخور اونیست، اندرزهایی از قرآن راه نما است». (یس، ۶۹)

اگر تمام آیاتی را بیاورم که نخستین عکس العمل کافران را، از زخم زبان و توهین و تمسخر نسبت به مؤمنین، در زمان عرضه ی سخنان خداوند توصیف می کند، کار این یادداشت ها به تطویل مخل می کشد و همین قدر بدانید جدای از آن لات منشی های مصطلح عقب ماندگان متعصب، که به صورت هجوم به نخستین مبلغین قرآن و تحقیر مادی و به رخ کشیدن ناداری آن ها نمود کرده، تنها بخشی از دیگر مسخرگی های مرتجعین وامانده در برابر دعوت های قرآن، خواندن پیامبر با نام ها و القاب ساحر و شاعر و مجنون و کذاب و دیوانه ای شیرین عقل بوده است. آیا خطاب شاعر به پیامبر، به قصد تخفیف، از سوی کافران، علاوه بر رد قرآنی شعر، جایگاه نازل شعر و شاعری حتی در منظر عرب صدر اسلام را نشان نمی دهد؟!

اسلام و شمشیر، ۲۷

«**ان الذین کفروا ینفقون اموالهم لیصدوا عن سبیل الله فسینفقونها ثم تکون علیهم حسرة ثم یغلبون والذین کفروا الی جهنم یحشرون**. کافران برای مانع تراشی در راه خدا، پول خرج می کنند، برای شان حسرت از دست رفتن مال و سپس شکست باقی خواهد ماند. تا زمانی که در جهنم گرد هم جمع شوند». (انفال، ۳۶)

از این جا سلسله مراتب برنامه ریزی رسمی کافران، برای منع پیوستن مردم به پیامبر و پذیرش آیات الهی، و درست برابر الگویی که هنوز در جوامع انسانی مصطلح است، آغاز می شود. در این مرحله نیز تصاویر رخ داده های منعکس شده در قرآن، با آن چه در زمان ما میان گروه های اجتماعی پیشرو و مرتجع در جریان دائم است، تفاوتی نمی بینیم. پول داران، از اسلحه ی همیشگی خود، علیه حقیقت طلبان، و معمولاً برای خریدن و به کار گرفتن گروه های فشار و یا روشن فکری معلق، استفاده می کنند. این آیه نیز با معلوم و معرفی کردن جایگاه اقتصادی و اهداف ستیزندگان با خداوند و پیامبر و آیات الهی، نشان می دهد که قرآن با منافع عقب ماندگان فرهنگی و غارتگران اقتصادی توافق و تناسبی ندارد و جامعه را به عدالت و رعایت و انسانیت و همسانی و حق طلبی دعوت می کند.

«**زین للذین کفروا الحیوة الدنیا و یسخرون من الذین آمنوا و الذین اتقوا فوقهم یوم القیامة و الله یرزق من یشاء بغیر حساب**. کافران در دنیا زندگی آراسته دارند و بدان سبب مومنین و متقینی را که در قیامت بالاتر از آن ها قرار می گیرند و به هرچه اراده کنند دست رسی بی حساب دارند، مسخره می کنند. (بقره، ۲۱۲)
و اذا تتلی علیهم آیاتنا بینات قال الذین کفروا للذین آمنوا ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا. کافران در زمانی که مومنین آیات روشنگر ما را بر آنان می خوانند، می گویند کدام یک مقر و اثاث به تری داریم»؟ (مریم، ۷۳)

این آیات نیز تأیید دیگری است در اعلام مواضع اجتماعی و اقتصادی کافران، تا انگیزه مومنین نخستین در پیوستن به اسلام و تبعیت از قرآن را درست شناسایی کنیم: یک سو صاحبان زندگی و اسباب آراسته دنیوی، که طبقات فرودین مردم را به سبب فقر تمسخر می کنند و سوی دیگر کلام الهی که جامعه را به برابری و عدالت و عقل فرا می خواند. این آیات آیینه ی تمام نمای ماهیت اولیه و اصلی اسلام و دعوت های همیشگی قرآن است که هشدار می دهد نمی توان مسلمان بود، اما چنان زیست که شاخص هستی آدمی با خدم و حشم و زرق و برق شناسایی شود.

«**و قال الذین کفروا لا تسمعوا لهذا القرآن و الغوا فیه لعلکم تغلبون**. کافران می گویند: اگر می خواهید غلبه کنید، به این قرآن گوش ندهید و آن را با سخنان لغو در آمیزید». (فصلت، ۲۶)

پس منکران و مانع تراشان در راه ابلاغ و گسترش آموزه های نوین اسلام، از تاثیر دگرگون کننده ی آیات بر اذهان واقف بوده اند، تأثیری که پیوسته بیان حق بر اندیشه های سالم و مستحق هدایت، که مسخ منافع شخصی و گروهی خویش نباشند، بر جای می گذارد. این جا نیز همان شیوه و شگرد همیشگی واماندگان در برابر سخن حق را شاهدیم: منع ارائه، و اگر ممکن نشد، نهی آشنایی با تولیدات نوین پرورش فکر، ایجاد شبهه و تخفیف در ارزش اندیشه های نو، از طریق تحریف و اختلاط و اتهام در آن مفاهیم اصلی که موجب جذب و جلب توجه مردم معمول و پیش تازان درک سخن تازه می شود. چنان که هنوز و در حالی که روزنامه و رادیو و

تلویزیون و منبر، در همه جای جهان، نغمه ی واحدی سرمی دهند، آزادگان و مبارزین و صاحبان نگاه ممتاز و مسئول بر مسائل اطراف خویش، ناگزیر درخواست های اجتماعی و انسانی خود را بر صفحه ی دیواری، به نگاه رهگذران می رسانند یا نوشته برپاره مقوا و پارچه ای، بالای سر می برند تا حساسیت های اصلی خویش نسبت به ظلم و نابرابری و دشمن خویی و دفاع از حق و طرح منظری نو برای تفکر و تعلق را، بیان کرده باشند، زیرا کهنه اندیشان هنوز هم با سانسور و سخت گیری و گزینش ادبیات دل خواه خویش، همانند کافران، به جامعه ابلاغ می کنند که مطالبی را که آن ها نمی پسندند، نباید دید و خواند و دائماً شاهدیم که متجاوزین به حق، حتی همان تریبون کوچک کاغذ و پارچه ای را، که مطابق میل آن ها علم نشده، به ضرب چماق و با تدارکات از پیش مهیا شده، از چنگ نگهدارنده ی آن می ربایند، چنان که کافران دیگری، با لشکرکشی اوباشانه، برابر داده های نو، در هر زمینه و هرجا، سینه سپر می کنند، تا گوش های مشتاق از شنیدن حرف های تازه محروم شوند، زیرا بیان حق، مانند کارد، در دل کفر و دروغ و تحمیق فرو می رود، آن ها را بی اثر می کند و از کار می اندازد.

> «**و اذا قیل لهم انفقوا مما رزقکم الله قال الذین کفروا للذین آمنوا انطعم من لو یشاء الله اطعمه ان انتم الا فی ضلال مبین**. و چون گفته شود که از روزی نصیب برده از خدا انفاق کنید، کافران به مومنین می گویند کسی را اطعام کنیم که اگر خدا می خواست گرسنه نمی ماند؟ این نیست مگر گم راهی آشکار. (یس، ۴۷)
>
> **و قال الذین کفروا للذین آمنوا اتبعوا سبیلنا و لنحمل خطایاکم و ما هم بحاملین من خطایاهم من شئ انهم لکاذبون**. کافران به مومنان گفتند گناه شما را به گردن می گیریم اگر به راه ما ملحق شوید. دروغ می گویند و گناهی را به گردن نخواهند گرفت». (عنکبوت، ۱۲)

ملاحظه می کنید که چه گونه این آیات، ماهیت کفر و منافع طلبی را، که هر دو یکسان است، در پیشگاه خرد آدمی از سایه بیرون می کشد، عریان می کند و مجموعه ای از بهانه های مورد استناد و اتکای کافران را، بر

می شمارد که تمامی را در برابر منطقی الهی علم کرده و می کنند که آدمی را از سرکشی بازمی دارد و به رعایت و مسالمت می خواند. آیا چه میزان کسان را می شناسید که هنوز هم در برابر درخواست سائلی، به پیروی از شیرین زبانی های کافران، فقط جواب می دهند: «خدا بدهد» و آن هم در حالی که به سادگی برای برق انداختن مرکب خود، که مقرراست فقط ساعات کوتاهی بدرخشد، بی دریغ پول خرج می کنند و لحظه ای گمان ندارند که آن چه را در جیب خود می یابند را هم خدا داده است تا آن ها را از جمله در انفاق به درماندگان آزمایش کند؟ به راستی که آیات الهی در قرآن مبین و مجید، تابلوی تمام نمای رخ دادهای تاریخی و اجتماعی زمان ظهور وحیات پیامبر است، که کوچک ترین تردیدی درصحت وسلامت نماهای آن نیست تا نشان دهد که جوامع اسلامی، تا هنوز، به همت سرکردگان کافر صفت خویش، تا چه اندازه در کمرکش کوه کفر مانده اند، قادر به عبور به سر منزل امن اسلام نیستند و جامعه ی در اختیار خویش را به چنگال همدستان خود، یعنی گردنه گیران واگذارده اند. آنان گمان دارند که نهی اخذ ربا و پرهیز از دوشیدن خون خلق خدا، جلوه ای از قرآن به قصد قرائت با آوای خوش آن است، نه دستورالعمل الهی برای رعایت سلامت زندگی آدمیان، پس آن آیات را با انواع دکوربندی های مجلل به بانگ مرغوب می خوانند و در عین حال بانک های شان به غارت دست آورد مردم از راه اخذ بی مرز ربا مشغول اند.

«**و اذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب اليم. و ما كان الله ليعذبهم و انت فيهم و ما كان الله معذبهم و هم يستغفرون**. و زمانی که گفتند خدایا اگر این بیان حقی از سوی توست، پس بر ما باران سنگ ببار و یا عذابی دردناک بفرست. ما آن ها را در حالی که تو در میان شان هستی و هنوز توبه کارانی پیدا می شوند عذاب نخواهیم کرد». (انفال، ۳۲ و ۳۳)

تمام این نشانه های بیانی، اثبات این نکته است که دین مسالمت و مراعات و تابعین آن، یعنی اسلام و مسلمین، تا کجا در برابر زخم زبان ها و توطئه ها

و تمهیدات کافران صبوری کرده اند، تا حدی که خداوند نجات کافران از عذاب را تا زمانی که هنوز توبه کنندگانی از میان آن ها ظهور می کند و نیز به رعایت و احترام حضور پیامبر در کنارشان، تضمین می کند. اما آیات صریح دیگری می گوید که سرانجام کافران تاب دیدار پیامبر در جامعه را از دست داده و به اخراج او از محیط ظهور اسلام دست زده اند!

«**الا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها و جعل کلمة الذین کفروا السفلی و کلمة الله هی العلیا و الله عزیز حکیم**. اگر کمک نکنید، پس خدا زمانی که به وسیله ی کافران اخراج شد، به کمک او آمد. یکی از دو نفری که در غار بودند به مصاحب خود گفت که اندوهگین مباش خدا با ماست. خدا به او آرامش بخشید و به نیروهای دیده ناشدنی حمایت کرد، کلام کافران را پست و فرمان خدا را برافراشت که خداوند پیروز و دانا است». (توبه، ۴۰)

درک زمان و مکان اخراج و تبعید پیامبر، از اشاره ی این آیه به کمال ممکن نیست و نمی توان به یقین رسید که آیا توجه آیه به همان ماجرای هجرت ناخواسته پیامبر خدا به مدینه است و یا به اخراج رسول خدا و یاران اش به حواشی مکه ارجاع می کند. در قرآن متین به جزییاتی که اینک در این باب رواج دارد، اشاره ی آشکاری نیست و نمی توان قاطعانه معلوم کرد منظور آیه از تعیین یکی از دو نفر حاضر در غار، چه کسی است؟ با این همه، هم از مضمون و معلومات این آیه و هم از آیه ی دیگری که به دنبال خواهم آورد مسلم می شود که کافران، هنگامی که به منتهای ضعف و عجز در برابر بیان و ابلاغ و انتشار آیات الهی از زبان پیامبر و یاران اش رسیده اند، به اخراج و تبعید مومنین و پیامبر دست زده اند.

«**یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا عدوی و عدوکم اولیاء تلقون الیهم بالمودة و قد کفروا بما جاءکم من الحق یخرجون الرسول و ایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم ان کنتم خرجتم جهادا فی سبیلی و ابتغاء مرضاتی تسرون الیهم بالمودة وانا اعلم بما اخفیتم و ما اعلنتم و من یفعله منکم فقد ضل سواء السبیل. ان یثقفوکم یکونوا لکم اعداء و یبسطوا الیکم ایدیهم و السنتهم بالسوء و ودوا لو تکفرون. لن تنفعکم ارحامکم ولا اولادکم یوم القیامة**

یفصل بینکم والله بما تعملون بصیر. ای مومنین دشمن خدا و خودتان را به دوستی و مودت نخوانید، که به سخن حقی که نزد شماست ایمان ندارند و پیامبر و پیروان او را اخراج کرده اند. اگر می خواهید در راه من بکوشید و طالب رضای منید در پنهان با کافران دوستی نکنید چرا که به مخفی ترین امور واقفم و عاملین به این امر فقط منحرف شدگان از راه راست اند. اگرآن ها به شما دست یابند چون دشمن با شما رفتار می کنند و زبان و دست بر شما می گشایند تا کافر شوید. فرزند و خویشاوند در قیامت سودی به شما نمی رساند، بین تان جدایی خواهد بود و خداوند به آن چه می کنید ناظر است». (ممتحنه، ۱ تا ۳)

این آیات اعلام مواضع تازه ای است که خداوند پس از اخراج پیامبر، به مؤمنین بازمانده در مکه تکلیف می کند. مواضعی که تعارفات و تمهیدات پیشین را به کناری می نهد و جدا کردن کامل راه از کافران را، اگر فرزند و یا خویشاوند مؤمنین نیز باشند، دستور می دهد. پیداست که مؤمنین، جدا شدگان از تیره و عشیره و خانواده ی کافران بوده اند وجامعه و تجمعی را ترک کرده اند که تا پیش از نزول قرآن و ظهور پیامبر تکیه گاه و محل علاقه ی آنان بوده است. خداوند در این آیات به هم پیوسته، با ارائه ی انذارهای لازم، دستور می دهد که این پیوندها را، که در روز رسیدگی به اعمال و حساب ها سود و حاصلی ندارد، بگسلند و برای اعلام دشمنی آشکار با کافران، حتی اگر با مومنین همخون و همخانواده باشند، آماده شوند. این آن دشمنی و تنازعی است حاصل بدکرداری کافران، که دعوت نخستین «لکم دینکم ولی دین» را نیز ندیده و ناشنیده گرفتند و از ایجاد هر اذیت و آزار و تمسخر و تحقیر و مضیقه ای در راه پیامبر و مؤمنین، تا حد تبعید آنان، مضایقه نکردند.

اسلام و شمشیر، ۲۸

با وجود تبعید و آواره کردن پیامبر از مکه، خشم خدا نسبت به کافران نسبتاً ملایم است و چنان که خواهیم خواند، با آن فرامین منفی مؤکد و سرشار از نفرتی که درباره ی «مشرکین» صادر شده، قابل مقایسه نیست. عمده ترین صورت این سخط و سخت گیری الهی، توجه دادن مؤمنین به این نکته است که برخورد با کافران به مرحله ای رسیده، که دیگر نمی توان روابط خونی و خویشاوندی با آنان را حفظ کرد.

«**لا یتخذ المؤمنون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شئ الا ان تتقوا منهم تقاة و یحذرکم الله نفسه و الی الله المصیر**. مؤمنان کافران را دوست نگیرند، وگرنه از هیچ بابت با خدا نیستند. مگر این که مجبور به ظاهرسازی شوند و ترس باید از خداوندی باشد که بازگشت همه به اوست. (آل عمران، ۲۸)
الذین یتخذون الکافرین اولیاء من دون المؤمنین ایبتغون عندهم العزة فان العزة لله جمیعا. آنان که به امید کسب رفعتی کافران را دوست می گیرند، بدانند که تمام عزت مختص خداوند است». (نساء، ۱۳۹)

از قبیل این آیات که خداوند، کافران و مؤمنین را از یکدیگر جدا می کند، به تعداد لازم در قرآن مبارک یافت می شود. مسلم است فرمان فاصله گرفتن از کافران، که تا پیش از دعوت پیامبر به اسلام، غالباً با مؤمنین همقبیله و

همخانواده و دوست و همنشین بوده اند، آماده کردن زمینه برای ورود به مرحله جدی تری از مرزبندی میان دوست و دشمن خدا بوده است. قرآن به وضوح، دشواری اجرای چنین فرامینی از سوی مومنین را، به سبب علقه ی خونی و عشیرتی درنظرمی گیرد و با زبانی نزدیک به نصیحت، یادآور می شود که هیچ وابستگی بالاتر از الصاق به اسلام و کتاب خدا نیست.

«**قل ان کان اباؤکم و ابناوکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره و الله لا یهدی القوم الفاسقین**. بگو اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قبیله و مال های گرد کرده و بیم از کسادی تجارت و دل بستگی به مساکن، نزد شما مقدم بر دوستی با خدا است، منتظر فرمان باشید که خداوند مردم بدکردار را هدایت نمی کند». (توبه، ۲۴)

این تصویر سالم و کامل تردیدهای مردم لایه بندی شده، به کافر و مؤمن، در حیطه ی خیزگاه اسلام در سال های نخست دعوت است: فرزندانی که پدرهای شان در کفر مانده اند، پدرانی که فرزند کافر دارند، برادری که برادر یا برادان اش با پیامبر همراه نیستند، زنانی که شوهران شان ایمان نمی آورند و مردانی که زن بی ایمان به خانه دارند. مومنین موظف و دعوت می شوند که این پیوندهای ناهمگن را بگسلند، که غالباً با فرو گذاردن کسب و کار و خانه و دارایی فراهم آورده درسنین پرزحمت عمر، برابر بوده است. این، صورت صحیح و دقیق و طبیعی دغدغه های مؤمنین در دورانی معین است که در میان دو علاقه ی قدرتمند بلاتکلیف بوده اند. قرآن می گوید اجرای فرامین خداوند بر تمام این تعلقات مقدم است و آن گاه که به سخت جانی فرهنگ ها و سنت ها و علائق خانوادگی و عشیرتی و رشته های بی شماری از دل بستگی های ریز و درشت، توجه می کنیم که چون رسنی دست و پای مردم محیط رشد اسلام را به خون و خانواده و قبیله و خاک و شتر و اسب و داد و ستد و خانه و چادر برمی بست، درمی یابیم که این مرحله جدایی و تعیین تکلیف نهایی با طبیعی ترین مناسبات انفرادی پیش از طلوع اسلام، از جمله ی حساس ترین و شکننده ترین شرایط پیش آمده

در نبرد میان اسلام و کفر بوده است. در عین حال همین تصویر درست از روابط و دل بستگی های خانوادگی و شغلی و تجارت و بهره وری از خانه های آسوده و اثاث گران بها را باید بر سر آن به اصطلاح مورخ نادانی کوفت که می نوشت: اعراب جز پابرهنگان جاهل و دیوان و غولان بی کاره ای نبوده اند که تنها زن و شراب و جنگ را می شناخته اند!!!

> «**یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا اباءکم و اخوانکم اولیاء ان استحبوا الکفر علی الایمان و من یتولهم منکم فاولئک هم الظالمون**. ای ایمان آورندگان اگر پدر و برادرانی را که به کفر متمایل اند، برگزینید و به آن ها متمایل شوید، پس در زمره ی ظالمان اید». (توبه، ۲۳)

همین فرمان نزدیک به اتمام حجت، پیچیدگی پیش آمده در شرایط معینی برای مؤمنین را آشکار می کند. دراین جا دیگر توضیحی نمی خوانیم، دستور مؤکدی است به انضمام تصویر عاقبت نکول کنندگان. حاصل نهایی این فرامین و تکلیف به مؤمنین، که از نوسان میان علایق شخصی و عقیدتی خارج شوند، این بود که خالص ترین و از خود گذشته ترین و مجاهدترین مؤمنان را، که تعهد به دین و رسول و قرآن را برتر از دل بستگی های معمول آدمیان می گرفتند، در اطراف پیامبر اسلام گرد آورد. این مرحله ی تصفیه به راستی که بعدها عصای دست پیامبر خدا برای تحرکات وسیع تر در بین قبایل دور از مرکز مکه و در مدینه شد. باید پذیرفت که پیامبر تبعید شده و یاران از عشیره و خانواده و علائق بریده ی او، موفق شده اند یک هسته ی مرکزی سرشار از ایمان و ازخود گذشتگی را درجغرافیای دعوت فراهم کنند، که گرچه به طور طبیعی دوران آزاردهنده و شرایط دشواری را می گذراندند، اما مؤمنین و معتقدینی بودند که هر سختی را به جان می خریدند و انجام هر مأموریتی را خدمتی به اسلام می شمردند. کاملاً طبیعی است که برجسته ترین شخصیت های عرب، که پس از پیامبر خدا اختیار اداره ی امور مسلمین و مسئولیت گسترده کردن ایده ئولوژی اسلام، به جهان را به عهده گرفتند، از میان همین هسته ی به پیامبر پیوسته، که خود را از تعلقات احساسی و بومی قطع کرده بودند، برخاسته باشند.

«**ما کان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب و ما کان الله لیطلعکم علی الغیب و لکن الله یجتبی من رسله من یشاء فامنوا بالله و رسله و ان تؤمنوا و تتقوا فلکم اجر عظیم**. خداوند مؤمنین را در این حال رها نخواهد کرد که برای جدا کردن خالص از ناپاک ضرور بوده است. خدا نمی خواهد شما را از غیب آگاه کند، اما به اختیار خود رسولانی برمی گزیند، که اگر به خدا و رسولان اش ایمان بیاورید، پاداش بزرگی خواهید داشت». (آل عمران، ۱۷۹)

در عین حال، بر مبنای بحثی که پیش تر گذشت، کافران از منظر قرآن نادانان اند، که سرکشی آن ها بر اساس نقص در قدرت دریافت است. در قرآن مبین و متین به آیات صریحی برمی خوریم که به وضوح و با نگاهی اندک مطایبه آمیز و با زیبایی تمام، برخورد گردن کشانه و بی خردانه ی کافران را در برابر آیات الهی تصویر می کند.

«**و اذا ما انزلت سورة فمنهم من یقول ایکم زادته هذه ایمانا فاما الذین امنوا فزادتهم ایمانا و هم یستبشرون**. و چون آیاتی بر آن نازل می شود، می گویند این آیات بر ایمان چه کسی افزود؟ ای مؤمنین ایمان تان بالاتر رفت؟ و از این راه تفریح می کنند». (توبه، ۱۲۴)
و اذا ما انزلت سورة نظر بعضهم الی بعض هل یراکم من احد ثم انصرفوا صرف الله قلوبهم بانهم قوم لایفقهون. چون آیاتی نازل می شود، یکدیگر را می نگرند و می پرسند کسی ما را می پاید؟ سپس بازمی گردیم؟ خدا دل های شان را به خود رها کرده، چرا که زبان نفهم اند». (توبه، ۱۲۷)

شرح قرآنی این چنین برخوردهای لوطی مسلکانه ی کافران، با آیات الهی، آشکار می کند که خداوند، کافران را در سیمای دشمنانی جدی و صاحب خرد نمی گیرد و نگاه به آنان در محل مردمی عامی و اهل مسخرگی و بدون هوشیاری های لازم است. بعدها و در مطابقه دادن احوال کافران، با اهل کتاب، به نیکی روشن خواهد شد که قرآن مجید، میان کافران دنیاپرست فاقد ایدئولوژی و معلق، با یهود و نصاری چه تفاوت عظیمی قائل است، اهل کتابی که با تکیه به ارتباطات محکم عقیدتی وفرهنگ کارآزموده و سرد و گرم چشیده ی کهن، با ایجاد بن بست های اندیشمندانه و به هر بهایی، ادیان پیشین را بری از تعرض و تبلیغات مسلمین می خواهند. در آن جا

دشمنان دانایی قرار دارند که تنها هزالی و بد زبانی نمی کنند، بل نیرویی متمرکز و مجرب اند که با مقابله ی فرهنگی و استدلال های متنوع و مستمر و نیز دسته بندی های توطئه گرانه ی سیاسی، مسلمین و پیامبر را به ستوه می آورند، چندان که سرانجام به شرک متوسل می شوند تا خداوند آنان را نجس و مستحق پرداخت جزیه بگوید، مرتبه ی نزولی که قرآن مبارک هرگز متوجه کافران ندانسته است. مایلم در این جا گمان کنم که کافران نیز، درست به سبب همان پیوندهای دیرینه ی عشیرتی و خانوادگی و خونی با مومنین و شخص پیامبر، ستیز و دشمنی با رسول خدا و یاران اش را از مرحله ای معینی در نگذرانده اند.

«**ودوا لو تکفرون کما کفروا فتکونون سواء فلا تتخذوا منهم اولیاء حتی یهاجروا فی سبیل الله فان تولوا فخذوهم واقتلوهم حیث وجدتموهم ولاتتخذوا منهم ولیا و لانصیرا. الا الذین یصلون الی قوم بینکم و بینهم میثاق اوجاؤکم حصرت صدورهم ان یقاتلوکم او یقاتلوا قومهم ولو شاءالله لسلطهم علیکم فلقاتلوکم فان اعتزلوکم فلم یقاتلوکم و القوا الیکم السلم فما جعل الله لکم علیهم سبیلا**. علاقه مندند که شما هم از قماش آن ها و کافر شوید. با آن ها دوستی نکنید مگر این که در راه خدا هجرت کنند و اگر نپذیرفتند به محض برخورد، با آنان درافتید و از میان شان دوست و یاری مگزینید. مگر از آن ها که به قومی می پیوندند که با شما پیمان دارند، یا از درافتادن با شما و قوم شان دل زده شده اند. اگر خدا اراده می کرد آن ها با شما می ستیزیدند و مسلط می شدند. اگر بی طرف بودند و کناره گرفتند با آن ها ستیزه نکنید و با خوش رویی روبه رو شوید، که خدا راهی علیه آن ها پیش پای شما نمی گذارد». (نساء، ۸۹ و ۹۰)

این تصویر قرآنی همان وضعیت بینابینی و میانی است که در همه جای کتاب خدا نسبت به کافران وجود دارد: کافران، نادانانی در مرز میان تبعیت و عصیان اند که پیوسته باید منتظر بود به راه مؤمنین کشیده شوند، که با آنان همخون و خانواده اند. در این گونه آیات، که در کتاب خدا بالنسبه فراوان است، سایه ای از عطوفت و انتظار برای پیوند دوباره ی خانواده ها و قبیله ها دیده می شود و مشهور است، پیامبر خدا، به هنگام بازگشت فاتحانه به مکه، حتی سرکردگان کفر را به خود واگذارد و از سخت گیری

و انتقام منصرف شد.

«**قل للذین کفروا ان ینتهوا یغفر لهم ما قد سلف و ان یعودوا فقد مضت سنت الاولین. و قاتلوهم حتی لاتکون فتنة و یکون الدین کله لله فان انتهوا فان الله بما یعملون بصیر**. بگو اگر از کفر کناره کشیدند، گناهان گذشته ی آن ها ندیده گرفته می شود و اگر باز گشتند، می دانند که سنت کهن بر چیست. ستیزه با آن ها برای جلوگیری از فتنه در راه گسترش دین خداست و اگر دست بداشتند، پس خداوند ناظر اعمال آن هاست». (انفال، ۳۸ و ۳۹)

بدین ترتیب، توصیه و تأکید خداوند بر رسول خود نوعی رعایت کافرانی است که به سبب نادانی، ایمان نمی آورند و تمایلی به مقابله و ستیز مستقیم با دین خدا هم ندارند. لزوم رعایت مدارا با این گروه، به ویژه زمانی که به زندگی عادی برمی گردند و از در صلح درمی آیند، مکرر است.

«**و ان جنحوا للسلم فاجنح لها و توکل علی الله انه هو السمیع العلیم**. و اگر موضع همزیستی گرفتند به آن ها میدان بده و به خدا توکل کن که دانا و شنواست». (انفال، ۶۱)

چنان که در صفحات قرآن و در میان آیات آن مسطور است، در حقیقت و نهایت نیز، مناسبات میان کفار و مسلمین، چندان از آن پیشنهاد نخستین قرآن در سوره ی کافرون، که امکان برقراری روابط و مسالمت را تا حد بیان «لکم دینکم و لی دین» میسر دانسته، به شکل فاحش و غیر قابل باز گشتی، تفاوت و تغییر نکرده است.

«**فقاتل فی سبیل الله لا تکلف الا نفسک و حرض المؤمنین عسی الله ان یکف بأس الذین کفروا والله اشد بأسا و اشد تنکیلا**. پس ستیزه کن در راه خدا به قدر تکلیفی که بر توست. مؤمنین را تشجیع کن. باشد که خداوند کافران را از آزار شما بازدارد. که خشم و قهر خدا بی منتهاست». (نساء، ۸۴)
یا ایهاالذین امنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة و اعلموا ان الله مع المتقین. ای مؤمنین با کفار اطراف خود ستیزه کنید تا ضرب شست شما را بچشند و بدانید که خدا با پرهیزکاران است». (توبه، ۱۲۳)

به راستی که خشم خدا نسبت به کافران از این گونه راه نمایی های مؤمنین در مقابله با آن ها، که شدتی در آن نمی یابیم، فراتر نمی رود و چند

آیه ی دیگر، که در عین وعده ی گذشت و قبول توبه، کافران به عذاب و مصائب اخروی حواله می شوند. در قرآن کافران را طرد شده ی مطلق تا حد رد توبه و یا با خطاب نجس و واجب الجزیه نمی بینیم، آن چنان که قرآن توبه ی مشرکان را مردود می شمارد، آن ها را نجس می خواند و به پرداخت جزیه مکلف می داند.

اسلام و شمشیر، ۲۹

پیش از ورود به آخرین مبحث مقدماتی در موضوع «اسلام و شمشیر»، ضرور می بینم نتیجه ی بر زمین مانده از مقوله ی قبل، یعنی برخورد قرآن با کافران را، بیان کنم. آیات الهی در تشریح موقعیت اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی کافران معلوم می کند که پیامبر گرامی اسلام، آن ها را دشمنان ایدئولوژیک خویش نمی پنداشته و خداوند نیز در نهایت امر، رسیدن به حساب آن ها را به روز جزا محول کرده است. هم امروز و هنوز هم نمی توان کافران را دشمن شماره ی یک و ایدئولوژیک مسلمین و موضع گرفته در برابر ادیان آسمانی شناخت. اینک سلسله ای از مردم غیر مومن و بیگانه با فرامین آسمانی، در اقالیم پهناوری از زمین و به تعداد پر شمار، چون هندوییست ها و بودیست ها و جنیست ها و کنفوسیوست ها و مردم دیگری که در کره و ژاپن و کامچاتکا و چین و آفریقا و آمریکای شمالی و جنوبی و جنگل های کانادا و میان اسکیموها و قبایل عقب مانده و محصور در تایگاها و صحاری و بلندی های دور مانده ی زمین، با هیچ یک از ادیان آسمانی آشنا نیستند، تکلیف ایمان و اخلاق خویش را با اجرای سلسله ای از اعمال و کردارهای پیچیده و غریب تعیین می کنند و غالباً سلامت رفتاری را پذیرفته اند که متکی به سنت و میراث است و در

نهایت آرامش و احترام و رعایت اصول همزیستی، با دیگر باورهای زمین و از جمله پیروان ادیان آسمانی، بدون هیچ طغیان و زیاده خواهی، امورات مستقل خویش می گذرانند.

این کافران، با دیگر معتقدان دور و نزدیک خود، از هر سلک و سلیقه و سرزمین که باشند، دعوای دینی و جنگ های صلیبی و شبه صلیبی و آزارهای کنیسه ای و کلیسایی روا نمی دارند. کافران امروز، همانند مسیحیان و یهودیان، بر زمین کشتار و فساد نمی کنند و در اندیشه ی غارت دیگران، از راه گسیل موشک و بمب و سربازان خویش نیستند. تاریخ هزاره ی اخیر و به خصوص پانصد سال گذشته، نشان می دهد که سرسخت ترین دشمنان خدا و برجسته ترین آشوب کنندگان در آرامش انسان، اهالی کلیسا وکنیسه اند که بر خون خواری و طمع ورزی خود انگ الهی می زنند و به مدد و زیر سایه ی صلیب و ستاره ی داود، در صددند تا مردم سراسر زمین، از مسلمان و غیر آن را، از هویت و دل بستگی های دینی و سنتی خویش خارج کنند، تا کار غارت دارایی های آن ها آسان تر شود و اگر توانستند همه را به تناول نان و آب به اصطلاح ربانی بخوانند و چنان که مبحث بعد کاملاً افشا می کند، به تایید قرآن مبارک نیز، دشمن اصلی آدمیان و به ویژه مسلمین، مسیحیان و یهودیان اهل کتاب اند.

اینک به روندی وارد می شوم، روشنگر سیرتحولی که در روابط میان پیامبر و اهل کتاب رخ داده و مسیری را می گشایم که سرانجام بسیاری از توهمات موجود در باب تاریخ صدر اسلام و از جمله کاربرد شمشیر در میان مسلمین نخستین با اهل کتاب، یعنی یهود و نصاری را، به زمان حیات پیامبر، برطرف و معلوم می کند که منحنی رفتاری و گفتاری طی شده با اهل کتاب، تقریباً تجدید همان سیر و مسیری است که میان پیامبر و کافران گذشته است. با این تفاوت که در این جا، دشمنان پیامبر و مسلمین، اهل کتاب اند، به ناپختگی و عامیگری کافران رفتار نمی کنند، دشمنی آن ها از لون دیگری است، خداوند آن ها را خطا کارانی نادان نمی گیرد، خشم کامل خویش را نثارشان می کند و سرانجام دشمنی و پرهیز از آنان را در زمره ی وظایف و تکالیف مسلمین می گوید.

«**قل اتحاجوننا فی الله وهوربنا و ربکم ولنا اعمالنا ولکم اعمالکم و نحن له مخلصون**. چرا درباره ی خدایی که پرورگار ما و شماست، مجادله می کنید. اعمال شما از آن شما و اعمال ما از آن ماست، که خالصانه تابع او هستیم. (بقره، آیه ۱۳۹)

فلذلک فادع و استقم کما امرت و لا تتبع اهواءهم و قل آمنت بما انزل الله من کتاب و امرت لاعدل بینکم الله ربنا و ربکم لنا اعمالنا و لکم اعمالکم لاحجة بیننا و بینکم الله یجمع بیننا و الیه المصیر. پس دعوت کن، برابر دستور استقامت نشان بده، پیرو هواهای های شان مباش و بگو که به کتاب نازل شده از سوی خدا ایمان و فرمان عمل به عدل دارم الله خدای مشترک ماست اعمال شما از شما و اعمال ما از ماست. جدال کلام میان ما نیست. خداوند به نزد خود جمع مان می کند و راه ها به او ختم می شود». (شوری، ۱۵)

چه قدر مفاهیم این آیات درباره ی اهل کتاب، با آن چه در سوره ی کافرون درباره ی بت پرستان آمده بود، همخوان است! آغاز این درگیری لفظی و کلامی و اجتماعی پیامبر با اهل کتاب، کاملاً معلوم نیست ولی مسلم است که این درگیری را باید به دنبال مجادله با کافران گرفت، زیرا در آن مرحله، به آیات روشن و صریحی برنمی خوریم که ازهمکاری و هماندیشی مشترک میان اهل کتاب و کافران علیه پیامبر اسلام نشانی در خود داشته باشد. وانگهی چنان که پیش تر اشاره کردم، در آیات ابتدایی بقره، نظری درباره ی اهل کتاب وعکس العمل آن ها دربرابر پیامبر وکردار و رفتار آن ها داده نشده، پس منطقی است تصور کنیم پس از برخاستن آوازه ی پیامبر در منطقه ی طلوع اسلام و انعکاس و اشاعه ی آن به اطراف، یهودیان و مسیحیان، برای آشنایی با پیامبر و مقابله ی لازم با او، سراسیمه به نجد سرازیر شده باشند. شاید هم یهودیان، در اندیشه ی تدوین سناریوی دیگری ازآن دست بودند که درباره ی مسیح به اجرا درآوردند، در عین حال که وجه دیگر این اقبال و هجوم می تواند از آن باب و بابت باشد که قرآن عظیم به صراحت و در آیات متعدد متذکر می شود که در تورات و انجیل، مژده و وعده ی ظهور اسلام و بعثت پیامبر اکرم ذکر بوده است.

«**و انه لتنزیل رب العالمین. نزل به الروح الامین. علی قلبک لتکون من المنذرین. بلسان عربی مبین. و انه لفی زبر الاولین. اولم یکن لهم آیة ان**

یعلمه علموا بنی اسراییل. و این کتاب از جانب خدا و به وسیله روح الامین به زبان عربی روشن بر دل تو نازل شد، که بیم دهنده باشی. در آن از نوشته های پیشین نیز درج است. مگر نه این که علمای بنی اسراییل از آن باخبرند؟»
(شعرا، ۱۹۲ تا ۱۹۷)

بعدها به آیات بیش‌تری در این باب اشاره خواهم کرد تا معلوم شود که یهودیان و مسیحیان در برخورد با پیامبر و قرآن یکسان رفتار نکرده اند، گروهی به محض آشنایی با کلام خدا آن را با نشانه ها و توصیفات و پیش بینی های تورات و انجیل برابرگرفته، مؤمن شده اند و عده ی دیگری در زمره ی نان خوران دکان کنیسه و کلیسا، کار محاجه با پیامبر و با اسلام را بدان جا کشاندند، که به انکار وحدانیت خدا نیز متوسل شدند.

«**لیسوا سواء من اهل الکتاب امة قائمة یتلون ایات الله أناء اللیل و هم یسجدون. یؤمنون بالله و الیوم الاخر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یسارعون فی الخیرات و اولئک من الصالحین**. در میان اهل کتاب گروهی به بندگی خدا ایستاده اند، آیات خدا را در شب می خوانند و بر او سجده می آورند، به خدا و روز واپسین ایمان دارند، به نیکی دعوت و از بدی نهی می کنند، در اعمال نیک شتاب دارند و در زمره ی صالحان اند». (آل عمران، ۱۱۳ و ۱۱۴)

کار دعوت اهل کتاب به تعلیمات و تدارکات جدید اسلام و توجه دادن به استماع آیات قرآن، از سوی پیامبر و به هدایت الهی، بسیار بی شتاب و در نهایت حساب شدگی و سلامت آغاز شد. محتمل است برخوردهای نخستین در دورانی شکل گرفته باشد که پیامبر اکرم تبعید و بلاتکلیفی را پشت سر گذارده بود. زیرا زمانی که قرآن عظیم از روابط میان پیامبر و کافران سخن آورده و یا پیش از آن، درآغاز بعثت، نشانه ای از وحدت بیان وعمل میان کافران و اهل کتاب نیافته ایم و با علائم کوچک دیگری مطمئن می شویم که برخورد پیامبر با اهل کتاب در آغاز امر ابلاغ صورت نگرفته است، زیرا بی شک در آن زمان هنوز پیامبرچنان قدرتی به شمار نمی آمد که یهود و نصارای محاسبه گر را به مقابله تحریص کند. شاید بتوان تصور کرد که آن ها در ابتدا، دعوت رسول خدا را جدی نگرفته اند، اما و از آن که می دانیم ظهور پیامبر و عرضه ی اسلام در تورات و انجیل مضبوط بوده،

پس اهل کتاب باید از همان سپیده دم بعثت و با نزول نخستین آیات، عکس العمل نیک و بد خویش آشکار کرده باشند وچون چنین موضعی در قرآن عظیم ثبت نیست، پس مورخ علاقه مند است نتیجه بگیرد که اصولاً حضور بومی و دیرینه ی یهود و نصاری، در محیط اولیه ی رشد و تبلیغات اسلام و عمدتاً در مکه، چندان مسلم نیست و اسناد قابل اعتنا و واضحی در معاینات تاریخ و در اشارات قرآن ندارد، چنان که پیش از دوران تبعید پیامبر هم، سخنی از برخورد با اهل کتاب در قرآن مجید پیدا نمی کنیم.

«**قولوا امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب والاسباط و ما اوتی موسی و عیسی و ما اوتی النبیون من ربهم لا نفرق بین احد منهم و نحن له مسلمون. فان امنوا بمثل ما امنتم به فقد اهتدوا و ان تولوا فانما هم فی شقاق فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم**. بگویید ما به خدا و آیاتی که بر ما و نیز بر آن چه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و ذریه ی آن ها نازل شده و آن چه موسی و عیسی و پیامبران از خدا دریافت کرده اند ایمان داریم، میان هیچ یک فرقی نمی گذاریم و در برابر خدا تسلیم کاملیم. اگر آن ها نیز به همین ترتیب شما ایمان آوردند، پس هدایت شده اند و گرنه قصد اختلاف و جدایی دارند، و برای تو خداوند دانا و شنوا کفایت می کند». (بقره، ۱۳۶ و ۱۳۷)

تقدم خطاب بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط بر موسی، در این آیات، تاریخ موجود دین یهود و ردیف پیامبرچینی آنان را برهم می زند. خطاب جمع، در ابتدای این آیات، که با نوع مفرد و معمول قرآن متفاوت است، که رو به شخص پیامبر اکرم دارد، به نیکی بیان می کند که نخستین داد و ستد کلام و استدلال با اهل کتاب، که با نمونه ی بالا، بسیار جذاب و اطمینان بخش است، به صورت جمعی انجام شده، پس از تشکیل شبکه ی مؤمنین صورت گرفته و به این سبب در ابتدای آیه، خطاب «بگویید» و نه «بگو» آمده است. این امر که در قرآن فراوان نیست، از جانبی دیگر معلوم می کند که برخوردهای اولیه میان پیامبر و اهل کتاب، پس از دوران سخت تبعید و به زمانی صورت گرفته که پیامبر، سیمای یک رهبر دینی و اجتماعی با پیروانی مجتمع و معین داشته است.

«**الله لا اله الا هو الحی القیوم. نزل علیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه و انزل التوراة و الانجیل**. هیچ خدایی جز آن پاینده ی دائم نیست که به تو این کتاب بر حق را فرستاد، که تصدیق کننده ی تورات و انجیل نازل شده از پیش است» (آل عمران، ۲ و ۳).

و مصدقا لما بین یدی من التورات و لاحل لکم بعض الذی حرم علیکم و جئتکم باية من ربکم فاتقوا الله و اطیعون. ان الله ربی و ربکم فاعبدوه هذا صراط مستقیم. توراتی را که دست شماست تصدیق و برخی از حرام های پیشین را بر شما حلال می کنم. با نشانه هایی از جانب خدا آمده ام، پس تقوای الهی پیشه کنید و مطیع باشید، که خدای ما و شما یکی است و پرستش او گزینش راه راست است». (آل عمران، ۵۰ و ۵۱)

این آیات نیزمتضمن همان دعوت به پرستش خدای یگانه، از زبان عیسای پیامبر و در مجموع جلب توجه به این نکته است که قرآن همچون تورات و انجیل فروفرستاده ای ازجانب خداوند و این تذکر است که خدای بنی اسرائیل و مسیحیان یکی است. آیه درعین حال به عنوان عرضه ی پیش کشی از سوی خداوند، رفع برخی از محرمات و مجاز و حلال کردن آن ها را خبر می دهد که پیش تر در چه گونگی آن سخن رفت. تسهیل در انتخاب خوراک و در موضوع حرام و حلال، که در تورات تفکیک و تعیین آن به راستی کار شاقی شمرده می شود. از مظاهر تغییرات در زمان ظهور عیسی و پیامبر اسلام است و به خصوص اسلام در آزادی مصرف خوراک و مواد آن، نهایت اختصار و امکان را در نظر می گیرد.

«**الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورات والانجیل یامرهم بالمعروف و ینهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک هم المفلحون. قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات و الارض لا اله الا هو یحی و یمیت فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یومن بالله و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون**. آنان که از این فرستاده و پیامبر امی تبعیت می کنند که نام او در تورات و انجیل آمده، به نیکی ها دعوت و از ناشایستگی برحذر می دارد، پاکیزه ها را حلال و ناپاکی ها را حرام می کند، بند و زنجیر را از گرده ها برمی دارد، و نیز کسانی که به او مؤمن شوند و احترام و حمایت اش کنند و دنباله کنندگان نوری باشند که بر

او نازل کرده ایم، رستگاران اند. بگو ای مردم، من فرستاده ای از جانب خدا بر تمام شما هستم. خدایی که فرمان روایی زمین و آسمان از آن اوست. جز او که زنده می کند و می میراند خدای دیگری نیست. پس ایمان بیاورید به خداوند و فرستاده و رسول امی او که به خدا و کلمات اش مؤمن است و هر کس از او تبعیت کند، هدایت خواهد شد». (اعراف، ۱۵۷ و ۱۵۸)

این آیه، تکراری بر سفارشات مسیح در زمان ظهور و صریح و صدیق و سلیم ترین دعوت خداوند از گروندگان به تورات و انجیل در تبعیت از پیامبر اسلام است که درآن باردیگر یادآوری می شود که نام رسول خدا در کتاب آن ها آمده است. خداوند در این آیه بیان می کند که رسول خدا نه برای رد کتاب های پیشین، بل از جمله مأمور ابلاغ اتمام و اکمال نعم خدایی بر بندگان است که تبعیت از او با رسیدن به هدایت کامل برابر است.

«**یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیرا مما کنتم تخفون من الکتاب و یعفوا عن کثیر قد جاءکم من الله نور و کتاب مبین. یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم**. ای اهل کتاب، به راستی که پیامبر را فرستادیم تا آن بخش بزرگی از کتاب را که ندیده می گرفتید، برایتان بیان و بر شما بخشش بزرگی کند. به راستی که از جانب خدا روشنایی و کتابی صریح برای شما آمده است تا خداوند، پیروان آن را به راه های سلامت برد، از ظلمات به روشنایی کشاند و راه راست را بنمایاند». (مائده، ۱۵ و ۱۶)

خزانه ی بزرگی از این گونه آیات اطمینان بخش وجلب کننده ی قلوب وعقول کسانی که با منطق و ایمان به خداوند و به قصد گسترش رافت و عقل و کمال می زیسته اند، در قرآن مبین ضبط است. این آیات، حکایات روشنی است که خداوند برای جلب توجه رابی های یهود و رهبانان مسیحی، چه زبان فاخر و شاخصی را به کار برده و با چه فصاحت و تلطفی اهل کتاب را دعوت کرده است که به الزام ارتقاء معتقدات خویش بیاندیشند، بر اساس اشتراک در قبول یکتایی ذات پروردگار و بندگی او، با مسلمین همکاری کنند و حوزه ی خدا شناسی و یکتاپرستی را گسترش دهند.

«**الیوم احل لکم الطیبات و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم و طعامکم حل لهم و المحصنات من المؤمنات و المحصنات من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم اذا أتیتموهن اجورهن محصنین غیر مسافحین ولامتخذی اخدان ومن یکفر بالایمان فقد حبط عمله و هو فی الاخرة من الخاسرین**. امروز چیزهای پاکیزه برشما حلال شد، طعام اهل کتاب برشما و طعام شما بر آن ها حلال است. زنان نیک سیرت مؤمن و زنان نیک سیرت اهل کتاب بر شما حلال است تا زناشویی کنید. مهرشان را بپردازید و نه به صورت پلید و خدعه آمیز. و هر کس از ایمان برگردد، اعمال خود را ضایع کرده و در آخرت خسارت خواهد دید». (مائده، ۵)

چنین آیاتی، شاهدی است بر نهایت سعی خداوند دربرقراری زمینه های الفت میان پیروان قرآن و تابعین دیگر کتب آسمانی، چندان که طعام طرفین را حلال و ازدواج با زنان اهل کتاب را مبارک می داند. این آیه، درخشان ترین دلیل است بر این که خداوند، چنان که در آیات مکرری آمده، بر شیوه مسامحه و مصالحه و مراعات بندگان، و در این مورد، توجه و تدارک امکانات و لوازم برقراری تبادل آراء میان مؤمنین و اصحاب و اهل کتاب رفتار کرده، که استفاده از طعام و منظور کردن برخوردهای عاطفی احتمالی، از جمله نخستین موارد آن بوده است. بعدها خواهیم خواند که این نوازش های

مقدماتی در اهل کردن سران کنیسه و کلیسا چندان غیرمؤثر بوده است که ابراز چنین نرم‌خویی‌ها و مراعات الهی، به ارسال چنان آیاتی بدل می‌شود که جز نهی و پرهیز و لعنت و تحقیر و وعده‌ی عذاب مسلم و بدون سئوال، نسبت به اهل کتاب در آن‌ها نمی‌بینیم.

«**قل یا اهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اربابا من دون الله فان تولوا فقولوا اشهدوا بانا مسلمون**. بگو ای اهل کتاب بیایید به مشترکات میان خود بپردازیم، جز خدا را نپرستیم، چیزی را شریک او قرار ندهیم، برخی از ما دون خدا را به خدایی نگیرند و اگر نپذیرفتند، بگویید شاهد باشید که ما یکتا پرستیم». (آل عمران، ۶۴)

گرچه در این قبیل آیات، نشان و بارقه و بویی از آغاز کناره گیری اهل کتاب، از قبول و تأیید یکتایی و یگانگی خداوند و ظهور شرک در نزد یهود و نصاری دیده و شنیده می شود، اما هنوز خطاب خداوند به آن ها بر مبنای انذار و احتیاط و امید به اعتنا و عقل صادر است و از خلال آن ها می توان دریافت با وجودی که اهل کتاب، پای خود را تا ابراز نفی نزول آسمانی قرآن نیز دراز کرده اند، اما از زبان خداوند جز اندرزهای سلیم و قوی و قانع کننده و دستور و توصیه ی برخورد و رفتارهای سالم و مسلمانانه نمی شنوند.

«**ولا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن الاالذین ظلموا منهم و قولوا امنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم والهنا و الهکم واحد و نحن له مسلمون. و کذالک انزلنا الیک الکتاب فالذین اتیناهم الکتاب یؤمنون به و من هولاء من یؤمن به و ما یجحد بایاتنا الا الکافرون**. به شیواترین شیوه‌ای با اهل کتاب تبادل نظر کنید، مگر آنانی که در ظلمت اند. بگویید بر آن چه بر ما و بر شما نازل شده ایمان داریم، خدای ما و خدای شما یکی است و ما تسلیم شده‌ی اوییم. چنان که بر تو کتابی فرستادیم به آن‌ها هم کتاب دادیم که به آن مومنند و برخی نیز به این ایمان دارند که جز کافران کسی آیات ما را انکار نمی کند. (عنکبوت، ۴۶ و ۴۷)

وما کان هذا القران ان یفتری من دون الله ولکن تصدیق الذی بین یدیه و تفصیل الکتاب لاریب فیه من رب العالمین. این قرآن کتابی نیست که به دون خدا نسبت دهند، تصدیق کننده و توضیح دهنده‌ی کتابی است که در دست

دارید و شکی نیست که از سوی خداوند دو عالم آمده است». (یونس، ۳۷)

این گونه بیانات قرآن، ارائه ی گزارش روشنی از مراحل داد و ستد گفتار با اهل کتاب است و سعی بلیغی را آشکار می کند که خداوند در ایجاد ارتباط منطقی و مستمر میان دارندگان کتب آسمانی به کار برده است. احتجاجات آن روشن و بی خدشه است، اصرار دارد که نزول قرآن به معنای ابطال تورات و انجیل نیست، بل تأیید کننده کتاب های پیشین است و توجه می دهد که کتاب های آنان نیز به صحت حدوث و ظهور قرآن و طلوع اسلام و بعثت پیامبر گواهی داده اند. از پیوستگی آراء اصلی مندرج در تورات و انجیل و قرآن، یعنی پذیرش یکتایی خداوند و ستایش مشترک او سخن می رود، چنان که به عمده ترین بهانه جویی های اهل کتاب در رد قرآن و تشکیک در آسمانی بودن آیات آن اشاره می کند. این دسته از آیات، کوششی را باز می گوید که در اقناع رابی ها و کشیشان و تفهیم این باب به کار رفته است که نازل کننده ی هر سه کتاب، یکی است و اگر آن ها به احدی از آن ایمان دارند، پس منطقی است که به قرآن و دستورات آن نیز ایمان بیاورند و توجه می دهد این پذیرش از آن روی ساده و صحیح است که در تورات و انجیل درباره ظهور پیامبر و دین اسلام، پیش بینی هایی ثبت است. اما به نظر می رسد که سران کنیسه و کلیسا، به این رشته احتجاجات الهی بی اعتنا مانده اند، زیرا شاهد می شویم که زبان قرآن به بیان ادله ی تازه ای رو می کند و آن یادآوری جزییات تاریخی و ذکر الطاف متعدد الهی است که در سیر تاریخ بنی اسرائیل و مسیحیان پیش آمده است.

«**یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی التی انعمت علیکم و اوفوا بعهدی اوف بعهدکم و ایای فارهبون. و امنوا بما انزلت مصدقا لما معکم و لا تکونوا اول کافر به و لا تشتروا بایاتی ثمنا قلیلا و ایای فاتقون**. ای بنی اسرائیل یاد آورید نعمت هایی را که از آن برخوردارتان کردم، از من بترسید، به عهدم وفا کنید تا عهدتان را وفا کنم. به آن چه نازل شده ایمان بیاورید و از نخستین منکران آن، که تأیید می کند کتاب شما را، نباشید. پرهیزکاری کنید و آیات مرا بی بها مپندارید. (بقره، ۴۰ و ۴۱)

و ما من غائبة فی السماء و الارض الا فی کتاب مبین. ان هذا القرآن یقص

علی بنی اسراییل اکثر الذی هم فیه یختلفون. نادانسته ای در زمین و آسمان نیست که درکتاب روشنگر نباشد. به راستی که در این قرآن بسیاری از مطالب مورد اختلاف بنی اسراییل حکایت شده است». (نمل، ۷۵ و ۷۶)

یادآوری الطاف و امدادهای الهی به بنی اسراییل درقرآن مبین، و نیز تذکر عهود پیشین آنان با خداوند، که بر مبنای صریح آیه ۸۳ از سوره بقره، جز تعهد کامل به رفتارهای اسلامی نبوده، همراه بیان رشته ای از حوادث و رخ دادهای تاریخی، به تفصیل و در جزیی ترین صورت خود، که اینک آن ها را قصص می خوانیم، به واقع جلب توجه رؤسای یهود و نصاری به این نکته است که اگر علم و آگاهی نسبت به امور و رموز قدیم، به طور طبیعی و تنها در اختیار خداوند بوده، پس نازل کننده قرآن همان خداوند صاحب تورات و انجیل است که بر تمام کنوز و غموض پنهان عهد عتیق اشراف کامل دارد. می توان با یقین تمام و به شهادت آیات فوق گفت مخاطب آن بخش از قرآن که به شرح حوادث دوران کهن و رفتارهای بنی اسرائیل و شروح زندگانی و سرگذشت و سرانجام انبیاء آنان پرداخته، نه مسلمین، که سران و سرسپردگان به تورات و انجیل اند تا با تطبیق این شروح با یادگارهای مانده در پستوی ذهن خاخام ها و کشیشان، به دانش و اشراف کامل خداوند نازل کننده قرآن، بر امور عالم و آدمیان، از قدیم و جدید ایمان آورند. بدون شک نزول این گونه شروح، بر پیوستن مومنین به اسلام و حتی تقویت و تأیید ایمان آنان، تأثیر مشخص و چندانی نداشت که مقدم بر بیان این قصص و نه تحت تأثیر آن ها، از باب قرآن و مقام نبوت و یکتایی خداوند و روز جزا و عبادات و فرامین به یقین کامل رسیده بودند، چنان که بیگانگی آنان با این قصص مکرر شده در قرآن، از آن که بیانی از تاریخ اسلام نبود و اشرافی بدان نداشتند، هنوز هم موجب پرسش های آمیخته با اعجاب در نزد مسلمین است.

«**ومن قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون**. و عادلانی از پیروان موسی، دیگران را به راه حق دعوت می کنند. (اعراف، ۱۵۹)

و ان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم و ما انزل الیهم

خاشعین لله لایشترون بایات الله ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم ان الله سریع الحساب. و کسانی ازاهل کتاب به خداوند وکتاب نازل شده بر شما ونازل شده بر خودشان ایمان دارند، دربرابرخدا فروتن اند، آیات ما را بی بها نمی انگارند. اینان نزد خدای سریع الحساب پاداش دارند. (آل عمران، ۱۹۹)

و لا تلبسوا الحق بالباطل و تکتموا الحق و انتم تعلمون... اتامرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و انتم تتلون الکتاب افلا تعقلون. بر باطل لباس حق نپوشانید و کتمان نکنید حقیقتی را که از آن باخبرید... برای مردم کتاب می خوانید و آن ها را به نیکی فرمان می دهید و خود را فراموش می کنید، این عاقلانه است»؟ (بقره، ۴۲ و ۴۴)

آیه ۴۲ و ۴۴ بقره، اعراض مستقیم و موکدی از جانب خداوند بر سران کنیسه و کلیساست که مشغول مواعظ آبکی بر کرسی های خطابه اند و در عین آلوده دامنی، دیگران را به نیکی و پاکیزگی ظاهر و باطن می خوانند. امری که به روزگار ما و به سعی کنیسه در ارسال جاسوسان متظاهر به اسلام خود، حوزه های اسلامی، منابر و مساجد مسلمین را نیز پوشانده است.

برمبنای این آیات، گروهی از پذیرندگان و گروندگان به قرآن، از میان عادی و عادل ترین معتقدین به تورات و انجیل، و منکران و معاندان آن، در ردیف سران یهود ونصاری بوده اند که برای حفاظت از زعامت کاسبانه ی خود، در برابر حجت های قرآن سرسختی نشان داده اند. این همان لجاجتی است که در حال حاضر، دارندگان مدارک اجازه ی تکرار فرهنگ شعوبی برای نوآموزان ما، از دبستان تا دانشگاه، در برابر یافته های نوین تاریخی، که از مبدأ نسل کشی پوریم تعریف می شود، رعایت می کنند. دشواری مبادله و مکالمه و اقناع این سران و رهبران و نان خوران کنیسه و کلیسا، چنان که نشانه هایی از آیات الهی بیان می کند، از آن بوده است که زعمای یهود و نصاری، چون بت پرستان مکه، خام خیال و کهنه اندیش و بی فرهنگ نبوده و ارتباط نظر و ارائه ی حجت و عرضه ی ایمان به آنان، چنان جدی و پرمخاطره بوده است، که به نشانه هایی، در محاجه و مقابله، حتی بر رسول خدا نیز تأثیر می گذارده اند.

«**افغیر الله ابتغی حکما و هو الذی انزل الیکم الکتاب مفصلا و الذین**

اتیناهم الکتاب یعلمون انه منزل من ربک بالحق فلا تکونن من الممترین.
جز خدای نازل کننده این کتاب مفصل کامل، چه کس را برای قضاوت بخوانم. اهل کتاب بر آسمانی بودن این کتاب بر حق واقف اند. پس به شک کنندگان نپیوند». (انعام، ۱۱۴)

باری آیاتی که در آن ها خداوند با یادآوری الطاف و مراحم و شرح رخ دادهای دور مرتبط با تاریخ اهل کتاب، حضور خود در ظهور اسلام را تسجیل می کند، به قدر کافی مکرر است، با زبانی که هنوز از ابراز خشم به دور و برابر زبان روزگاری است که ذات باری تعالی با یهود و نصاری، در پایه ریزی دشوار تأسیس مراکزی برای تبلیغ خروج از بت پرستی و بدویت، تسلیم به وحدانیت و تذکر ضرورت تزکیه عقلی و رفتاری و حفظ حقوق دیگران، به منظور رشد مدنیت و ترقی، همراهی می کرد. بی شک بیان شرح عبور قوم بنی اسرائیل از دریای نیل و پذیرایی در بیابان و ساخت گوساله و غیبت موسی و ابلاغ ده فرمان و قتل پیامبران و زندگی یوسف ویعقوب ونوح و دیگر انبیاء و ریزه کاری های روزگارکهن، نمی تواند تکرار داستان های پراکنده بر سر بازار درجامعه ی بت پرست نجد و در میان مردمی بوده باشد که به یقین و منطقاً حتی با شخص موسی نیز آشنا نبوده اند. این گونه گفتارهای قرآن، نقلی از پنهانی ترین عوارض و عوامل تاریخ است تا شاید رابی های یهود دریابند که بازگو کننده ی این قصص و روایات، خداوند آگاه از اسرار است و نه پیامبر، که همه جا مأموری امی، یکی از میان دیگران و برگزیده ی الهی برای ابلاغ دستورات و هدایت ها و انذارهای آسمانی قرآن گفته می شود و بس. بدین ترتیب نه تنها برای مؤمن مسلمان، که از این راه بر هر محقق سالم اندیش نیز مسلم می شود که برگزیدگان کنیسه و کلیسا در حقانیت اسلام و نزول آسمانی قرآن دچار تردید نبوده اند، اما حفظ جایگاه و مقامات سودآفرین، مانع می شد تا به ره نمودهای بیانات این کتاب بپیوندند که سراسر دعوت به مراعات و همراهی و هماندیشی و مروت است.

«و اذ نجیناکم من آل فرعون یسومونکم سوء العذاب یذبحون ابناءکم و

یستحیون نساءکم و فی ذلکم بلاء من ربکم عظیم. و اذ فرقنا بکم البحر فانجیناکم و اغرقنا ال فرعون و انتم تنظرون. شما را از عذاب فرعونیان نجات دادیم، پسران تان را می کشتند و زن های تان را زنده می گذاردند، که ابتلا و آزمون بزرگی از جانب خداوند بزرگ مرتبه بود. و این که دریا را برای تان شکافتیم، شما را نجات دادیم و فرعونیان را غرقه کردیم در حالی که خود ناظر بودید». (بقره، ۴۹ و ۵۰)

دنباله ی دو آیه فوق، تا پنجاه شماره بعد، جز یادآوری تصویر به تصویر تاریخ و حوادث پیش آمده، در پی خروج بنی اسرائیل از مصر، رفتارهای بعدی آنان در سینا و مطالبی نیست که پس از غیبت موسی در میان قوم بنی اسرائیل رخ داده است. خداوند با ذکر این جزئیات، و نیز رحمت و عنایت و رعایت هایی که در آن دوران دشوار متوجه آن قوم شده، معلوم می کند که نازل کننده قرآن و گزیننده ی پیامبر اسلام، همان فرود آورنده ی تورات و حامی پیشین یهودیان است که اینک همه را به گذر از مواضع قبل و اتصال به آموزه های جدید دعوت می کند. این یادآوری ها و تصویر سازی ها معلوم می کند که رابی های یهود و کاهنان نصاری، در عین حال که در مورد پیامبر و قرآن به یقین کامل رسیده بوده اند، معاندانه و چنان که قرآن بیان می کند، از روی حسادت، به دستورات جدید پشت کرده و نسبت به آن بی اعتنا مانده اند.

«**و لما جاءهم کتاب من عندالله مصدق لما معهم و کانوا من قبل یستفتحون علی الذین کفروا فلما جاءهم ماعرفوا کفروا به فلعنة الله علی الکافرین. بئسما اشتروا به انفسهم ان یکفروا بما انزل الله بغیا ان ینزل الله من فضله علی من یشاء من عباده فباؤ بغضب علی غضب و للکافرین عذاب مهین. و اذا قیل لهم امنوا بما انزل الله قالوا نؤمن بما انزل علینا و یکفرون بما ورائه و هو الحق مصدقا لما معهم قل فلم تقتلون انبیاء الله من قبل ان کنتم مؤمنین. و لقد جاؤکم موسی بالبینات ثم اتخذتم العجل من بعده و انتم ظالمون**. و چون از جانب خدا کتابی آمد که تصدیق کننده ی چیزی بود که همراه داشتند و گرچه پیش تر خواستار غلبه بر کافران بودند، آیات خدا را منکر شدند و لعنت خدا بر منکران باد. برای خود بد عاقبتی خریدند آن گاه که منکر آیات الهی شدند و خروج کردند بر این امر که خداوند فضل و کرم خود را بر هربنده ای که اراده کند، می بخشد. وچون گفته شود به این آیات نازل شده

ایمان بیاورید می گویند ما جز به کتاب خود، به چیز دیگری، حتی اگر بر حق باشد و کتاب ما را هم تصدیق کند، ایمان نمی آوریم. بگو اگر اهل ایمان بودید، پیش از این انبیای خدا را نمی کشتید. موسی هم با دلیل های روشن به هدایت شما آمد و شما گمراهان به گوساله متوسل شدید». (بقره، ۸۹ تا ۹۲)

چنین آیاتی بیان روشن و نمایش کامل متن و حاشیه ی گفت و گویی است که از زبان کتاب خدا میان پیامبر و مؤمنین با زعمای قوم یهود و نصاری در باب اثبات آسمانی بودن قرآن گذشته است. رعایت انصاف و امانت، چنان که درسطور بعد خواهد آمد، در این گزارشات قرآنی، کامل و به نهایت است. ما از حاصل این گفت وگوهای نخستین آیات قرآن با اهل کتاب، درمی یابیم که خداوند، مسیحیان را در مجموع قابل هدایت تر و حقیقت شناس تر از یهودیان معرفی می کند و به خصوص سرکردگان کلیسا را در تسلیم به حقایق، مستعدتر از خاخام ها می شناساند و گاه نه فقط به تفاوت های شخصیتی و فرهنگی، بل به اختلافات دینی میان آنان اشاره می کند و با این که بر آیات بالا، گرده ای از غضب الهی نشسته می بینیم، اما چنین انکار و سرکشی رسمی یهود و نصاری نسبت به فرامین الهی در قرآن، فقط موجبی است تا خداوند آنان را کافر و منکر آیات الهی بخواند. باید زمان دیگری بگذرد تا از این مرحله نیز عبور کنند و به «شرک» بپیوندند تا خداوند پایان کار اهل کتاب را در بارگاه و نزد خویش به صورت مطرودینی تمام عیار و همیشگی معلوم کند.

اسلام و شمشیر، ۳۱

«**الذین آتیناهم الکتاب یتلونه حق تلاوته اولئک یؤمنون به و من یکفر به فاولئک هم الخاسرون**. آنان که کتاب داده شده را درست می خوانند ایمان آورندگان، و منکران آن در زمره ی زیان کاران اند». (بقره، ۱۲۱)

به راستی که نزول قرآن وطلوع اسلام، زلزله ی بزرگی درمیان دارندگان و معتقدان به تورات و انجیل پدید آورد و جریان عبور انسان به آینده را از بنیان دگرگون کرد. در یک بررسی بی تعلق و عمیق، مسلم می شود که اسلام، به عنوان دینی کامل و منطبق با شرایط و نیازهای رشد آدمی، کسانی را که مستعد و آماده و مترصد جهش به جهان اندیشه های نو بودند، از اساس متحول کرد و دیری نگذشت که در همان زمان حیات پیامبر و در داد و ستد سالم عقیده و نظر، یهودیان و مسیحیان پیشرو و در انتظار، به اسلام پیوستند و مرتجعین آن ها پس از ناکامی در مواجهه ی عقلی و منطقی، به ارکان دین خویش پشت کردند، به قصد حفظ مواضع اشغال کرده ی پیشین، پس از رد اندیشه های قرآن و سرانجام انکار وحدانیت خداوند، در نهایت به مجموعه هایی فاقد اتکا و ایمان مبدل شدند و به جایی رسیدند که امروز با یقین تمام می دانیم عمده مصیبت های موجود در سراسر جهان، حاصل شرارت و زیاده طلبی و غارت توأم با جنایت

عاملین کلیسا و کنیسه و کسانی است که در جای نگاه به کلمه ی «الله» که بر فراز هر گلدسته و گنبد اسلامی می درخشد، بر ستاره و خاج بوسه می زنند. این نکته ی روشنی است که به دنبال ماجراهای تاریخی رخ داده در ظهور اسلام، یکتا پرستی در انحصار مسلمانان قرار گرفت و از ۱۴۰۰ سال پیش، جز درقلوب مسلمین، اعتقادی به خدای واحد وجود ندارد. زیرا در این بررسی معلوم خواهم کرد که سران کنیسه و کلیسا، برای گریز از گزینش اسلام، تورات و انجیل را، که متضمن قبول دعوت پیامبر بود، در موارد لازم، از محتوای اصلی و اولیه و آسمانی خود تخلیه و در گام بعد اختیار امور جهان را به فرزندان ساختگی خداوند سپرده اند!!! از آن زمان تاکنون راه نمای عمل یهودیان و مسیحیان جز دست نوشته های خاخام ها و رابی ها و کشیشان نیست، دستورالعمل بازدارنده ی آسمانی ندارند، خود را جواب گوی خداوند و مردم نمی دانند و خودسرانه جهان را به قصد تاراج آن، به ظلم وخون و اجحاف آلوده می کنند.

«**کنتم خیر امة اخرجت للناس تأمرون بالمعروف و تنهون عن المنکر و تؤمنون بالله و لو امن اهل الکتاب لکان خیرا لهم منهم المؤمنون و اکثرهم الفاسقون**. شما که به تعادل امر و از انکار نهی می کنید و به خدا ایمان دارید، برترین گروه پدیده آمده در میان مردم اید، اگر اهل کتاب نیز ایمان آورند، به سودشان است. در میان آن ها کسانی مؤمن ولی بیش ترشان بد عمل اند».
(آل عمران، ۱۱۰)

ذره ای دشمنی و بدگویی و یا حس انزجار و انتقام در این گونه آیات قرآنی نیست، توضیحی است صادقانه و صریح از مراتبی که میان مسلمین و پیامبر، که به آیات آسمانی مجهز بودند، گذشته است. چنان که تعارف و خوش آمدی نسبت به ایمان آورندگان در سطور و کلمات آن نمی یابیم. بدایعی است در این باره که بدانیم چه کشاکش عظیمی میان باورمندان به دین جدید با مخالفان نواندیشی دینی به زمان پیامبر اسلام در جریان بوده است. آثار واضحی از امید به بازگشت اهل کتاب به تعادل اندیشه و گریز از تجاهل و واپس ماندگی در کلمات آن مشهود است، کم ترین حقی

از آن لایه ی نازک نواندیش ظهور کرده در میان اهل کتاب ضایع نشده، چنان که انبوه بد عملان اهل کتاب نیز به صراحت شماتت شنیده اند.

«**وان من اهل الکتاب لمن یؤمن بالله و ما انزل الیکم و ما انزل الیهم خاشعین لله لا یشترون بایات الله ثمنا قلیلا اولئک لهم اجرهم عند ربهم ان الله سریع الحساب**. و از میان اهل کتاب کسانی به خدا و نازل شده ی بر شما و برخودشان ایمان آورده اند، در برابر خدا فروتن اند، آیات الهی را بی بها نمی گیرند و همین ها نزد خدای سریع الحساب پاداش دارند. (آل عمران، ۱۹۹)
و من قوم موسی امة یهدون بالحق و به یعدلون. و کسانی از قوم موسی دیگران را به راه حق می خوانند و به عدالت رفتار می کنند». (اعراف، ۱۵۹)

رد پای این پروسه ی لایه بندی در میان معتقدین به ادیان یهود و نصاری، در سراسر دوران تبادل آراء میان اهل کتاب با مسلمین نخستین و پیامبر، درنقاط بسیاری از قرآن و به صورت های مختلف قابل دیدار است. آدمیانی که با نونگری ستیزه نمی کنند و برای سنجش اندیشه ها در قلب خویش ابزار اندازه گیری سالمی دارند. اینان بدون مناقشه و با ملاحظه ی ظواهر و مظاهر و رجوع به پیشینه و تطبیق معتقدات، گذر از راه نو گشوده را اختیار می کنند. برای ورود به این ذهنیت که این گونه آیات را تعارفی برای دل گرمی مومنین بپنداریم راهی وجود ندارد، زیرا آیات قرآنی همانند اسناد نوساز کنونی نیست که با زمان مورد ادعا قرن ها فاصله دارد؛ کلام خداست که مستقیماً بر مأمور ابلاغ آن، رسول اکرم، فرود آمده و بدون مکث به مومنین و کافران و دوستان و دشمنان رسانده شده است. در چنین فضای التهاب اندیشه و عمل، طبیعتاً تلقین مراتب رخ نداده و غریبه و غیرقابل لمس، به مردمی که در غلیان حوادث یک انقلاب دوران ساز و مؤمنانه گرم اند، ممکن نبوده است.

«**و قالت الیهود لیست النصاری علی شی و قالت النصاری لیست الیهود علی شئ و هم یتلون الکتاب کذلک قال الذین لا یعلمون مثل قولهم فالله یحکم بینهم یوم القیامة فیما کانوا فیه یختلفون**. یهود نصاری را به چیزی نمی گیرند چنان که نصاری یهود را قبول ندارند و هر دو صاحب کتاب اند. چنان که نادانان دیگری نیز همین عقیده را دارند. روز قیامت خداوند درباره ی اختلاف های شان قضاوت خواهد کرد». (بقره، ۱۱۳)

این نمایش صف درهم شکسته ی مقابله کنندگان با قرآن و تعریض ملیحی بر این نکته ی درخشان است که پس از نزول قرآن، عملاً دوران تعهد به تورات و انجیل سرآمده، هر چند کتاب هایی نازل شده از آسمان بوده اند. این جا شکاف برآمده را میان صاحب نظران یهود و نصاری می بینیم که ارزیابی و ارزش گذاری موقعیت ومقام یکدیگر را ضعیف می انگارند. این شکاف نه میان پیکره ی معتقدین، بل در رده ی عالمان و صاحب نظران یهود و نصاری نمایان و از فحوای بیان معلوم است که خداوند ادعا و تشخیص شکاف بنیانی میان دو دین را ذهنی می داند و تأییدکنندگان این فاصله را نادان معرفی می کند تا بار دیگر مطمئن شویم که در مقاطع اصلی، متون ارسالی از سوی خداوند، اعم از تورات و انجیل و قرآن، یکسان و در یک راستا بوده است.

> «**و لئن آتیت الذین اوتوا الکتاب بکل آیة ما تبعوا قبلتک و ما انت بتابع قبلتهم و ما بعضهم بتابع قبلة بعض و لئن اتبعت اهواءهم من بعد ما جاءک من العلم انک اذا لمن الظالمین. الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ان فریقا منهم لیکتمون الحق و هم یعلمون. الحق من ربک فلا تکونن من الممترین**. اگر تمام نشانه ها را بر اهل کتاب ارائه کنی رو به قبله ی تو نخواهند کرد، چنان که تو رو به قبله ی آن ها نمی کنی و آن ها نیز قبله ی یکدیگر را قبول ندارند، پس از هواهای آنان پس از آشکار شدن حقیقت، پیروی مکن که در زمره ی ستم کاران خواهی بود. اهل کتاب، با حقیقت، همچون وجود فرزندان شان آشنایند، اما گروهی از آنان در عین آگاهی، حق را کتمان می کنند، حقی که نزد خدای توست و از مرددین مباش». (بقره، ۱۴۵ تا ۱۴۷)

این ها نشانه های روشنی بر ناممکن شدن اقناع اهل کتاب درقبول حقانیت قرآن و توصیه های الهی است. از میان تصاویر این آیات و آن چه در پی می آید، به خوبی قابل دریافت است که تلاش الهی در به راه آوردن سران کنیسه و کلیسا از هیچ بابتی نقصان نداشته و سران اهل کتاب تنها و تنها از باب لجاجت حسابگرانه و کاسبگرانه ی فرماندهان دین یهود ونصاری سرکشی کرده اند، زیرا آیات فراوان دیگری، هنوز از تزلزل و تردید و دو دستگی و نااستواری و میل به توبه و قبول حقیقت در میان اهل کتاب خبر می دهد.

> «**و لو ان اهل الکتاب امنوا و اتقوا لکفرنا عنهم سیئاتهم ولادخلناهم جنات**

النعیم. و لو انهم اقاموا التوراة و الانجیل و ما انزل الیهم من ربهم لاکلوا من فوقهم و من تحت ارجلهم منهم امة مقتصدة وکثیرمنهم ساء ما یعملون. در صورتی که اهل کتاب سرانجام ایمان بیاورند و پرهیزکار شوند، گناهان شان را ندیده می گیرم وبه نعمت های بهشت داخل می شوند. و اگربه تورات و انجیلی که بر آن ها نازل کرده ایم، پای بند بمانند از همه سو روزی بر آن ها خواهد رسید. برخی از آنان عاقبت نگر و بسیاری دیگر بدکردارند». (مائده، ۶۵ و ۶۶)

افت و خیز پدید آمده در میان اهل کتاب، بر اثر نزول آیات قرآن و ظهور امت اسلامی، آنان را به چنان تلاطم های بنیانی و سرنوشت ساز درافکنده بود، که تا مدت ها هنوز در بین پذیرش یا رد اسلام در تردید و نوسان بوده اند و از آن که ریزش بدنه ی اهل کتاب و پیوستن آنان به آیات و بیانات قرآن، هنوز قطع نشده بود، پس ابواب وعده های الهی نسبت به آنان را همچنان گشوده می بینیم و از سوی دیگر ناظریم که خداوند بی اندک اغماض و یا اغراقی، درست برابر عقیده و ایمان جاری در متن اجتماع، تفاوت های میان یهود و نصاری را به مؤمنین تذکر می دهد تا در برخورد خویش با آنان رعایت های لازم را منظور کنند.

«**و من اهل الکتاب من ان تامنه بقنطار یؤده الیک و منهم من ان تامنه بدینار لایؤده الیک الا مادمت علیه قائما**... در میان اهل کتاب کسی است که اگر به او مال بسیار به امانت بسپاری به تو برمی گرداند و کسی است که اگر دیناری به امانت بگیرد جز به اصرار و ایستادگی به تو پس نخواهد داد...» (آل عمران، ۷۵)

چنین آیات پرکنایه ای تفاوت های آشکار میان اهل کتاب را بیان و صورت های گوناگون اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آنان را نمایان می کند. از همین باب است که قرآن مبارک را می توان سلیم و سلیس ترین سند همزمان برای شناخت اسلام، روی دادهای دوران ظهور آن و عکس العمل های به وجود آورده در میان بت پرستان اطراف و به ویژه معتقدین به کنیسه و کلیسا گرفت: دشمنان نادانی که سر از لاک بربریت و جهالت و کفر خود بر نمی آوردند، جهان و زندگی بی مسئولیت پرستش بت ها و برتری خون و خویشاوند و قبیله را بر هر گونه قید و بند اجتماعی برتر می گرفتند و

دشمنان حیله گر دانایی، چون یهودیان و مسیحیان، که برای مقابله با حقیقت اسلام، خردمندانه و کینه توزانه برنامه می ریخته اند.

«لتجدن اشد الناس عداوة للذین امنوا الیهود و الذین اشرکوا و لتجدن اقربهم مؤدة للذین امنوا الذین قالوا انا نصاری ذلک بان منهم قسیسین و رهبانا و انهم لا یستکبرون. و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع مما عرفوا من الحق یقولون ربنا امنا فاکتبنا مع الشاهدین. دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنین را یهودیان و مشرکین خواهی یافت و نزدیک ترین و مهربان ترین کسان به آنان را افرادی می یابی که خود را نصاری می خوانند. بدان جهت که برخی از کشیشان و راهبان آن ها، سرکشی نمی کنند و چون بشنوند آن چه را بر پیامبر نازل شده و به عینه ببینند به سبب درک حقیقت گریان می شوند و می گویند خداوندا ایمان آوردیم نام ما را در زمره ی شاهدان بیاور». (مائده، ۸۲ و ۸۳)

بدین ترتیب دفتر کار تبلیغ اهل کتاب برای پیوستن به اسلام، با مرور آیات مربوطه، و با دریافت این نتایج بسته می شود که در مجموع، تمام رده های مسیحیت، نسبت به یهودیان، در پذیرفتن دین جدید و آیات الهی منصف تر و معتقدتر بوده اند و نیز در بدنه ی هر دو دین یهود و نصاری، مردم معمول و بی مقام در شکل انبوه تری مسلمان شده اند. این کوشش مسلمین و پیامبر و خداوند در دو وجه عمده متشکل بوده است: نخست تذکر این که وعده ی ظهور دین و پیامبر جدید، در تورات و انجیل ثبت بوده و دیگر بازگویی قرآن در باب تاریخ عهد عتیق است تا از این طریق درک اصالت و تعلق قرآن به بارگاه الهی برای سرکردگان لجوج اهل کتاب سهل تر شود. به نظر می رسد هیچ یک از این دو شیوه در به راه آوردن سران یهود و مسیحیت، عمدتاً به سبب وابستگی آنان به دکان های خویش، کارساز نبوده، زیرا شاهد می شویم که زبان خداوند با آنان به منطق و بیانی آمیخته با اتمام حجت عتاب آمیز رو می کند.

«و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الاخرة من الخاسرین. کیف یهدی الله قوما کفروا بعد ایمانهم و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات والله لا یهدی القوم الظالمین. اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله

والملائكة و الناس اجمعين. خالدين فيها لا يخفف عنهم العذاب و لا هم ينظرون. الا الذين تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحيم. هر کس دینی جز اسلام برگزیند، از او پذیرفته نخواهند شد و در آخرت از زمره ی زیان دیدگان خواهد بود. چه گونه خداوند قومی را هدایت کند، که پس از ایمان و شهادت به حقانیت رسول و ملاحظه ی دلایل روشن باز منکر شدند و خدا به هدایت ستم پیشگان نمی پردازد. جزای آنان لعنت مردم و فرشتگان و خداوند است. جاویدان و بدون گذشت در عذاب بمانند و مورد عنایت قرار نخواهند گرفت. مگر آنان که از این پس توبه کنند و اصلاح شوند که خداوند آمرزنده و مهربان است». (آل عمران، ۸۵ تا ۸۹)

این مرحله ی نخست ابراز خشم خداوند بر اهل کتاب به خاطر بی توجهی آن ها به هدایت های مکرر و متنوع قرآن است، خداوند آنان را نفرین می کند و مشمول لعنت آسمان و زمین می شمارد، با این همه درهای توبه را به روی اهل کتاب نمی بندد و فرصت اصلاح و بازگشت می دهد. زیرا هنوز اهل کتاب به مرحله ی «شرک» و آخرین رده ی سرکشی منتقل نشده اند و به جایی نرسیده اند، که بازگشت شان نیز نامیسر گفته شود.

«**ود كثير من اهل الكتاب لو يردونكم من بعد ايمانكم كفارا حسدا من عند انفسهم من بعد ما تبين لهم الحق فاعفوا و اصفحوا حتى ياتى الله بامره ان الله على كل شى قدير**. بسیاری از اهل کتاب، گرچه حقیقت بر آن ها آشکار شده، از روی حسد مایل اند شما را هم از ایمان، به کفر بازگردانند. ندیده بگیرید و مسامحه کنید تا فرمان صادر شود، که خداوند به هر کار قادر است. (بقره، ۱۰۹)

ان الدين عندالله الاسلام و ما اختلف الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءهم العلم بغيا بينهم و من يكفر بآيات الله فان الله سريع الحساب. دین مورد پذیرش خداوند اسلام است و اهل کتاب پس از دریافت آگاهی راه خلاف گرفتند و از روی سرکشی بر آیات الهی منکر شدند. پس بدانید که خداوند سریع الحساب است. (آل عمران، ۱۹)

ودت طائفة من اهل الكتاب لو يضلونكم و ما يضلون الا انفسهم و ما يشعرون. يا اهل الكتاب لم تكفرون بآيات الله و انتم تشهدون. طائفه ای از میان اهل کتاب مایل اند شما را گمراه کنند و نمی دانند که جز خود کسی را به گمراهی نمی کشانند. ای اهل کتاب آیات خدا را انکارنکنید در حالی که خود از شاهدانید. (آل عمران، ۶۹ و ۷۰)

قل یا اهل الکتاب لم تصدون عن سبیل الله من امن تبغونها عوجا و انتم شهداء و ما الله بغافل عما تعملون. بگو ای اهل کتاب چرا در راه خدا مانع ایجاد می کنید و می خواهید مؤمنان را به راه نادرست بکشانید. خود شاهدید که خدا از اعمال شما غافل نیست. (آل عمران، ۹۹)

الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یشترون الضلالة و یریدون ان تضلوا السبیل. آیا نمی بینی نصیب بر گرفتگان از کتاب را که گم راهی خریده اند و در صددند تا شما را نیز گم راه کنند»؟ (نساء، ۴۴)

تمام این گونه آیات، که دل سوزی و دعوت دوباره، متن و محتوا و منظور اصلی کلمات آن را تشکیل می دهد، در عین حال اعلام فرا رسیدن دوران مقابله و عملیات پنهان و پشت پرده از سوی اهل کتاب است که در مجادله و مباحثه وامانده و شکست خورده اند و نیز به مؤمنین توجه می دهد که هنوز دوران صبر و انتظار و فراهم آوردن فرصت بازگشت برای اهل کتاب به پایان نرسیده است. این گونه آیات الهی، که در قرآن به صورت ها و در مقاطع متعدد و مختلف، پیوسته دریچه های بازگشت را به روی همه باز می گذارد و برای سرکش ترین عناصر دشمن نیز فرصت تزکیه ی کامل و ورود بلافاصله و غیر مشروط به سلک برخورداران از نعم بی پایان الهی را ممکن می کند، در پیشگاه اهل نظر، محکم ترین سیلی را بر صورت کسانی فرود می آورد که طوطی وار و از زبان یهودیان کتاب ساز، پیوسته تکرار کرده اند که مسلمین و پیامبر، لحظه ای شمشیر از دست فرو نگذارده و جز به سوزش تازیانه، استدلال نکرده اند! آیات فوق خبر می دهد که اهل کتاب، پس از ناتوانی در مقابله ی مستقیم و مستدل با منطق قرآن، کار فردی بر روی مسلمین را کار ساز گرفته و آغاز کرده اند، به انحاء گوناگون کوشیده اند تا بر مؤمنین نو پا تأثیر گذارند، به انکار وادارند و به کفر برگردانند. به نظر می رسد ناکامی در این مرحله نیز، کارشان را به آن جا می کشاند که به آزار مستقیم و تمسخر مسلمین متوسل می شوند.

اسلام و شمشیر، ۳۲

«**یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الذین اتخذوا دینکم هزوا و لعبا من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و الکفار اولیاء و اتقوا الله ان کنتم مؤمنین. و اذا نادیتم الی الصلوة اتخذوها هزوا و لعبا ذلک بانهم قوم لا یعقلون. قل یا اهل الکتاب هل تنقمون منا الا ان امنا بالله و ما انزل الینا و ما انزل من قبل و ان اکثرکم فاسقون**. ای ایمان آوردگان! اگر مومنید، اهل کتاب که دین شما را به تمسخر می گیرند و بازیچه می پندارند و همچنین کافران را به دوستی مگیرید و پرهیزکاری کنید. هنگام آواز نماز، آغاز مسخرگی و اطوار می کنند، چرا که قومی فاقد اندیشه اند. بگو ای اهل کتاب، جز این است که ایمان آوردگان به خدا و بر نازل شده ی به شما و خودمان را، سرزنش می کنید؟ و اغلب شما از منحرفانید». (مائده، ۵۷ تا ۵۹)

این آیه از نخستین نشانه ها است که از همکاری و اتحاد عمل اهل کتاب و کافران در مقابله با مسلمین خبر می دهد، با این همه متانت و آراستگی و سلامت، حتی در برخورد با خبیث ترین عناصر موذی، که مراسم عبادی مسلمین را به تمسخر می گیرند و بر هم می زنند، از بیان این آیات می بارد و معلوم می شود که هنوز و در این مرحله هم خداوند به اوباشانی که در ارتباط مؤمنین با او اغتشاش می کنند و اسباب تفریح و مضحکه ی خویش می گیرند، با زبان استدلال و رنجش و نهایتاً احتمال انقطاع مودت، سخن می گوید. آیا این قرآن را می توان چنان که غزوات نویسان ناشناس و غالباً

یهود مسلک اراده کرده اند، متنی برای دعوت به جنگ خواهی و شمشیر کشی و دست و گردن بری معرفی کرد؟

«**و من اظلم ممن منع مساجد الله ان یذکر فیها اسمه و سعی فی خرابها اولئک ما کان لهم ان یدخلوها الا خائفین لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الاخرة عذاب عظیم**. ستم کارتر از آن کیست که مانع بردن نام خدا در مساجد شد و به خراب آن کوشید تا به آن وارد نشوند، مگر در حالت بیم. خواری در دنیا و عذاب دردناکی در آخرت بر آنان مقرر است». (بقره، ۱۱۴)

این صورت کامل تری از تعرض رسمی و جاهلانه ی اهل کتاب، به مراسم عبادی مسلمین، پس از ارتکاب به آن اطوارهای تمسخرآمیز است: مانع ورود مردم به مساجد می شدند و مترصد تخریب مقام عبادت مؤمنین بوده اند. آیا یک یهودی و مسیحی می شناسید که بتواند ادعا کند تا پایان دوران گسترش اسلام، دربخش بزرگی از جهان، یک عبادتگاه و اثر تاریخی، از قماش آن چه در مصر و بعلبک و اردن و ایران هنوز بر سرپاست و یا کنیسه و کلیسایی را، مسلمان در حال دعوت به دین خدا تخریب کرده، یا مانع اجرا و انجام عبادات و مراسم دینی وسنتی قومی شده باشد؟ آیا به نظر نمی رسد کسانی در بخش توسل های فرقوی، پرچم خداوند متعال و قرآن مقتدر و مالامال از ره نمودهای مبارک را از دست مسلمین گرفته، در جای آن پارچه نوشته هایی را حمل می کنیم که نام بندگان عادی بر آن ثبت است!

«**الم تر الی الذین اوتوا نصیبا من الکتاب یؤمنون بالجبت و الطاغوت و یقولون للذین کفروا هؤلاء اهدی من الذین امنوا سبیلا. اولئک الذین لعنهم الله و من یلعن الله فلن تجد له نصیرا.** آیا نمی بینی که اهل کتاب به بت های جبت و طاغوت هم ایمان می آورند و می گویند کافران راه یافته تر از مؤمنان به راه اسلام اند؟ اینان را خدا لعنت کرده و برای لعنت شده از جانب خدا، یاوری نخواهد بود». (نساء، ۵۱ و ۵۲)

در این جا آثار نزدیکی و همزبانی مشرکان و کافران، عیان تر و تصاویر افسار گسیختگی رو به رشد اهل کتاب، از پس انقطاع و بی حاصلی گفتار و استدلال با آنان، در قرآن مبین، دائماً گسترده تر و غیر عادی تر شده است. معلوم است که اهل کتاب کنترل رفتار خویش از دست داده و در برابر

مسلمین، نه فقط به حمایت کافران، بل به تقدیس بت های آنان نیز گردن نهاده اند! این اعمال، مقدمه و موجبی است که اندک اندک آنان را به شرک می کشاند و به طور کامل از خداوند، بری و دور می کند تا جایی که اساس تورات و انجیل را زیر پا می گذارند، منکر وحدانیت خدا می شوند و روابط شان به سبب «شرک»، با خداوند صاحب قرآن قطع می شود.

«**یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء بعضهم اولیاء بعض و من یتولهم منکم فانه منهم ان الله لا یهدی القوم الظالمین**. ای ایمان آوردگان! یهود و نصاری را به دوستی مگیرید، که هر دو یکی شده اند. اگر کسی به آن ها نزدیک شد، پس در زمره ی آنان است. و خدا ستم کاران را هدایت نمی کند. (مائده، ۵۱)

یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لایالونکم خبالا ودوا ما عنتم قد بدت البغضاء من افواههم و ما تخفی صدورهم اکبر قد بینا لکم الایات ان کنتم تعقلون. ای ایمان آوردگان! همرازی جز از میان همراندیشان خویش نگیرید که دیگران از تباهی در کار شما باز نمی ایستند و آرزومند رنج شمایند. کینه از گفتارشان می بارد و آن چه را بروز می دهند بسیار کم تر از آن است که در سینه مخفی کرده اند. ما آیات خود را بر آن ها بیان کردیم اگر بیاندیشید. (آل عمران، ۱۱۸)

لتبلون فی اموالکم و انفسکم و لتسمعن من الذین اوتوا الکتاب من قبلکم و من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و تتقوا فان ذلک من عزم الامور. به اموال و جان های تان امتحان خواهید شد و از زبان اهل کتاب و مشرکین آزار بسیار خواهید دید و اگر صبور و پرهیز کار باشید، نشان قدرت اراده ی شماست». (آل عمران، ۱۸۶)

اینک و پس از آن اجحافات آشکار اهل کتاب و کردارهای ناعلاقانه ی آنان در آزار و تحقیر و توهین و منع مسلمین از ورود به مسجد، برای عبادت خدا، شاهد نخستین عکس العمل قرآن در برابر آنانیم و می خوانیم که در جای آن آیاتی که به تناول غذای یکدیگر و مزاوجت با هم تشویق می کرد، هشدارهایی نشسته است که مؤمنین را به فاصله گرفتن از اهل کتاب موظف می کند. از این پس باز هم با توسل سران کنیسه و کلیسا به مراتب بالاتری از خباثت و توطئه مواجهیم و با نخستین نمایندگان جعل و خراب کاری فرهنگی و سندسازان یهود و نصاری رو به رو می شویم که به تخریب و

دست نویس دوباره ی آیات خدا مشغول شده اند. به راستی که قرآن مبارک هیچ تصویری را از نحوه ی رویارویی دشمنان اسلام با آموزه های قرآن حذف نکرده و ضمن آن که، مرحله به مرحله ناتوانی آن ها در مقابله با منطق قرآن را بیان می کند و بر می شمارد، شیوه های آشوبی را که اهل کتاب در جای حجت و استدلال قرار داده اند، برای شناسایی به تر آنان، به تاریخ و فرهنگ جهان، عرضه می کند.

«**فان کنت فی شک مما انزلنا الیک فسئل الذین یقرؤن الکتاب من قبلک لقد جاءک الحق من ربک فلاتکونن من الممترین. ولاتکونن من الذین کذبوا بایات الله فتکون من الخاسرین**. و اگر نسبت به آن چه بر تو نازل می شود، در تردیدی، از کسانی سئوال کن که کتاب های پیشین را قرائت می کنند. و بدان مطالبی که بر تو می رسد حق و از جانب خداست، و از کذب شماران آیات آن مباش که در زمره ی زیان دیدگان خواهی بود». (یونس، ۹۴ و ۹۵)

این آیات از شگفتی های اشارات قرآن است. خداوند برای رفع تردیدهای اولیه ی پیامبر و به عنوان حجتی بر صحت مطالب نازل شده بر او، رجوع به کتاب های پیشین، یعنی تورات و انجیل را توصیه می کند. این عظیم ترین نشانه بر این است که تمام مسائل ظهور اسلام و نزول قرآن و بعثت پیامبر در تورات و انجیل نخستین ثبت بوده است و از آن که خطاب این آیات به شخص پیامبر است، پس نمی توانیم آن را در زمره ی مجادلات با اهل کتاب بیاوریم و پاسخی به آنان بشناسیم. ارجاع مستقیم خداوند به کتاب پیشینیان به عنوان سندی بر صحت نزول قرآن، آن هم در خطاب به پیامبر، عالی ترین دلیل بی خدشه ی این مطلب است که یهود و نصاری، از طلوع اسلام و ظهور پیامبر و نزول قرآن، قرن های درازی، پیش از وقوع آن باخبر بوده و از این سبب، به نظر می رسد خاخام ها و کشیشان، به نوعی برای پوشاندن این پاشنه آشیل خود، چاره اندیشی کرده اند.

«**و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما أتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه قال ءاقررتم و اخذتم علی ذلکم اصری قالوا اقررنا قال فاشهدوا و انا معکم من الشاهدین**. و خدا با پیامبران قرار گذارد که هر گاه به شما کتاب و حکمت عطا شد، سپس رسولی

بیاید که تصدیق می کند آن چه را نزد شماست، به او ایمان آورید و یاری اش کنید. آیا اقرار می کنید و می پذیرید؟ گفتند اقرار کردیم. گفت شهادت دهید و من نیز همراه شما شهادت می دهم». (آل عمران، ۸۱)

این دیالوگ واضح میان خداوند و پیامبران اش، صورت روشنی از رخ دادهای معرفتی و تربیتی نسبت به انسان است که خداوند با ارسال سلسله مراتبی از پیامبران و رسولان، بنا بر درجات رشد آدمی، دستورات ضرور هر عصر را ابلاغ کرده است. در این آیه، خداوند اصرار دارد که ارسال رسولان پیش از پیامبر اسلام، تنها تدارک مقدماتی برای آماده سازی بشر به تبعیت از دین اسلام و آیات قرآنی است و چون تمام این مراتب محکم و مستند و قابل اطمینان، در کتاب تورات و انجیل نیز ثبت بوده است، پس مسلم می شود که نپذیرفتن اسلام از سوی مسیحیان و یهودیان، تمرد آشکار نسبت به فرامین الهی، کفر مستقیم و مؤکد، انکار کتاب های آسمانی خود و نقض آشکار و عمدی پیمان هایی است که پیامبران آن ها با خداوند بسته اند، کفر و رد و نقضی که در همین اندازه ی انکار متوقف نمی ماند و چنان که بررسی خواهم کرد، به شرک کامل و کثیف ختم می شود.

«**انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیون الذین اسلموا للذین هادوا و الربانیون و الاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کانوا علیه شهداء فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون... و قفینا علی أثارهم بعیسی ابن مریم مصدقا لما بین یدیه من التوراة و آتیناه الانجیل فیه هدی و نور و مصدقا لما بین یدیه من التوراة وهدی و موعظة للمتقین... و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه فاحکم بینهم بما انزل الله و لاتتبع اهواء هم عما جاءک من الحق لکل جعلنا منکم شرعة و منهاجا و لو شاءالله لجعلکم امة واحدة و لکن لیبلوکم فی ما أتیکم فاستبقوا الخیرات الی الله مرجعکم جمیعا فینبئکم بما کنتم فیه تختلفون**. تورات را که حاوی هدایت و روشنایی است فرستادیم تا رسولان بر مبنای آن بر کسانی که سلامت اندیشند، اهل هدایت اند و ربانیون و احبار حکم کنند، در محافظت کتاب خدا بکوشند و بر آن گواه باشند. درجای من نزد

آدمیان خشوع نکنید، آیات مرا بی بها مگیرید و اگر کسی بر معنای آیات نازل شده از سوی خدا قضاوت نکند، از کافران است... و به دنبال آن عیسی پسر مریم را فرستادیم که کتاب تورات را تصدیق می کرد و انجیل را به او دادیم که در آن هدایت و روشنایی بود و در آن نیز تورات تصدیق می شد و هدایت و نصایحی برای پرهیزکاران بود... و این کتاب بر حق را فرستادیم، که تصدیق کننده ی کتاب های پیشین و حاکم بر آن هاست. پس وفق این کتاب، بدون تبعیت از خیالات آنان حکم کن و از آن چه از جانب حق بر تو آمده، درنگذر. برای هر یک روش و شرع جداگانه ای است، هر چند اگر اراده می کردیم امت واحدی می شدید، اما به این وسیله شما را آزمودیم تا در کار نیک بر یکدیگر سبقت بگیرید. بازگشت همگی به خداست که در آن چه نسبت به آن اختلاف می کردید، آگاه تان خواهد ساخت». (مائده، ۴۴ ، ۴۶ ، ۴۸)

باید فقط اهل لجاجت بود تا این گزارش آسمانی از اقدامات الهی در جهت تربیت و تزکیه آدمی را خواند و به حقانیت اسلام و شناخت آن به عنوان کامل ترین راه هدایت گواهی نداد. اینک می توانیم وسعت خیانتی را ارزیابی کنیم که کارگردانان کنیسه و کلیسا نسبت به بشریت، با عدم استقبال از فرامین قرآن و تنها به سبب حفظ منافع محفلی خویش، مرتکب شده اند. اگر به شرح نصایح و وسایل و توضیح و تنظیمات قرآن و از جمله رجوع دادن اهل کتاب به حواشی و متن تورات و انجیل، که طلوع و ظهور پیامبر را پیشاپیش مژده داده بود، سران اهل کتاب، کاسبی خود را بر سرنوشت و رهایی انسان مقدم نمی گرفتند و در صدر اسلام، جبهه واحد ادیان آسمانی تشکیل می شد، بی شک این همه نزاع فی مابین مسلمین و اهل پیشین کتاب خدا رخ نمی داد که عمده توان آدمی در ۱۴ قرن گذشته صرف تدارکات آن شده است، جهان در مرداب اختلاف و آدم کشی کنونی فرونمی رفت و بسا در زمان ما وحدت ادیان آسمانی موجبی بود، تا سراسر جوامع انسانی به وحدت نظری در مسیر رشد و پرهیز از اختلافات خونین می رسیدند. این دومین خیانت بزرگ یهود، از پس نسل کشی پلید و بی منتهای پوریم است که موجب کندی سیر در مسیر رشد و رهایی انسان شده است.

«و اذ قال موسی لقومه یا قوم لم تؤذننی و قد تعلمون انی رسول الله الیکم فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم والله لا یهدی القوم الفاسقین. و اذ قال

عیسی ابن مریم یا بنی اسرائیل انی رسول الله الیکم مصدقا لما بین یدی من التوراة و مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین. و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب و هو یدعی الی الاسلام والله لا یهدی القوم الظالمین. یریدون لیطفؤوا نورالله بافواههم والله متم نوره و لو کره الکافرون. و موسی به قوم خود گفت: ای قوم من چرا مرا می آزارید، حال آن که می دانید من فرستاده ی خدا بر شما هستم. پس چون خیره سری کردند، خدا دل های شان را خیره سرتر کرد، که خداوند مردم بدعمل را هدایت نمی کند. و عیسی بن مریم گفت: ای بنی اسرائیل! من فرستاده ی خدا بر شما هستم، تورات شما را تصدیق می کنم و بشارت می دهم بر پیامبری احمد نام، که پس از من خواهد آمد و چون آن رسول با نشانه های روشن آمد، گفتند این دیگر جادوگری آشکار است. چه کسی ظالم تر از آن است که بر خداوند تهمت دروغ می بندد، در حالی که او را به اسلام می خوانند و خدا ظالمین را هدایت نمی کند. اراده کرده اند نور خدا را با دم دهان خاموش کنند و خدا نور خود را به تمام می گستراند، هر چند کافران را خوش نیاید». (صف، ۵، ۶، ۷، ۸)

این فهرست خیره سری های یهود در تمام اداوار از موسی تا محمد است تا معلوم شود آنان که امروز به شیوه های مختلف و متعدد، سنگ یهود را به سینه می زنند و نان شان را می خورند، در چاه چه ضلالتی سرنگون اند. این آیات روشن و بی خدشه، گواه صادق و پاکیزه دلی است بر این که دشمن ترین دشمن انسان یهودیان اند، چنان که هنوز هم مسبب گسترش حرص و آز وغارت و ربا و زورگویی وخون ریزی و خطاکاری، مانند سراسر تاریخ تمدن، یهودیان اند. آیا کسانی از میان به ظاهر مسلمین، که به زبان های صریح، یا در پرده، توصیه ی رعایت یهود را می کنند، روشن تر از این آیات می طلبند که در آن فریاد موسی و عیسی و پیامبر اسلام از جامعه ی یهود به آسمان بلند است، تا سر انجام تکلیف خود را با آن قوم متجاوز و مخالف گسترش آزادگی و آرامش و پیشرفت معلوم کنند؟ آیا مگر امروز هم معتقدند که چنین آیات روشن الهی «سحر مبین» است و آیا مگر هنوز خیال می کنند با دمیدن نفس، نور خدا خاموش شدنی است؟

«**و قالت الیهود یدالله مغلولة غلت ایدیهم و لعنوا بما قالوا بل یداه مبسوطتان ینفق کیف یشاء و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک**

طغیانا و کفرا و القینا بینهم العداوة و البغضاء الی یوم القیامة کلما اوقدوا نارا للحرب اطفاها الله و یسعون فی الارض فسادا والله لا یحب المفسدین. و یهودیان گفتند دست خدا بسته است، دست های شان بسته باد و به خاطر این سخن لعنت شدند، دست های خدا گشوده است، به هر نحو که اراده کند روزی می رساند و این آیات بر کفر و طغیان بسیاری از آنان افزوده است. تا قیامت شاهد دشمنی و کینه بین خود خواهند بود، **و هر گاه آتش جنگ برافروزند خدا خاموش می کند**. می کوشند در زمین فساد کنند و خداوند مفسدین را نمی پسندد». (مائده، ۶۴)

بی شک قرآن مبارک و متین، از مقاطعی به بعد، و آن گاه که هدایت و مهار سرکشی های یهود، از طریق توصیه به قبول اسلام، ناممکن می شود، آشکارا یک متن یهودستیز است و لحن این آیه ی اعلام فساد آنان در زمین و سعی در برافروختن آتش جنگ در میان مردم، نمونه ای از آن است. تأکید الهی بر ناکام گذاردن یهودیان در برافروختن شعله ی جنگ، در این آیه، به تنهایی و خود به خود تمام دیگر افسانه های موجود در موضوع وقوع جنگ هایی میان مسلمانان و یهودیان در حیات پیامبر را، نابود می کند! در این آیه اشاره به صهیونیسم نمی بینیم و خطاب خداوند به یهودیان عام است. امروز تبعیت از چنین شیوه‌ای به سختی مقرر و معمول شده، که بسیاری، در مقام ها و موقعیت های حساس و مؤثر و از پشت تریبون هایی که انتظار آن نمی رود و به خصوص از زبان محافل رسمی یهودیان ساکن سرزمین های اسلامی، که آب زیرکاه و دو دوزه بازند، به تبلیغ این شگرد موذیانه مشغول اند که میان صهیونیسم و یهود فاصله اندازند و دومی را نسبت به اولی تطهیر شده بنمایانند؟ آیا آنان قرآن دیگری در این گونه امور دارند و می شناسند که در آن حساب یهود از صهیونیست ها جدا گرفته شده باشد؟

«قل یا اهل الکتاب لاتغلوا فی دینکم غیرالحق و لا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من قبل و اضلوا کثیرا و ضلوا عن سواء السبیل. لعن الذین کفروا من بنی اسرائیل علی لسان داود و عیسی ابن مریم ذلک بما عصوا و کانوا یعتدون. کانوا لایتناهون عن منکر فعلوه لبئس ما کانوا یفعلون. تری کثیرا منهم یتولون الذین کفروا لبئس ما قدمت لهم انفسهم ان سخط

الله علیهم و فی العذاب هم خالدون. و لو کانوا یؤمنون بالله و النبی و ما انزل الیه ما اتخذوهم اولیاء و لکن کثیرا منهم فاسقون. بگو ای اهل کتاب، به ناحق دین خود را دست بالا مگیرید و از درخواست های قومی پیروی مکنید که از پیش منحرف بودند بر انحراف خود افزودند و بسیاری را به انحراف کشانده اند. کافرانی **از بنی اسراییل که از زبان داود و عیسی** پسر مریم به سبب عصیان شان لعنت شدند. یکدیگر را از کارهای زشتی که انجام می دادند، نهی نمی کردند و بد عمل بودند. اینک بسیاری از آنان را می بینی که با کافران همصدایی می کنند. جز بد کرداری درباره ی خویش نکرده اند، خشم خدا را خریده اند و گرفتار عذاب ابد خواهند بود. اگر به خدا و رسول و آن چه نازل شده، ایمان آورده بودند، کافران را دوست نمی گرفتند ولی غالب آن ها بد عمل اند». (مائده، ۷۷ تا ۸۱)

این شناسه و شناس نامه ی رسمی یهودیان از زبان قرآن و صادر شده در محضر الهی است. در این جا یهودیان قومی از پیش در ضلالت مانده، بعدها گم راه تر شده و موجب انحراف دیگران معرفی می شود و نیز فهرست رفتارهای ناشایست دیگری از اهل تورات می خوانیم که همدستی با کافران، ناشی از بی ایمانی مطلق آنان، بر آن افزوده شده است. این آخرین مراحل طغیان یهودیان، آن گاه کامل می شود که به نظر می رسد برای انکار ثبت طلوع اسلام و ظهور پیامبر در کتاب های تورات و انجیل، به دست کاری و اختفای متون الهی متوسل می شوند و نشانه های شهادت دیرین در حقانیت اسلام را محو می کنند.

اسلام و شمشیر، ۳۳

«**افتطمعون ان یؤمنوا لکم و قد کان فریق منهم یسمعون کلام الله ثم یحرفونه من بعد ما عقلوه و هم یعلمون**. آیا گمان می‌کنید به شما ایمان بیاورند، در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را می شنوند، عقلانی می بینند، سپس آگاهانه آن را تغییر می دهند (بقره، ۷۵).
فبما نقضهم میثاقهم لعناهم و جعلنا قلوبهم قاسیة یحرفون الکلم عن مواضعه و نسوا حظا مما ذکروا به و لاتزال تطلع علی خائنة منهم الا قلیلا منهم فاعف عنهم واصفح ان الله یحب المحسنین. و به سبب پیمان شکنی لعنت و سنگ دل شدند، کلمات را از موضع و منظور اصلی خود منحرف و تذکرات سودمند آن را ندیده می گیرند، از کارهای خائنانه آن ها اندکی آگاه می‌شوی. بر آنان ببخش و در کنارشان باش و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد». (مائده، ۱۳)

گروهی بر مبنای این آیات و چندین آیه ی دیگر، که در زیر خواهم آورد و مرتبط با تحریف کتاب نیست، مدعی می شوند که موضوع تحریف تورات درقرآن مجید ثبت است و اجرای آن را گروه دیگری از زمان موسی و عیسای پیامبر می گیرند، حال آن که آیات بالا از تحریف در کلمات قرآن، به دست یهودیان می گوید، نه تحریف در تورات. عملی که در رویارویی خصمانه ی اهل کتاب، در سال های میانی طلوع اسلام، چندان طبیعی می نماید که خداوند حکم چشم پوشی بر آن را صادر می کند. اگر تورات و انجیل را

تحریف شده ی قدیم و از زمان موسی و عیسای پیامبر و یا حتی در زمان مراوده ی اهل کتاب با رسول مکرم اسلام بگیریم، پس این همه آیاتی که پیامبر و قرآن را مصدق کتاب های پیشین می شناساند، از اعتبار انداخته ایم. رسم است که تورات کهن و مرتبط با مراتب پیدایش دین یهود را، با کتابی که این روزها از سوی مرکز واتیکان چاپ و پخش می شود، اشتباه بگیرند. تورات کهن جز اسفار خمسه: سفر پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه نیست، از پس رحلت موسای پیامبر بسته می شود و کتاب های بعد، از یوشع تا ملاکی، که بخش عمده ی تورات های کنونی را تشکیل می دهد، ذیل هایی بر اسفار پنج گانه است که تاریخ قوم یهود را از پس وفات موسی تا ظهور عیسی پسر مریم دنبال می کند، قداست تورات کهن را ندارد، نوشته ی مؤلفان مستقلی نظیر اشعیا و عزرا و نحمیا و دانیال و غیره است، که نام آن ها به عنوان مؤلف، بر کتاب شان در تورات مانده و از نظرگاه مورخ، به عنوان سند تاریخی و نه حصه ای از تورات، قابل بهره برداری و رجوع است، زیرا باستان شناسی دو سده ی اخیر و نیز علائم آشکار بازمانده بر زمین، نظیر مقبره ی دانیال و استر و مردخای و آثار موجود در کاشان و نیشابور و افغانستان و سنگ نگاره ها و استل های بین النهرین و غیره، صحت نگارش عمده ترین بخش های این ضمائم تاریخی تورات را تأیید می کند.

همین مطلب با اغتشاشی بیش تر و به صورتی درهم ریخته تر، درباره ی انجیل نیز قابل تعقیب است که گفت و گوی از آن به یادداشتی مستقل نیازمند است. اینک تنها کتاب آسمانی که دوران نزول و دریافت کننده ای واحد و شناسا دارد، قرآن مبارک است. کلامی از آن پیش از بعثت پیامبر بزرگوار نبوده و آیه ای بر آن، در پی رحلت رسول خدا افزوده نشده است. ضمناً نباید از یاد برد که قرآن متین، یعنی تنها و اصلی ترین متن و مدرک اسلامی بی خدشه و قابل اعتماد موجود، صحت تورات و انجیل را تا مقطع معینی از حیات و حضور پیامبر گرامی تأیید می کند و گرچه توراتی بازمانده از دوران مورد اشاره ی قرآن، برای مقابله، به دست نداریم، اما

اگر با تکیه بر آیات قرآن تصرفی در تورات را قبول کنیم، تنها می تواند شامل اختفای اشاراتی شود که درباب ظهور پیامبر و طلوع اسلام در تورات و انجیل کهن ذکر بوده، عملی که در میانه ی ظهور قدرت اسلام به صلاح دید زعمای یهود و نصاری رخ داده و سایه ای از کوشش برای این حذف را، در آیات زیر منعکس می بینیم.

«**و لما جاءهم رسول من عندالله مصدق لما معهم نبذ فریق من الذین اوتوا الکتاب کتاب الله وراء ظهورهم کانهم لا یعلمون**. برخی از اهل کتاب، چون پیامبری از جانب خدا آمد که گواهی می داد آن چه در دست شان بود، کتاب خدا را چنان که از آن بی خبرند، از دیده ها دور نگه داشتند (بقره، ۱۰۱).
ان الذین یکتمون ما انزل الله من الکتاب و یشترون به ثمنا قلیلا اولئک ما یاکلون فی بطونهم الا النار و لا یکلمهم الله یوم القیمة و لا یزکیهم و لهم عذاب الیم. اولئک الذین اشتروا الضلالة بالهدی والعذاب بالمغفرة فما اصبرهم علی النار. ذلک بان الله نزل الکتاب بالحق و ان الذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید. آن ها که کتمان می کنند آن چه را خداوند در کتاب نازل کرده و به بهای اندک می فروشند، به شکم خود آتش فرو می برند، مورد خطاب خدا در روز قیامت نخواهند بود، پاک نخواهند شد و بر آن ها عذابی دشوار مقرر است. اینان گمراهی را به جای هدایت و عذاب را به جای بخشش خریده اند، چه گونه در آتش تحمل خواهند کرد. زیرا کتاب خدا به حق نازل شده و آن ها که در آن اختلاف می کنند، فاصله گرفتگانی دور افتاده اند (بقره، ۱۷۴ تا ۱۷۶).
و اذ اخذالله میثاق الذین اوتوا الکتاب لتبیننه للناس و لاتکتمونه فنبذوه وراء ظهورهم و اشتروا به ثمنا قلیلا فبئس ما یشترون. و خداوند به آن ها که کتاب داد، پیمان گرفت که آن را پنهان ندارند و برای مردم بیان کنند، اما از چشم ها دور نگه داشتند، به بهای اندک فروختند و چه بد معامله ای کردند» (آل عمران، ۱۸۷).

از آن که ملاک ما، در این تحقیق، نص صریح و مستقیم آیات مبارک قرآن است و نه خیال پروری های شخصی و مستقل این و آن، پس هیچ یک از این آیات را متضمن دست بردن و تحریف در تورات و انجیل نمی بینیم، صراحتی در این باب درکلمات آن نمی خوانیم و آن چه را که به یقین برداشت می کنیم از دیده پنهان کردن کتاب خدا و کتمان مطالبی از آن است و چون

آیه، به قید وپیمان دریافت شده از اهل کتاب، برای تبیین آن، اشاره می کند، پس در این جا منظور از کتاب، تورات و انجیل است، زیرا که اهل کتاب، به طور طبیعی، نباید تضمینی در تبیین قرآن و در پیش چشم قراردادن آیات آن داده باشند! دریافت دقیق و تاریخی از موضوع خرید و فروش مورد اشاره ی قرآن، که یهود و نصاری با کتاب ها و دست نوشته های شان انجام داده اند، ممکن نشد و گرچه خاخام ها و کشیشان را، مفروضاً می توان یک سوی معامله وفروشنده قرار داد، اما با هیچ تمهیدی نتوانستم خریداران، موجبات این عمل و نیز تعلق متن استکتاب شده به تورات و انجیل و قرآن را تشخیص دهم. تمام این عوالم مذکور در قرآن مبارک، کمک می کند تا آسان تر قبول کنیم شجره ی خبیثه و دنباله و دار و دسته ی همین جاعلان عهد پیامبر، بعدها و در قرون اخیر و نیز به روزگار ما، آن گاه که از هیچ طریق موفق نشدند سیر رو به اعتلای اسلام را متوقف کنند، به بهانه ثبت حوادث صدر اسلام و از جمله غزوات آن، دین ما را به انواع خون ریزی و اجحاف و تجاوز آلوده اند و زمین و زمینه ای را آماده کرده اند که امروز از آن خرمن و خوشه های نایاب و ناب برداشت می کنند.

> «**و منهم امیون لایعلمون الکتاب الا امانی و ان هم الا یظنون. فویل للذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله لیشتروا به ثمنا قلیلا فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون**. و در میان آن ها بی سوادانی یافت می شوند که از کتاب جز تصوراتی ندارند. پس وای به آن ها که کتاب را از پیش خود می نویسند و مدعی می شوند که از سوی خداوند است، آن گاه به بهای اندک می فروشند، پس وای بر آن دست نوشته ها و وای بر آن چه عایدی می برند (بقره، ۷۸ و ۷۹).
> **و ان منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب و ما هو من الکتاب ویقولون هو من عندالله و ما هو من عند الله ویقولون علی الله الکذب و هم یعلمون**. و کسانی از آنان زبان شان را به رنگ کتاب می گردانند تا مطالبی را که از کتاب نیست برگرفته از کتاب بدانند و می گویند که از جانب خداوند است و از جانب خدا نیست و خود می دانند که سخن شان بستن دروغ بر خداوند است». (آل عمران، ۷۸)

این آیات اشاره به مطلبی مشخص دارد، می خوانیم که اهل کتاب، به

شگردهای مختلف، از جمله استکتاب جاعلانه و عامیانه ی متن و تقلید قرائت آن متوسل شده اند، تا در جای بیان و کلام خدا بگذارند، اما صراحتی نیست تا به یقین دریابیم عمل آنان در محدوده ی عرضه ی دست نوشته هایی به جای قرآن و یا تورات و انجیل و یا هر سه متن بوده است، زیرا عنوان کتاب در قرآن کریم شامل تمام نازل شده ها است. اما در مجموع مطلع می شویم که یهودیان و نصاری به مرحله ی دیگری از رویارویی رذیلانه، غیرمنطقی و نابه کارانه، به آن سبب که تاب گفت وگو و مراوده و مبادله ی سالم فرهنگی و اعتقادی با مسلمین را نداشته اند، منتقل شده اند. چنین اعمالی، که به راستی از میدان و محدوده و موارد آن آگاهی چندانی نداریم، به قید و صراحتی در آیه ی زیر، در زمره ی اعمال پلید یهودیان آمده و چون در این آیه نیز از پنهان کردن و نه تحریف تورات سخن می رود، پس قبول این نکته مسلم و آسان می شود که یهودیان آیاتی از تورات را علنی نمی کرده اند. دشوار نیست بپذیریم که این آیات، همان یادآوری و مژده ی دیرین ظهور پیامبر و طلوع اسلام، در متن تورات و انجیل بوده است.

> «**و ما قدروا الله حق قدره اذ قالوا ما انزل الله علی بشر من شئ قل من انزل الکتاب الذی جاء به موسی نورا و هدی للناس تجعلونه قراطیس تبدونها و تخفون کثیرا و علمتم ما لم تعلموا انتم و لا آباؤکم قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون.** وقتی می گویند خداوند چیزی را بر بشری نازل نمی کند، بگو پس تورات را، که کتاب هدایت و روشنایی است، چه کسی بر موسی فرستاده است، تا شما پاره ای از آن را بر قرطاس ها بنویسید و بیش تر آن را پنهان نگه دارید؟ چه کسی این مطالب را به شما آموخت که پدران تان هم از آن بی خبر بوده اند؟ او همان خداوند است. سپس رهای شان کن تا با افکار پلید خود بازی کنند». (انعام، ۹۱)

در این آیه، درعین حال که با نمونه ی احتجاجات احمقانه ی اهل کتاب، در باب عدم نزول دستور از آسمان و پاسخ تحقیرکننده و کوبنده ی قرآن به آنان آشنا می شویم، به تعیین و یقین در می یابیم که یهودیان از تورات خود سوء استفاده ی جاعلانه کرده اند، تا با انواع حیله گری های آنان و به طور کلی اهل کتاب مورد نظر قرآن، یعنی یهود و نصاری، درمیانه ی دوران

ظهور اسلام، از جعل و استکتاب و خرید و فروش و انکار و اختفاء و ادعاهای نادرست رو به رو باشیم. اما در این مورد هم سخن صریحی در باب دست بردگی و تحریف تورات و انجیل به جز استکتاب نمی خوانیم و معلوم نیست که این همه نغمه در باب تحریف در تورات، از کدام آیات قرآن استخراج و برداشت شده است؟ همین اختفای بخش های معینی از تورات و استکتاب و تقلید قرائت، سرانجام موجب توقف صدور آیات رأفت و گذشت نسبت به اهل کتاب شد و به نظر می رسد خداوند نازل کننده ی قرآن، پس از توصیه به صبوری های بسیار، آن گاه که بی حاصلی دعوت اهل کتاب برای پیوستن به اسلام، بی توجهی به اسناد و اطلاعات کهن، رشد کلاشی های فرهنگی و نیز مقابله ی جاهلانه ی آن ها با منطق قرآن را، به کمال و به انحاء مختلف، برای قضاوت و آموزش آدمی بیان می کند و به گزارش تاریخ وتمدن می رساند، زمان نتیجه گیری و داوری نهایی در باب اهل کتاب را فراهم دیده است.

> «**یا ایها الذین اوتوالکتاب امنوا بما نزلنا مصدقا لما معکم من قبل ان نطمس وجوها فنردها علی ادبارها او نلعنهم کما لعنا اصحاب السبت و کان امرالله مفعولا**. ای دریافت کنندگان کتاب، ایمان بیاورید به این نازل شده ای که تصدیق می کند آن چه را که با شماست، پیش از این که نقش تان از صفحه برافتد، به فلاکت بازگردید و چون اصحاب سبت لعنت شوید و خواسته ی خداوند انجام شدنی است». (نساء، ۴۷)

اثر بالا گرفتن شعله ی خشم خداوند در این آیه هویداست، که لحن و بیان اتمام حجتی از سرتعیین تکلیف نهایی دارد، اما هنوز و در این کلام غضب آلود نیز، مطلبی هشیار کننده پنهان است. آیه در زمانی نازل شده، که یهود و نصاری هنوز کتاب های شان را به «شرک» آلوده نکرده اند و بر همین مبنا می خوانیم که در این آیه هم، خداوند قرآن را مؤید کتاب های یهود و نصاری می شناسد. این مطلبی است که پس از توسل اهل کتاب به «شرک»، بر زبان قرآن نمی گذرد، و چنان که در اسلام و شمشیر ۱۳ بحث آن گذشت، تورات و انجیل، از نظر مسلمین و قرآن، تا امروز، پس

از اقرار آنان به شرک، دیگر کتاب آسمانی نیست، زیرا در آن ها عزیر و عیسی فرزندان خدا و شریک در اقتدار الهی شناخته می شوند، امری که بی شک در نازل شده های آسمانی و اصلی و به زمان موسی و عیسای پیامبر مکتوب و مقرر نبوده است. پس آن تحریف و دست بردگی عمده، انجام شده در تورات و انجیل، چنان که به شرح بیاورم، همین به اشتراک گذاردن الوهیت الهی است، که موجب بروز غضب خداوند و قطع کامل ارتباط کلامی با اهل کتاب می شود، قطعی که پیش تر و به سبب استکتاب حیله گرانه ی آیات الهی از سوی یهودیان، قرآن مجید از جمله در آیات زیر، به مقدمات آن ورود کرده بود:

«**یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لایهدی القوم الکافرین. قل یا اهل الکتاب لستم علی شئ حتی تقیموا التورات والانجیل و ما انزل الیکم من ربکم و لیزیدن کثیرا منهم ما انزل الیک من ربک طغیانا و کفرا فلاتاس علی القوم الکافرین**. ای فرستاده، ابلاغ کن آن چه را که از خداوند بر تو فرود آمده است که اگر ابلاغ نکنی رسالت خود را انجام نداده ای. خداوند تو را در برابر مردم حفظ می کند و هدایتگر کافران نیست. بگو ای اهل کتاب به چیزی گرفته نمی شوید مگر بر تورات و انجیل و آن چه از جانب خدا بر شما نازل شده، متکی شوید. حال آن که فرو فرستاده های خداوند، بر کفر و طغیان اکثر شما افزوده، پس بر حال این قوم انکارکننده افسوس مخور». (مائده، ۶۷ و ۶۸)

این دو آیه ی پی در پی، که در موضوع نیز مسلسل است، فرمان جدایی پیامبر و مسلمین از اهل کتاب است، که به نظر می رسد اجرای آن برای رسول خدا به سادگی میسر نبوده است، زیرا خداوند با زبانی نه چندان ملایم و با تأکیدی مصرانه ابلاغ این جدایی از اهل کتاب را با انجام کامل رسالت پیامبر برابر می گیرد و چون در جامعه ی پرتوطئه ی دوران میانی اسلام، چنین حکم درافتادن با یهود و نصاری، به یقین متضمن عواقب و عکس العمل هایی بوده، پس خداوند به رسول خود اطمینان می دهد که او را از شر این عوارض مصون خواهد داشت و بدین ترتیب پرونده ی مکالمات تاریخی خداوند و پیامبر و مسلمین با اهل کتاب، با اعلام جدایی و ابلاغ

حکم کفر آنان به طور نسبی بسته می‌شود. آیا اهل کتاب در برابر این خطاب‌های تحقیرآلود و تمام‌کننده‌ی قرآن، عکس‌العملی نشان نداده و به روش‌های توطئه‌گرانه‌ی دیگری متوسل نشده‌اند؟!!

اسلام و شمشیر، ۳۴

از طریق این گفتارهای مقدماتی و پیش از ورود به مبحث اصلی «اسلام و شمشیر»، می توان به میزان اعتبار اعتقادی اهل کتاب، یهود و نصاری، در پیشگاه خداوند، بر اساس توصیه های آیات قرآن، پی برد و تکلیف مسلمانانی را که پیرو قرآن اند، با این دو گروه، معلوم کرد. تکلیف روشنی که ما را موظف می کند یهود و نصاری را دشمن مشرک بگیریم، نجس بشماریم، ورودشان را به مکان های مقدس مسلمین منع کنیم، غذای شان را نخوریم و با زنان و مردان شان، پیش از قبول یکتایی خداوند و پذیرش اسلام، ازدواج نکنیم. این حکم صریح و نهایی، از آن که خداوند، قرآن مبین و مبارک را، آخرین مجموعه دستورات و سفارشات به انسان قرار داده، پس تا پایان زمان و جهان، تغییر نخواهد کرد. مورخ در موضع و به سهم خود، با تکیه بر این داوری الهی ونیز تجربه ی مطالعاتی خویش معتقد است هر کلامی که از سوی دانشگاه های کنیسه و کلیسایی غرب، در باب اسلام و یا هویت و هستی و فرهنگ و ادب و زیر و بم زندگی مردم ممتاز شرق میانه و مسلمین، با هر حجت و بهانه و به هر صورت و سندی صادر شده باشد، در زمره ی تلقینات توطئه گرانه ی دشمن نجس قرار می گیرد و بی نیاز به مباحثه و گشایش مدخل، بی بها، مردود و غیر قابل اعتنا است.

«**وقالوا اتخذالله ولدا سبحانه بل له ما فی السموات والارض کل له قانتون**. گفتند خداوند صاحب فرزندی است. منزه باد. بل آن چه در زمین و آسمان است، از او فرمان بری می کنند. (بقره، ۱۱۶)
لقد کفر الذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم قل فمن یملک من الله شیئاً ان اراد ان یهلک المسیح ابن مریم و امه و من فی الارض جمیعا و لله ملک السموات والارض و ما بینهما یخلق ما یشاء و الله علی کل شئ قدیر. به درستی که کافر شدند کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است، اگر خدا اراده کند که همان مسیح و مادرش مریم و تمام اهل زمین را هلاک کند، چه کسی می تواند در آن مداخله کند. از آن خداوند است تمام زمین و آسمان و آن چه در میان آن هاست، خلق می کند، هر چه را که بخواهد و بر هر کاری تواناست. (مائده، ۱۷)
و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله ذلک قولهم بافواههم یضاهئون قول الذین کفروا من قبل قاتلهم الله انی یؤفکون. اتخذوا احبارهم و رهبانهم اربابا من دون الله و المسیح ابن مریم و ما امروا الا لیعبدوا الها واحدا لا اله الا هو سبحانه عما یشرکون. یهودیان گفتند عزیر پسر خدا و نصاری گفتند عیسی پسر خداست. با این سخن مانند این است که به کفر نخستین خویش بازگشته اند. خدا هلاک شان کند، چه گونه این دروغ ها را ساخته اند. روحانیون و راهبان، کم تر از خدا، عیسی پسر مریم را، ارباب خود گرفته اند و حال آن که مأمور بودند خدای یگانه را بپرستند که جز او خدایی نیست و برتر از شریک داشتن است». (توبه، ۳۰ و ۳۱)

در این آیات، بیان خداوند، در این باب که اهل کتاب، ناگهان و بی سابقه و مقدمه، عیسی و عزیر را فرزندان خدا دانسته اند، توأم با حیرت است و گویی انحرافی چنین عظیم و وسیع را در میان اهل کتاب، باور ندارد. چنین بازگشتی از سوی اهل کتاب به توحش و کفر پیش از موسی، چنان که کردارهای تاریخی و کنونی شان نیز گواهی می دهد، در واقع رجوع به ماهیت اصلی گردآمدگان در این محراب هاست، که از جمله در پنج قرن اخیر، بی تعهد و توجه و اعتنا به حساب رسی خداوند، با بر دوش و دست گرفتن صلیب عیسی و ستاره ی داود، به میزانی در جهان فساد و کشتار و غارت کرده اند که مختص وحوش و بی اعتقادان به نظارت الهی و روز جزاست. مورخ می تواند با اندکی دقت و با ملاحظه و مقایسه خطاب های خداوند به اهل کتاب، که از این پس «مشرک» خوانده شده اند،

دریابد که طرح موضوع فرزند داشتن خداوند، از سوی یهودیان و مسیحیان، عکس العملی است که آنان، پس از شکست کامل در ارائه ی منطق و بیان، در مواجهه با پیامبر و قرآن و قطع ارتباط کامل مسلمین با آنان، اختیار کرده اند. آیات الهی در این باره چنان کاشفانه و توأم با شگفتی است که به کمال، نوظهور بودن این ادعای اهل کتاب به زمان پیامبر اسلام را معلوم می کند. تشخیص این که یهودیان و نصاری از طرح چنین ادعای گزافی چه حاصلی می برده اند، در جزییات، جز به حدس و گمان ممکن نیست، اما به خوبی از این منظور آنان پرده برمی دارد، که از این راه، میان خود و مسلمانان دیوار بلند ابدی و عبور ناشدنی کشیده اند. بدین سان با ظهور اسلام، بی حاصلی و عقب ماندگی و کهنگی و ضعف و ارتجاع معتقدان و پیروان کنیسه و کلیسا به حدی آشکار می شود که می بینیم در مقابله با نواندیشی، از بنیان اعتقادات پیشین خویش دست شسته و یکتایی خداوند را نیز منکر شده اند. در حقیقت بازگشت اهل کتاب از یکتاپرستی و قرار دادن شریک و خانواده برای خداوند، نوعی قهر و تلافی جاهلانه نسبت به نازل کننده ی قرآن و مبعوث کننده ی پیامبر اسلام است!

«**قالوا اتخذالله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات و ما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی الله ما لا تعلمون**. گفته اند که خدا فرزندی گرفته، ستایش بر او که غنی و مالک تمام اجزاء زمین و آسمان است. نزد شما در این ادعا دلیلی نیست. در باب خدا چیزی را می گویید که نمی دانید». (یونس، ۶۸)

در این آیه نیز سایه ای از حیرت و ناباوری الهی از این گردش ناگهانی تابعین تورات و انجیل به شرک و جمود و برگشت به بی منطقی مطلق، دیده می شود. می پرسد مالک اجزاء تمام هستی، به فرزند چه نیازی دارد و اعلام می کند که مشرکین، بی عرضه ی هیچ دلیل، مدعی مطلبی شده اند که در آن باب نادان کامل اند.

«**و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت**

قلته فقد علمته تعلم فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک انک انت علام الغیوب. ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و انت علی کل شیء شهید. و خدا گفت ای عیسی! آیا به مردم گفته‌ای که تو و مادرت را به جای خدا بگیرند؟ گفت پروردگارا ستایش تو راست این حرف نادرست از من نیست، اگر گفته بودم تو آگاه‌تر بودی زیرا ضمیر مرا می‌دانی و من از ذات تو بی‌خبرم و تو بر امور غیب اعلم ترینی. من به آنان جز فرمان تو را نگفتم که الله پروردگار من و پروردگار خود را بپرستید و تا درمیان شان زندگی می‌کردم، بر این مطلب ناظر بودم و چون مرا میراندی، تو از آن‌ها مراقبت کردی و خود ناظر بر تمام اموری». (مائده، ۱۱۶، ۱۱۷)

این دو آیه از عجایب بیان در قرآن معزز و نشان نهایت تحیر الهی از بروز شرک در میان اهل کتاب پیشین تا اندازه‌ای است که پیشینه‌ی آن را، به نحوی که می‌خوانید، از عیسی بن مریم می‌پرسد. مکالمه‌ی مستقیم و خطاب بی‌واسطه‌ی الهی به عیسی بن مریم در این دو آیه، نخست انحصار همصحبتی مستقیم خداوند با موسی را می‌شکند و عنوان کلیم‌الله را که یهودیان، این همه بر روی آن مانور می‌دهند، عیسی بن مریم را نیز شامل می‌شود و در عین حال این آیات عالی‌ترین گواه و تایید بر این مطلب است که بروز شرک در میان یهود و نصاری، امری قدیم نیست و در حیات و حضور پیامبر رخ داده است، زیرا در گفتارها و خطاب‌های متبادله‌ی نخستین با اهل کتاب، که جزء به جزء بررسی شد، نه فقط آثاری از خشم الهی، ناشی از بروز شرک در میان اهل کتاب، دیده نمی‌شد، بل در آیاتی بر یکتاپرست بودن آن‌ها تصریح و تأکید می‌شود. در این صورت آیا بازگشت یهود و نصاری از یکتا پرستی، به عنوان بخشی از ستیز با دین جدید، گواهی نمی‌دهد که آنان را باید دشمنان دانا و همیشگی و به هر شیوه و شکلی برای مسلمین و اسلام شناخت و حضور تحمیلی آنان در سرزمین و میان مسلمین را خطری جدی گرفت؟

«**قل ای شئ اکبر شهادة قل الله شهید بینی و بینکم و اوحی الی هذا القران لانذرکم به و من بلغ ائنکم لتشهدون ان مع الله الهة اخری قل لا اشهد قل انما هو اله واحد و اننی بریء مما تشرکون... و یوم نحشرهم**

جمیعا ثم نقول للذین اشرکوا این شرکاؤکم الذین کنتم تزعمون. بگو کدام گواهی بالاترین گواه است. بگو خداوند که این قرآن را به من وحی فرستاده، گواه است تا به شما اندرز دهم و ابلاغ کنم. آیا معتقدید که همراه الله خدایان دیگری وجود دارند. من چنین عقیده ای ندارم. خدا را جز به یکتایی نمی شناسم و از آن چه شریک خدا می شمارید، بیزارم... روزی که همه را گرد آوردیم، به آن ها که برای خدا شریک قائل می شوند خواهیم گفت: کجایند آن شریکان خدا که زعیم می گرفتید». (انعام، ۱۹ و ۲۲)

اظهار خشم و نفرت خداوند و در عین حال خفیف انگاری مشرکین در این دو آیه، موجب شگفتی فراوان است، زیرا به پیامبر گرامی فرمان می دهد که نسبت به شرکای ادعایی برای خداوند اعلام برائت و بیزاری کند و آن گاه که این شرکاء قراردادی اهل کتاب، پیامبران خداوندند؛ بدین وسیله نهایت خشم و نفرت خدا، نسبت به یهود و نصاری اعلام می شود.

«**لقد کفرالذین قالوا ان الله هو المسیح ابن مریم و قال المسیح یا بنی اسرائیل اعبدوا الله ربی و ربکم انه من یشرک بالله فقد حرم الله علیه الجنة و مأوائه النار و ما للظالمین من انصار... ما المسیح ابن مریم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صدیقة کانا یأکلان الطعام انظر کیف نبین لهم الایات ثم انظر انی یؤفکون**. بی شک کافرند آن کسان که مسیح پسرمریم را خدا انگاشتند. مسیح خود می گفت ای بنی اسرائیل خداوند را بپرستید که پروردگار من و شماست. هر کس برای خدا شریکی بشناسد بهشت بر او حرام می شود، جایگاه او آتش است و یاوری نخواهد داشت... مسیح پسر مریم جز پیامبری همانند پیامبران پیش از خود نبود، مادرش زنی صادق بود که هر دو طعام می خوردند. بنگر که چه گونه نشانه ها را بر آنان برمی شمریم و سپس ببین چه گونه از خود دروغ می سازند». (مائده، ۷۲ و ۷۵)

این آخرین استدلال و ارائه ی بیانات و بینات و آیاتی است که با زبانی همه فهم، بنده بودن عیسی و عزیر را بیان می کند. خداوند در تمثیلی روزمره و قابل لمس توجه می دهد که عیسی و مادرش، همانند تمام آدمیان دیگر غذا می خورده اند و از زبان شخص عیسی، تسلیم به یگانگی خداوند را یادآور می شود و از دوگانه اندیشی نسبت به ذات پاک الهی نهی می کند، اما هیچ یک از این تمهیدات و تحولات، چنان که هنوز هم شاهدیم، در

بازگرداندن یهود و نصاری به یکتاپرستی، مؤثر نمی‌افتد و سعی نهایی مستتر در این آخرین آیات، که هنوز در بطن خود نصیحت‌آمیز است، باز هم در ارتفاع و ارتقاء اهل کتاب تأثیری ندارد.

«**و قالوا اتخذ الرحمن ولدا. لقد جئتم شیئا ادا. تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا. ان دعوا للرحمان ولدا.** گفتند که خدای رحمان فرزندی گرفته است. چه سخن زشتی ادا کرده‌اند. نزدیک است که از این سخن، آسمان‌ها و زمین از هم بپاشند، کوه‌ها فروریزند و به راه افتند، زیرا برای خدا فرزند قائل شده‌اند. (مریم، ۸۸ تا ۹۱)
ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر مادون ذلک لمن یشاء و من یشرک بالله فقد افتری اثما عظیما. به درستی که خداوند، گناه شرک را نمی‌آمرزد و از هر گناه دیگری درمی‌گذرد. کسی که برای خدا شریک شناخت، مرتکب افترا و گناه بزرگی شده است». (نساء، ۴۸)

بر اثر این بهتان سراسر نادانی یهودیان و مسیحیان، خداوند شیرازه‌ی هستی را درهم ریخته می‌گوید و بازگشت توبه کارانه از شرک را رد می‌کند. چنین گفتاری به واقع در پایان یک سلسله اتمام حجت‌ها و استدلال‌هاست تا سرانجام بدانیم که یهودیان و مسیحیان، از هیچ طریقی به الزامات و محدودیت‌های یکتاپرستی گردن نخواهند گذارد. آن‌ها به مراتب بدتر از بت پرستان و بی‌خدایان، در عین آگاهی و عدول حسابگرانه، برای توجیه حرص و خشونت و بی‌اعتنایی به حقوق دیگران، مراتب متعددی برای توسل و تبرئه‌ی خویش طی کرده و می‌کنند و چنان خشم خدا را برانگیخته‌اند که آن‌ها را در «اسفل السافلین» خطاب‌های قرآنی می‌یابیم.

«**ان الذین کفروا من اهل الکتاب والمشرکین فی نار جهنم خالدین فیها اولئک هم شر البریة.** به کفر برگشتگان اهل کتاب و مشرکین آن‌ها تا ابد در آتش می‌مانند، چرا که بدترین آفریدگان‌اند. (بینه، ۶)
یا ایها الذین امنوا انما المشرکون نجس فلا یقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عیلة فسوف یغنیکم الله من فضله ان شاء ان الله علیم حکیم. قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله و لاتالیوم الاخر و لایحرمون ما حرم الله و رسوله و لا یدینون دین الحق من الذین اوتوا الکتاب حتی یعطوا الجزیة عن ید و هم صاغرون. ای ایمان‌آوردگان، مشرکان را نجس

بدانید. و پس از این سال نباید به مسجدالحرام نزدیک شوند و اگر بیم کسادی و فقر دارید، به عنایت و اراده ی خدا توانگر خواهید شد. زیرا خدا دانا و حکیم است. **با اهل کتابی که به خدا و روز جزا و حرام شده ی از سوی خدا و رسول اش اعتقاد و ایمان ندارند و به دین حق نمی پیوندند**، ستیزه کنید تا در نهایت ذلت و به دست خود جزیه دهند». (توبه، ۲۸ و ۲۹)

از این گفتار الهی در باب یهودیان و مسیحیان نمی توان سرسری گذشت و به تعارف برگزار کرد. هیچ گروه و فرقه ی دیگری، جز رباخواران که همان یهودیان اند، از شمول پذیرش توبه خارج نشده اند، خداوند، معتقدان به هیچ قوم و دین و عقیده و مشرب دیگری، جز اهل کتاب مشرک شده را، نجس نخوانده و نه کافران و صائبین و مجوسان، بل تنها مشرکین ناپاک را، مستحق ادای جزیه شمرده است. این پست ترین و بی حرمت ترین موضعی است که خداوند، اهل کتاب پیشین را به آن می راند. آیا نزول جایگاه یهود و نصاری، تا مرحله ی نجسان مورد تنفر خداوند و کسانی که باید با دست خویش و در نهایت مذلت جزیه بدهند، فرمان قرآن نیست؟ شگفتی بسیار آن جا بروز می کند که می بینیم خداوند اهل کتاب پیشین را به کلی از هویت دینی تخلیه می کند و با صفات «اهل کتابی که به خدا و روز جزا و رعایت تحریم ها بی ایمان شده اند» می خواند!

«**و لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق و ان الشیاطین لیوحون الی اولیائهم لیجادلوکم و ان اطعتموهم انکم لمشرکون**. اگر ذبحی را که نام خدا بر آن یاد نشده بخورید، نافرمانی کرده اید، شیطان به دوستان خویش ندا می رساند در این باره با شما مجادله کنند و اگر پیرو ایشان شدید، خود از مشرکان اید. (انعام، ۱۲۱)

و لا تنکحوا المشرکات حتی یؤمن و لامة مؤمنة خیر من مشرکة و لو اعجبتکم و لا تنکحوا المشرکین حتی یؤمنوا و لعبد مؤمن خیر من مشرک و لو اعجبکم اولئک یدعون الی النار والله یدعوا الی الجنة والمغفرة باذنه و یبین ایاته للناس لعلهم یتذکرون. با زنان مشرکه، تا ایمان نیاورده اند ازدواج نکنید. همانا کنیز مؤمن به تر از آزاد مشرکه و مورد پسند شماست و به مردان مشرک تا ایمان نیاورده اند همسر ندهید، برده ای مؤمن از آزاد مشرک و موردپسند شما به تر است. آن ها شما را به جهنم می برند و خداوند به اذن خود به آمرزش و بهشت می خواند و نشانه های خود را آشکارا

بیان می کند، باشد که بیاندیشید». (بقره، ۲۲۱)

این آیات اعلام قطع نهایی تمام مراودات وپایان رعایت ها ونیز مبداء رویارویی خداوند و پیامبر و مسلمین با یهود و نصاری در اواخر حیات پیامبر بزرگوار اسلام است. همان خداوندی که تناول غذا و ازدواج با اهل کتاب را مجاز می گفت، اینک و در حالی که زن و مرد مشرک را در پایین ترین درجات اجتماعی و نازل تر زیردستان قرار می دهد، همسفره بودن و همسری با آنان را نهی می کند. باید این فرامین الهی را اندک مایه نگیریم، هنوز و تا ابد، یهود و نصاری را نجس شماریم و مستحق ادای جزیه بدانیم. آیا این احکام الهی با آن حضور طلب کارانه و توطئه گرانه ی یهود و نصاری در سطوح مختلف جوامع مسلمین، که در سرزمین ما حق اشغال کرسی قانون گذاری را نیز از زمان مشروطه تاکنون گرفته اند، منطبق است؟ و اگر نیست، در همین زمان که یهود و نصارای مشرک، از کشتن شیرخوارگان مسلمان نیز، از جمله در فلسطین و عراق و افغانستان، وحشیانه لذت می برند و به سبب ناباوری نسبت به خدای واحد و قهار، از روز جزا بیمی ندارند، چه کسان و با چه انگیزه ای، علی رغم تجربه و توجه و توصیه ی خداوند، مسلمانان را به گفت و گوی دوباره با مشرکین، در حالی که نام فریب کارانه ی متمدنین بر آنان گذارده اند، دعوت می کنند؟ اینان یا منشور قرآن در باره مشرکان را نخوانده اند و یا قرآن دیگری در اختیار خود دارند.

مباحثی که گذشت، با قصد تفسیر و یا ارائه ترجمه امین و منطبق تری از قرآن مبارک، به میان نیامد. نگاه مورخانه بر سندی مطمئن و همزمان از وقایع دوران حیات پیامبر در انقلاب کبیر ظهور اسلام بود. در این جا، کتاب خدا را عابدانه قرائت نکرده ام، کاشفانه در آیات آن به دنبال حوادثی بوده ام که به طورطبیعی می توانست در فضای طلوع اسلام رخ داده باشد. اینک به یقین می دانم که در قرآن، برقراری ارتباط با آیات الهی، تنها به قصد تقرب و کسب ثواب تعیین نشده و تمرین های مسابقه وار در عرضه

و ارائه ی آن، با الحان فنی بسیار خوش، گرچه مطبوع و مؤثر، اما مقصد اصلی نازل کننده ی قرآن نبوده است. قرآن را برترین و دقیق ترین و همزمان ترین سند تاریخی شناختم که قابل رجوع در باب سال های نخست طلوع اسلام برای هر اهل تحقیقی است و بر مبنای آن، اثبات غزواتی از قبیل آن چه در کتاب های بی هویت موجود، که در سده هایی پس از درگذشت رسول خدا ثبت شده، ناممکن است. قرآن نه فقط چنان که وانموده اند، جنگ نامه نیست، بل جز به مصالحه و مراقبه و مسامحه ندا نمی دهد، مدعیان پیوستن به اسلام باید آن را کتاب بالینی خود بگیرند و چندان به تکرار و به دقت بخوانند تا در جزییات امور روزانه و در ارتباط با دیگران، از زن و فرزند و همسایه و مسافر و مشتری و حاکم و ظالم و مشرک و مؤمن، فرامین آن منظور شود و فراموش نکنیم که میزان سنجش اعمال ما، پیوسته در دست خداوند است، از ستم و طغیان و ندیده انگاری حقوق دیگران و دل بستگی به دنیا و دارایی های آن دست بشوییم، حق را عزیز بداریم و با باطل ستیزه کنیم.

اسلام و شمشیر، ۳۵

بررسی اصلی ترین مسائل مندرج در کتاب خدا، که متضمن سفارشات اخلاقی و رفتارهای موجه انسانی، بازگویی عبرت آموز سرنوشت پیامبران و سوداهای بر باد رفته ی امت های سرکش و نمایش تلاش برای به راه خدا خواندن کافران و اهل کتاب است، جست و جوی آثار و عوامل مداخله ضربه ی شمشیر در گسترش اندیشه ی اسلامی را ناکام می گذارد و آن گاه که در کتاب بی بدیل قرآن، حتی در مقابله با مشرکان نیز، که موجب بروز نهایت غضب الهی بوده اند، توصیه ای به کاربرد خشونت نمی بینیم، پس سئوال کنیم این همه ادعاهای پیچ در پیچ و پوچ، در ثبت توسل بی وقفه ی مسلمانان به سفاکی، در مسیر تبلیغ و توصیه ی اسلام، از چه مراکزی بیرون خزیده و بر چه اسنادی استوار بوده اند؟ آشنایی با تمام مکتوباتی که هر مؤمن به اسلام را، از آغاز با شمشیری به دست و میان دندان ها نمایش می دهد، از فرط فراوانی عنوان و اوراق، ناممکن است، اما یافتن «ام الاباطیل» و «اب الخرافات» آن ها، دشوار نیست، که از چند کتاب افزون نمی شود: تفسیر عتیق نیشابوری، معروف به سورآبادی، و تاریخ نامه ی طبری، منسوب به بلعمی و بالاخره کتاب «حدیث قدسی» از «شیخ محمد ابن حسن حر عاملی».

«اطلاع ما نسبت به خصوصیات شخص مصنف بسیار کم و تا چندی پیش منحصر بود به ذکری که به اختصار و استطرادادا از او و یا از تفسیر او در انیس التائبین و وجوه قرآن حُبیش تفلیسی و تاریخ گزیده و کشف الظنون و در نسخ این تفسیر آمده است : لیکن پس از انتشار مقاله ای از راقم این سطور، در خصوص این تفسیر و نسخه ی تربت شیخ جام، استاد اجل بدیع الزمان فروزان فر، مدظله العالی، این شاگرد دیرینه ی خود را به آن چه در نسخه ی عکسی «کتاب السیاق» تألیف ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی، متوفی در ۵۲۷، که ذیلی است بر تاریخ حاکم در تاریخ نیشابور، درباره ی ابوبکر عتیق آمده است، راهنمایی فرمودند و آن این است : «عتیق بن محمد السوربانی ابوبکر شیخ طائفة ابی عبدالله فی عصره بنیسابور، صوام بالنهار قوام بالليل، عابد مجتهد فاضل توفی فی صفر سنة أربع وتسعين وأربعمائة». (یحیی مهدوی، قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری،مقدمه، ص دوازده)

از این قبیل یادها و یادداشت های چند سطری، به خصوص که در پی جعل نام آن ها، ذکر مسقط‌الراس فارس نیز اضافه باشد، در لابه لای اوراق کتاب هایی که قصد تأیید مقام و نام و آثار این قبیل مؤلفان بدون شناسنامه و ناشناخته را دارد، سخت مورد تردید و نیازمند بازبینی اصل نسخه هاست تا رد پای خیل جاعلان فرهنگی خوش نشین در اورشلیم را گم نکنیم و هنرنمایی های آنان در حقه بازی را دست کم نگیریم. اما در مورد عتیق نیشابوری، که به سورآبادی مشهورتر است، و تفسیر او، آرزو می کنم چنین چهره ای، چنان که می گویند در قرن پنجم هجری زیسته باشد، زیرا فقط یک نگاه کوتاه بر تفسیر او، ما را به این یقین می رساند، که تألیف و تدوین این تفسیر جز با قصد تمسخر قرآن، تشکیک در آن و انحراف ذهن در باب آیات الهی ساخته نشده وچنان که در بررسی خواهید خواند، هیچ زبان و بیانی نمی تواند وسعت صدمه ای را که تفسیر سورآبادی بر باور مسلمین در پذیرش مجموعه ای از خرافات و موهومات و تشکیکات وارد آورده، ارزیابی کند و گرچه گزینش نمونه هایی از پنداربافی های او بر من بسیار گران و ناپسند بود، اما با همین چند الگو که در این بازخوانی نسبتاً طویل می آورم، بر هر صاحب نظری معین و معلوم خواهم کرد که «تفسیر سورآبادی» سراسر ابراز کفر و شرک و ظهور

شعبده بازی محض در سخن است و به هیچ قصدی جز تخفیف فرامین و فرموده های الهی در قرآن مبین فراهم نشده، چنان که آدمی تحریک می شود تا از گوش های کر نشده بپرسد چه گونه و با چه قصدی این همه سرمایه بر سر تبلیغ این تفسیر گذارده اند که هیچ لغو و ناپسند و خرافه ای در باب اسلام و قرآن در هیچ محفل و منبری بر زبان گوینده ای آگاه و ناآگاه نمی گذرد، که انعکاسی از تفسیر سورآبادی در آن نباشد و هیچ گزافه و خرافه و شبهه و شک و افسانه و اتهامی بر قرآن نیست، که این تفسیر در عرضه و عنوان آن، امام و پیشوا و آغازگر و پیش تاز شمرده نشود.

«اینک خدای مهربان را سپاس که مؤسسه ی «فرهنگ نشر نو» به کمک فرزندان زنده یاد سعیدی سیرجانی، صهبا و ساغر و سایه، در طبع این اثر گران مایه که از مهم ترین آثار قرن پنجم هجری و مشتمل بر فوائد زبانی و لغوی و ادبی و آئینی بسیار و یادگار گران قدری از مصحح صاحبدل و صاحب قلم آن است اهتمام نموده است. همچنین از طرف خود و خانواده و دوستان همسرم از استاد دانشمند عالیقدر جناب آقای دکتر عطاءالله مهاجرانی سپاس گزارم که ضمن همه ی خدمات درخشان علمی و فرهنگی خود، موانع را از سر راه نشر این کتاب برداشتند. در پایان سخن از آقای محمدرضا جعفری هم باید تشکر کنم که در غلط گیری چاپی کل تفسیر اهتمام ورزیدند و در این همه سال در نگرانی های ما سهیم بودند **و در این بازار بی رونق کتاب از صرف هزینه ی سنگین برای نشر تفسیر سورآبادی نهراسیدند و آن را به صورت حاضر به چاپ رسانیدند**». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، پیش گفتار، صفحه ی ۲)

علاوه بر کوشش های پیشین، در همین اواخر هم، پنج مجلد نفیس، به سعی کامل زبدگانی در امور فرهنگ، به بازار کتاب ریخته اند که ظاهراً شبهه ای بر اسلام خواهی هیچ یک از آنان نمی رود، تا به تعیین و گمان و توصیه ی پیش گفتارنویس کتاب، اهل علم با اثری «مشتمل بر فوائد زبانی و لغوی و ادبی و آئینی» مؤلف ناشناسی از قرن پنجم آشنا شوند و مورد نظر من، در این بررسی عمدتاً اشاره ای رسواساز به همان به اصطلاح فوائد آیینی کتاب تفسیر عتیق نیشابوری است. در عین حال وسوسه می شوم که از مبتدای نقل زیر، که فراوانی تفسیرهای قرآن را تبلیغ می کند، در اثبات

نوساز بودن تفسیر عتیق نیشابوری سود برم، زیرا زندگی سورآبادی را در قرن پنجم گفته اند و از آن که قابل اثبات است خط فارسیان و اعراب تا قرون دراز استعداد کتاب نویسی نداشته، پس نمی توان پذیرفت در روزگارانی چنان فاقد امکان و چنین دور، به قرنی، چندان تفسیر قرآن به بازار آمده باشد که عتیق نیشابوری آن ها را به «بسیار» لفظ کند و البته از قبیل چنین گاف ها، در این کتاب فراوان است، که به هنگام خبر خواهم داد، هرچند این نوشته، در باب دیگری است:

«بدان که **قرآن را تفسیرها بسیار کرده اند** لکن نکوترین آن است که رسول کرد و از پیغمبر علیه السلام روایت های بسیار کرده اند لکن معروف تر آن است که عبدالله عباس رضی الله عنه روایت کند زیرا که او حریص تر بود بر تفسیر قرآن، گفت که: چون پیغمبر علیه السلام از این جهان برفت من پانزده ساله بودم و هیچ آیت نبود در قرآن که نه من چند بار تفسیر آن از رسول بشنیده بودم و معانی آن معلوم کرده. و نیز پیغمبر علیه السلام او را بستود به علم و تفسیر قرآن و گفت: اعلمکم بالقرآن عبدالله بن عباس، و نیز گفت: حبر هذه الامة عبدالله بن عباس، و نیز رسول او را دعا کرد و گفت: اللهم فقهه فی الدین و علمه التأویل». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، پیش گفتار، صفحه ی ۷)

چه گونه ما را به تمسخر گرفته اند آن گاه که می گویند پسرکی به زمان درگذشت پیامبر، ۱۵ ساله، به نام ابن عباس، «هیچ آیت نبود در قرآن که نه چند بار تفسیر آن از رسول شنیده باشد» خدا را که اگر هم به گهواره از پیامبر تفسیر شنیده باشد، چنین ادعایی بر او گوارا نیست. این نقل تنها در کار صدور جواز نیاز قرآن به تفسیر وحتی تأویل، از زبان پیامبر اعظم، و به روایت عتیق نیشابوری است! برای شناخت صاحب این سخن و نیز کسب عیار صحت این مدعا، از میان بسیاری نمونه های دیگر در تفسیر او، کفایت می کند تا به سطور آغازین کتاب عتیق نیشابوری رجوع دهم، که به تفسیر پنج آیه ی نخست سوره ی بقره پرداخته است:

«از سر سوره تا «أولئک هم المفلحون» در حق مؤمنان است و خاص در حق عبدالله سلام. حق تعالی چهل جای او را در قرآن بستوده و ثنا گفته، و او امام اهل تورات بود به شام». (یحیی مهدوی، قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر عتیق نیشابوری، ص ۲)

به عمد این نقل را، که با قرینه ی آن درمجلدات تفسیرسورآبادی برابر است، از کتاب قصص قرآن یحیی مهدوی برداشته ام، تا بعدها معلوم کنم چه کسانی امام تمسخرکنندگان اسلام و قرآن، یعنی صاحب تفسیر سورآبادی، عتیق نیشابوری را، مشتاقانه و مخلصانه تبلیغ کرده اند و اعلام کنم که در میان آنان یحیی مهدوی نیز نشسته است که با او و تعلقات اش در این بررسی آشنا خواهیم شد. اما غرض اولی واصلی من از انتقال نقل فوق آن است که بخوانید عتیق نیشابوری، چنان که درمتن تفسیر او به صدها نمونه ی دیگر برمی خوریم، از انتساب هیچ بهتان و اتهامی به قرآن و پیامبر و ازنقل هیچ افسانه و افسونی درباب بارگاه الهی ابا ندارد، چنان که آشکارا نوشته است، قرآن در چهل موضع، امام اهل تورات به شام، یعنی عبدالله سلام را، نواخته و ستوده است. آیا کسی در سراسر قرآن نام و ذکری از عبدالله سلام به یاد می آورد؟! پس بدانید برابر دروغ ساز افراطی بی لگامی قرار داریم که شرم و حیا و محدوده و محیط در بیان و کلام نمی شناسد و الخناسی است که جهان اسلام در پرهیز از نوشته های او، به عنوان یکی از جمیل ترین سعی یهودیان در تخفیف آیات الهی و دامن زدن بر رسوخ خرافات در پذیرش های اسلامی، موظف است.

«**و قضینا الی بنی اسرائیل فی الکتاب**، یا: اخبرنا و اعلمنا و حکمنا: آگاه کردیم ما و قضا کردیم فرزندان یعقوب را در تورات لتفسدن فی الارض مرتین: که هر آینه شما تباهی کنید در زمین مقدس دوباره و لتعلن علوا کبیرا: و برتری کنید ـ یا: از حد درگذرید به فساد و معاصی ـ از حد درگذشتنی بزرگ. **سئوال**: چرا لتعلن به حذف واو است و لتبلون به حرکت واو؟ جواب گوییم گر لتعلون به واو گفتی التقاء ساکنین افتادی اما لتبلون واو آن مبسوط است اگر آن را حرکت ندادندی التقاء ساکنین بودی زیرا گفت لتبلون. فاذا جاء وعد اولیهما: چون فرا رسد وقت اول تباهی شما بعثنا علیکم عبادا لنا: برگماریم بر شما بندگانی که ما را اند خداوندان نیرو و حرب سخت. و آن بندگان بخت نصر و قوم او بودند و بخت نصر مردی بود گور از اولاد کیقباد نام اش کیکورش، گویند به خُردکی بدخوی بود، مادر وی با وی درمانده بود و دایگان با وی درماندند وی را ببردند از خشم در زیر درختی بنهادند، ماده سگی در بن آن درخت بچه داشت ایشان را شیر می داد و آن کودک را نیز شیر می داد تا آن

کودک به شیر سگ برآمد کودکی نیکو روی و زیرک و ناباک. و اهل کتاب نعت و صفت او در کتاب ها خوانده بودند که وی پدید آید و بنی اسرائیل را مستأصل و مسجد بیت المقدس را ویران کند و صخره را بکند و اهل مقدس را همه بکشد، تاریخ آن نگاه می داشتند، چون او به هفت سالگی رسید روزی در میان کودکان بازی می کرد. حکیمی از حکماء بنی اسرائیل در وی می نگریست به فراست بدانست که او است دشمن بنی اسرائیل که هلاک ایشان بر دست او خواهد بود. بنی اسرائیل را بگفت، کس فرا کردند تا او را هلاک کند. آن کس او را در میان کودکان یافت در بازی، وی را بفریفت و با یک سو برد تا گلوی او باز برد، جبرئیل آمد او را از دست ایشان بستد وقتی دیگرحکیمی دیگر زیشان او را دید که به انگشت بر خاک زمین مسجد بیت المقدس را صورت می کرد راست چنان که آن بود و آن را نادیده و صفت آن را ناشنیده صورت همی کرد و همی محود، آن حکیم در وی می نگریست، وی را پرسید که «تو آن جا رسیده ای و آن مسجد را دیده ای». گفت «نه». گفت «صفت آن شنیده ای؟». گفت «نه». و آن حکیم آن مسجد را دیده بود راست بر آن نشان که وی صورت آن می کرد و همی محود، وی را از آن عجب آمد بدانست که او است که مسجد بیت المقدس را ویران خواهد کرد. زمانی در وی نگریست تا وی صورت آن تمام بکرد، پس دست بدان فرود آورد همه را بمحود. آن حکیم گفت الله اکبر جز آن نیست که من می اندیشم. آن گه به حاجت از وی درخواست که مرا خطی ده بر آن که چون ملک گردی مرا نکو داری. وی او را خط داد. و در آن روزگار ملکت جهان سلیمان داشت، چون سلیمان بمرد عجم بخت نصر را به ملکت بنشاندند». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ص ۱۳۵۳)

نخست دریابید پیشنهادهای عتیق نیشابوری در جایگزین های «قضینا» را، سپس بخوانید پاسخ بر آن شبهه ی نقص در بیان الهی به صورت سئوال را، که خود موید شبهه است و بنگرید کینه کشی این یهودی خالص نسبت به بخت النصر ویران کننده ی اورشلیم را، با ادامه ای در ۲ برگ، که با فصاحت و صراحت تمام و به بهانه ی تفسیر آیه ی پنجم از سوره ی اسری، بخت النصر را «مادر سگ» می خواند! آیا در قرآن نامی از بخت النصر و یا چنین حکایتی درباره ی او آمده است؟ پس علنا ببینید قصد بنیان گذاران ناشناس مکتب تفسیر و تأویل را، تا قادر شوند مقدرات و علائق و سلائق و سهل انگاری ها و سوداهای خویش را به قالب کلام خدا بریزند و به کام خلق سرازیر کنند. چنان که سورآبادی در تفسیر آیه ی

نخست سوره ی اسری، در صفحاتی افزون بر سی شماره، سفرنامه ای از قول پیامبر اعظم در باب سیر در هفت آسمان می آورد، که تنها موجب تخفیف تصور در باب بارگاه خداوندی است.

«ابن عباس گوید رضی الله عنه درحدیث معراج مصطفی علیه السلام که او گفت: شب دوشنبه از ماه ربیع الاول در خانه ی امه هانی خواهر علی رکعتی چند نماز کردم سر فرا نهادم. جبرئیل آمد گفت: یا محمد قُم برخیز که امشب شب تو است، خداوندت می سلام کند و مرا فرستاد تا تو را ببرم تا ملکوت هفت آسمان و هفت زمین و عجایب آن از عرش تا تحت الثری فرا تو نمایم. من برخاستم و دو رکعت نماز کردم و بیرون آمدم، نگه کردم میکائیل را دیدم با یک سو ایستاده با هفتاد هزار فریشته و اسرافیل از دیگر سو با هفتاد هزار فریشته و براقی در میان بداشته سپید چهارپای، مه از خری و که از استری، روی او چون روی مردم، سر او چون سر اسب، گردن او چون گردن شیر، سینه ی او چون سینه ی شتر، پشت او چون پشت شتر، پاهای او چون پاهای گاو، دنبال او چون دنبال پیل، زینی بر پشت او نهاده از یک دانه مروارید سپید، رکاب اش از یاقوت سرخ، لگام اش از زبرجد سبز، هرگز من مرکب ندیدم از او نیکوتر، میکائیل لگام اش گرفته و اسرافیل رکاب اش گرفته. جبرئیل مرا گفت «ارکب یا محمد». گفتم «این چیست؟». گفت «این براق است از بهشت آورده مرکب تو را». من قصد کردم که بر وی نشینم، براق همی پشت برآورد، باز آن مانست که به آسمان رسید، نگذاشت که من بر وی نشستمی. جبرئیل براق را گفت: «همی نمی دانی که این سوار کیست؟ سید اولین و آخرین محمد مصطفی». براق چون این سخن بشنید پشت فرو داشت چنان که شکم اش به زمین رسید و عرق از وی درگردید از تشویر. آن گه با جبرئیل به سخن آمد گفت «یا جبرئیل، مرا به وی حاجت است». جبرئیل گفت «آن چیست؟». گفت «آن که روز قیامت مرکب او من باشم». جبرئیل آن شفاعت بکرد، رسول علیه السلام اجابت کرد و برنشست. آن گه جبرئیل دست به پشت مصطفی صلی الله علیه و سلم باز نهاد گفت «سر علی برکة الله، در این راه عجایب بینی و معنی های آن بندانی تا من تو را بنگویم و منادیان تو را از هر سوی آواز دهند، نگر اجابت نکنی تا حرم، تو را بگویم که آن چیست». همی براق به رفتن آمد میان آسمان و زمین هر چند چشم اش کار کردی به یک گام نهادی، چون به بالا رسیدی پایش دراز گشتی و دو دست اش کوتاه شدی چون فرا شیب رسیدی دو دست وی دراز شدی دو پایش کوتاه». (همان، ۱۳۳۲)

و این جهاز آغازین آن سفر است که عتیق نیشابوری از قول یکی ناشناس تر

از خود می آورد، ابن عباس نام، که چیزی از او، جز شهرت اش به ابتکار در جعلیات نمی دانیم. عجیب است که شمایل براق، در باسمه های سقا خانه ای رنگینی که گاه مورد برآورده شدن حاجت نیز قرار می دهند، درست با وصف عتیق از براق برابر است!!؟ آیا چه میزان مضحکات در این مقدمات سفر می یابید و آیا سازنده ی این مبهمات، پانصد سال پس از نزول تنها یک آیه، از ابتدای سوره ی اسری، در باب سیر بنده ای از بندگان خدا، که اشاره ی صریحی هم به پیامبر بزرگوار ندارد، از مسجد الحرام تا مسجد الاقصی، در پی ادای کدام حیله گری بوده است تا در پناه تفسیر آن تنها آیه، همه چیز در بارگاه الهی را، ضمن نمایش نامه ای خبیثانه، روده درازانه و مهوع، به تمسخر گیرد. اگر این اباطیل و اوهام که او می آورد، تفسیر بر قرآن است، پس چرا در قرآن های طاقچه ی خانه ها، بندی از آن را ندیده ایم و اگر هرکسی مجاز است تا به بهانه ی تفسیر، هر حکایت نابابی را از برداشت و برآورد خود، بر قرآن اضافه بیاورد، پس معیار صحیح و سقیم در این میانه چیست؟

«فراتر شدم فریشته ای را دیدم ترش روی که هیچ نکمارید (نمی خندید)، گفتم «یا جبرئیل، آن کیست؟». گفت «او مالک است خازن النار، هرگز تا او بودست در کس نکماریدست». مرا ترحیب کرد. من او را گفتم «درکات دوزخ را به من نمای». وی مرا به دوزخ برد، نگه کردم بر در دوزخ نبشته ای دیدم و ان جهنم لموعدهم اجمعین. در دوزخ نگرستم مردانی را دیدم که لب های ایشان را به مقراض آتشین می بریدند، گفتم «یا جبرئیل، ایشان که اند؟» گفت «ایشان سخن چینانند». و گروهی را دیدم زبان های ایشان را پس قفاهای ایشان بیرون می کشیدند و علمه علمه ی آتش از آن همی برآمد، گفتم «یا جبرئیل، ایشان که اند؟». گفت «سوگند خوارگان به دروغ». و زنان را دیدم به گیسوها آویخته عذاب می کردند، گفتم «یا جبرئیل ایشان که اند؟». گفت «آن زنانند که موی خویش را از مردان نامحرم بنپوشیدندی». و زنانی را دیدم به پیرهن های قطران پوشیده ایشان را در میان آتش عذاب می کردند، گفتم «ایشان که اند؟». گفت «نوحه گران». و گروهی را دیدم که آتش می خوردند و به شکم های ایشان فرو می افکندند، گفتم «ایشان که اند؟». گفت «هم الذین یأکلون اموال الیتامی ظلما». و گروهی را دیدم که خون و قیح می خوردند، گفتم «ایشان که اند؟». گفت «رباخوارگانند و رشوت خوارگان». و گروهی را دیدم بر دارهای آتشین

کرده و گند بخاسته، گفتم «ایشان که‌اند؟». گفت «زانیان امت تو». زنانی را دیدم ماران بر پستان‌های ایشان خفته پستان ایشان را می‌خورند، گفتم «ایشان که‌اند؟». گفت «ایشان آن زنانند که بی دستوری شوهر کودکان مردمان را شیر دادندی». مردی را دیدم در میان دوزخ نعلین آتش در پای وی، دل‌ام در حدیث وی پیچید، گفتم «او کیست؟». گفت «یا محمد، بگذر نیز مپرس». گفتم «یا جبرئیل، بگو که دل‌ام در حدیث وی بست نه‌چنان که در حدیث دیگران». جبرئیل گفت «ولا تسئل عن اصحاب الجحیم». الحاح کردم، جبرئیل گفت «بی‌اذن خدا نتوانم گفت که او کیست». گفتم «دستوری خواه». جبرئیل غایب شد در ساعت بازدید آمد گفت: «**یا محمد، خداوندت می سلام کند و می‌گوید که آن پدر توست در عذاب گرفتار**». گفتم «یا جبرئیل، دل‌ام می بار ندهد که بگذرم، چه گویی روی دارد که او را شفاعت کنم؟». جبرئیل گفت «صواب نیست، نباید که او را شفاعت کنی که از شفاعت گناه‌کاران امت باز مانی». (همان، ص ۱۳۴۰)

این‌گونه مقولات را مفسر ما از کجا برداشته که با همین روال به صورت متوالی و ذکر در جزییات، پانصد سال پس از طلوع اسلام، خاطرات عروج پیامبر به هفت آسمان را از مواد آن ساخته است و هیچ کس نپرسیده چنین جسارتی که عقوبت اخروی و الهی در قرآن را به تمسخر خوانده، چرا باید به عنوان سند فهم قرآن در میان مسلمین پخش شود؟!

«آن‌گه مرا گفت: یا حبیب من، هفت کرامت به جای تو و امت تو بکردم که هرگز به جای هیچ پیامبر نکردم: یکی آن که هر پیغامبر که آفریدم او را مانند آفریدم و تو را که آفریدم بی نظیر آفریدم. دیگر آن که همه رسولان را از وقت آدم تا به روزگار تو مشتاق دیدار تو داشتم تا امشب که تو را بدیدند. سه دیگر آن که امت تو را قوت بسیار ندادم تا دعوی خدایی نکنند چون دیگر امتان. چهارم آن که امت تو را مال بسیار ندادم تا شمار ایشان دراز نباشد در قیامت. پنجم آن که ایشان را عمر دراز ندادم تا گناهان ایشان بسیار نبود. ششم آن که در توبه بر ایشان گشاده دارم تا آن وقت که جان ایشان به غرغره رسد. هفتم آن که ایشان را آخرهمه امتان کردم تا بودن ایشان دراز نباشد تا به قیامت. در اخبار است که خدای تعالی آن شب مصطفی را هزارحاجت خواسته بداد و هزار حاجت ناخواسته بداد به فضل خود. گفت: چون بازگشتم جبرئیل را دیدم در مقام وی چون صعوه‌ای فروگداخته، گفتم: «یا جبرئیل، این تویی که چنین ببودی؟». گفت: «یا رسول الله، هذا مقام الهیبة من که فرا این مقام رسم از هیبت خدای تعالی چنین گردم». هم از آن‌جا به فرمان خدای عزوجل با من همراه ایستاد،

می‌آمدیم تا نزدیک زمین رسیدیم، در ملکوت هفت آسمان بگشته بودم و هرچه هست ازعرش تا تحت الثری همه بدیده به صنع بار خدای هنوز پاره‌ای از شب باقی بود، گفتم: «یا جبرئیل این چه من امشب بدیدم از عجایب، فراخلق بگویم یا نه؟». جبرئیل گفت: «بگو». گفتم: «یا جبرئیل، آن گه مرا که باور دارد؟ جز آن نباشد که قریش مرا تکذیب کنند». جبرئیل گفت: «یا محمد، دل مشغول مدار گر همه تو را تکذیب کنند، ابوبکر تو را تصدیق کند». (همان، ص ۱۳۴۵)

اگر عتیق را همراه پیامبر، به عنوان واقعه نویس مراحل این سفر آسمانی قرار ندهیم، پس چه گونه پنج قرن پس از ماجرا، لفظ به لفظ مکالمه ی خداوند و جبرئیل با پیامبر در هفت آسمان را ضبط و ثبت کرده است تا ضمن آن، در خفا و علن، امت اسلام را به همه گونه ضعف و ناپایداری و میل به جرم و ناشایستگی های مکرر منتسب کند و ابوبکر را عامی ساده‌لوحی بنمایاند که به زعم او، وبه تصدیق جبرییل، هرنامعقول به هم بافته ای، از قبیل داستان عروج پیامبر، به روایت عتیق نیشابوری را هم باور می کند!

اسلام و شمشیر، ۳۶

«**لقد جاءکم رسول من انفسکم** : به درستی که آمد به شما پیغامبری از تن های شما که عرب اید و از میان شما و از جنس شما و از نسب شما تا آن فخری بود شما را بر همه ی خلق. و در شاذ خوانده اند من انفسکم، به فتح فا (!؟): از بهین شما، چنان که رسول گفت : خدای تعالی از همه آدمیان عرب را برگزید و از عرب مضر را و از مضر کنانة را و از کنانة قریش را و از قریش هاشم را و از هاشم مرا برگزید، هرگز مردمان به دو گروه نبودند که نه من در بهین ایشان بودم تا که بدین جای رسیدم». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، به تصحیح سعیدی سیرجانی، ج ۲، ص ۹۹۵)

به همین قرار، بر آیات بسیاری درتفسیرسورآبادی، پس از ترجمه، حکایتی بر قرآن افزوده اند، هر یک به قصدی، که نمونه ی بالا هنوز سالم ترین آن هاست، تا پیامبر خدا را، آن هم به نقل از شخص او، به قبیله و قوم پرستی و خودستایی اعلی حضرتانه متهم کنند و خبر از قرائت دیگری از انفسکم می آورند، که بر حرف «ف» به جای ضمه، فتحه گذارده اند! و هنوز منظور اصلی سازندگان تفسیر عتیق را نگفته ام که صبر از اهل نظر می رباید، چنان که به چشم خویش دیدم صاحب اندیشگانی را که پس از شنودن ماهیت و مقصود درونی تفسیر سورآبادی، به گونه ی خویش می کوفتند و بر بی خبری مسلمین افسوس می خوردند.

«**و اذ قال الله یا عیسی ابن مریم ءانت قلت للناس اتخذونی و امی الهین من دون الله**: و یاد کن چون گفت خدای ای عیسی پسر مریم ای تو گفتی مردمان را که فراگیرید مرا و مادر مرا دو خدای از فرود خدای. **سئوال**: این سخن از خدای تعالی مر عیسی را روز قیامت خواهد بود، پس چرا گفت و اذ قال الله به لفظ ماضی؟... **قال سبحانک ما یکون لی ان اقول ما لیس لی بحق ان کنت قلته فقد علمته**: عیسی گوید پاکا خدایا نیاید مرا که گویم آن چه نسزد اگر من بودم که این سخن گفتم تو خود دانستی آن را و به از من دانی. **تعلم ما فی نفسی و لا اعلم ما فی نفسک**: تو دانی آن چه نهان من است و من ندانم آن چه در غیب تو است. و گفته اند این نفس ذات است. در **این آیت حجت است بر آن که خدای تعالی نفس است** به معنی ذات **انک انت علام الغیوب**: به درستی که تویی داننده ناپیدایی ها. **سئوال**: ای نه قیامت و بهشت و دوزخ و ملایکه و عرش و کرسی و لوح و قلم و جز آن غیب است و ما آن را می دانیم، پس چرا حوالت با خدای کرد که انک انت علام الغیوب؟... **ما قلت لهم الا ما امرتنی به**: من نگفتم ایشان را مگر آن چه تو فرمودی مرا بدان **ان اعبدوا الله ربی و ربکم**: که به یگانگی پرستید خدای را که خدای من است و خدای شما. **سئوال**: چرا گفت نگفتم ایشان را مگر آن چه تو فرمودی، حال آن که سخنان مباح بسیارگفتی بی امر خدای؟... **سئوال**: چون می گویند که عیسی هنوز نمرده است و در آسمان چهارم است پس چرا گفت **فلما توفیتنی**؟». (همان، ج ۱، ص ۶۲۸ تا ۶۳۰)

این مختصری از ترجمه و تفسیر دو آیه ی ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره ی مائده است که پیش تر با آن آشنا شده ایم. چنان که می خوانید کار عتیق نیشابوری، نه تفسیر، که شبهه تراشی و نصب سئوال های مکرر بر اجزاء این دو آیه است، از شبهه ی نحوی تا شبهه ی قرینه ای و شبهه ی استدلالی، که سرانجام به آن شبهه نهایی ختم می شود که یادآوری کند اگر در آیه ی ۱۵۷ و ۱۵۸ سوره ی نسا آمده است.

«**و قولهم انا قتلنا المسیح عیسی ابن مریم رسول الله و ما قتلوه و ما صلبوه و لکن شبه لهم و ان الذین اختلفوا فیه لفی شک منه ما لهم به من علم الا اتباع الظن و ما قتلوه یقینا. بل رفعه الله الیه و کان الله عزیزا حکیما**. و گفته اند که رسول خدا عیسی ابن مریم را کشتیم. نکشتند و به دار نکشیدند، امر به آنان مشتبه شده، یقین ندارند، دچار تردیدند و از گمان پیروی می کنند. مسلما او را نکشته اند و بل خداوند او را به سوی خود بالا کشید و خداوند دانای فرزانه است».

پس چرا عیسی در این آیه به خداوند می گوید: فلما توفیتنی؟ بی شک پاسخ این تشکیک او، در آیه ی ۵۵ سوره ی آل عمران آماده است:

«**اذ قال الله یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا**... و خدا به عیسی گفت تو را میراندم و به آسمان برکشیدم و از کفار رهانیدم...». (آل عمران، ۵۵)

اما عتیق نیشابوری بر ایراد و شبهه ی خود ساخته، پاسخ فوق را نمی آورد، بل هجوی می سازد و پریشانی می بافد موید ایرادات اش و می نویسد:

«جواب گفته اند این توفی سپری کردن است، ای: چون تمام کردی بودن من میان ایشان و پیروی مرا از روی زمین، تو دانی که چه کرده اند. (همان، جلد اول، ص ۶۳۰). **سئوال**: چون خدای تعالی حد زانی را مطلقا مائة جلده نهاد، چرا بدین حکم نکنید، بر زنای طفل و زنای مجنون و زنای ثیب این حکم نیست؟ جواب گوییم: هرچند خدای تعالی حد زانی مطلقا این نهاد لکن صاحب شرع پدید کرد که این حد کدام زانی است و قبول قول او واجب است، **چنان که قبول قول خدای واجب است**». (همان، ص ۱۶۶۰)

همین جا اشاره کنم زیرکی عتیق نیشابوری چنان وسیع است که مثل مورد بالا، تمام پاسخ های سست بر شبهات را، که خود بر آیات قرآن می سازد، با قید «جواب گفته اند» و آن پاسخ ها را که محتوایی موذیانه تر دارد با قید «جواب گوییم» آورده است! هرچند که موارد مغایر نیز در میان آن ها دیده می شود. چنان که نمی دانیم غرض او از «جواب گفته اند» چیست، زیرا معلوم نمی کند نظیر سئوالات او را چه کسی و در چه متنی مقدم آورده، که نیازمند جواب برابر بوده است؟! در سئوال بالا عتیق می پرسد اگر خداوند در آیه ی دوم سوره ی نور حد زانی و زانیه را فقط صد تازیانه قرار داده، پس چرا صاحب شرع، حد رجم را جاری می کند؟ و خود از سر لجاج و تمسخر جواب می دهد که علم صاحب شرع، در این باب، چون قول خدا شمرده می شود!

«**یا ایها الذین امنوا انما الخمر و المیسر و الانصاب و الازلام رجس من عمل الشیطان:** ای مؤمنان به درستی که می خوردن و قمار بازیدن و پرستیدن

بت و کار به قداح کردن همه پلید است و حرام از کار دیو. **سئوال**: این چیزها که یاد کرد همه را موجد خدا است چرا عمل شیطان خواند؟ جواب گوییم مراد از آن شرب خمر است و برزیدن قمار و برزیدن انصاب و ازلام، نه عین آن. **سئوال**: چرا این فعل ها را عمل شیطان خواند، حال آن که آن همه فعل مردم است نه فعل دیو؟ جواب گوییم مراد از این من عمل شیطان آن است که فراخورد دیو است و به امر و رضای او است». (همان، ص ۶۰۷)

جمع آوری این گونه ایرادات، قریب دو هزار مورد، در تفسیر عتیق، آماده کردن ذهن خواننده ی کتاب است برای قبول و باور این امر که سراسر قرآن را اشکالات کلامی و معنایی و استدلالی و تطبیقی فرو پوشانده و دون کلام خدا شمرده می شود، چنان که بنی اسرائیل به وصل این گونه بهانه ها به قرآن، در آن مثل معروف نیز، به اشکال تراشی های بی پایه، مشهور شده اند. بهانه هایی که خواندن الگوهای زیر بر ما معلوم می کند که در ساخت تفسیر سورآبادی، به کم، یک تیم کامل ده نفره از ریزبین ترین خاخام ها مشغول بوده اند و این رده از شبهه آفرینی ها از همان بسم الله و سوره ی حمد آغاز می شود.

«**سئوال**: نام رحمان و رحیم هر دو مشتق است از رحمت، پس چون یکی را یاد کرد رحمت فایده داد، چه فایده بود در تکرار دیگر نام؟... **سئوال**: الحمد را به رفع خوانند و به نصب خوانند و به خفص خوانند، علت هر یک از اعراب چیست؟ جواب گوییم رفع برای ابتدا است. **سئوال**: ابتدا را خبر باید خبر این ابتدا چیست؟... **سئوال**: چرا گفت **مالک یوم الدین** حال آن که مالک در اضافت به عقلا باشد و یوم نه عاقل است؟... **سئوال**: چرا از اول سوره تا این جا به لفظ خبر آورد و از این جا تا به آخر به لفظ خطاب آورد؟... **سئوال**: چرا گفت **ایاک نعبد و ایاک نستعین**، نگفت نعبدک و نستعینک حال آن که اگر چنین گفتی همین فایده بدادی و موجزتر بودی. پس چه فایده بود در این تطویل لفظ و تکرار ایاک؟... **سئوال**: چرا نگفت ایاک نعبد و نستعین چه فایده در تکرار و ایاک؟... **سئوال**: چرا عبادت از پیش یاد کرد و استعانت از پس، حال آن که تا نخست از خدای عون نبود از بنده عبادت نبود؟... **سئوال**: اهدنا آن بود که بنمای ما را راه راست، از دو بیرون نیست یا راه راست دارید یا نه، اگر دارید چه فایده اندر این که گوید اهدنا، و اگر راه راست ندارید **پس چرا دعوی کنید که ما بر دین حقیم و خلق را بدین دین خوانید**»؟ (همان، ص ۱۴ تا ۲۲)

سبحان الله! آیا هشیار نمی شویم و همچنان بر نوشته هایی که می گویند مانده هایی از هزار سال پیش اند و در جای فهم و فرهنگ قرآن و اسلام به ما تحویل داده اند، استواریم؟ اگرسئوال نهایی بالا در موضوع «اهدنا»، و ضمیرهای آن، خشم یک یهود نسبت به قرآن و مسلمین را، با وضوح تمام علنی می کند، پس چرا داده های همین کتاب را در مجالس و بر منابر به عنوان تاریخ و نشانه های اسلام و قرآن بازخوانی می کنیم و مگر عتیق برای اقرار به یهودیت، باید تأییدیه از کنیسه بسپارد و یا شناس نامه ارائه دهد؟ اگر به هوش نمی شویم، پس مشتی دیگر عرضه کنم بر سبیل تصادف، تا عیار خروار کتاب تفسیر سورآبادی، نیک به دست تان افتد:

> «**فویل لهم مما کتبت ایدیهم و ویل لهم مما یکسبون. سئوال**: چه فایده بود در تکرار این همه ویل در آیت؟ **سئوال**: **چرا گفت یکتبون الکتاب بایدیهم**؟ چه فایده بود دراضافت کتاب ایشان به ید، حال آن که همه کس داند کتابت به ید بود نه به پای؟... **و اشربوا فی قلوبهم العجل بکفرهم**: و درآوردند در دل های ایشان دوستی گوساله به شومی کفر ایشان. **سئوال**: چرا نگفت و ادخلوا، حال آن که اشراب شراب را بود و آن گوساله نه شراب بود»؟ (همان، ص ۹۲ و ۹۳ و ۹۹)

آیا سئوالات بالا عمومی کردن تشکیک در میان عامی ترین مردم نیست؟ و گاه باشد که سورآبادی برابر حجت قرآن لنگ می ماند، کنترل از دست می دهد و بطن خویش آشکار می کند:

> «**فتمنوا الموت ان کنتم صادقین**: پس آرزو خواهید مرگ را گر هستید راست گویان در آن چه می گویید: **نحن ابناء الله و احباؤه** و می گویید ماییم اهل بهشت. پس مرگ خواهید **تا برهید از ذل جزیت و انواع محنت و به دوست رسید. سئوال**: شما **که مسلمانانید هم می گویید** که آن جهان بهشت خالص ما را خواهد بود، پس شما هم مرگ خواهید، و نیز این امر که **فتمنوا الموت** مخالف است **قول رسول را** که: **لایتمنین احدکم الموت** و این جا می گوید «فتمنوا الموت»؟ (همان، ص ۱۰۰)

توجه کنید به آن ضجه مویه ی یهودانه در باب جزیت و محنتی که از سوی مسلمانان بر آن ها می رود، که اشاره ای به آن در آیه نیست و افزوده ی عتیق است. آیا در یهود بودن این نیشابوری، که از آغازگران حرفه ی تفسیر گفته اند، هنوز در شک اید و آیا در آن قید «شما هم که مسلمانانید»، واضح

نمی‌شود که تدارک کنندگان تفسیر سورآبادی مسلمان نبوده‌اند و این کتاب را دائرة المعارفی گرفته اند بر آموزش و نحوه ی نصب شبهه و سئوال بر سراسر قرآن؟ پس مبلغین و به احترام رسانندگان و سرمایه گذاران مادی و معنوی در گسترش مفاهیم این تفسیر، در میان مسلمین، آیا قصد یاد دادن سرود به مستان تهی دست مانده در میان روشن فکران معاند با قرآن نداشته اند؟ در این پریشان بافی محض، که کلام خدا یعنی «لا یتمنین احدکم الموت» را قول رسول می‌گوید و نهایت درماندگی و خشم از آن می‌بارد، جز پرخاش بر پیروان قرآن نمی‌خوانیم که کنایه می‌زند «شما هم که مسلمانانید»، مشمول همین شرط خواهید شد! و عتیق به همین روال، در رد و هدم و برقراری حدود در معانی آیات، چنان که گفته آمد، تا قریب دو هزار نمونه می‌آورد! این که یک خارج از دین اسلام بخواهد سئوالات و شبهات خود بر قرآن را ردیف کند و پاسخ بخواهد، فی نفسه ارتکاب جرم نیست و ادای پاسخ به او در مسئولیت علمای اسلام باقی خواهد ماند، اما مجاز نیست بر این پرسش‌ها به دل خواه خود جواب گذارد، و در پوشش و با نام تفسیر قرآن به مسلمین قالب زند!

«**و قالوا کونوا هودا او نصاری تهتدوا** : و گفتند باشید جهودان یا ترسایان تا راه یابید به حق. **سئوال**: این سخن کدام گروه گفتند جهودان یا ترسایان؟ اگر گویی جهودان، جهودان هرگز نگویند جهود باشید یا ترسا، تا راه یابید به حق، و ترسایان نگویند جهود باشید تا راه یابید به حق. پس این حکایت از کدام گروه است؟... **انما حرم علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و ما اهل به لغیرالله فمن اضطر غیر باغ و لاعاد فلا اثم علیه ان الله غفور رحیم**... سخن گفته اند تا حد ضرورت چیست. گروهی گفتند حد ضرورت آن است که در بازار می‌روی و طعام‌های مختلف می‌بینی جز نانت آرزو نکند و گروهی گفتند مضطر آن بود که یک شبا روز بر او بگذرد که هیچ چیز نیابد که بخورد. و گروهی گفته اند مضطر آن بود که او را بیم هلاکت بود. و گفته اند مضطر آن بود که سه شباروز بر او برآید که هیچ خوردنی نیابد. و گروهی گفته اند مضطر آن بود که از ناخوردن از فریضه خدا بازماند، و ما بدین قول گیریم... **سئوال**: اگر مردار مضطر را حلال است پس ذکر غفور رحیم در این موضع از بهر چیست؟». (همان، ص ۱۲۷ و ۱۵۰ ، ۱۵۱)

آیا هنوز نمونه لازم است تا هویت نخستین برآورندگان تفسیرها و به طور کلی ادبیات دینی مسلمانان، از تفسیر و ترجمه ی ناقص هدفمند و سیره و مغازی‌های منتسب به پس از قرن سوم را درک کنیم؟ بد طینتی و بی احترامی این مفسر ناشناس نسبت به قرآن آن‌گاه محرز می‌شود، که علنا تغییر اِعراب در قرآن را نه فقط ممکن، که راه‌گشا می‌شمارد.

> «**و ما کان لنبی ان یغل :** و نسزد پیغمبری را که خیانت کند. و گر یغل به ضم یا و فتح غین خوانی: که او را خیانت کنند و او را خائن خوانند. و من یغلل **یات بما غل یوم القیمة**: و هر که خیانت کند بیارد آن چه خیانت کرده بود روز رستخیز. و پیغمبر علیه السلام گفت: **مبینما روز قیامت یکی از شما می آید و شتری بر گردن گرفته و آن شتر بانگ می دارد یا گاوی بر گردن گرفته و بانگ می دارد و می گوید یا رسول الله فریادم رس**، و آن چنان بود که شتری یا گاوی یا گوسپندی از غنایم غلول کرده بود، روز قیامت در آن ماند. **سئوال**: در این آیت می گوید هر که خیانتی کند آن چیز را به قیامت آرد، و در جای دیگر گفت و **لقد جئتمونا فرادی** یعنی همه تهی و خالی به قیامت آیند، نه این تناقض بود»؟ (همان، ص ۳۵۴)

این جا سورآبادی و از زبان پیامبر تصویری ارائه می دهد، تا علنا روز جزا را به تماشاخانه و مضحکه بدل کند: مبینما روز قیامت یکی از شما می‌آید و شتر و گاوی بر گردن گرفته که بانگ می دارند، کمک یا رسول الله! و این اضافه ای است بر آن مجاز شمردن تغییر اعراب در لغت و نیز بر آن سئوال نهایی که تشکیک در صحت و دقت بیان الهی است.

> «**ان لهم جنات تجری من تحتها الانهار:** که ایشان را بود بهشت هایی که می رود زیر اشجار و مساکن و غرف آن جوی‌های شیر و می و انگبین و آب صافی. و گفته اند من تحتها: در پیش آن می رود. **سئوال**: چرا گفت من تحتها، حال آن که انهار بهشت در هوا باشد نه در زمین». (همان، ص ۴۵)

ملاحظه کنید ترجمه ی یک ناشناس غیر مسلمان و عقلاً یهودی بر کلمات روشن خداوند را: انهار او شامل جوی‌های شیر و شراب و انگبین و در مواردی عسل نیز می‌شود که کم‌تر اشاره ای بر آن ها در آیه نیست و سئوال را دریابید که عقول در وسعت میدان سنگ اندازی آن حیران می ماند.

اسلام و شمشیر، ۳۷

«**شهد الله انه لا اله الا هو**: ... سبب نزول این آیت آن بود که دو حبر از اقصای شام نزد رسول آمدند، نام یکی قریظه و دیگر نضیر. چون مدینه را بدیدند گفتند ما اشبهها بمدینة نبی آخر الزمان، چون صفت رسول را بشنیدند گفتند ما اشبهها بصفة نبی آخر الزمان، و چون مصطفی را بدیدند گفتند ما اشبه وجهه بوجه نبی آخرالزمان. آن گه گفتند «ای مرد تو کیستی؟». گفت «من رسول خدایم به توحید او». گفتند «گواهت کیست؟». این آیت فرو آمد که **شهد الله**. گفتند «راست گفتی که ما نیز همچنین خوانده‌ایم در کتب»، و ایمان آوردند. **سئوال**: چه‌گونه روا بود که گواهی دهد خدا بر خود، **حال آن که گواهی از کسی بر غیری درست آید و بر خود درست نیاید**؟... **یا مریم اقنتی لربک واسجدی وارکعی مع الراکعین**: ای مریم فرمان بردار باش خدای تو را. و گفته اند این امر است به قیام در نماز، یعنی در نماز بیست و رکوع کن و پشت را خم ده و سجود کن با نماز کنان. و این امر است به نماز به جماعت گزاردن. **سئوال**: چرا گفت **واسجدی وارکعی** و نگفت وارکعی واسجدی، حال آن‌که در نماز رکوع پیش از سجود است؟... **و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا**: و نکند خدا ناگرویدگان را بر گرویدگان راهی. **سئوال**: مگر نه روز احد کافران را بر مؤمنان راه داد تا ظفر کافران را بود و همچنین کافران گذشته را دست بر پیغمبران و مؤمنان، پس چرا گفت **و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا؟... تکلم الناس فی المهد و کهلا**: سخن می گفتی با مردمان در گهواره... **سئوال**: گیر که سخن عیسی در مهد عجب بود، در کهولت باری چه عجب بود تا گفت وکهلا؟... **اقترب للناس حسابهم**: نزدیک آمد مردم را

شمار ایشان، یا: وقت شمار ایشان و آن روز قیامت است، چنان که جای دیگر گفت **اقتربت الساعه**. **سئوال**: اگر کسی گوید چهارصد و اند سال است تا این سوره وحی آمده و هنوز قیامت نیامده است، اگر این نزدیک بود، پس دور کدام بود؟... **نزل به الروح الامین**: فرو آمد بدین قرآن جبرئیل زینهار دار. و گر نزل به تشدید خوانی معناه: فرو آمد و فرو فرستاد بدین قرآن خدای جبرئیل را. **سئوال**: کجاست در قرآن امر جبرئیل را به نزول تا گفت **نزل به الروح الامین؟... و انه لفی زبر الاولین**: به درستی که این قرآن در نبشت های پیشینیان است. **سئوال**: چرا گویند قرآن حادث است و در وقت مصطفی گفته است، حال آن که خدای می گوید و **انه لفی زبر الاولین... یوم کان مقداره الف سنة مما تعدون**: در روزی چند آن که باشد اندازه ی آن هزار سال، از آن چه شما می شمرید. **سئوال**: این جا گفت **فی یوم کان مقداره الف سنة** و جای دیگر گفت **فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة**، یک جا مدت قیامت را هزار سال نهاد و یک جای پنجاه هزار سال، نه این تناقض بود؟ **لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر و یتم نعمته علیک و یهدیک صراطا مستقیما**. تا بیامرزد خدا تو را یا محمد آن چه از پیش بود از گناه تو و آن چه از پس بود. **سئوال**: گیرم که ماتقدم گناه او بیامرزید، ماتاخر که هنوز نبوده بود، چه گونه آمرزید؟ حال آن که تا گناه به حاصل نیاید، آمرزش آن محال بود؟... **سئوال**: مگر رسول به راه راست نبود تا می وعده کرد او را به هدایت»؟ (همان، ۲۶۶و ۲۸۲ و ۴۹۰ و ۶۲۲ و ۱۵۴۷ و ۱۷۴۸ و ۱۷۴۹ و ۱۹۲۲ و ۲۳۴۵).

بدین سان فرصتی نیست که سورآبادی، به هنگام ترجمه و تفسیر و نیز تراش سئوال، برای تلقین لغزش و شک و ردهای مکرر در قرآن از دست داده باشد و مؤمنی نباشد که ۲۰۰۰ گونه شبهه و گمان را در تفسیر سورآبادی بخواند و در قلب خویش امواج تزلزل را حس نکند. چنان که گزافه و خرافه و افسانه و الحاقی نیست، که این تفسیر عنوان نکرده باشد و منبر و محفلی را ندیده ام که سایه ای از سورآبادی بر آن نیفتاده باشد. آن گاه باید پرسید که این همه اشتیاق و امکان برای عرضه ی این تفسیر در پهنه ی اکتشافات قرآنی و علی الخصوص در ایران، از سوی چه کسان صورت گرفته و چنین بهانه ها را چرا انگیزه کرده اند.

«اهمیت تفسیر برای ما در درجه ی اول از لحاظ نثر روان و لطیف آن است و از به ترین نمونه های نثر ساده و روشن و شیوایی است که ازقرن پنجم هجری (یازدهم میلادی) بازمانده است. از این گذشته «تفسیر سورآبادی» مشتمل

است بر لغات و اصطلاحات و صورت های خاصی از کلمات که بر دامنه اطلاع ما را از زبان فارسی رایج در قرن پنجم می افزاید». (همان، پیش گفتار، ص ۱)

پس دستک اولیه و اصلی، بهره بردن از نثر لطیف و روان و قرن پنجمی تفسیر است که اثری در صفحات آن پدیدار نمی بینیم و یقینی بر عمر تعیین شده ی آن نداریم، متنی است معمولی و گاه سردر گم، که به گمان من کوشیده اند با وارد کردن اصطلاحاتی ناشناس، آن را غنی بنمایانند. برجستگانی که دل به کار این تفسیر سپرده اند را همه می شناسیم: علی اصغرحکمت، علی اکبرسعیدی سیرجانی، مجتبی مینوی و بالاخره یحیی مهدوی، که گزیده ای از تفاسیر کتاب سورآبادی مربوط به داستان های قرآن را، در کتابی جمع کرده است با نام «قصص قرآن مجید، برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، مشهور به سورآبادی». کتاب را نخستین بار انتشارات دانشگاه تهران و به سال ۱۳۴۷ به چاپ داده است، با چنین تبلیغی که اهل کتاب را به پذیرفتن آن تحریص می کند.

«این را که شیخ احمد جام و حبیش تفلیسی از این تفسیر نام برده اند و بدان استناد کرده اند **می توان قرینه ای دانست برمعتبر بودن این تفسیر در نزد اهل علم**. وجود نسخه های متعدد که هر کدام باقی مانده ای است از یک دوره از آن تفسیر نیز حاکی از این است که این تفسیر همواره مورد توجه و مراجعه بوده است. تلخیص هایی که از این تفسیر شده است خود نشانی برای اهمیت و شهرت آن در یکی دو قرن بعد از تصنیف آن است». (یحیی مهدوی، قصص قرآن، تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری، ص ۱۸)

این که شیخ احمد جام وحبیش تفلیسی را چه گونه باید شناخت وبر درستی شخص و آثارشان از چه راه می توان تأیید گذارد، از مبهمات غیرقابل گشودن است که نه فقط شامل این دو اسم بل با لااقل صد و بل هزار اسم مشابه نیز رو به روییم، که به صورت اشباح سرگردان درقبرستان فرهنگ شعوبی قرون سرگردان اند و این که با باور شیخ جام و از این قبیل اسامی، چرا باید نظر او و یا آن ها را پایه ای برای صداقت و صحت شمرد، هنوز معلوم نکرده اند، اما گواهی تمام کائنات بر علم آورنده ی شبهه ی زیر بر قرآن را، نمی توان ملاک عالم شمردن عتیق نیشابوری گرفت، مگر که او را عالم

در مجادله با قرآن از مسیر توهمات بدانیم.

«**قل انما الایات عندالله:** بگو یا محمد این نشانه ها و معجزها که شما می در خواهید به آرزو، نزد خدای است و او بر آن قادر است و مرا نزد خدای قدر آن است که آن همه مرا بدهد لکن بر من نیست معجزه نمودن به آرزوی شما، بر من بیش از آن نیست که حجت تمام بنمایم بر صدق دعوی خویش و اینک بیاوردم کتابی چون قرآن که همه شما عاجزید از قلیل و کثیر آن. **و انما انا نذیرمبین**: و من همی بیم کننده‌ای ام هویدا، نه آرزو برآرنده شما. **سئوال**: **اگر بدین کار برآید که کسی دعوی پیامبری کند و چون از وی معجزه و حجت خواهند گوید انما الآیات عندالله. خدای قادر است که بدهد. اگر چنین می شاید هر یک از ما تواند که دعوی پیغامبری کند چون حجت در خواهند گوید خدای قادر است که بدهد**». (همان، ص ۱۸۶۷، تفسیر آیه ۵۰ سوره عنکبوت)

اگر بخواهم چرخ دیگری در تفسیر سورآبادی بزنم، ادعای انکار پنهان خداوند در آن به میزانی یافت می شود، تا بدانیم لجاجت او نسبت به قرآن و پیامبری محمد، مقدمه‌ای است بر شرکی که از زمان رسول خدا بر پیشانی یهود و نصاری نقش بست و آن ها را به همان هیبت و خصلت نخستین بازگرداند که نفی اقتدار مطلق و وحدانیت خداوند است.

«**انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض والجبال:** به درستی که ما عرضه کردیم زینهاری را برآسمان ها و زمین و برکوه ها... **سئوال**: عرض امانت بر آسمان و زمین و جبال چه گونه درست آید، حال که آن ها نه عاقل اند؟... **فابین ان یحملنها**: باز ایستادند که برداشتندی و بپذیرفتندی آن را و **اشفقن منها**: و بترسیدند از آن یعنی از تقصیر در آن و **حملها الانسان**... و برداشت و پذیرفت آن را مردم، یعنی آدم صفی صلوات الله علیه. **سئوال**: ابا کردن از قبول فرمان خدای معصیت است، پس هفت آسمان و زمین و کوه ها همه در خدای عاصی بودند که ابا کردند از قبول امانت وی... **سئوال**: چرا اشفاق از آسمان و زمین و جبال یاد کرد حال آن که اشفاق و شفقت آن جا بود که حیات بود و آسمان و زمین و جبال را حیات نیست... **سئوال**: چرا امانتی که هفت آسمان و زمین برنپذیرفتند آدم برپذیرفت... و مگر جرمی کرد آدم بدان که امانت خدای تعالی بپذیرفت تا خدای او را ظلوم و جهول خواند»؟ (همان، ص ۲۰۰۱، تفسیر آیه ۷۲ از سوره احزاب)

چه گونه تفسیر بنامیم کار عتیق را، حال آن که فرصت طلبانه و فراوان، در آیات قرآن به جست و جوی نقیضه و نقص رفته و در کتاب او کم تر

پاسخی بر این همه سئوال می یابیم که مستعد تردید را از گم راهی باز آورد؟ این که عَلَم کنندگان تفسیر سورآبادی، بی اعلام هشدار در باب لغز پرانی های مکرر عتیق برای آیات الهی، به دنبال چه مقصدی بوده اند، خود سئوالی است که این بار ما به عرضه ی تصوری آن مختاریم: آیا محرک بزرگ انگاران کتاب عتیق، بدون سطری نگاه ناقدانه به آن، آشنا کردن اهل نظر با نمونه ای از برداشت های قرآنی در قرن پنجم هجری بوده، یا انتشار مکرر و متنوع آن را در زمره ی کوشش شعوبیان دوران جدید بدانیم؟ پاسخ را در بررسی زیر از کاری خواهید یافت که یحیی مهدوی درتنظیم و ترتیب کتاب «قصص قرآن مجید بر مبنای تفسیر عتیق نیشابوری» به سعی رسانده است. می خواهم پرده از نشانه ای برکشم که علائق و عقاید او را برملا و به هر جست و جوگر حقیقت تفهیم کند که مساعی جمیله ای از آن دست که توزیع به دفعات تفسیر سورآبادی را هدف می داند، با دخالت کدام دستان میسر شده است.

یحیی مهدوی هنگام انتقال تفسیرهای عتیق نیشابوری، بر کتاب قصص قرآن خود، به مناسبت های مختلف، اعم از اعلام تفاوت های نسخ و معانی لغات شاذ و تصحیح لفظ ها، بر آیات قرآن ذکر شده در متن نیز، شماره راهنمای سوره و آیه زده است. به هنگام دیدار کتاب او، مرا با مراجعه به ذهن چنان آمد که ارجاعات او بر قرآن، درست نیست. باریک شدم و حاصل آن را به گونه ی فهرستی از مطابقت هدایت های او، در پاورقی صفحات، با شماره ی واقعی آیات در قرآن، عرضه می کنم، تا نتیجه ی شگفتی آور آن، در پایان به دست مان افتد.

بقره: در پاورقی صفحه ۳ کتاب، آیه ۴۷، در دو محل آیه ۴۶ ذکر شده، که یک شماره کم تر است. درپاورقی صفحه ۲۳ کتاب، آیه ۲۶۰، آیه ۲۶۱ ذکر شده، که یک شماره بیش تر است. در پاورقی صفحه ۲۰۳ کتاب، آیه ۲۸۵، آیه ۲۸۶ ذکرشده، که یک شماره بیش تر است. بدین ترتیب ارجاعات مهدوی به آیات سوره بقره به صورتی نامنظم نادرست است. برخی از آیات یک شماره بیش و برخی یک شماره کم تر است.

نساء: در پاورقی صفحه ۴۰ کتاب، آیه ۵۱،آیه ۵۰ ذکر شده، که یک شماره‌کم تر است. در پاورقی صفحه ۴۲ کتاب، آیه ۱۵۷،آیه ۱۵۵ ذکر شده، که‌دو شماره کم‌تر است. در پاورقی صفحه ۴۶ کتاب، آیه ۱۵۸، آیه ۱۵۶ ذکر شده، که دو شماره کم‌تر است. در پاورقی صفحه ۱۲۰ کتاب، آیه ۶۲،آیه ۶۱ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در پاورقی صفحه ۳۷۶ کتاب، آیه ۴۸،آیه ۴۷ ثبت شده، که یک شماره کم‌تر است. در پاورقی صفحه ۳۷۶ کتاب،آیه ۱۱۶،آیه ۱۱۵ ثبت شده،که یک شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره نساء هم، به‌طور نامنظم نادرست است، برخی آیات دو شماره و برخی یک شماره با متن شناخته‌ی قرآن همخوان نیست.

مائده: در صفحه ۴۸، آیه ۳، آیه ۴ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. در صفحه ۵۴، آیه ۱۹، آیه ۲۱ ذکر شده، که دو شماره بیش‌تر است. در صفحه ۵۶، آیه ۲۶، آیه ۲۹ ذکر شده، که سه شماره بیش‌تر است. در صفحه ۶۲، آیه ۵۴،آیه ۵۷ ذکر شده، که سه شماره بیش‌تر است. در صفحه ۶۶، آیه ۸۳،آیه ۸۶ ذکر شده، که سه شماره بیش‌تر است. در صفحه ۷۰، آیه ۸۵،آیه ۸۸ ذکر شده، که سه شماره بیش‌تر است. در صفحه ۹۷، آیه ۲۴، آیه ۲۷ ذکر شده، که سه شماره بیش‌تر است. نامرتبی در ارجاعات مهدوی به آیات سوره مائده در حد اعلای بی نظمی است، برخی آیات یک، برخی دو و برخی‌سه شماره با متن شناخته‌ی قرآن مغایر است.

اعراف: در صفحه ۷۶، آیه ۵۹،آیه ۵۸ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۷۸ و ۸۶، آیه ۷۳،آیه ۷۲ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۸۲ و ۸۴، آیه ۸۰،آیه ۷۹ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۸۴، آیه ۱۷۲،آیه ۱۷۱ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۸۷، آیه ۱۷۹،آیه ۱۷۸ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۹۱، آیه ۱۷۶،آیه ۱۷۵ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۹۱، آیه ۱۷۶، در دو محل آیه ۱۷۵ ذکر شده، که یک

شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۰۲، آیه ۱۲۱،آیه ۱۲۰ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۴۵، آیه ۱۰۷، آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره اعراف به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم‌تر از متن کنونی قرآن است.

انفال: در صفحه ۹۹، آیه ۴۴،آیه ۴۶ ذکر شده، که دو شماره بیش‌تر است. در صفحه ۱۰۵، آیه ۴۸،آیه ۵۰ ذکر شده، که دو شماره بیش‌تر است. در صفحه ۱۰۷، آیه ۶۸،آیه ۶۹ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. در صفحه ۱۰۷، آیه ۶۹،آیه ۷۰ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. در صفحه ۱۰۸، آیه ۷۰،آیه ۷۱ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. در صفحه ۱۰۸، آیه ۴۱، آیه ۴۲ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره انفال هم، به طور نامنظم نادرست است، برخی آیات دو شماره و برخی یک شماره با متن شناخته ی قرآن متفاوت است.

توبه: در صفحه ۱۱۳، آیه ۲۵،آیه ۲۶ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. درصفحه ۱۱۵،آیه ۷۰،آیه ۷۱ ذکرشده، که یک شماره بیش‌تراست. درصفحه ۱۲۰، در دومحل آیه۱۰۷،آیه۱۰۸ ذکرشده، که یک شماره بیش‌تر است. درصفحه ۱۲۰،آیه ۴۰،آیه ۴۱ ذکرشده، که یک شماره بیش‌تر است. در صفحه ۱۷۴،آیه ۱۲۰،آیه ۱۲۱ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. در صفحه ۴۰۰، آیه ۸۳،آیه ۸۴ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تراست. ارجاعات مهدوی به آیات سوره توبه به طور منظم نادرست است و اشارات او به آیات این سوره، یک شماره بیش‌تر از متن کنونی قرآن است.

یوسف: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره یوسف صحیح است.

ابراهیم: در صفحه ۱۹۰ و ۱۹۱، آیه ۴۶،آیه ۴۵ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است.

بنی اسرائیل: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره بنی اسرائیل صحیح است.

کهف: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره کهف صحیح است.
مریم: در صفحه ۶۸، آیه ۳۰ از سوره ی مریم، آیه ۲۹ از سوره ی طه ذکر شده. در صفحه ۲۲۸، آیات ۱۶ تا ۲۲، آیات ۱۵ تا ۲۱ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۰، آیه ۲۳، آیه ۲۲ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۱، آیات ۳۰ تا ۳۳، آیات ۲۹ تا ۳۲ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۴، آیه ۳۷، آیه ۳۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۳، آیه ۵۶، آیه ۵۵ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۲۳۶، آیه ۵۷، آیه ۵۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره مریم هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم‌تر از متن کنونی قرآن است.
طه: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره طه صحیح است.
انبیاء: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره انبیاء صحیح است.
حج: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره حج صحیح است.
نور: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره نور صحیح است.
شعراء: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره شعراء صحیح است.
نمل: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره نمل صحیح است.
قصص: در صفحه ۹، آیه ۷، آیه ۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. درصفحه ۲۸۹، آیه ۶، آیه ۵ ذکرشده، که یک شماره کم‌تراست. در صفحه ۳۰۱، آیه ۲۱، آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۰۹، آیه ۱۵۸، آیه ۱۵۷ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره قصص هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم‌تر از متن کنونی قرآن است.
روم: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره روم صحیح است.
لقمان: درصفحه ۳۲۰، آیه ۱۶، آیه ۱۵ ذکرشده، که یک شماره کم‌تراست.
احزاب: تمام ارجاعات به شماره ی آیات در سوره احزاب صحیح است.
سبا: در صفحه ۳۵۰، آیه ۱۵، آیه ۱۶ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر

است. درصفحه ۳۵۱، آیه ۱۶، آیه ۱۷ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. درصفحه ۳۵۲، در دو محل آیه ۱۹،آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. در صفحه ۳۵۲، آیه ۵۱،آیه ۵۲ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره سبا هم به طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره بیش‌تر از متن کنونی قرآن است.

صافات: در صفحه ۳۵۶، آیه ۱۰۷،آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۵۷، آیه ۱۰۲،آیه ۱۰۱ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۵۸، آیه ۱۰۷،آیه ۱۰۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۰، آیه ۱۳۹،آیه ۱۳۸ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۱، آیه ۱۴۱،آیه ۱۴۰ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۱، آیه ۱۴۲،آیه ۱۴۱ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۲، آیه ۱۴۵،آیه ۱۴۴ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۲، آیه ۱۴۷،آیه ۱۴۶ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره صافات هم به‌طور منظم نادرست است، تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم‌تر از متن کنونی قرآن است.

صاد: در صفحه ۳۶۳، آیه ۱۷،آیه ۱۹ ذکر شده، که دو شماره بیش‌تر است. در صفحه ۳۶۴، آیه ۲۲،آیه ۲۰ ذکر شده، که دو شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۴، آیه ۲۲،آیه ۲۱ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۳،آیه ۲۲ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۴،آیه ۲۳ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۵، آیه ۲۵،آیه ۲۴ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۶، آیه ۲۵،آیه ۲۴ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۷، آیه ۳۴،آیه ۳۳ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۹، آیه ۳۵، آیه ۳۴ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۶۹، آیه ۳۶،آیه ۳۵ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر

است. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۳۹ ذکر شده، که دو شماره کم‌تراست. در صفحه ۳۷۰، آیه ۳۰، آیه ۲۹ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۴۲ ذکر شده، که یک شماره بیش‌تر است. در صفحه ۳۷۰، آیه ۴۱، آیه ۳۹ ذکر شده، که دو شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۷۱، آیه ۴۲، آیه ۴۰ ذکر شده، که دو شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۷۱، آیه ۴۴، آیه ۴۲ ذکر شده، که دو شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۷۳، آیه ۴۱، آیه ۳۹ ذکر شده، که دو شماره کم‌تر است. در صفحه ۳۷۴، آیه ۴۴، آیه ۴۲ ذکر شده، که دو شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره صاد، حتی از سوره مائده نیز بی‌نظم‌تر است. برخی آیات یک، برخی دو شماره با متن شناخته‌ی قرآن، به صورت کم‌تر و بیش‌تر، همخوان نیست.

زمر: در صفحه ۳۷۵ و ۳۷۶، آیه ۵۳، آیه ۵۰ ذکر شده، که سه شماره کم‌تر است.

شوری: در صفحه ۳۷۷ و ۳۷۸، آیه ۲۷، آیه ۲۵ ذکر شده، که دو شماره کم‌تر است.

احقاف: در صفحه ۳۷۹، آیه ۲۱، آیه ۲۰ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. در صفحه ۴۳۲ و ۴۳۳، آیه ۲۹، آیه ۲۸ ذکر شده، که یک شماره کم‌تر است. ارجاعات مهدوی به آیات سوره احقاف هم به طور منظم نادرست و تمام اشارات او به آیات این سوره، یک شماره کم‌تر از متن کنونی قرآن است.

بدین ترتیب و بی‌کم و کاست، در دسترس یحیی مهدوی، قرآن ویژه‌ای می‌یابیم که ترتیب آیات آن غیر معمول و برای جهان اسلام ناآشنا است! آیا چنین قرآنی از چه منبعی در اختیار یحیی مهدوی قرار گرفته است؟ ممکن نیست که صد مورد مغایرت را ناشی از سهو مصحح کتاب «قصص قرآن مجید» بدانیم، چنان که نمی‌توانیم این اغتشاش را حاصل شمارش بسم الله و یا نشمردن آن منظور کنیم، زیرا درسوره‌ی نجم و انفال و شرح و صف و ممتحنه و جن و اقرأ و مدثر و قدر و نصر و حمد و سوره‌های

دیگر، اشاره به آیات اول و دوم و سوم صحیح و همه جا بی منظور کردن شمارش بسم الله قید شده و نمی توان قرآنی را تصور کرد که در برخی از سوره ها بسم الله آیه ای مستقل و در برخی بدون این استقلال مقرر شده باشد. غرض این بود که به طور نمونه بدانید چه گونه کسان و با چه ارتباطاتی تفسیر سورآبادی را تبلیغ می کنند! و حیرت بیش تر زمانی بروز می کند که می بینیم انتشارات دانشگاه تهران عجولانه و بدون رعایت حداقل ویراستاری، کتاب را به بازار فرستاده است!

اسلام و شمشیر، ۳۸

«خدای تعالی پانزده جای در قرآن هر چهار یار مصطفی را بستوده است به هم : اول، یؤمنون بالغیب یعنی ابابکر، و یقیمون الصلوة یعنی عمر، و مما رزقناهم ینفقون یعنی عثمان، اولئک علی هدی من ربهم یعنی علی، رضوان الله علیهم. دیگر، واتی المال علی حبه یعنی ابابکر، و اقام الصلوة عمر، و اتی الزکوة عثمان، و الموفون بعهدهم علی. سه دیگر، الصابرین المصطفی، و الصادقین ابابکر، والقانتین عمر، و المنافقین عثمان، و المستغفرین بالاسحار علی. چهارم، ربنا ما خلقت هذا باطلا دعاء النبی، ربنا انک من تدخل النار دعاء ابی بکر، ربنا اننا سمعنا دعای عمر، ربنا فاغفرلنا ذنوبنا دعای عثمان، ربنا و اتنا ما وعدتنا علی رسلک دعای علی. پنجم، یا ایها الذین امنوا اصبروا علی حب ابی بکر، و صابروا علی حب عمر، و رابطوا علی حب عثمان، واتقوا الله فی حب علی. ششم، فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین یعنی المصطفی، والصدیقین یعنی ابی بکر، و الشهداء عمر، و الصالحین عثمان، و حسن اولئک رفیقا علی. هفتم، المص، الف الله، لام جبرئیل، میم محمد، صاد صحابه الاربع، معناه : قسم بدین که دوست دار خدای و جبرئیل و محمد و صحابه در دوزخ جاوید نبود. هشتم، التائبون العابدون یعنی ابابکر، الحامدون السائحون عمر، الراکعون الساجدون عثمان، الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر و الحافظون لحدود الله علی. نهم، و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما، یعنی ابابکر، و الذین یبیتون لربهم سجدا و قیاما، عمر، والذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم، عثمان، والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا، علی. دهم، محمد رسول الله و

الذین معه یعنی ابابکر، اشداء علی الکفار عمر، رحماء بینهم عثمان، تریهم رکعا سجدا علی، یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم من اثر السجود هر چهاریار. یازدهم، کزرع اخرج شطأء یعنی مصطفی، فازره ابابکر، فاستغلظ فاستوی علی سوقه عمر، یعجب الزراع عثمان، لیغیظ بهم الکفار علی. دوازدهم، والتین یعنی ابابکر، والزیتون یعنی عمر، و طور سینین یعنی عثمان، و هذا البلد الامین یعنی علی. سیزدهم، هم در این سوره الا الذین امنوا یعنی ابابکر، و عملوا الصالحات یعنی عمر، فلهم اجر غیر ممنون یعنی عثمان، فما یکذبک بعد بالدین یعنی علی. چهاردهم، درسوره والعصر، الا الذین امنوا یعنی ابابکر، و علموا الصالحات یعنی عمر، و تواصوا بالحق یعنی عثمان، و تواصوا بالصبر یعنی علی. پانزدهم، الذین ینفقون فی السراء و الضراء یعنی ابابکر، والکاظمین الغیظ یعنی عمر، و العافین عن الناس یعنی عثمان، والله یحب المحسنین یعنی علی...». (ابوبکر عتیق نیشابوری، تفسیر سورآبادی، ص ۲۳۷۳)

این تهمت آفرینی و تیغ کشی آشکار و نامحدود بر کتاب خدا را، که سرمایه اصلی سورآبادی در تفسیرش بر قرآن مجید است، هیچ مسلمانی نمی پذیرد، الا قصد کرده باشد تا خود را در جای نازل کننده قرآن قرار دهد. اینک به مبنا و مقصد این تدارک اغتشاش نمی پردازم و تنها می خواهم نشان دهم که نمی توان صریح تر از این، آیات خدا را به بازیچه گرفت و به حساب تفسیر آن گذارد. چنان که در سراسر کار عتیق به کم سه هزار نام است که اندک ارتباطی با متن قرآن ندارد و صدها قصه، که فهرست کوتاهی از آن ها را چنین می خوانیم: قصه ی اسلام عبدالله سلام، قصه طالوت، قصه ی وفد نجران، قصه ی انصاری و ثقفی، قصه ی بهلول نباش، قصه ی کعب اشرف، قصه ی وفات مصطفی، قصه ی صدیق اکبر، قصه ی نجاشی، قصه ی حرب احد، قصه ی حرب بدر، قصه ی دار ندوه، قصه ی حرب حنین، قصه ی حرب تبوک، قصه ی معراج، قصه ی بخت النصر، قصه ی اصحاب رقیم، قصه ی یهودا و پطروس، قصه ی بولس، قصه ی اسلام عمر، قصه ی بئر معطله، قصه ی افک، قصه ی میزبانی جابر انصاری رسول خدا را، قصه ی دجال، قصه ی اسلام حمزه، قصه ی غلبه ی پارسیان بر رومیان، قصه ی حرب خندق، قصه ی حرب بنی قریظه، قصه ی فضل عایشه، قصه ی تزویج عایشه، قصه ی تزویج فاطمه، قصه ی حبیب

نجار، قصه ی اسلام وحشی، قصه ی اصحاب صفه، قصه ی فتح خیبر، قصه ی حدیبیه، قصه ی مسیلمه ی کذاب، قصه ی حرب بنی نضیر، قصه ی برصیصا، قصه ی حاطب ابن ابی بلعته، قصه ی اصحاب الاخدود، قصه ی ارم ذات العماد، قصه ی شمسون بنی اسرائیلی و... هریک از این قصه ها را که اراده دارید، برگزینید، از متن تفسیر سورآبادی بیرون کشید و بخوانید تا به اعماق خیال پردازی های یهودانه در مغشوش کردن احوال مسلمین و تاریخ اسلام و ایجاد انحراف در متن اصلی و بیان مستقیم آیات پی ببرید، چنان که قصه کوچکی از بخش انتهایی شرح جنگی به نام خیبر را، به عنوان شاهد عرضه می کنم، که به بهانه ی تفسیر آیه ی «انا فتحنا لک فتحا مبینا» و بدون این که حتی نام چنین مکانی در قرآن مجید برده شده باشد، بر زبان و قلم عتیق نیشابوری گذشته است.

«مقداد و علی هر دو در کوشک ربیع بن ابی الحقیق شدند، صفیه را دیدند ـ وی خوب ترین زنان خیبر بود ـ علی چادر بر سر وی اوکند و او را به مقداد سپرد به نام مصطفی. چون وی را پیش مصطفی آوردند نشان زخم شوهرش بر روی وی بود. رسول وی را آزاد کرد و به خویشتن داد، و او را به وی میل تمام اوفتاد، گویند که عایشه را از آن رشک آمد گفت: «یا رسول الله، نکو بود که جهود بچه ای را بر ما اختیار کنی؟». رسول گفت: «یا عایشه، ندانسته ای که جهاد زنان صبر است بر رشک؟».

آن روز چون به نیمه رسید آن جهودان را همه مقهور کردند به کشتن و خستن و بستن و غنایم بسیار با هم آوردند. و یاران رسول همه مانده و گرسنه و تشنه ببودند، زنی نام اش زینب بنت الحارث ـ إمرأة سلام بن مشکم ـ بزغاله ای را بریان کرد و پرسید که «محمد از گوسپند کدام عضو دوست تر دارد؟». گفتند «دست». وی آن بزغاله را همه به زهر بیالود و دست او را به زهر بیاکند، آن گه پیش رسول آمد به میزبانی گفت: «یا رسول الله، دانم که تو و یارکان تو همه چه گونه مانده و گرسنه ببوده اند، طعامی ساخته ام به نام تو و خاصگان تو». رسول اجابت کرد، به خانه ی وی شد با گروهی از خاصگان خود. زینب آن بزغاله را پیش رسول آورد، رسول خدا دست فا کرد لقمه ای از آن بازکرد در دهان نهاد، همه زهر بود. بزغاله ی بریان به زبان فصیح با رسول به سخن آمد گفت «یا رسول الله، لا تأکلنی فانی مسمومة». رسول همی آن لقمه دردهان نهاده بود فرو برد، زهر در تن عزیز وی پراکند. خدای تعالی نظری به رحمت به وی نگریست، آن زهر را در تن او عرق گردانید از وی بیرون تراوید. به

سهولت بگذشت. رسول مر آن زن را گفت که «این چرا کردی»؟ گفت «آزمایش کردم تا ملکی یا رسولی، اگر ملکی هلاک شوی تا خلق از تو باز رهند، وگر رسولی زهر تو را زیان نکند». رسول آن را از وی درگذاشت، آن زن مسلمان گشت. از پس آن هر سالی که بدان وقت رسیدی درد زهر در تن وی بخاستی، آخر مرگ رسول صلی الله علیه در آن بود.
چون خیبر را فتح کردند اهل فدک بترسیدند از بأس رسول و شوکت وی گردن نهادند اسلام را و از پیش قصد داشتند که اهل خیبر را نصرت کنند اگر اجابت اوفتد. چون نصرت خدای مر رسول او را بدیدند بدانستند که کار محمد آسمانی است، کس با خدا برنیاید، کس فرستادند به سمع و طاعت پیش رسول آمدند و فدک را به رسول تسلیم کردند. پیغامبر علیه السلام غنایم خیبر را بر غازیان قسمت کرد و فدک را نگه داشت در شمار بیت المال. در خبر است که رسول را از خمس غنایم خیبر خری رسید، خر با رسول به سخن آمد بر رسول سلام کرد. رسول او را گفت «تو چه نامی؟». گفت «من عفیر نام ام». گفت «تو آن که بودی؟». گفت «من آن جهودی بودم، هیچ چیز باقی نگذاشتم از بد کردن با وی از آن که دشمن خدای و رسول بود، به دندان اش می گزیدمی و لگدش می زدمی و هر گه بر نشستی او را بیوکندمی و حرونی کردمی با وی و وی نیز با من بد بودی مرا می زدی و بار گران بر من نهادی و مرا نیکو نداشتی او با من درمانده و من با وی درمانده تا اکنون که خدای تعالی مرا فرج آورد به رسول خدا اوکند». رسول گفت «خواهی که تو را جفتی بود؟». گفت «نخواهم یا رسول الله». گفت «چرا؟». گفت «زیرا که خبر به من رسیدست از اجداد من که از نسل ما هفتاد مرکب باشند پیغامبران خدای را، آخر ما مرکب آخر پیغامبران بود، نیز از ما نسل نماند». رسول آن خر را نیکو داشتی، چون خواستی که یاری را بخواند و کس حاضر نبودی آن عفیر را بفرستادی، وی به در سرای آن کس شدی و سر به در وازدی آن کس فرا درآمدی، خر به سر اشارت کردی که رسول تو را می خواند. و حدیث آن خر یکی بود از معجزات رسول». (همان، ص ۲۳۴۳)

همان مانده بود تا خری، در میان غوغای جنگی، لاف دشمنی با یهود را زند، تا تالی دشمنان یهود معلوم شده باشد؟ آیا در وسعت میدان حیله گری های این صاحب به اصطلاح تفسیرسرگردان نمی شوید؟ آن گاه که می خوانیم همان خر است که به جای پیک رسول اکرم عمل می کند و مردم را به حضور می خواند و رسول خدا، که قرآن او را بی نیاز از عرضه ی معجزه می گوید، در خیال عتیق، با نمایش شیرین کاری های این خر،

معجزه می کرده است! اینک در محافل و بر منابر ما، در جای آیات قرآن، غالباً چنین ضمائم تفسیری و حکایات بی بنیان دور از قرآن را برجسته می کنند، بی این که لااقل لحظه ای به درنگ افتند که چنین آگاهی های بیرون از قرآن را، عتیق نیشابوری، ۵۰۰ سال پس از ماجرا، از کدام منبع به دست آورده و به احوال آن خر چه گونه پی برده است که پرده سازی های او، گاه در حد بیان ریزترین روابط خصوصی و یا حتی افکار بر زبان نیامده ی اشخاص باریک می شود؟

«**قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله**: بگو یا محمد آن بندگان من که گزاف کردند بر خویشتن در گناه نومید مباشید از بخشایش خدای ان الله یغفر الذنوب جمیعا انه هو الغفور الرحیم: به درستی که خدا بیامرزد گناهان همه زیرا که او است آمرزگار و بخشاینده. این آیت امیدوارترین آیت است در قرآن و در شأن وحشی آمده است». (غلام جبیر بن معطم قاتل حمزه) قصه ی وحشی. وحشی چون حمزه را بکشت با مکه شد، هند آن ضمان ها که او را کرده بود که تو را بخرم و آزاد کنم و هر زیور که بر تن دارم تو را دهم و دختر خویش را به تو دهم گر حمزه را یا علی را یا محمد را بکشی، وفا به جا نیاورد. وی بر آن کشتن حمزه پشیمان شد، نزد آن مستضعفان آمد که به مکه بودند ـ و ایشان مسلمان بودند ـ گفت «اگر من به آشتی باز آیم خدای محمد مرا بپذیرد؟». آیت آمد که: ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون الله لمن یشاء. گفت: «این شرط گران است، زیرا که می گوید لمن یشاء، مگر مرا نخواهد که جرم من عظیم است». آیت آمد: و انی لغفار لمن تاب. وی گفت «این شرط هم گران است، زیرا که می گوید و عمل صالحا، باشد که از من کار نیک نیاید». آن گه این آیت فرود آمد که: قل یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله. چون وحشی این بشنید همی دوید سر برهنه و پای برهنه از مکه تا به مدینه یکسر نزد رسول آمد گفت: «یا محمد عاصی که به صلح باز آید خدیا تو او را بپذیرد؟». گفت «نهمار پذیرد». وحشی گفت «وگر چه گناهکار بود؟». گفت «گرچه گناهکار بود». و رسول خود ندانست که او وحشی است. وحشی گفت «گرچه وحشی باشد قاتل حمزه؟». رسول علیه السلام بدانست که او وحشی است قاتل عم وی، رسول فرو ماند نتوانست گفت که نه. وحشی همی از دل شهادت آورد. چون شهادت بگفت، رسول گفت «بگو تا عم مرا چه گونه کشتی؟». وحشی گفت «یا رسول الله، آن حدیث یاد مکن که گر من بگویم آن مصیبت بر دل تو تازه گردد، دل تو برنتابد، مرا زیان داد». رسول گفت «ناچار بباید گفت». وحشی بگفت. رسول را مصیبت عم بر دل تازه گشت،

با خویشتن برنیامد تا زار بگریست آن گه بانگی بر وحشی زد که «دور شو از من، قلبی لا یحبک ابدا». وحشی همی نومید برخاست از پیش رسول با دلی پر از حسرت و چشم پر اشک بازگشت، گفت: این چه بود که من کردم به خویشتن صد فرسنگ راه به اومید بدویدم، چون آمدم بدین خواری مرا براند، انا لله. در ساعت جبرئیل آمد و عتاب آورد رسول را از خدای که: چرا او را براندی؟ من تو را فرستاده ام تا بازخوانی نه که برانی، وحشی آورده من است، او را بازخوان و بنواز و مژدگان ده به اومید رحمت. رسول علیه السلام وحشی را بازخواند و اسلام او را پذیرفت و وی را تقریب کرد». (همان، ص ۲۱۷۰)

بر جنگی که اثبات اصل آن نیز نیازمند بازبینی و بازخوانی دقیق آیات قرآنی است و شرح دل به خواه آن را وسیله کرده اند تا اسلام را به شمشیرکشی و آدم کشی و گردن بری و طمع به غنائم، در حکایتی دیگر وابسته بدانند، و اندک تاییدی در متن کبیر قرآن ندارد، عتیق نیشابوری، این قصه ساختگی را برای تفریح ما نساخته است، اگر درمحتوا و مقصد آن سخت گیر شویم. زیرا می گوید درمحفلی از مستضعفین مکه و در حضور وحشی نامی، که شخص او هم ساختگی و بی سند است، خداوند برای ایجاد تسکین قلب و باور آن وحشی، پیاپی آیه فرو می فرستد، بی نیاز به پیامبر اکرم، که در اسلام تنها دریافت کننده وحی است، تا سرانجام یکی از آن آیه ها به پسند وحشی درآید و مابقی داستان دویدن وحشی از مکه به مدینه، چنان که خود گوید: صد فرسنگ و غیره و غیره، که تماماً با قصد تخفیف تاریخ و سرگذشت اسلام فراهم آمده است.

«**الم نشرح لک صدرک:** مگر نه ما گشاده کردیم دل تو را یا محمد به نبوت و رسالت. کلبی گویدشان نزول این آیت آن بود که پیغامبر گفت علیه السلام: سالت ربی مسئلة وددت انی ام اسئله، با خدای خویش گستاخی بکردم، کاش نکردمی. گفتم بارخدایا آدم را صفوت دادی، نوح را عمر دراز دادی با طاعت، ابراهیم را خلت دادی، موسی را قربت دادی، داود را خلافت دادی، سلیمان را ملکت دادی، عیسی را رفعت دادی، معنی این آن بود که مرا چه دادی... کلبی گوید: شرح صدر مصطفی آن بود که وی دو ماهه بود که از پدر باز اند، جد وی عبدالمطلب او را نیکو می داشت و قریش عادت داشتندی که فرزندان خویش شیر ندادندی از احتشام و فرادایگان دادندی، از حوالی مکه دایگان آمدندی فرزندان ایشان را به دایگی فراستدندی. آن سال زنان بنی سعدبن بکر

بیامدند، در میان ایشان زنی بود نام وی ام حلیمه، نزدیک عبدالمطلب آمد، وی محمد را بر وی عرضه کرد... محمد را بر ربود و روی بر روی وی نهاد و همی دوید... آمد نزدیک همراهان خویش، پیر خرکی داشت، چون محمد را بر آن نشاند در ساعت خرک جوان گشت از برکت مصطفی علیه السلام و چون آهو در پیش کاروان می دوید، و میغی برآمد بر سر ایشان سایه می داشت. دیگر همراهان آواز می دادند که «فازان نگر». چون به قبیله رسید، وی زنی بود ضعیف حال، بزکی چند داشت پیر و لاغر و بی شیر، از برکت مصطفی جوان گشتند و با شیر بسیار و بار می گرفتند و می زادند. سرسال را رمه ی وی از آن تمام قبیله افزون گشت، چنان شد که همه قبیله را به وی حاجت افتادی و ی را به کسی حاجت نبودی. و عادت آن دایگان آن بودی که هر سال دو بار به مکه آمدندی تا مادران و پدران فرزندان با ایشان نیکو کردندی، وی هیچ نیامدی، گفتی: مرا به مبرت کسی حاجت نیست. چون محمد دو ساله گشت وی را از شیر باز کرد، پسرکی داشت، روزی با مصطفی علیه السلام بر کنار قبیله بر سر توده ای ریگ بازی می کردند. آن کودک بدوید و نزد مادر آمد گفت «یا اماه ادرکی محمدا فانه قد صرع، مادر محمد را دریاب که صرع اش عود کرده». مادرش بدوید آن جا رسید، محمد را دید ایستاده دو چشم در آسمان نهاده، گفت «یا محمد مالک؟ محمد، چه شده؟». گفت «لا بأس، همی دو تن را دیدم بر هیئت دو برنا از آسمان فرو آمدند، یکی طشت زرین به دست و یکی آب دستانی سیمین به دست، مرا بخوابانیدند و دل من از سینه بیرون گرفتند و در آن طشت بشستند چنان که مرا هیچ الم نرسید و آگاهی نبود و اینک سوی آسمان می روند و من هنوز می بینم». و ایشان جبرئیل و میکایل بودند، و آن آب حیوان بود که دل وی را بدان بشستند از آن بود که پیغمبر را علیه السلام پس از خواب دست و روی نبایستی شست که دل او را به آب حیوان بشسته بودند، و هر چه آب حیوان بدان رسید آن را مرگ نبود و خواب نبود، فان النوم اخ الموت. چون ام حلیمه آن سخن از مصطفی علیه السلام بشنید باورش نبود که آن چیست، بترسید که مبادا که وی را صرع همی افتد. وی را برگرفت و نزد عبدالمطلب آورد گفت: «این پسر را از شیر باز کردم، وی را از خویشتن جدا کردن بر من همی از آن سخت تر آید که دست خود را از خویشتن جدا کنم، لکن بر وی از صرع همی ترسم که آن زمین ما پری ستان است مبادا که وی را چشم رسد». جد وی را باز استد، می داشت. چون وی را وفات آمد، ابوطالب وی را برداشت تا به چهل سالگی رسید بر وی وحی آمد. خدای تعالی آن حال را با یاد وی داد گفت الم نشرح لک صدرک؟». (همان، ۲۸۳۳)

بدین ترتیب معنا و مفهوم و پیام بسیار مهم و اصلی یکی از زیباترین،

عمیق ترین و آموزاننده ترین سوره های قرآن، یعنی سوره ی انشراح، در میان قصصی بی اساس پنهان می ماند و در جای آن صاحب پیامبری می شویم که چون از کودکی دچار صرع بود، از همان دوران گمان می کرد که با فرشتگان مرتبط است، باخدا بر سر مقام بالاتر چانه می زد و دایه اش به نشانه سخنان پریشانی که بر اثر صرع بر زبان می‌آورد، او را به عبدالمطلب پس داده بود. آیا این مطالب را بر چه اساس می توان تفسیر آیات الهی گرفت و مگر سوره انشراح،اندک نشانه ای برای هدایت عتیق به این پرونده سازی ها و ادعاها دارد و سر انجام همان سئوال نخستین که **عتیق چنین اطلاعات ریزدانه ای را، که شامل پر شیر شدن دوباره ی پستان های ام حلیمه و بزهای او هم می شود، پانصد سال پس از هجرت، از کدام منبع برداشته است؟!**

اسلام و شمشیر، ۳۹

سخنان اخیر پاپ در باب تأثیر کاربرد تیغه ی شمشیر در گسترش اسلام، آن هم با توسل به مطالب کتاب های بی هویتی که خود ساخته اند، ارزش و اهمیت آشنایی دوباره با اسناد یهود ساخته ی مدعی خون ریزی ها و اختلافات صدراسلام و به طور کلی تاریخ پذیرفته شده ی کنونی در باب قرون اولیه ی اسلامی را دردستورکار مسلمین قرارمی دهد. سخنان بی پایه و کین توزانه ی پاپ که در واقع از مرکز حمایت از جنایات کنیسه و کلیسا، یعنی واتیکان صادر می شود، به نوعی بر این چند یادداشت پایانی مبحث «اسلام و شمشیر» تأثیر گذارده و آن را به صورتی دیگر درآورده است.
در این یادداشت های نهایی، با عرضه فقط چند نمونه از مندرجات یکی از تألیفات مشهور قرون نخست اسلامی، با نام «تاریخ نامه ی طبری» که به بلعمی نامی منسوب کرده اند، توجه می دهم که نگارش پاراگرافی در باب تاریخ و سیره و شروح حوادث و غزوات و نوسانات صدر اسلام را، که غالباً چهار قرن با زمان ادعایی رخ داد آن فاصله دارد، پایان نبرده اند مگر با قصد و غرض آماده سازی پیش زمینه برای سوء استفاده های پنهان و آشکار کنیسه وکلیسا، و آن چنان که در مورد تفسیر عتیق خواندیم، هر سطر این تألیفات در کار تولید و تلقین تردید در ذهن مسلمانان و ابزاری

برای ستیز با اسلام و قرآن است. آن ها با حوصله ی تمام، در هر باره و مورد، که به مسلمانان مربوط بوده است، یادگارهای مکتوبی ساخته اند که با حیله گری کامل، یکدیگر را تأیید می کنند، هر کدام مصالح ساخت آن دیگری شمرده می شود و از این طریق توانسته اند اذهان مسلمان و غیر مسلمان را به قبول تصویر نهایی این پازل چند هزار پاره هدایت کنند که نشان می دهد گرویدگان و گردانندگان اسلام، از آغاز، در کار ستیز و اختلاف و مقام پرستی و پشیمانی از تبعیت پیامبر و حرص و بریدن سر و قطع دست و زنبارگی و جنگ افروزی و چپاول غنائم و دریافت جزیه و اجرای رجم و دشمنی با زنان و نفی هویت و خرافه پرستی و ضدیت با آزادگی و تمدن و دموکراسی و پیشرفت بوده اند!!!

«چیزی که اسباب تأسف و تحیر است آن که در تمام این ده نسخه ی خطی و یک نسخه ی چاپی که به نظر این نویسنده رسیده و با دقت آن ها را مقابله و مطالعه کرده ام **دو نسخه دیده نمی شود که حتی به تقریب شبیه یکدیگر باشند و بتوان گفت که آن دو از یک ماخذ حکایت می کنند** و هر نسخه ای چه در کم و زیاد مطالب و سقطات و چه در اضافات و یا در اغلاط یا اختلاف عبارت به قدری با نسخه ی دیگر متفاوت است که هرگاه خواننده صاحب مطالعه نباشد و به تصرفات روز افزون هزار ساله توجه نداشته باشد، تصور، بل **حتم خواهد کرد که این کتاب را چند تن در فواصل قرون عدیده ترجمه کرده اند** و چون به اول هر نسخه نگاه کند و ببیند که همه ی نسخه ها از آن بلعمی است باز خواهد گفت که بلعمی چند تن بوده اند و یا آن که بلعمی این ترجمه را به چند تن برگزار کرده است، چه متصور نیست یک نسخه که از دست یک شخص بیرون آمده باشد، این اختلافات فاحش را دارا باشد». (تاریخ بلعمی، تصحیح بهار، به کوشش محمد پروین گنابادی، ص ۷ و ۸)

متن بالا حکایت روشنی از پریشانی تاریخ نامه ی طبری است که اینک به عنوان میراث و یادگار فرهنگ ایرانی ـ اسلامی مانده از قرون نخستین هجری می شناسند و نیز به عنوان نشانه ای از قدرت و استحکام و فخامت زبان فارسی، همه جا تکریم می کنند! اگر بهار مقید و موظف و مأمور به پراکندن اباطیل این گونه کتاب ها در میان مسلمین نبود و به قدر خردلی امانت داری حقیقت و مسئولیت فرهنگی خویش را می شناخت، به جای

تنظیم این اباطیل و انتشار مطالبی، که از این پس شمه ای از آن را خواهید خواند، هرده نسخه ی مغایر با هم را به همان گرد وغبار زمان نامعین تألیف آن ها می سپرد و به جای پخش و انتشار، مسلمین را از توجه به مقولات بی ربط و حقه بازانه ی آن باز می داشت. باید دست علامه ی بی نظیر، شیخ بزرگوار مرتضی عسکری را بوسید، که خلاف جرثومه های فرهنگی از قماش بهار، پیش تازانه و یکسره خط بطلان، دست رد و ظن تردید بر اسامی اشخاص و کتب بسیاری گذارد و کشید، که عمدتاً قهرمانان افسانه ها و مضمون مندرجاتی است که گنجینه ی مکتوبات به اصطلاح اسلامی کنونی ما را می سازد.

«دست یابی به این همه دروغ و افسانه و پرده برگرفتن از آن ها که قرن ها جزء حقایق مسلم تاریخی اسلام به حساب آمده و در کتاب های به اصطلاح معتبر تاریخی رفته بنیان های فکری و عقیدتی مجامع مختلف اسلامی را تشکیل داده اند، لطفی است از جانب خداوند که پس از گذشتن این همه قرون و اعصار تنها مؤلف این کتاب را شامل شده است. **شگفت این که این همه دروغ و افسانه چه گونه تا به امروز از دید محققان پنهان مانده و چه گونه می توان تصور کرد که تاریخ امتی تا به این پایه آغشته به دروغ باشد.** بار خدایا جرم و جنایت آن هایی که چنین دروغ هایی را در کتاب های خود آورده اند و موجب گم راهی مسلمین شده، اسلام را از مسیر حقیقی و اصلی خود منحرف ساخته اند، چه اندازه بزرگ و سنگین است»؟ (سید مرتضی عسکری، ۱۵۰ صحابه ی ساختگی، مقدمه ی مترجم، ص ۱۷)

آیا بازتاب درد آگاه شدن را در آن استغاثه به درگاه الهی، از زبان گوینده ی فوق می شنوید و آیا گواهی می دهید که چنین روشنگری ها و احتجاجات هنوز غباری از تأثیر بر رخسار مراکز فرهنگی، کتاب های درسی، زعمای حوزه ها، مطبوعات، وزارت ارشاد، رادیو و تلویزیون، وزارت آموزش عادی و عالی و روشن فکری مسخ شده ی ایران ننشانده، چنان که ناظرید و می بینید که در ده سال گذشته، که کتاب عظیم و دوران ساز «مگر این پنج روزه» و مجلدات «تأملی در بنیان تاریخ ایران» را منتشر کرده ام، یهودیان و نان خوران آنان چه دلقک بازی محفلی پیرامون این تحقیقات جدید ادبی

وتاریخی به راه انداخته اند. آن ها نیک می دانند که چنین تجسسی، گشودن سوراخ و درز و شکاف در سدی است که از طریق تولید اوراق فرهنگی اختلاف ساز، برابر اتحاد دوباره ی مسلمین بسته اند، پس با تمام نیرو در کارکیپ کردن دوباره ی این دیواره اند و هیچ ذخیره ای از دلقکان پنبه ای آویزان مانده و هدایت شده از نخ اورشلیم نداشته اند که برای مقابله ی مملو از ناتوانی به صحنه نرانده باشند. نمونه می خواهید؟ وزارت فرهنگ و ارشاد مانع انتشارکتاب هایی است که مبداء حیات مجدد جوامع بشری را اسلام معرفی می کند و در برابر صدای تنهای این وبلاگ، ده ها سایت و وبلاگ فحاش صف بسته اند! پس در پی آن پرده که از رخسار عتیق برافتاد، اینک به سراغ رخسار بلعمی بروم که صد بار از اوکریه تر و زشت سخن تر است:

«... **فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع فان خفتم الا تعدلوا فواحدة**... اگر طالبید دو، سه و یا چهار زن بگیرید و اگر از برقراری عدالت میان آن ها نگرانید، پس یک زن بگیرید... (نساء، ۳).
و لن تستطیعوا ان تعدلوا بین النساء و لو حرصتم... اگر اراده هم کنید قادر به برقراری عدالت بین زنان تان نخواهید بود...» (نساء، ۱۲۹)

این آیات صریح الهی در باب رفتار یکسان و عادلانه با زنان است و در آن با برهان روشن و نه با قید بندگی و فرمان بری و اجبار، توضیح داده می شود که سلامت محیط خانوادگی در گزینش یک همسر مناسب است. اسلام باب طلاق را با شرایطی به سود هر دو طرف و در تنگناهای اخلاقی و رفتاری و مادی و دینی و غیره باز می گذارد تا زن و مرد امکان جست و جوی جفت دل خواه خویش را از دست ندهند، چنان که درهای زندگی مشترک و مورد پذیرش طرفین، برای یک مرد موفق به اجرای عدالت در سرپرستی چند خانوار را نیز نمی بندد. اما بخوانیم که تاریخ نگاران اسلامی، که ازمیان آن ها بلعمی را گزیده ام، بدون استثنا، در این باره چه بهتان هایی به پیامبر اعظم زده اند.

«پیغمبر پانزده زن به زنی کرد، سیزده آن بودند که بدیدشان و به خانه آورده

و **گاه پانزده زن داشت به یک جای و گاهی ده**. و دو آن بود که نادیده دست باز داشت و به خانه نیاورد و گاهی نه داشت و چون بمرد نه زن داشت».
(بلعمی، تاریخ نامه، جلد اول، ص ۳۰۸)

چند سود از ارائه ی این اطلاع زبده از زندگی خصوصی و داخلی پیامبر، که ظاهراً ۴ قرن پس از درگذشت رسول خدا بیان می شود، به جیب کسانی سرازیر است: نخست این که بگویند اولین منکر فرامین الهی، شخص پیامبر اسلام بوده، که خلاف آیه های قرآن، پانزده زن در آن واحد به خانه داشته و بی پروا از امکان برقراری عدالت در میان آنان، که خداوند تلاش برای رعایت آن را ناممکن شمرده، حرمسرا ساخته است. و سود دوم آن جاست که کسانی برای رفع اشکال از این گفتار بی مدرک مورخین سده های چهارم و پنجم، ابتدا را بر این نمی گذارند که صحت این ادعاهای بی سروته را، که به عنوان سیره ی رسول خدا آورده اند، بررسی کنند، بل نمونه ی پیامبر را وسیله ی سوء استفاده ی دیگری گرفته اند تا به صاحبان مکنت اجازه دهند تا اطراف خویش را با زنانی محروم از عدالت به عنوان صیغه ی شرعی پر کنند، امری که در بطن خود نفی هدایت قرآن به عدالت و برابری در رفتار با زنان را حمل می کند و تابعین راستین کتاب خدا پیوسته از عمل به آن پرهیز کرده اند.

«در حالی که کوروش تنها یک همسر به نام کاسان دان اختیار کرد و پس از درگذشت یگانه همسرش هرگز دیگر ازدواج نکرد، محمدبن عبدالله بر طبق نوشته های تاریخ نویسان معتبر عرب مسلمان و غربی به غیر از زنانی که به نحوی از انحاء با آن ها در رابطه ی زناشویی بود، با تعداد بیست و نه زن عقد زناشویی بست... علامه ملامحمدباقر مجلسی می نویسد، از امام جعفر صادق پرسش کرده اند پیامبر چند نفر زن می تواند به طور شرعی داشته باشد. امام جعفر صادق پاسخ داده است پیامبر می توانست هر تعداد زن که مایل بود برای خود اختیار کند... کوله نوشته است، هنگامی که عایشه از ظرفی آب می آشامید، محمد آن ظرف را از دست عایشه می گرفت و از همان محلی که لب های عایشه با آن تماس گرفته بود، بقیه آب ظرف را می آشامید. همچنین موقعی که عایشه گوشت های استخوانی را می خورد، محمد استخوان را از دست عایشه می گرفت و از همان محلی که عایشه با دندان هایش گوشت های

استخوان را خورده بود، بقیه گوشت های استخوان را می خورد... ملامحمدباقر مجلسی نوشته است، روزی محمد از «حفصه» دختر عمر که یکی از زنان اش بود دیدار می کرد. حفصه برای دیدار پدرش محمد را ترک کرده و زودتر از زمان پیش بینی شده از خانه ی پدرش مراجعت نمود و هنگامی که به خانه اش رسید مشاهده کرد که در اطاق اش از پشت بسته شده است. پس از این که حفصه چند ضربه به در نواخت، محمد در حالی که عرق از پیشانی اش سرازیر می شد، در اطاق را به روی او باز کرد. حفضه با مشاهده وضع محمد، به زودی به جریان امر پی برد و از این که محمد در غیاب او «ماریه» برده سیاه پوست صیغه اش را به رختخواب او برده و با وی همبستر شده بود به شدت خشمگین شد... رویداد دوم درباره ی شرح زندگی محمد با ماریه قبطیه را «گیللوم» از اسلام شناسان معروف غربی و علامه ملامحمدباقر مجلسی توضیح داده اند. «گیللوم» از قول ابن اسحق، و ابن هشام و ابن خطیر، نقل می کند که علی ابن ابی طالب روایت کرده است که چون پسر عموی ماریه قبطیه به نام «معبور» دائماً به محل سکونت ماریه رفت و آمد می کرد، محمد به علی دستور داد رفتار «ماریه» را زیر نظر بگیرد و چنانچه متوجه شد که معبور با ماریه رابطه نامشروع برقرار کرده است فوراً او را بکشد. علی به محمد اظهار داشت : «با سر و جان امر تو را اطاعت خواهم کرد و هیچ مانعی مرا از انجام این وظیفه باز نخواهد داشت. اما آیا تنها مشاهده شخص من از عمل نامشروع این دو برای اجرای دستور تو کافی خواهد بود؟» محمد پاسخ داد : «آری، به طور یقین، مشاهده ی شخص تو به تنهایی برای اجرای این دستور کافی خواهد بود». علی می گوید او شمشیرش را برداشت و به منظور اجرای دستور محمد ملاقات های ماریه و معبور را زیر نظر گرفت. در ضمن جریان تعقیب آن ها متوجه شد که ماریه و معبور در خانه ماریه خلوت کرده اند. هنگامی که معبور خانه ی ماریه را ترک می گفت علی با شمشیر کشیده اش به او حمله برد. اما معبور که متوجه جریان امر شده بود فرار اختیار کرد و در ضمن فرار از نخل خرمایی که سر راه فرارش بود بالا رفت. هنگامی که معبور از نصف درخت خرما بالا رفته بود، متوجه شد که علی دارد به او نزدیک می شود، از این رو خود را به پایین پرتاب کرد و روی علی افتاد. هنگامی که ضمن پایین افتادن از درخت خرما، لنگ معبور به هوا بالا رفت، علی متوجه شد که فاقد آلت مذکر جنسی است، از این رو شمشیرش را غلاف کرد و نزد محمد رفت و جریان را به وی گزارش داد. محمد پس از شنیدن ماجرا، شکر خدا را به جا آورد... گیللوم، یکی از اسلام شناسان معروف غربی در رابطه با نظر محمد نسبت به زن و ازدواج، حدیثی نقل می کند که ابن اسحق آن را از «ابن عباس» شنیده است. بر طبق حدیث مذکور، ابن عباس می گوید روزی

محمد طفل دختر او را که روی زمین می خزید مشاهده کرد و اظهار داشت، هر گاه در زمانی که این طفل رشد می کند، او زنده باشد، با وی ازدواج خواهد کرد... کلینی به سند معتبر از قول امام رضا روایت کرده است که قدرت جماع محمد با چهل مرد برابر بود. محمد نه نفر زن داشت و در هر شبانه روز با همه ی آن ها همخوابگی می کرد... مجلسی همچنین می نویسد هر زمانی که محمد با زنی قصد ازدواج داشت، زنی را می فرستاد تا بدن نامزدش را آزمایش کند و به وی دستور می داد گردن و سایر قسمت های بدن وی را بو کند، و ببیند آیا قسمت های مختلف بدن او خوش بوست یا نه. همچنین محمد به فرستاده ی خود دستور می داد، قوزک های پاهای زن مورد نظر را نیز آزمایش کند و ببیند آیا آن ها پرگوشت هستند یا نه. زیرا محمد معتقد بود که اگر قوزک ها پرگوشت باشند نشانه ی آن است که تمام بدن پرگوشت است.... مجلسی از کلینی روایت می کند که روزی مؤذن محمد به نام «ابن امه مکتوم» که شخص نابینایی بود برای ملاقات محمد وارد اتاق اش شد. چون در آن هنگام عایشه و حفصه آن جا حضور داشتند، محمد در لحظه ی ورود ابن امه مکتوم به عایشه و حفصه تکلیف کرد که اتاق را ترک گویند. آن ها گفتند ولی این شخص نابیناست و قدرت بینایی ندارد. محمد پاسخ داد: «ولی شما که نابینا نیستید».
(مسعود انصاری، کورش بزرگ و محمد بن عبدالله، ص ۱۶۵ به بعد)

آیا کافی نیست؟ مسعود انصاری نیاز به معرفی ندارد. دست به سینه ی دربار پهلوی، نان خور غرب و دشمن بی آرام اسلام و قرآن. آیا دست مایه او برای آلودن همه چیز زندگی پیامبر گرامی جز کتاب های قرون اولیه ی اسلامی و روایات و احادیثی است که در همان کتاب ها مضبوط کرده اند؟ پس چرا این گونه نوشته ها که چماقی به دست دشمن برای کوبیدن بر فرق فرهنگ ممتاز اسلامی می دهد، همه جا پخش است و در زمره اسناد اسلامی پذیرفته می شود؟ چرا کسی در حوزه های اسلامی نمی پرسد این جفنگ ها را، که شامل شمارش دفعات رفتار جنسی در خلوت شبانه ی پیامبر نیز می شود، چهار قرن پس از وفات رسول گرامی، به چه قصدی بیان می کنند و اسناد آن از کدام ویدئوی مخفی به دست آمده است؟ اینک به سادگی این توهین و افتراها بر پیامبر اکرم، که در اندازه ی توصیف یک بیمار جنسی است، به نقل از مورخین قرن چهارم به بعد و به تأیید محققین غالباً یهود غربی، در کتب بسیار، بدون اعتراض مانده است و این همه

مرکز گسترش و تبلیغ دین، تومانی خرج این الزام نمی کنند که سرانجام تکلیف این مکتوبات مذموم و ضد دین و ضد قرآن و ضد پیامبر را معلوم کنند و همین را بسنده می بینند که درتنگناها، احتمالاً زیر لب زمزمه بیاورند که این نوشته ها در زمره ی اسرائیلیات است، اسرائیلیاتی که بر سر منابر تکرار و در کتاب خانه های مراکز اسلامی محترم شمرده می شود!

«سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون. الزانیة و الزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة و لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله و الیوم الاخر و لیشهد عذابهما طائفة من المؤمنین. الزانی لا ینکح الا زانیة اومشرکة و الزانیة لا ینکحها الا زان او مشرک و حرم ذلک علی المؤمنین. والذین یرمون المحصنات ثم لم یاتوا باربعه شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة و لا تقبلوا لهم شهادة ابدا و اولئک هم الفاسقون. الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا فان الله غفور رحیم. و الذین یرمون ازواجهم و لم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع شهادات بالله انه لمن الصادقین. و الخامسة ان لعنت الله علیه ان کان من الکاذبین. و یدرؤا عنها العذاب ان تشهد اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین. والخامسة ان غضب الله علیها ان کان من الصادقین. و لو لا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله تواب حکیم. ان الذین جاؤ بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امری منهم ما اکتسب من الاثم و الذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم. لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون و المؤمنات بانفسهم خیرا و قالوا هذا افک مبین. لو لاجاؤ علیه باربعة شهداء فاذ لم یاتوا بالشهداء فاولئک عند الله هم الکاذبون. و لو لا فضل الله علیکم و رحمته فی الدنیا و الاخرة لمسکم فی ما افضتم فیه عذاب عظیم. اذ تلقونه بالسنتکم و تقولون بافواهکم ما لیس لکم به علم و تحسبونه هینا و هو عندالله عظیم. و لو لا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا سبحانک هذا بهتان عظیم. یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین. و یبین الله لکم الایات والله علیم حکیم. ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم فی الدنیا و الاخرة والله یعلم و انتم لا تعلمون. و لو لا فضل الله علیکم و رحمته و ان الله رؤف رحیم.

این سوره را نازل و واجب کردیم، و اگر پند می گیرید آیات روشنی در آن بیان شده است. زن و مرد زناکار را یکصد ضربه تازیانه بزنید و اگر به خدا و روز آخر ایمان دارید، بر دین خدا نسبت به آن ها سهل نگیرید و باید گروهی از

مؤمنان شاهد مجازات آنان باشند. مرد زناکار باید با زن زناکار یا مشرک ازدواج کند و زن زناکار را به عقد مرد زناکار یا مشرک درآورید و ازدواج با آن ها بر مؤمنین حرام است. کسانی را که به زنان پاک دامن تهمت می زنند و نمی توانند چهار شاهد علیه آن ها بیاورند، هشتاد ضربه تازیانه بزنید و پس از آن هرگز شهادت آن ها را نپذیرید، که فاسق اند. مگرآن که توبه کنند و درصدد جبران برآیند که خداوند آمرزگار ومهربان است. کسانی که به زن خود تهمت می زنند و شاهدی ندارند باید چهار مرتبه به خداوند سوگند بخورند که راست می گویند و بار پنجم بگویند لعنت خدا بر دروغ گویان. اگر زنی چهار بار به خداوند سوگند بخورد که همسرش راست نمی گوید او را مجازات نکنید. این زن باید بار پنجم بگوید که خشم خدا بر او باد اگر دروغ بگوید. باشد که مشمول فضل و رحمت خداوند توبه پذیر و حکیم شوید. اگر کسانی بر شما دروغی ببندند ضرری برای شما نیست و برای شما خیر است زیرا کسانی که مرتکب این گناه شده اند و آن ها که به آن دامن می زنند، عذابی عظیم پیش روی خواهند داشت. چرا وقتی نسبت به زنان و مردان مؤمن گمانی شنیدید خوش بین و مطمئن نبودید و نگفتید دروغ است. اگر مدعیان نتوانند چهار شاهد بیاورند و اگر شاهدی نداشته باشند خداوند آن ها را دروغ گو می داند. اگر در دنیا و آخرت از فضل و رحمت خدا بهره مند نباشید، به خاطر سخنان بی هوده تان به عذابی عظیم دچار خواهید شد. اگر پرحرفی کنید یا آن چه را که نمی دانید بی محابا بر زبان آورید، در نظر خدا جرم بزرگی مرتکب شده اید. چرا وقتی دروغی را می شنوید نمی گویید درمقامی نیستید که درباره آن اظهار نظر کنید و نمی گویید خداوندا منزهی تو و این بهتانی آشکار است. خداوند هشدارمی دهد که اگر ایمان دارید هرگز این کار را تکرار نکنید. خداوند علیم و حکیم آیات خود را بر شما آشکار خواهد کرد. آن ها که قصد بدنام کردن مومنان را دارند، در دنیا و آخرت گرفتار عذاب خواهند بود و خدا چیزهایی می داند که شما نمی دانید. باشد که مشمول فضل و مرحمت خداوند مهربان و رئوف باشید». (سوره نور، آیات ۱ تا ۲۰)

این آیاتی است برای تعیین تکلیف با یک مقوله و مشکل اجتماعی، یعنی بهتان زدن رایج و همیشگی به زنان که خداوند با ساده ترین صورت و با قائل شدن حق برابر برای زن و مرد، در انکار و اثبات، راه حل این مشکل اجتماعی را عرضه و توصیه می کند که این گونه اتهام ها و بهتان ها ارزش توجه ندارد، باید آن ها را کوچک شمرد، اشاعه نداد و به سلامت رفتاری و روابط جاری درمحیط همگانی صدمه نرساند. آیا دراین آیات تابان و روشنگر،

که سراسر حفاظت از اعتبار آدمی و مبارزه با توسل به شیوه های ناسالم در روابط اجتماعی وخانوادگی است، سخنی ازعایشه وجنگ بنی المصطلق و صفوان و افسانه ای می بینید، که مختصر آن را در زیر می آورم؟!

«چون پیغمبر علیه السلام به غزوه ی بنی المصطلق شد، عایشه را با خویشتن ببرد. و رسم او چنان بودی که هر بار که به غزو شدی قرعه زدی میان زنان، هر که را به نام او برآمدی آن زن را با خویشتن ببردی. این بار قرعه به نام عایشه برآمد... پس چنین گویند که از شب یک نیمه شده بود که عایشه به دست و روی شستن شد. چون باز آمد و پرده ی هودج فرو هشت، چون وقت سحر بود که مردمان بار خواستند نهادن، او را به یاد آمد که مخنقه ای داشت از جزع یمانی، آن جا که دست و روی بشست، از یاد باز کرده بود. همچنان به طلب آن مخنقه برفت و پرده برنیفکند. و شب تاریک بود، بجستن گرفت و نیافت. شتربان چون فراز آمد و هودج را فرو هشته دید، چنان دانست که عایشه به هودج اندر است، هودج بر شتر نهادند و برفتند. چون عایشه باز آمد، لشکر برگرفته بودند و برفته. متحیر بماند... پس چون روز روشن ببود، صفوان اندر لشکرگاه همی گردید، سپیدی چادر دید. چون فراز شد، عایشه را دید. گفت: ای زن پیغمبر، تو را چه رسید؟ گفت: چنین و چنین بود. و قصه بگفت. صفوان او را بر شتر خویش نشاند و مهار به دست گرفت و همی راند. چون پیغمبر علیه السلام به منزل رسید، عایشه را ندید. علی را از پس باز فرستاد. علی چون بیامد، صفوان را به راه اندر دید که عایشه را همی آورد. پرسید که چه افتاد. عایشه قصه بگفت. علی سبک بازگشت و پیغمبر را از آن آگاه کرد. خبر اندر لشگر افتاد که عایشه به هودج اندر نیست. چون بدیدند صفوان همی آمد و عایشه را همی آورد. عبدالله بن ابی گفتا: عایشه معذور است بدین که کرد، که صفوان از محمد خوب روی تر است و جوان تر، و هر کسی چیزی دیگر همی گفتند. چون باز مدینه آمدند، سخن فاش گشت. و هر کسی بر گونه ی دیگر می گفتند به زشتی. و مردی بود از بنی عبد مناف، راهی بوبکر بود و به خانه ی او اندر بودی، و بوبکر او را خالی خواندی و گفتی خویشاوند است، و مادرش را خالیه، و نامش مسطح بود. گواهی داد و گفت: من دیر است تا همی دانم که عایشه به خانه ی پدر اندر با صفوان سر داشت، و آن زینب که زن زید بوده بود، گفتا من نیز دیرگاه است تا این همی دانستم. و دیگر حسان بن ثابت، شاعر پیغمبر بود، گواهی داد. مردمان گروهی گفتند راست است و گروهی گفتند دروغ است... و پیغمبر علیه السلام هر روزی اندر آمدی و برابر عایشه بنشستی و روی پیش داشتی و هیچ سخن نگفتی، تا عایشه از غم بیمار شد. پس یک روز پیغمبر را گفت: من چنین بیمارم و مرا

کس نیست، دستوری ده تا روزی چند به خانه ی پدر شوم تا به‌تر شوم. پیغمبر گفت: تو به تر دانی. عایشه با کنیزکی باز خانه ی مادر شد و همچنان بیمار همی بود و چیز نخورد. و پیغمبر علیه السلام آن جا نشد... پیغمبر علیه السلام پس از آن برخاست و سوی عایشه اندر شد، و بوبکر را و عایشه را و مادرش را بنشاند و گفت: یا عایشه، دانی که مردمان اندر تو چه همی گویند و این حدیث فاش گشت و مرا دل تنگ شد، **و اندر این جهان کس معصوم نیست و بی گنه نیست**. اگر تو از این که همی گویند چیزی کرده ای توبه کن و عذرخواه تا خدای گناه تو را عفو کند. عایشه آب از چشم فرو گذاشت و سر بر زانو نهاد و همی گریست. بوبکر گفت: ای دختر، گریستن سود ندارد، تو را پیغمبر سخنی همی گوید جواب ده. عایشه سر برداشت و گفت: چه گویم و مرا به خدای از این سخن توبه نباید کردن و از کس عذری نباید خواستن، و من از این سخن بی گناهم و اگر چند با شما بسیار بگویم شما مرا استوار ندارید. ولیکن من با شما آن گویم که پدر یوسف گفت با برادران یوسف: فصبر جمیل والله المستعان علی ماتصفون، و این کار را جز خدای عزوجل پیدا نکند، و اگر همه جهان همی گویند تو ایشان را استوار نداری الا که خدای عزوجل از پاکی من تو را آگاه کند، و مرا چندان مقدار نیست که از بهر من آیت آید مگر بر زبان جبریل علیه السلام تو را بازنماید یا به خواب ببینی، و من امید دارم بدین که همی گویم. پس پیغمبر علیه السلام هم آن جا نشسته بود که جبریل آمد و آیت بر وی خواند. و چون پیغمبر را علم گرانی وحی آمد و اثر بر وی پدید شد. مادر عایشه را روی زرد گشت و ابوبکر بترسید و لرزه بر اندام شان افتاد، ترسیدند که عایشه را رسوایی پدید آید. و عایشه را دل ایمن بود که خدای عزوجل به پیغمبر جز راستی نفرستد. پس خدای هفده آیت فرستاد اندر شأن عایشه و پاکی او، و اول آیت ها این است که همی گوید: قوله تعالی، **ان الذین جاوا بالافک عصبة منکم لا تحسبوه شرا لکم بل هو خیر لکم لکل امری منهم ما اکتسب من الاثم**. تا آن جا که **اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم**. و خدای عزوجل عایشه را بستود و پاکی او یاد کرد اندر این آیت ها. پیغمبر علیه السلام شاد شد و بخندید و عایشه را گفتا: مژده باد تو را که خدای عزوجل آیت فرستاد اندر پاکی تو. عایشه شاد شد و از پاکی خویش دلیری گرفت... پس خدای عزوجل پیغمبر را بفرمود تا آن کس ها که بر عایشه دروغ گفتند حد بزنند، و خدای عزوجل گفت: والذی تولی کبره منهم له عذاب عظیم. و بدین معنی مهتر ایشان را خواست عبدالله بن ابی را، گفت من ایشان را عذاب بزرگ کنم. و دیگر گفت: ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم، فی الدنیا و الاخرة. و عذاب این جهانی حد بود. و پیغمبر علیه السلام هم آن گاه از خانه بیرون آمد و

حسان بن ثابت را و مسطح بن اثاثه و حمنه بنت جحش را پیش آورد و هر سه را حد بزد». (بلعمی، تاریخ نامه، ص ۱۱۲ تا ۱۱۶)

چه گونه چنین نمایش نامه ی قی آوری را از درون آیات نخستین سوره نور بیرون کشیده اند وبه راستی چرا تاکنون یکی ازاین همه شیخ مسئله گو بر دهان گوینده ی این مبهمات نکوبیده، که تنها قصد بازیچه شمردن قرآن و آلودن همه چیز اسلام را دارد و چرا چنین تابلوی بدرنگ و نمایی را یکی از محکمات حوادث صدر اسلام پنداشته اند؟ به درستی که از آوردن جزییات بیش تر درباب شروحی که براین افسانه افزوده اند، شرمنده ام، فقط بدانید که در یکی از این اضافات و افاضات چنین ثبت است که عایشه پس از نزول به اصطلاح آیه ی تطهیر خویش، زیر لب خندید و از آن پس دیگر به خداوند و قرآن و رسالت شوهرش اعتقادی نداشت!؟ آیا منظور این شرح نویس روشن نیست؟

اسلام و شمشیر، ۴۰

«چون سال هجرت نزدیک آمد یک سال از مدینه از خزرج شش تن به حج آمده بودند و مدینه دو قبیله داشتند: یکی اوس و دیگر خزرج، و خزرج بیش تر از اوس بودند و روستاهای مدینه چون خیبر و قریظه و وادی القری و ینبوع همه جهودان داشتند. از بنی اسرائیل و از عرب بودند و از شام آمده بودند از بیت المقدس، از بخت نصر گریخته بودند پیش از اسکندر، و آن جا به زمین یثرب اندر به دیه ها بودند. و این اوس و خزرج خواستندی که آن دیه ها از ایشان بستانند و آن حصارها بود بزرگ و استوار، و نتوانستند ستدن، و جهودان صفت پیغامبر علیه السلام شنیده بودند و اندر تورات خوانده و بدو گرویده بودند ولیکن پنداشتند که از بنی اسراییل باشد از قرابتان موسی. ندانستند که از عرب باشد. و به تورات اندر صفت محمد علیه السلام نبشته بود. ولیکن جهودان پیشین از تورات پاک کرده بودند، و این فرزندان ایشان ندانسته بودند که از عرب بود. و پیغمبر را درود دادندی و بدو گرویده بود... پس این شش تن از مدینه بیامدند از خزرج آن سال به حج و نام ایشان یکی: اسعد بن زراره بود و کنیت اش ابوامامه. و دیگر: عوف بن حارث. و سوم: رافع بن مالک. و چهارم قطبة بن عامر. و پنجم عقبة بن عامر بن حرام. و ششم جابر بن عبدالله. و ایشان به منا فرود آمدند و مردمانی بودند نه سخت مهتر و نه سخت دون، و مردمانی روی شناس بودند. پیغمبر علیه السلام سوی ایشان شد و مسلمانی بر ایشان عرضه کرد و قرآن بر ایشان خواند. ایشان را آن خوش آمد و بگرویدند. و از قرآن لختی بیاموختند. پیغمبر خویش را بر ایشان عرضه کرد که او را به مدینه برند. ایشان گفتند: یا رسول الله، مردمان مدینه دو

قبیله اند: یکی اوس و دیگر خزرج، و ما همه از خزرجیم. و میان اوس و خزرج عداوت است. اکنون ما برویم و خبر تو و دین تو ایشان را بگوییم تا اختلاف از میان ایشان برخیزد. پس آن‌گه دیگر سال باز آییم و تو را خبر بیاریم تا عزیزتر باشی و با ما بیایی... پس چون وقت حج بود همه مردمان مدینه گرد آمدند و هم این شش تن را رسول کردند، و شش دیگر هم از خزرج بگزیدند و رسول کردند. و نام این شش تن دیگر یکی معاذ بود، و دیگر عوف بن حارث، و سه دیگر رافع بن مالک، و چهارم ذکوان بن [عبد] قیس، و پنجم عبادة بن الصامت، و ششم یزید بن ثعلبه و [عباس] بن عبادة بن نضله، (شش تنی که به هفت نام خوانده می شوند!!!!) ایشان را بفرستادند و گفتند بروید و بیعت کنید و محمد را با خویشتن بیارید که ما همه مدینه با او بیعت کردیم و پیش او بایستیم به جان و خواسته... پس چون بیعت بکردند، پیغمبر نیت آن کرد که با ایشان به مدینه رود پنهان. و اندر همه قریش مشهور بود که هیچ‌کس را رای و تدبیر چنان‌که عباس نبود. و او رئیس قریش بود و بوطالب او را وصی کرده بود... پس پیغمبر او را گفت: ای عم، من راز خویش با تو خواهم گفت و کار به تدبیر تو خواهم کردن، تو این راز بر من نگاه‌دار. عباس گفت: ای پسر، بگوی. گفت: تو دانی که از پس عمم بوطالب چند سختی و رنج به من رسید و من چند صبر و احتمال کردم و از قریش چند ذل و خواری کشیدم. اکنون دل‌ام از مکه سیر شد، و چندین سال است تا به موسم حج خویشتن را بر همه قبایل عرب عرض می کردم و هیچ‌کس به من و دین من نگروید. و خواستم که کسی از آیندگان مرا به شهر و موضع خویش برد تا آن‌جا دین خویش بدارم، کس را نیافتم مگر مردمان مدینه و زمین یثرب. و از ایشان پارسال شش تن بیامدند و به من بگرویدند. و امسال دوازده تن آمدند و با من بیعت کردند. و مرا همی خوانند ومن با ایشان بخواهم رفتن، تو چه بینی؟ عباس گفت: ای پسر، من نصیحت خویشتن از تو باز ندارم و من صواب نمی بینم که تو با دوازده تن به مدینه روی، ومردمان مدینه ده هزار و بیست هزار بیش‌اند و میان‌شان پیوسته خلاف باشد. به جایی که چندان خلق باشند به گفتار دوازده تن همه ی شهر اعتماد نتوان کردن... پس چون سال برآمد، مصعب به مکه باز آمد تا پیغمبر را علیه السلام آگاه کند از آن خبر. و از مدینه هفتاد تن از امیران و مهتران با مصعب بیامدند تا پیغامبر را با خود ببرند، چون ابن معرور و چون ابو جابر عبدالله بن عمرو بن حرام. و آن مهتران که مسلمان شده بودند همه با ایشان بودند و همه به مکه آمدند. و این دوازده تن که بیعت کرده بودند، چون حج بکردند وعده کردند که با پیغمبر علیه السلام گرد آیند بر عقبه و با او بیعت کنند و او را به مدینه برند... پس پیغمبر علیه السلام دست دراز کرد بیعت را. و نخستین کسی که دست بر دست پیغمبر زد ابن معرور

بود، و گروهی گویند اسعد بن زراره بود، و گروهی گویند ابوالهیثم بن تیهان بود، و اختلاف است اندر این هر سه. پس این هفتاد تن بیعت کردند. آن‌گاه عباس بن عبدالمطلب سخن گفت اندر آن میان... پس پیغمبر علیه السلام گفت: ایدر کس نیست که بر شما گواه باشد جز خدای تعالی، شما نامزد کنید نقیبان را و از میان قوم خویش بیرون کنید تا بر شما گواه باشند. پس ایشان دوازده تن را از آن هفتاد تن نامزد کردند نه از خزرج و سه از اوس، و گفتند ایشان مهتران مااند و همه مدینه فرمان ایشان کنند، و ایشان نقیبان اند. و دیگر باره سوگند خوردند که ما و این مردمان، و آن که به مدینه اند همه یکی اند. پس آن مردمان گفتند که ما کس فرستیم تا همه مردمان شهر ما بیایند با سلاح ها و هیچ کس تو را خلاف نکند. و هر کس که مخالفت کند هم اندر ساعت بکشیم. پیغامبر شاد شد و ایشان را دعا کرد و عباس را گفت: ای عم، امید دارم که خدای تعالی این کار تمام کند و این دین من بر این مردمان آشکارا کند که عدد این نقیبان و مهتران که این پذیرفتاری کردند دوازده تن اند و عدد حواریان عیسی دوازده تن بودند که خدای عز و جل دین عیسی را بدیشان آشکارا کرد و اندر همه جهان بپراکند... و از مدینه جز این هفتاد تن، دیگر به حج آمده بودند و از این حال آگاهی نداشتند. پس مکیان سوی ایشان شدند و بپرسیدند. ایشان گفتند ما خبر نداریم از این کار و از این کسان، و گروه مدینه این کار بی ما نیارند کردن. مکیان این سخن ایشان استورا داشتند. پس پیغمبر علیه السلام برخاست و با این کسان به مدینه رفت. (بلعمی، تاریخ نامه ی طبری، قطعاتی از ص ۷۱ تا ۷۹)

در این توصیف مفصل و جزء به جزء، از هجرت رسول خدا به مدینه، نشانه های آیه ی ۴۰ سوره ی توبه، سخنی از علی در بستر پیامبر خفته، ابوبکر همراه رسول خدا، بوته های خار، غار، عنکبوت تار ساز و کبوتر تخم کن نیست که بر مبنای کلمه ی غار و دوست محزون در آن آیه، اجزاء داستان دیگری در باب هجرت پیامبر گرفته اند، تا بی کسب اطمینان نخستین که آیا آن ماجراها در واقع امر نیز رخ داده یا نه، خفتن در بستر را اسباب مفاخره ی شیعه وهمراهی ابوبکر را سبب غروراهل سنت بگیریم، هر چند در آن آیه سخنی از هجرت و اشاره‌ای به نام پیامبر و ابوبکر نیست و شروح کنونی بر آن، که با فرض ارتباط آیه با مقوله ی هجرت ساخته اند، متضمن و محتوای قصصی خارج از متن صریح قرآن است که اتکایی بر هیچ مبنا و نشانه ی تاریخی ندارد. ما بر اساس آیه های

قرآن، با نفی و تبعید و اخراج پیامبر خدا از مکه آشناییم و برای حضور قطعی پیامبر در مدینه، در پی نفی از مکه نیز، علاوه بر قبر مطهر پیامبر در مدینه ی کنونی، لااقل آیه ی ۶۰ از سوره ی احزاب را شاهد می گیریم که بر آزار منافقین نسبت به رسول خدا در مدینه سخن می گوید، با این همه اکنون میان این دو افسانه ی هجرت مانده ایم و حق داریم بپرسیم اگر مخطوطات موجود درباب تاریخ اسلام در موضوع حساسی چون هجرت پیامبر نیز، همانند تمامی دیگر افاده ها در باب صدر اسلام، فاقد استحکام و ایقان است، اولاً چه کسانی این قصه های پریشان بی ربط را و با چه هدفی ساخته اند و دیگر این که مثلاً در این جا، به چه مناسبت باید یکی از این دو افسانه نابیوسیده را در جای شرح واقعی رخ دادهای صدر اسلام بپذیریم و چنان سرسپرده ی خیال بافی های بی منتهای مؤلفین ناشناس منسوب به قرن چهارم به بعد باشیم و داده های آنان را با وحی الهی برابر بپنداریم که من باب تحقیق تازه نیز، چنان که تاریخ سرپرستی این گونه اقوال می گوید، در صدد و به صرافت نیفتیم تا کنجکاوی کنیم، شاید بر اساس قرآن، تصویر سالم تری از اوضاع مسلمین و پیامبر در صدر اسلام به دست آوریم؟ آیا دستور چنین تسلیم و پذیرش بی قید و شرطی به سیره ها و مغازی و شروح کنونی، در باب حوادث دوران حیات پیامبر، آن گاه که می دانیم نزدیک به تمامی آن ها بافته هایی به قصد تحقیر پیامبر و تذلیل مسلمین و توهین به قرآن و فاقد اساس محکم است، از کدام مرجع و منبع و مبدایی صادر شده است؟ بی شک این سئوال ها جوابی ندارد جز این که پیوندی را میان سازندگان تالیفات قرون اولیه ی اسلام و صاحب اختیاران بعدی فرهنگ اسلام برقرار بیانگاریم.

«پس پیغمبر اندر آن سال عایشه را به خانه آورد، و عایشه گفت: مرا بر همه زنان پیغمبر به هفت چیز برتری است: **یکی آن که جبریل به صورت من آمدی سوی پیغمبر**، و دیگر چون مرا به زنی کرد هفت ساله بودم و چون به خانه آورد نه ساله بودم، [و سه دیگر] مرا دوشیزه دید و جز او هیچ کس دست بر من ننهاد، و همه زنان او پیش از رسول شوهر داشتند، و چهارم چون پیغمبر را جبریل بیامدی و وحی آوردی و او به خانه اندر بودی با زنی خفته، بیرون

آمدی و آب بر سر ریختی و خویشتن بشستی و آن‌گه سخن خدای بشنیدی از جبریل، **و چون با من خفته بودی و جبریل بیامدی از من جدا نشدی و هم با من وحی بشنیدی**، و ایدون گفتی که از همه‌ی زنان بر من عایشه دوست‌تر است و از مردان، پدرش ابوبکر، و پنجم چون مرا تهمت کردند عبدالله ابی و منافقان، **خدای تعالی اندر پاکی من پانزده آیت قرآن فرستاد** که تا رستخیز این آیت‌ها همی‌خوانند، و ششم جبریل علیه السلام را من دیدم از میان همه زنان پیغمبر و کس دیگر ندید. و هفتم پیغمبر به خانه‌ی من وفات یافت و چون بیمار شد به خانه‌ی من آمد. و این خصلت‌ها که عایشه بدان فخر کرد هیچ‌کس او را خلاف نکرد در اخبارهای دیگر مگر آن‌که گفته است که جبریل به صورت من آمدی، اندر این اختلاف است. محمد بن جریر این یاد نکرده است، ولیکن اندر اخبارهای دیگر ایدون گفته است که جبریل علیه‌السلام نزد پیغمبر به صورت دحیة‌الکلبی آمدی، و او مردی بود نیکو روی و به عرب‌اندر از او نیکو روی‌تر نبود، و از بنی کلب بود. و بدین سال اندر خدای عز وجل نماز چهار رکعت فرمود و اصل نماز دو رکعت بود به مکه. چون پیغمبر به مدینه آمد، هم در آن سال خدای عز و جل نماز پیشین و دیگر و خفتن چهار رکعت فرمود، و نماز بامداد و نماز سفر دو فرمود، چنان‌که در اول فرموده بود». (همان، ص ۸۲)

در این شرح و روایت، عایشه در سال نخست هجرت، به همسری پیامبر مفتخرمی‌شود ومکانی به اومی‌بخشند که جبرئیل هم برای خوش‌آمد پیامبر به صورت عایشه و در بیانی دیگر، به صورت خوش سیماترین مرد عرب، با نام دحیة‌الکلبی ظاهر می‌شده، تا شاید احتمال دهیم که پیامبر جز صورت خوش را نمی‌پذیرفته، از دیدار سیمای اصلی جبرئیل کراهت داشته و بی‌خردانه باور کنیم‌که جبرئیل در همان سیمای عاریتی، به پیامبر خفته در کنار عایشه، تواماً وحی می‌خوانده است! در این جا، خلاف نقل پیش، بلعمی کذاب، دو شماره از آیات تطهیر عایشه، تخفیف داده و معلوم نیست همین کذاب که از حادثه‌ی بزرگ و شهره‌ای چون هجرت، که مبنا و مبداء تاریخ اسلامی شده است، اطلاع پریشان و ناهمسان دارد و داستان‌های گوناگون می‌سراید، از چه راه در باب این افاده فروشی‌های ناشیانه‌ی عایشه، با چنین جزییات و دقتی، به اشراف رسیده است؟ آیا ممکن است عایشه را، با چنین مقام و منزلتی، به قصد بهره برداری‌های

بعدی و شرکت دادن او در صحنه سازی های تاریخی ناممکن، در دوران پس از پیامبر ساخته باشند؟ زیرا در تنها منبع قابل اتکاء و همزمان، یعنی قرآن مبارک، از این شریک پیامبر در شنیدن وحی، نامی نمی خوانیم!

«و پیغمبر را به خانه بگذاشته بودند مرده و روی پوشیده و کس بدو نپرداخت **نه به شستن و نه به گور کردن**. و بدان بیعت مشغول شدند تا دیگر روز. پس دیگر روز عمر مر بوبکر را به مزگت پیغمبر آورد و گفت: بسیار کس مانده‌اند که بیعت نکرده‌اند تا بیعت تمام کنند. پس خلق به مزگت اندر گرد آمدند و بوبکر بر منبر پیغمبر شد و عمر از فرود بیستاد. نخست عمر خطبه کرد و گفت: ای مردمان، خدای را شکر کنید که شما را بر به‌ترین شما گرد آورد بر بوبکر یار پیغمبر آن که با وی به غار بود و با او هجرت کرده بود. و هر که از شما او را بیعت نکرده است امروز بیعت کنید. و این روز را بیعة العامه خوانند. پس بوبکر مردمان را گفت من این کار بدان پذیرفتم خواستم که خلاف و داوری و خون ریختن و شمشیر زخم نبود. و من امروز یکی از شمایم، و از من گاه صواب آید و گاه خطا، چون صواب آید خدای را شکر کنید، و چون خطا کنم مرا راه نمایید و دست گیرید و از آن خطا آگاه کنید. و تا من به طاعت خدای درباشم مرا طاعت دارید، و چون از او روی بتابم مرا طاعت مدارید. و شما از بیعت من بحل آیید. و اکنون بروید و کار پیغمبر گیرید که او مرده است تا حق او بگزاریم به شستن و نماز کردن و به گور کردن. و بوبکر از منبر فرود آمد و به خانه ی پیغمبر شد تا او را بشوید و به گور کند با جمعی از یاران. و به خبری چنین گفتند که به روز سه شنبه بود نماز دیگر که ایشان به شستن پیغمبر پرداختند. و او دوشنبه مرده بود چاشتگاه. و گروهی چنین گفتند که روز دوشنبه مرده بود وسه شنبه و چهارشنبه و پنج شنبه تا نماز پیشین بدو نپرداختند. و **بوبکر ترسید که او تباه شده است از سه روز باز مرده**. چون به خانه اندر آمد سوی پیغمبر شد و رویش برهنه کرد و ببویید، خوش یافت. رویش به روی برنهاد و گفت: ما اطیبک حیا و میتا. گفت: چه خوش بویی به زنده و مرده. پس بوبکر گفت: من از پیغمبر شنیدم که مرا اهل بیت من بشوید». (همان، ص ۳۴۶ و ۳۴۵)

این آخرین زهری است که دشمنان نبوت بر کام رسول گرامی اسلام پاشیده و بزرگ ترین زخمی است که معاندان آشتی نا پذیر اسلام و قرآن، بر پیکر دین خدا وارد آورده اند. داستان نادرستی که قدر خردلی مستند ندارد، لااقل چهارصد سال دورتر از درگذشت پیامبر، ناشناسانی دروغ ساز به

هم بافته اند، که اینک با مقصود آنان بالنسبه آشناییم، باور به آن موجب ایجاد عمیق ترین شکاف و وسیع ترین ادعاهای خون خواهی و تضییع حقوق در جهان اسلام شده و پیکرهای پاره پاره ای در پاکستان و افغانستان و عراق گواهی می دهد که این دروغ تا کجا مسلمین را به خود مشغول و از فرامین قرآن دور کرده است! برای دریافت نادرستی این صحنه ها کافی است توجه کنیم که امروز اگر پیش نماز و شیخی مسئله گو، در شهرکی اسلامی درگذرد، مکاسب و منابر تعطیل می شود و از صاحب دکه ای مسجد به خود دیده، تا مقام داری در پی پرچم عوام فریبی، آرام نمی گیرند تا به احترام گذران وکسوت شیخ، با رعایت ها و احترامات لازم، پیکر او را به خاک تحویل دهند. آن گاه طبیعی و مناسب یک مسلمان بدانیم، که به مرتبه ی پیامبر در میان پیروان اش آگاه است، آن گاه با ساده لوحی کامل، اعمال چنین بی حرمتی بر جنازه ی رسول خدا، از سوی مومنین و مشتاقان نخستین مسلمانان را بپذیرد؟ آیا در پیش چشم ما درگذشت رهبر و زعیمی، در گوشه ای از جهان اسلام، موجب خروج عزادارانه و بی آرام میلیون ها مردم باورمند به او نشد و شب و روز خلق بزرگی بر سر و روی خود نکوفتند، موی نکندند و مویه نکردند و داغ دارانه پیکر بی جان او را در بدرقه نبوده اند، که گمان کنیم جنازه ی بنیان گذار سلامت و ایمان، رسول خدا و دریافت کننده ی آیات قرآن، بی نصیب از کم ترین توجه، روزهایی به زیر آفتاب مانده است؟! آیا سازندگان این افسانه ی نامناسب قصد خالی کردن عقده و کینه ی شکست از حامل آیات قرآن را، با بی حرمت کردن جسد پیامبر نداشته اند و این داستان عبث تلقین نمی کند که پیامبر از کم ترین احترام و ارزش معمول هم نزد حلقه ی وابستگان به خود برخوردار نبوده و اگر بهانه بیاوریم که چنین اندک انگاری را اصحاب عمر نسبت به جسد پیامبر روا داشته اند، پس بر مبنای باور این نقل بلعمی، ابتدا باید از امام علی بپرسیم با چه منطق و مجوزی شرکت در سقیفه را بر دفن رسول گرامی مقدم گرفته است؟ و آن گاه که ظن مسامحه ی امام علی در اجرای مراسم و وظایف لازم نسبت به جنازه ی

پیامبر خدا را جایز نمی شمریم، پس می ماند نتیجه بگیریم سراپای این داستان ناممکن و محیلانه، دروغ کثیفی ساخته ی دشمنان اسلام به قصد ایجاد شکاف درصف مومنین و معتقدین به فرموده ها و فرامین قرآن است. اینک که گوشه ای از نقاب دخالت بدخواهانه ی دشمنان اسلام دریده شد، که درسیمای مدونین تألیفات ظاهراً اسلامی درقرون نخست هجری درآمده اند و با چهره ی کثیف و کریه و کپک زده ی صاحبان این آثار، در حد تحمل خویش آگاه شدیم، وقت است تا مدعی شوم نزدیک به تمامی این اباطیل را در زمره ی کوشش تازه ی کارگاه جعلیات فرهنگی یهود و فرآورده هایی جدید برای مستند سازی و قدیم نمایی جدایی و گسترش اختلاف درمیان مسلمین می دانم وبرای مثال عرضه می کنم که بی اندک تردید، هر دو نسخه ی کهنی که می گویند از کتاب الفهرست ابن ندیم در اختیار دارند جعل جدید است زیرا خود اعتراف می کنند که نسخه ی دوم، یعنی نسخه ی علی پاشا، دنباله و متمم نسخه ی نخست، یعنی نسخه ی چستربیتی است و بدین ترتیب اذعان دارند از این کتاب، که به شرط قدمت، منطقاً و مجبوراً باید مجلدی درقفسه ی کتاب هر صاحب فرهنگی از هزار سال پیش به این سو ضبط باشد، فقط یک نسخه ی صحیح یافته اند، چنان که می دانیم گوستاو فلوبر آلمانی یهودی الاصل در ۱۵۰ سال پیش، مانند بسیاری کتب اسلامی دیگر، وصالی و نونویسی و نوسازی این معدن اباطیل و مرکز دروغ پراکنی نوع یهودی را به گردن گرفته و پس از قریب ۲۵ سال کار، بلافاصله پس از پایان گرفتن شگردهای جعل، به جهان اسلام روانه کرده اند. اگر دانشگاه های اسلام شناسی غربی وابسته به کنیسه و کلیسا و نان خوران مشهور آن ها در میان ایرانیان و اعراب و ترکان، از قبیل فؤاد سزگین و غیره، جرأت و دانش مدافعه دارند، پس به تشکیل کمیته ی مستقلی از میان نسخه شناسان جهان تن دهند، تا حقیقت نوسازی و نو نوشتاری بسیاری از کتب کهنه ی اسلامی بر همگان آشکار شود، چنان که نو کنده بودن کتیبه های به اصطلاح پهلوی ساسانی، در جنوب ایران، با همت اشمیت یهودی در ۶۷ سال قبل و جور چینی پاسارگاد به

وسیله ی آستروناخ یهودی در ۴۵ سال پیش، به سعی صاحب این گفتار معلوم خردمندان شد.

اینک پیش از پرداختن و بررسی ادعاهای به کارگیری تیغه ی شمشیر، برای گسترش اندیشه ی اسلامی، که از درون نوشته های همین کتب مشکوک و بی هویت نشت کرده است، نگاهی مقدماتی به مجموعه هایی بیاندازم که این گونه توسل ها به خون ریزی با دست مسلمین را شرح کرده اند، شروحی که نه فقط در اساس امکان وقوع آن منتفی است، بل خود ردیه ای بر مندرجات عفنی است که می آورند، مگر آن که پیشاپیش قرآن را از بغل مبلّغ عرب مسلمان بیرون کشیم و پیامبر را بی اعتنا به فرمان های خداوند بشماریم!

تاریخ طبری: سریة حمزة بن عبدالمطلب، سریة عبیدة بن الحارث، سریة سعد بن ابی وقاص، غزوه ابواء (ودان)، غزو بواط، غزوه عشیره، غزوه کرز بن جابر (بدر)، سریة عبدالله بن جحش (نخله)، غزوة بدر الکبری، غزوة بنی قینقاع، غزو قرقرة الکدر، غزوة السویق، غزوة ذی امر (غطفان)، غزوة بحران، خبر کعب بن اشرف، غزوة القردة، مقتل سلام بن ابی الحقیق، غزوة احد، غزوة حمراء الاسد، غزوة رجیع (مرثد)، خبر بئر معونه، غزوة بنی النضیر، غزوة ذات الرقاع، غزوة بدر الموعد، غزوة دومة الجندل، غزوة خندق، غزوة بنی قریظه، غزوة بنی لحیان، غزوة ذی قرد، غزوة بنی المصطلق، غزوة حدیبیه، غزوة خیبر، غزوة فدک، غزوة وادی القری، خبر عمرة القضاء، غزوة خبط، غزوة مؤته، فتح مکه، غزوة حنین، غزوة طایف، غزوة تبوک، سریة علی بن ابی طالب (طی)، (جمع سرایا و غزوات ۴۳ نوبت – غزوه ۳۳ نوبت)

تاریخ نامه ی طبری: سریة حمزة بن عبدالمطلب، سریة عبیدة بن الحارث، سریة سعد بن ابی وقاص، غزو ودان (ابواء)، غزو بواط، غزو ذات العشیره، غزو کرز بن جابر (بدر)، سریة عبدالله بن جحش (نخله)، غزو بدر الکبری، غزو الکدر (بنی سلیم)، غزو بنی قینقاع، غزو سویق، غزو ذی امر (غطفان)، کشتن کعب اشرف، سریة قرده (زید بن حارثه)، کشتن سلام بن ابی الحقیق، غزو احد، غزو حمراء الاسد، سریة رجیع (مرثد)،

خبر بئر معونه (منذربن عمرو)، غزو بنی النضیر، غزو ذات الرقاع، غزو الموحد، غزوة بنی قریظه، غزو خندق (احزاب)، غزو دومة الجندل، غزو بنی لحیان، غزو ذی قرد، غزو بنی مصطلق، غزو عمرة القضاء (حدیبیه)، غزو خیبر، غزو فدک، غزو وادی القری، حرب مؤته، غزوه فتح مکه، غزو حنین، غزو طایف، غزو تبوک. (جمع سرایا و غزوات ۳۸ نوبت ـ غزوه ۲۸ نوبت)

مغازی: سریة حمزة بن عبدالمطلب، سریة عبیدة بن الحارث، سریة سعد بن ابی وقاص، غزوة ابواء، غزوة بواط، غزوة بدر الاولی (کرز)، غزوة ذی العشیرة، سریة نخله (عبدالله بن جحش)، بدر القتال، سریة قتل عصماء (عمیر بن عدی)، سریة قتل ابی عفک، غزوة قینقاع، غزوة السویق، غزوة قرارة الکدر، قتل ابن الاشرف، غزوة غطفان بذی امر، غزوة بنی سلیم (بحران)، سریة القردة، غزوة احد، غزوة حمراء الاسد، سریة ابی سلمه بن عبدالاسد، غزوة بئر معونه، غزوة الرجیع (مرثد)، غزوة بنی النضیر، غزوة بدر الموعد، سریة ابن عتیک، غزوة ذات الرقاع، غزوة دومة الجندل، غزوة المریسیع، غزوة الخندق (احزاب)، غزوة بنی قریظه، سریة عبدالله انیس، غزوة القرطاء، غزوة بنی لحیان، غزوة الغابة، سریة عکاشة الی الغمر، سریة محمد بن مسلمه الی ذی القصه، سریة ابو عبیدة الی ذی القصه، سریة زید بن حارثة الی العیص، سریة زید ب حارثه الی الطرف، سریة زید بن حارثه الی حسمی، سریة عبدالرحمن بن عوف الی دومة الجندل، سریة علی بن ابی طالب، سریة زید بن حارثه الی ام قرفه، سریة عبدالله بن رواحه، سریة کرزبن جابر، غزوة الحدیبیه، غزوة خیبر، موضوع فدک، سریة عمر بن الخطاب الی تربة، سریة ابی بکر الی نجد، سریة بشیر بن سعد الی فدک، سریة بنی عبد بن ثعلبه، سریة بشیر بن سعد الی الجناب، غزوة القضیه، سریة ابن ابی العوجاء، سریة غالب بن عبدالله، سریة کعب بن عمیر، سریة شجاع بن وهب، غزوة مؤتة، غزوة ذات السلاسل، سریة الخبط ـ ابو عبیده، غزوة خضرة، غزوة الفتح، غزوة بنی جذیمه، غزوة حنین، غزوة الطائف، سریة قطبة بن عامر، سریة بنی کلاب ـ ضحاک بن سفیان، سریة علقمة بنی مجزز، سریة علی بن ابی طالب الی الفلس، غزوة تبوک،

غزوة اکیدر بن عبدالملک، سریة علی بن ابی طالب الی الیمن، غزوة اسامة بن زید مؤتة. (جمع سرایا و غزوات ۷۵ نوبت– غزوه ۳۵ نوبت)

طبقات الکبیر: سریة عبیدة بن الحارث، سریة سعد بن ابی وقاص، غزوة الابواء (ودان)، غزوة بواط، غزو طلب کرز بن جابر (بدر)، غزوة ذی العشیره، سریة عبدالله بن جحش، غزوة بدر، سریة عمیر بن عدی (عصماء)، سریة سنالم بن عمیر، غزوة بنی قینقاع، غزوة السویق، غزوة قرقرة الکدر، سریة قتل کعب بن الاشرف، غزوة رسول الله غطفان، غزوة بنی سلیم (بحران)، سریة زید بن حارثه، غزوة رسول الله احد، غزوة رسول الله حمراء الاسد، سریة ابی سلمة بن عبدالاسد، سریة عبدالله انیس، سریة المنذر بن عمرو (بئر معونه)، سریة مرثد بن ابی مرثد (رجیع)، غزوة رسول الله بنی النضیر، غزوة بدر الموعد، غزوة ذات الرقاع، غزوة دومة الجندل، غزوة المریسیع، غزوة الخندق (احزاب)، غزوة رسول الله الی بنی قریظه، سریة محمد بن سلمه (قرطاء)، غزوة رسول الله بنی لحیان، غزوة الغابه، سریة عکاشة الی الغمر، سریة محمد بن مسلمه الی ذی القصه، سریة ابی عبیده الی ذی القصه، سریة زید بن حارثه الی بنی سلیم، سریة زید بن حارثه الی العیص، سریة زید بن حارثه الی الطرف، سریة زید بن حارثه الی حسمی، سریة زید بن حارثه الی وادی القری، سریة عبد الرحمن بن عوف ـ دومة الجندل، سریة علی بن ابی طالب، سریة زید بن حارثه الی ام قرفه، سریة عبدالله بن عتیک، سریة عبدالله بن رواحه، سریة کرزالی العرنیین، سریة عمرو بن امیة الضمری، غزوة رسول الله حدیبیه، غزوة رسول الله خیبر، سریة عمر بن الخطاب الی تربة، سریة ابی بکر الی بنی کلاب، سریة بشیر بن سعد الی فدک، سریة غالب بن عبدالله اللیثی، سریة بشیر بن سعد الی یمن، عمرة رسول الله القضیه، سریة ابن ابی العوجا، سریة غالب بن عبدالله، سریة غالب بن عبدالله، سریة شجاع بن وهب، سریة کعب بن عمیر، غزوة مؤته، سریة عمرو بن عاص الی ذات السلاسل، سریة الخبط، ابوعبیده، سریة ابی قتادة بن ربعی، سریة ابی قتاده الی بطن اضم، غزوة رسول الله عام الفتح، سریة خالد بن الولید الی العزی،

سریة عمرو بن العاص الی سواع، سریة سعد بن زید الی مناة، سریة خالد بن الولید ـ بنی جذیمه، غزوة رسول الله الی حنین، سریة الطفیل بن عمرو، غزوة رسول الله الطائف، سریة عیینة بن حصن، سریة قطبة بن عامر، سریة الضحاک بن سفیان، سریة علقمة بن مجزز، سریة علی بن ابی طالب، سریة عکاشة بن محصن، غزوة رسول الله تبوک، سریة خالد بن الولید ـ عبد المدان، سریة علی بن ابی طالب. (جمع سرایا و غزوات ۸۳ نوبت – غزوه ۲۸ نوبت)

سیرت رسول الله: غزای ابوا (ودان)، سریة عبیدة بن الحارث، سریة حمزة بن عبد المطلب، غزو بواط، غزو عشیره، غزو بدر الاولی (کرز)، سریة عبدالله بن جحش (نخله)، غزو بدر الکبری، غزو بنی سلیم، غزو سویق، غزو بنی غطفان، غزو بحران، غزو بنی قینقاع، سریة زید بن حارثه (قرده)، مقتل کعب بن اشرف، غزو احد، غزو حمراء الاسد، حکایت رجیع (مرثد)، حکایت بئر معونه (منذر بن عمرو)، غزو بنی النضیر، غزو ذات الرقاع، غزو بدر الآخرة، غزو دومة الجندل، غزو خندق، غزو بنی قریظه، کشتن سلام بن ابی الحقیق (عبدالله انیس)، غزو بنی لحیان، غزو ذی قرد، غزو بنی مصطلق، غزو حدیبیه، غزو خیبر، غزو وادی القری، غزو عمرة القضاء، غزو مؤته، غزو فتح مکه، غزو حنین، غزو طائف، غزو تبوک. (جمع سرایا و غزوات ۳۹ نوبت ـ غزوه ۲۹ نوبت)

نگاهی به فهرست بالا بیاندازید، اختلاف شماره و ترتیب و نام‌گذاری جنگ‌های زمان حیات پیامبر، از اندازه‌ی سهو و اشتباه بیرون است و ناآگاهی کامل مدعیان در بروز این ستیزه‌ها را اعلام می‌کند. آیا جنگ میهمانی خصوصی قبایل بوده و در سکوت و خفا صورت می‌گرفته، تا در اشاره به آن‌ها، بین مؤلفین و مبلّغین نخستین آن، تا ۴۴ مورد تفاوت بیابیم، آن هم نزد مورخین به ظاهر خبره‌ای که از سخنان درگوشی رد و بدل شده در اتاق خواب پیامبر و عایشه خبر می‌دهند؟ مسلّم است که رسول خدا این جنگ‌ها را در مکه، جایی که سرانجام و ناخواسته مجبور به ترک آن شد، آغاز نکرده است و اگر چنان‌که بررسی خواهم کرد،

ادعاهای مندرج در این کتاب ها را قبول کنیم، مثلاً بر مبنای اطلاعات «طبقات الکبیر» پیامبر به محض ورود به مدینه شمشیرکشی را آغاز و در هر سال از حیات پر بار خود در مدینه، لااقل هشت جنگ را با شرکت مستقیم و یا با ارسال پرچم داری به نیابت خویش به پیش برده و سازمان داده است!!! در این صورت آیا به پاپ حق نمی دهید که اسلام را دین خون ریزی بداند؟ اگر حق نمی دهید پس یکسره هر نوشته ای که در آن سخن شمشیرکشی مسلمین جاری است، به چالش کشید و به چاه بریزید، چنان که ضرورت ابطال آن ها را اثبات خواهم کرد.

اسلام و شمشیر، ۴۱

بدین ترتیب و بر مبنای اسناد مهملی که به دروغ می گویند بازمانده از نقالانی در یک هزاره پیش است، اما به وضوح غالب آن ها را در زیرزمین وکارگاه های جعل کنیسه و کلیسا، در دو سده ی اخیر ساخته اند، تاریخ صدر اسلام، حوادث زمان حیات پیامبر صلح و سلامت و مراتب استیلای اسلام را چنین روایت می کنند که در جغرافیای طلوع اسلام دوشهر بوده است با نام های مکه ومدینه، که مردم شهر نخستین، پس از سیزده سال مجاهدت رسول خدا و بازخوانی بخش اعظم قرآن، گرچه از قبیله و قوم پیامبر بوده اند، اما سرانجام با خشونت و قصد قتل، پیام آور را از شهر اجدادی خویش با خفت و در خفا رانده اند و شهر دوم هم مدینه است، که بی حضور پیامبر و فقط با واسطه مسافران و شنیدن دست دوم چند آیه ی قرآن، به مسلمانان دو آتشه ای بدل شده اند که تاریخ اسلام به آن ها لقب پرافتخار انصار داده است! اینک زمان آشنایی با معجزه ای است که اهالی شهری را تنها با انعکاس غیرمستقیم و فقط به صرف روایت چند نشانه و آیه به وسیله ی یکی دو مسافر مکه، به راه راست می برد ولی مردم مکه را، که باید از زیر بنای مدنی عالی تری برخوردار باشند، علی رغم سیزده سال کار مستمر پیامبر و یاران اندک او، روز به روز در کفر و

نفاق پا برجاتر نگه می دارد!

«خداوند آیت های جهاد بفرستاد و آیت های احتمال و صبر منسوخ کرد. پیغمبر علیه السلام هم اندر آن سال هجرت از مدینه لشکر فرستاد **و راه ها بگرفت تا کاروان همی شکستند و همی بردند و صبر و آرام و قرار از ایشان بشد و کس از مکه سر بیرون نتوانست کردن و به هیچ راه هیچ کاروانی نتوانست رفتن**... پس اندر سال هجرت به ماه رمضان که از هجرت هفت ماه شده بود، حمزه را بفرستاد با سی سوار از مهاجران. و نخست سپاهی از اسلام آن بود. و پیغمبر او را لوا بست به دست خویش لوای سپید، و حمزه را گفت: به لب دریا شو که کاروان قریش همی آید از شام، و خواسته ی بسیار داشتند، مگر که آن را بتوانی گرفتن. پس حمزه برفت و بدان جای شد. و کاروان از پیش او رفته بودند». (بلعمی، تاریخ نامه، ص۹۳، شرح جنگ حمزه)

پس پرده بالا می رود، نور کوچکی از حقیقت بر ما می تابد و در روشنایی آن با تصویری مواجه می شویم که تا پایان عمر شریف پیامبر در مدینه، قصه به همین سان است: شهری که پیش تر با خلوص کامل و در اثر اعجاز از راه دور، مملو از مسلمان و مومن شده بود، به پیامبر فرصت می دهد که به جای عرضه ی به ظاهر غیرضرور قرآن و تبلیغ دین خدا، تنها و تنها به کاروان زنی و کالا ستانی و جمع آوری غنیمت مشغول شود، چنان که خواندید فقط هفت ماه پس از ورود به مدینه، در ماه رمضان، پیامبر خدا جمعی از مردم روزه دار را به سرپرستی حمزه، به بازآوردن خواسته ی بسیار یک کاروان قریش اعزام می کند! واین همه برمبنای قول باطل بلعمی، پس از آن است که خداوند آیاتی می فرستد و غارت برمسلمین واجب می کند، تا عبور کاروان ها را تعطیل کنند!!!

«و گروهی گویند نخست این غزو عبیده بود پس از آن حمزه. و هر دو نزدیک بودند به یکدیگر، که این به ماه رمضان بود و آن به ماه شوال، و چون عبیده باز آمد به ذی القعده اندر پیغمبر علیه السلام سعدبن ابی وقاص را بفرستاد و او را لوای سپید بست و بیست پیاده دادش از مهاجریان، و آن لوا به دست مقداد بن عمرو اندر نهاد تا پیش سعد همی برد. و سعد را گفت: شو به جایی که نام آن جا خرار است که کاروان قریش همی آید. مگر آن کاروان را بتوانی گرفتن، و اگر نیابید و نتوانید گرفتن از آن جا مگذر و باز گرد. سعد با آن پیادگان برفت. چون آن جا رسید کاروان به دو روزه راه پیش رفته بودند. سعد

از آن جا پیش تر نشد، گفت پیغمبر علیه السلام نفرموده است کز این جا بگذرم و بازگشت». (همان، ص ۹۵)

با این سال شمار جنگ های پیامبر، که بلعمی ناشناس می شمرد، در سال نخست، سه جنگ می گذرد و همه نیز تنها با قصد غارت کاروان ها! در این جنگ ها کسی به آیات نازل شده توجه ندارد و قرار نیست کافران همراه کاروان ها را به دین خدا بخوانند، هدف فقط گرفتن خواسته ی بسیار است، هرچند به رمضان باشد که ماه آرامش است و یا به ذی قعده که خداوند جنگ را درآن حرام گفته است! بدین ترتیب مدعی می شوند که وعده و تکلیف پیامبر، در عرضه ی صبورانه و مهربانانه ی دین خدا، در مدینه به اتمام می رسد و در دست و بر زبان رسول خدا به جای آیات الهی، شمشیر و فرمان جنگ برای تصرف کالای قریشیان و غیرقریشیان می بینیم! چرا که بلعمی تشخیص داده است که خداوند در مدینه آیات صبر و مدارا را منسوخ و در جای آن فرمان جهاد داده است تا با کاروان ها بجنگند! و مستند او از قرآن آیه نهم از سوره مبارکه توبه است که در آن فقط فرمان رویارویی جدی با مشرکین یا اهل کتاب پیشین، نه کاروان ها را، می خوانیم.

«پس پیغمبر علیه السلام از ابوا باز آمد. چون به مدینه اندر آمد به ماه ربیع الاول، خبر آوردند که کاروانی از آن قریش از شام همی آید، و با وی هزار و پانصد شتر است، و مهتر کاروان امیة بن خلف الجمحی بود و پانصد مرد با او است. پیغمبر علیه السلام به ماه ربیع الآخر برفت با دویست مرد از مهاجر و انصار، و سعد بن معاذ را بر مدینه خلیفت کرد، و لوای مصطفی علیه السلام بدین غزو اندر سعد بن ابی وقاص داشت. و این غزو را غزو بواط خوانند.
خبر غزو بواط: پیغمبر علیه السلام برفت و بر پایان کوهی شد، وآن کوه را نام رضوی بود، و همی رفت تا از حد یثرب بیرون شد و به حد تهامه اندر شد، و به منزلی فرود آمد نام آن منزل بواط گویند. خبر آمد که کاروان را بجهانیدند و کس را نیافتند، و از آن جا به مدینه باز آمدند. چون دیگر ماه درآمد جمادی الاولی بود، دیگر بار برفت و ابوسلمة بن عبدالاسد را بر مدینه خلیفت کرد. و علم وی بدین غزو حمزه داشت. و منزلی است به نزدیک مدینه ذات العشیره خوانند. پس پیغمبر را خبر آمد که کاروان از این راه نیامد پس بر دست راست این منزل برفتند و به بادیه اندرشدند به منزلی دیگر که آن جا نیز رهگذر کاروان بود، هم نیافتند. و از آن جا به منزلی دیگر رفتند نام آن منزل سقا النخل، و آن

جا درختی هست بزرگ آن را ذات... (کذا) پس به سایه ی آن درخت فرود آمدند و کاروان را طلب کردند و نیافتند. پس پیغمبر علیه السلام زیر آن درخت نماز کرد و آن جا دیگ پختند و آن شب آن جا بودند و آن مزگت به زیر آن درخت که پیغمبر نماز کرد هنوز مانده است. و جایگاه آن دیگ مانده است. پس دیگر روز برفتند و به طلب کاروان شدند به منزلی دیگر، و از آن جا به جایگاهی دیگر شدند نام اش ضبوعه. پس به منزلی دیگر آمدند نام اش صخیرات الیمام باز به دیگر چاهی آمدند نام اش مشیرب و از آن آب بخوردند، باز به صخیر آمدند **و اندر همه بادیه هیچ منزل و هیچ چاه آب نماند که دانستند که کاروان گذر کند که نه آن جا همه بگشتند، و هیچ جای اثرکاروان نیافتند**».
(همان، ص ۹۶، در خبر از جنگ بواط)

آیا تصویر پیامبر در مدینه را به نگار گری مجهول الهویه ای به نام بلعمی می بینید که چه طور در سودای راه زنی، شب و روز خود را در بیابان ها می گذراند، از این چاه آب به آن چاه آب می رود و از نیافتن کاروان برای چپاول آن ملول و ناخرسند است؟ این هنوز سال دوم هجرت است و پس از این نیز سطور کلانی آمده است در شرح جنگ های دیگری که در همان سال و با شرکت امام علی جریان داشته است، باز هم با قصد نخستین کاروان زنی و راه بری!

«پس آن شب عبدالله بن جحش تدبیر کرد و گفتا چه کنم که این خواسته ای بسیار است، و اگر فردا حرب کنم و بستانم، به رجب اندر حرب کرده باشیم و حرمت شکسته، و اگر فردا شکیبایی کنیم، ایشان به مکه اندر شوند و از دست ما بشود. پس تدبیر برآن بنهادند که حرب کنیم و آن خواسته بستانیم که ایشان کافران اند ایشان را حرمت نیست. چون تدبیر روز بود، کاروان بار برنهادند. ایشان با سلاح پیش کاروان شدند. و عبدالله بن جحش و واقد بن عبدالله تیر اندازان نیک بودند، پس تیری بینداختند و آن عمروحضرمی را بزدند و بکشتند. و عمرو مردی بزرگ بود به قریش اندر و خلیفه ی بنی عامر حضرمی به مکه اندر روشناس بودند و بازرگانان بودند. چون عمرو بیفتاد، عثمان بن عبدالله بگریخت و باز مکه شد. و به کاروان اندر هم این چهار تن بودند زنهار خواستند. و نوفل بن عبدالله بگریخت. و عبدالله بن جحش [عثمان بن عبدالله و حکم بن کیسان] را بگرفت و دست ها ببست **و آن کاروان را بربود**، و روی برتافت و به بادیه اندر شد و روی به مدینه نهاد با یاران و خواسته، و آن دو اسیر ببرد. پس خبر به مکه شد. مکیان از پس بیامدند و اندرنیافتند و بازگشتند. و عجب

داشتند وگفتند حرام بشکست و ماه حرام را حرمت نداشت، وبه رجب اندر کس فرستاد به حرب تا خون ریختند و خواسته ستدند و اسیر گرفتند، و او را هرگز سلامت نبود **ودین اوهرگز به پای نخیزد**». (همان، ص ۱۰۰، خبر جنگ بدر الاولی)

این هم جنگ دیگری است تنها به قصد ستاندن کالا، به ماه حرام. با زنهار خواهی کافر و غیره کار ندارد، کسی در آن، اهل کاروان را به پذیرش اسلام نمی خواند، دست های زنهار خواه را می بندند، خواسته را می ربایند و به بیابان می زنند تا برداشت نهایی از این رفتارها را از زبان مردم مکه بگویند که در پایان نقل فوق به وضوح آمده است.

«و چون پیغمبر به مدینه آمد به ماه ربیع الاول اندر و آن سال بگذشت، دیگر سال به ماه محرم اندر **و جهودان را دید روز دهم محرم که روزه داشتند، و این روز را روز عاشورا خواندندی**. پیغمبر علیه السلام پرسید که این چه روزی است شما را؟ ایشان گفتند که این آن روز است که خدای تعالی فرعون را در دریا غرق کرد و موسی برهانید، و آن روز موسی علیه السلام روزه گرفت شکرانه ی آن را. و سنت است ما را این روزه داشتن هر سالی. پس پیغمبر علیه السلام مسلمانان را بفرمود تا آن روز روزه داشتند، و گفت من سزاوارترم به سنت برادرم موسی بن عمران، پس پیغمبر ترسایان را دید که پنجاه روز روزه داشتند. پیغمبر را علیه السلام آرزو آمد که اندر شریعت او این روزه بود. پس چون ماه شعبان به آخر آمد خدای عز و جل روزه ی ماه رمضان داشتن فرض کرد... چون دیگر سال محرم اندر آمد و روز عاشورا ببود، پیغمبر بفرمود که روزه دارند و مردمان بداشتند. پس اندر این ماه رمضان پیغمبر علیه السلام به غزو بدر بیرون شد و روز هفدهم ماه رمضان بود روز آدینه که پیغمبر به بدر حرب کرد و خدای عز و جل او را به مشرکان مکه ظفر داد... و جبرییل بیامد و پیغمبر را خبر آورد و بشارت داد و **گفتا بیرون شو و کاروان را طلب کن** و گذر گاه های شان به چاه های بدر بود و چاره نیست ایشان را از گذر کردن آن جایگاه. پس پیغمبر علیه السلام مردمان را گرد کرد و به روزه در بفرمود رفتن و گفت: **خدای عز و جل مرا وعده کرده است که خواسته ی ایشان به من دهد** و دین مرا عزیز کند و ایشان را بر دست من اسیر کند». (همان، ص ۱۰۵– ۱۰۷، در مقدمات جنگ بدر)

این جا دیگر با مطالبی بدون نیاز به شرح مواجهیم، چون یهودیان در روز عاشورا، یعنی دهم ماه محرم روزه می گرفتند به شکرانه ی سلامت جستن موسی از نیل، پس پیامبر ازجانب خود و بدون اذن و وحی الهی به مسلمین

دستور تبعیت از سنت موسی را می دهد! کمی آن سوتر جبرییل را مشاهده می کنیم که به رسول خدا وعده ی ظفردرغارت می آورد، درس کاروان زنی می آموزد و راه را به او می نمایاند تا پیامبر به یاران اش مژده دهد که خداوند تصرف خواسته ی کاروان را بر او مقرر کرده و از آن پس نیز همان نمایش نامه ی پر شکوه به اصطلاح جنگ بدر است که پیامبر مؤمنین روزه دار را به وعده ی تصرف مال کاروان به آن می خواند. جنگی که هیچ کارگردان هالیودی قادر نیست بر مبنای داستان های موجود فیلمی از آن بسازد که ابتدا و انتهای موجهی عرضه کند هرچند که مستندات این جنگ را، با هزار ضرب و زور، به چند آیه ی قرآن در سوره ی آل عمران متکی کرده اند که هیچ اشاره ای به جنگ و کاروان و خواسته ی بر پشت شتران ندارد:

«**و لقد نصرکم الله ببدر و انتم اذلة فاتقوالله لعلکم تشکرون. اذ تقول للمومنین الن یکفیکم ان یمدکم ربکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین. بلی ان تصبروا و تتقوا و یاتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسومین**. و خداوند شما را به بدر نصرت داد زمانی که به ذلت افتاده بودید، پس پروا کنید و شکر او را به جای آورید. همان زمان که به مؤمنین گفتی آیا کفایت تان می کند که خداوند با ارسال سه هزار ملائکه به شما یاری دهد؟ بله اگر صبر پیشه کنند و متقی باشند و شتاب زدگی نکنند، چنان است که خداوند با پنج هزار فرشته ی صاحب نشان به مدد آن ها آمده باشد». (آل عمران، ۱۲۳تا ۱۲۵)

ما معنای لغت «بدر» را در آیه نمی دانیم ولی با وضوح کامل ملاحظه می کنیم که در آیه سخنی از جنگ و چاه آب به مکانی به نام بدر نیست و آن اشاره به سه و پنج هزار ملائکه، آشکارا صورت تمثیل دارد و اندکی مطایبه در آن است در این باب که به یاری خواهان اشاره می شود همت و تزکیه ی نفس و صبوری، چنان حاصلی به بار می آورد که با ارسال پنج هزار فرشته برابر است، نه این که به واقع خداوند پنج هزار فرشته به یاری مسلمین در جنگی فرستاده باشد!

«و پیغمبر علیه السلام **با ابوبکر به عرش اندر شد** و دیگر باره روی بر خاک نهاد و بگریست و زاری کرد و گفت: یارب اگر این گروه که با من اند هلاک

شوند **از پس من و از پس امروز کس تو را نپرستد و همه مسلمانان از دین برگردند**. پس دست دراز کرد به دعا تا ابوبکر دست اش بگرفت و گفت: یا رسول الله به دعا بر خدای تعالی ستم مکن. گفت: یا ابابکر وعده ی او همی خواهم. چون در این سخن بودند جبرییل علیه السلام بیامد با هزار فرشته و پیش پیغمبر بایستاد و او را گفت: مژده مر تو را که خدای عز و جل مرا با هزار فرشته به یاری تو بفرستاد... پیغمبر علیه السلام سبک از عرش بیرون آمد و مسلمانان را مژده داد و به آواز بلند گفت: خدای عز و جل سه هزار فرشته به یاری شما فرستاد. ایشان از شادی گفتند: سه هزار؟ گفت: آری پنج هزار... فرشتگان حمله بردند پیش مومنان و مشرکان روی باز پس می گرداندند به هزیمت **و فرشتگان همی شدند و حربه می زدند و می افکندند** و هر حربه ای که فرشته ای بر کافری زدی از تارک سر تا ناخن پای هر چه بر تن وی استخوان بودی بریختی و هر چه رگ و پی بودی همه ببریدی و کافر بیافتادی و همی تپیدی و به هیچ جای جراحت پدید نبودی بر تن او که از آن جا خون آمدی تا مومنی فراز شدی و جراحت کردی و خون اش بریختی». (همان، ص ۱۲۸و ۱۲۶)

آیا از خشم سیاه نمی‌شوید و از این که یک نادرست‌نویس بی‌مرتبه و ناشناس، که بلعمی نامیده‌اند، چنین صحنه ها می سازد و بر زبان پیامبر چنان سخنان می‌گذارد که به باج خواهی موفق از خداوند می‌انجامد و از خود نمی‌پرسید کدام کسان این اباطیل را به عنوان مستندات صدر اسلام و به بهانه و با سوء استفاده‌ی آشکار از آیات قرآن، به خورد ما داده‌اند؟ این جا پیامبر را به معراج مجدد و مشترکی با ابوبکر می‌فرستند تا خداوند را از نزدیک تهدید کند که اگر او را یاری ندهد، رسم پرستش او از زمین برکنده خواهد شد و مسلمین به جهالت باز می‌گردند و خداوند ظاهرا از این تهدید هراس کرده‌را ملاحظه می‌کنیم که به این باج خواهی و اتمام حجت پیامبرش تسلیم می‌شود و فی‌الفور جبرییل و فرشتگان را به پیشگاه رسول خود به صف می‌کند تا به سرنوشتی که پیامبر تصویر کرده دچار نشود!!! آیا چه مقدار به ریش ما خندیده‌اند و چه طور ما را از شعور و عقل تهی پنداشته‌اند؟ به سادگی آن خاخام‌هایی را پیش چشم می‌آورم که هنگام باز ساخت صحنه‌ی آن حمله و حربه کشی فرشتگان از شعف و خنده‌ی بسیار به پشت می‌افتاده، از تمسخر ما لذت می‌برده‌اند!

«یاران پیغمبر تافته شدند و پیغمبرگفت: غم مدارید که خدای تعالی ما را نصرت وعده کرده است **بر همه مال ایشان یا بر کاروان** یا بر لشکر. یاران گفتند: یا رسول الله، دعا کن تا بر کاروان نصرت دهد که آسان تر بود و حرب کم تر بود و ما همه ناساخته بیرون آمدیم بی سلاح... و بوجهل را به لقب مصفر الاست خواندندی، وپارسی زردکون باشد، و از بهر آن بود این لقب او را که بر مقعدش جراحتی بود که پیوسته خون از وی آمدی و نشان آن بر ازارپای وی پدید بودی، و از بس خاریدن آن جایگاه خونابه و ریم آبه ی سرخ و زرد می‌آمدی و بر جامه می شدی و او پیوسته خلوق و زعفران وعطر برتن وجامه و ازارپای مالیدی تا کس نداند که او را خون از مقعد آید. و زعفران را با عطرها به آب بزدندی کافران قریش و آیین ایشان چنان بود و بر خویشتن و بر جامه مالیدندی تا همه تن ایشان و جامه زرد شدی و باک نداشتندی زیرا که از همه بوی های خوب ایشان را زعفران عزیزتر بودی. و زعفران از کرمانشاهان و حدود همدان برند. و عود و عنبر و کافور آن جا از راه دریا بسیار برند و ارزان بود، و مشک آن جا هم ارزان بود که از هندوستان به راه دریا برند. پس گاه گاه بوجهل زعفران بر در کون و ازار پای زدی تا آن زردی زعفران بر در کون و ازار پایش نشان گرفتی، و مردمان پنداشتندی که آن خونابه او را بوی خوش است که او بر در کون ریخته است، و کس نداند که آن خون است. و مردم او را از بهر آن زردکون گفتندی. و هرکه او را عیب کردی و یا دشنام دادی او را مصفر الاست گفتی یعنی زرد کون، و گویند که آن ریش بواسیر بود. و دیگر گویند که بوجهل به طفولیت با پیغمبر علیه السلام کشتی گرفت و **پیغمبر او را برگرفت و بر زمین زد و رگ مقعد او بگسست و پیوسته آن خون از آن رگ دویدی. و او از بهر آن زعفران بر در کون زدی تا کس نداند**». (همان، ص ۱۱۵ و ۱۱۶)

می بینید این سخن نویس بی لگام و اساس بلعمی نام را که چه سان همه چیز را به تمسخرگرفته است، چهارصد سال پس از ماجراهای صدر اسلام، از وسعت و مراتب زخم مقعد بوجهل خبر می دهد، که به زمان کشتی گرفتن با پیامبر در کودکی پدید آمده و هم اوست که مجاهدین جنگ بدر ساخته ی خود را به التماس پیامبر می برد که چون بی سلاح به جنگ آمده اند، پس به تر است خداوند بدون جنگ اموال کاروان را به آنان واگذارد!

«و دیگر روز لشگر برگرفت و با غنیمت و اسیران بازگشت و به منزلی دیگر فرود آمد و گفت: این اسیران را بر من عرضه کنید تا ببینم. آن گه یکان یکان عرضه کردند، و بر پیغامبر علیه السلام می گذشتند و یاران با سلاح پیش او ایستاده بودند. چون عقبة بن ابی معیط را بگذرانیدند، و این عقبه آن بود که

خیو در روی مصطفی علیه السلام انداخت، و پیغامبر نذر کرده بود که او را بکشد. چون چشم پیغامبر بر وی افتاد علی را گفت: یا علی، برخیز و آن نذر پیغامبرت را وفا کن. علی شمشیر برکشید و آهنگ او کرد که او را بکشد. او گفت: یا محمد، اگر مرا بکشی کودکان مرا که دارد؟ پیغامبر علیه السلام گفتا: اگر کودکان ات مسلمان نشوند به آتش بسوزم. پس علی شمشیر بر گردن او زد و سرش بینداخت. و یک تن از مهتران انصار، نام او سلامه، با شمشیر پیش او ایستاده بود. و مردی بود مردانه و دلیر و به حرب اندر بسیار مردی کرده بود و بسیار کس کشته از قریش، مردم او را همی پرسیدند که چه گونه افتاد این همه مهتران قریش کشته شدند؟ و او گفت: ایشان را دیدم همچون گنده پیران سر پر موی، فراز ایشان شدیم. و چنان بودند که اسیران دست و پای بسته که همی ببایست کشتن. پس یک یک را همی کشتیم. پیغمبر را از آن سخن اندوه آمد که بر قریش و قوم او استخفاف همی کرد. بانگ بر وی زد و گفت: خاموش که آن مهتران قریش بودند، ایشان را خدای عز و جل هزیمت کرد، و فریشتگان ایشان را خسته کردند». (همان، ص ۱۳۸ و ۱۴۰)

این دیگر اوج اتهام بر پیامبر اکرم است که گویی جز کینه توزی و اسیر گیری و کودک سوزی نمی دانسته و استرحام اسیر، ذره ای بر او تأثیر نمی گذارده است. آیا در این نقل از بلعمی اندک نشانه ای از آیات قرآن و رحمت های الهی می بینید و آیا ممکن است که خداوند ناظر بر چنین اعمال و رفتار پیامبر خویش باشد، سکوت کند و آیه ی انذار نفرستد؟ و اگر نه، پس بار دیگر هشدار دهم که راه وحدت دوباره مسلمین باز نخواهد شد مگر به دور ریختن کتاب های بی شناسنامه ای که در جای شرح تاریخ و فرهنگ و تمدن واقعی اسلام، با نام های سیره و تفسیر و فتوح و روایت و حدیث های ساختگی و دروغین و هزاران یاوه دیگر برای ما و معلوم نیست کجا و در چه زمان نوشته اند. این جا نیز پیامبر غنیمت و اسیر گرفته ای را می بینیم که بر تخت نشسته و از حاصل فتوحات و اسیران اش سان می بیند و چون با یکی بی نام تر و مجعول تر و ناشناس تر از بلعمی، به نام عقبة بن ابی معیط، رو به رو می شود که گفته اند زمانی بر صورت پیامبر خیو انداخته، ناگهان دیگ انتقام جویی رسول به جوش می آید، نشانه های رأفت اسلامی در او دود می شود و امام علی، شمشیر دار دوم صدر اسلام را می فرستد تا او را بی سر کند. و چون هنوز خشم خود را

فرو نشسته نمی بیند، اسیر را تهدید می کند که فرزندان او را به آتش خواهد افکند و شاهکار بلعمی آن جاست که اوقات پیامبر را از این که فرشتگان خدا قوم و خویش های او را کشته اند، تلخ شده می گوید!!! آیا باید برای یهود شناختن بلعمی دلیلی محکم تر از نقل بالا از میان نوشته های او بیاورم؟

«پیغمبر علیه السلام پانزده روز بر در حصار بنشست، و ایشان زینهار خواستند و بیرون آمدند بر آن شرط که بر حکم پیغمبر بایستند. **پیغمبر حکم کرد که مردان ایشان را همه بکشید و زنان شان همه برده کنید و کودکان و خواسته شان غارت کنید**. و ایشان همه خلفای بنی خزرج بودند... پیغمبر گرد کشتگان بگشت تا ببیند که کشته شده است. حمزه را دید بر آن حال کشته و افتاده. گفت: اگر از بهر صفیه خواهرش نیستی که طاقت ندارد من حمزه را به گور نکردمی تا مرغان اش بخوردندی، تا روز قیامت خدای عز و جل او را از شکم مرغان حشر کردی. پس بفرمود تا آن کشتگان را گرد کردند تا به گور کنند. و پیغمبر گفت: اگر خدای تعالی مرا روزی ظفر دهد بر ایشان، **به جای هر یکی از این کشتگان دو را گوش و بینی ببرم**. و همه مسلمانان گفتند چنین کنیم». (همان، ص ۱۵۱ و ۱۷۷)

مبارک است بر همه ی ما این شناسنامه که جهودی به نام بلعمی برای مسلمین و پیامبرشان صادر می کند. رسولی که همچون فرعون فرمان می دهد مردان را بکشید، زنان و کودکان را برده کنید، مال ها را بربایید و هر چه می توانید گوش و بینی ببرید! باید خدا را شکر کنیم که تاریخ نامه ی طبری به دست پاپ نیافتاده است و گرنه اگر قرار بود فقط بر مبنای همین پاراگراف در باب مسلمین قضاوت کند، آن ها را آدم خوار معرفی می کرد و مدعی می شد که پیامبر مسلمین آرزو کرده است تا مردگان خاص خود را به جای غسل و کفن و تدفین به شکم مرغان بفرستد، تا در آخرت همچون مردگان گبران دروغین، از چینه دان پرندگان به پیشگاه خداوند حاضر شوند!

«پس آن جهودان به حکم پیغمبر از حصار بیرون آمدند، گفتند ای رسول خدای، با ما نیکویی کن و ما را ببخش. گفت: بر حکم مهتر شما سعد بن معاذ بسند کردم. گفتند ما نیز بسند کردیم. و این سعد را تیری بر دست زده بودند و خون همی آمد و باز نمی ایستاد. آن جهودان برفتند و سعد را بر اسبی نشاندند و پیش پیغمبر آوردند. سعد گفت: **همه را گردن بباید زدن و خواسته شان**

غارت کردن و زن وفرزند برده کردن. پیغمبر شاد شد وگفت: یا سعد، حکم چنان کردی که خدای بفرمود. راست چون جهودان این سخن بشنیدند هر چه بتوانستند گریختن، اندر بیابان بگریخت، وآن چه بماندند، و مردمان این حصار هشتصد مرد بودند، پیغمبربفرمود تا همه را دست ها ببستند وخواسته ها برگرفتند و به مدینه بازآمدند به آخرذی القعده. و دست های این مردمان سه روز بسته بود اندر آن زندان تا خواسته ها همه به مدینه باز آوردند. پس پیغمبر بفرمود تا به میان بازار مدینه چاهی بکندند و پیغمبر علیه السلام بر لب آن چاه بنشست و **علی بن ابی طالب را و زبیربن العوام را بخواند و گفت شمشیر بکشید و یک یک را گردن همی زنید و اندر این چاه همی افکنید**». (همان، ص ۲۰۰)

شرم برآنان باد که در جای رسیدگی به این اباطیل ضد پیامبر وضد اسلام و ضد قرآن، که موجب شده تا امروز مردم سلیم به اسلام پیوسته را وحشیانی همانند سعد بدانند، به رنگ آمیزی در و دیوار امام زاده ها مشغول اند. بشمارید جرم هایی را که تنها در این چند سطر بر پیامبر بسته اند: به ماه حرام ذی قعده به جنگ می رود، به ترحم اسیر و مغلوب بی اعتنا می ماند، تصمیم گیری در سرنوشت اسیران را به زخم خورده ای کینه دار می سپارد و نظر او را شادمانه تأیید می کند که حکم بر قتل و غارت و برده گیری می دهد و چاه می کند تا اسیران گردن زده را در آن انبار کنند! در این سطور و در تمام متون مربوط به جنگ های پیامبر به مدینه، حتی اشاره به عرضه ی اسلام به اسیر وغیر اسیر ندارد، سراپا همین است که می خوانید، کشتن و برده گرفتن و زن ها میان خود تقسیم کردن که سهم پیامبر از همه نکو روی تر است!

«پس علی کنانه را اسیر کرد و به دست بلال سوی پیغمبر فرستاد. پیغمبر چون صفیه را بدید، خوش آمدش، ردای خویش بر سر او افکند و ازپس خویش برنشاندش. مردمان دانستند که پیغمبر او را خوش آمد و خویشتن را برگزید. و **کنانه که شوی او بود بازداشت اندرمیان اسیران**... پیغمبر گفت: اگر این ویرانه بکنم و آن گنج بیابم تو را بکشم. کنانه گفت: روا است. پس آن ویرانه ها بکندند و از آن گنج ها لختی بیافتند. پیغمبر از آن خواسته های دیگر طلب کرد، و مقر نیامد. زبیر بن العوام را بخواند و گفت: او را عذاب همی کن تا مقر آید یا بمیرد. زبیر او را دست و پای ببست و بخوابانید و آتش زنه بر روی او و بر ریش اش همی زدی تا همه بسوخت و هم مقر نیامد. زبیر دانست که او به مرگ نزدیک آمد، پیش پیغمبر

آمد و او را بگفت. پیغمبر گفت شو و او را به محمد بن مسلمه ده تا به جای برادرش بکشد. و محمد بن مسلمه را برادری بود نام اش محمود بن مسلمه بر در آن حصار نخستین کشته شده بود. پس محمد بن مسلمه کنانه را بستد و به جای برادر بکشت... و چون عمر بن الخطاب بنشست گفت: پیغمبر علیه السلام چنین گفت که به زمین عرب اندر دو دین گرد نیاید. پس عمر هر چه اندر جزیره ی عرب جهودان بودند همه را بیرون کرد، و جهودان خیبر را گفت: هر کجا خواهید شوید. ایشان سوی علی آمدند و آن عهد نامه ی پیغمبر بیاوردند و علی را گفتند این نه خط تو است و نه تو گواهی بدین صلح که محمد ما را کرد و ما را این جا قرار کرد. اکنون عمر ما را از این جا همی بیرون کند. علی مر عمر را اندر این شفاعت کرد. عمر گفت: پیغمبر چنین گفت که من شما را قرار دهم تا خدای عز و جل خواهد. اکنون ایشان را از رفتن چاره نیست، و ایشان را از خیبر براند. **و آن است که جهودان مر علی را دوست دارند و عمر را ندارند**». (همان، ص ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۹ و ۲۴۰)

براین مطلب چیزی به شرح نمی آورم که غرض ساخت آن از خورشید روشن تر است. در این جا با پیامبری رو به روییم که دستور سوزاندن شوهر زنی را می دهد که پسند او افتاده و بنیانی به دروغ بنا می کند که تا ابد در شناخت همه چیز خویش در سرگردانی باقی بمانیم و این ها که خواندید تنها پیاله ای بود از لجنزاری که با نام تاریخ صدر اسلام به مسلمانان خورانده اند، امروز هم پیاپی چاپ و پخش می کنند و همت و غیرت نداریم تا به درستی و نادرستی ادعاهای آن رسیدگی کنیم، زیرا کسانی مأموریتی مقدم به تبلیغ این گونه نوشته ها دارند و وظیفه ی نخست خویش می شمارند!

باری حاصل سخن را اضافه بیاورم و درگذرم که اگر چنین اوصاف رفتاری پیامبر و یاران اش را در جنگ های نامعینی به زمان ظهور اسلام می پذیرید، که با بی باوری پیامبر به توصیه های قرآن برابر است، پس تمام این جنگ های صدر اسلام را هم بپذیرید، ولی اگر متوجه می شوید که غرض از بیان این مطالب بی بنیان در باب نحوه ی اجرای این گونه جنگ های نخست اسلامی، آلودن وجاهت اسلام و پیامبر آن است، پس بدانید که ساخت تمامی این قصه ها، که فقط از میان چنین کتاب ها بیرون ریخته و برگرده ی مسلمین بسته و بار شده، دروغ و بهتان کلانی است تا به زمان لازم امثال پاپ از آن سود برند.

اسلام و شمشیر، ۴۲

گرچه گمان دارم صاحب اندیشگان سالم دل، تا همین جا هم به بی باری داده های موجود در مراجعی با نام های تاریخ صدر اسلام و سیره و فتوح و غزوات و غیره پی برده باشند، اما از آن که عمق فاجعه و وسعت زخم وارده بر پیکر وحدت اسلامی تا به آن جاست که تقریبا با وثوق کامل می توان مدعی شد که پیکر سالم اسلام دوران حیات پیامبر، اینک به صورت پاره های مجزایی از یکدیگر، هر یک جداگانه در خون حاصل از ضربات فرهنگی پیاپی یهودیان، در طپیدن اند: پس دست ها و آستین های دیگری را نشان دهم که در شمایل و کسوت مسلمان خنجری آب داده به مشت خویش پنهان دارند. این که بر اثر کدام معجزه و چه زمان، بار دیگر این اجزاء منفک شده از یکدگر، برابر آن پرنده ی تمثیلی قرآن مبارک، پیوند دوباره خواهد خورد و با تمام نیرو پرواز دوباره خواهد کرد، بی شک و به خواست و اراده و مواعید الهی در حال فرا رسیدن و بروز است و برداشتن هرگام، هرچند کوچک و بر زبان راندن هر کلام، هرچند به صدای ضعیف، نقش خود را در تعجیل ظهور آن روز ایفا خواهد کرد. برای هجوم به دشمنانی که از رخنه ی فرهنگی به عمق جان اسلام و مسلمین تاخته و اصل و فرع تصویر اسلام را چندان به هم ریخته اند که هر دبوس به دست

جواهر نشان کلاه بوقی دار و کلیسا نشین و یا قلم برداشته مضحکه نگاری را، در میان مشرکین، مشغول استهزاء مسلمین، به بهانه و بهتان آدم کشی فطری پیروان رسول گرامی می بینیم، باید جدای از بلعمی و سورآبادی، به سراغ یکی دو صورت بزک کرده ی دیگر در مشاطه خانه ی تدارکات فرهنگی جاعلانه ی کنیسه و کلیسا برویم، که در اساس در زمره عمله ی قصابی پیکره ی سالم و یکدانه اسلام اند و شخص و آثارشان نه فقط فاقد کم ترین مسلمات و ممکنات است، بل با بازخوانی چند سطر و سهم از میراث بی ارزش مکتوب شان، به سنگینی آواری پی خواهیم برد، که در دو قرن اخیر بر سر مسلمین و به قصد دامن زدن بیش تر بر تفرقه، سرازیر کرده و فرود آورده اند.

از دیگر خنجرداران این مثله کردن اسلام، بی نشان دیگری است با نام پر جبروت «ابن اسحاق» که گفته اند درقرن دوم هجری، زمانی که خط و نگارش منسجم و مطمئن عرب مفقود است، کتابی در ظهور اسلام و نیز سرگذشت عبور و حضور مسلمین و پیامبر گرامی ساخته است که پی گیری سرنوشت کتاب او با ابطال کامل آن چه در این روزها به نام «سیره ی ابن هشام» معرفی می کنند، یکسان خواهد شد.

«محمد بن اسحاق مکنی به ابوعبدالله در سال ۸۵ هجری در شهر مدینه به دنیا آمد و مابین سال ۱۵۰ و ۱۵۳ هجری در بغداد از دنیا رفت و در مقبره ی «خیزران» به خاک سپرده شد. ابن اسحاق دوران کودکی و مقداری از ایام جوانی خود را در مدینه گذراند و در سال ۱۱۵ به اسکندریه رفت و در آن جا از اساتید فن حدیث و تاریخ آن شهر و کشور مصر چون: عبیدالله بن مغیرة، و یزید بن حبیب، و عبیدالله بن ابی جعفر، و قاسم بن قزمان و غیره استفاده های زیادی کرد، و سپس به کوفه، و جزیرة، و ری، و حیرة، و بغداد مسافرت کرد و چون به بغداد رسید به دیدار منصور عباسی (خلیفه ی وقت) رفت، و همان ملاقات سبب توقف او در بغداد و به گفته ی جمعی سبب تالیف کتاب سیره گردید. اینان گفته اند: در این ملاقات منصور عباسی از احاطه ی محمد بن اسحاق به تاریخ در شگفت شد و پسرش مهدی را که پیش او نشسته بود به محمد بن اسحاق نشان داده گفت: این پسر را می شناسی؟ محمد بن اسحاق پاسخ داد: نه. منصور گفت: این پسر من مهدی است اکنون برو و کتابی که

شامل تاریخ اولاد آدم از روز خلقت تا به امروز باشد برای او بنویس».
(سیره ی ابن هشام، ترجمه ی سید هاشم رسولی، ص سوم)

گرچه در همین نقل اشکال بزرگی به عظمت یک دروغ کامل خفته است، اما می خواهم با فرض صحت این مهملات بی سند و سابقه سئوال کنم که اگر «محمد بن اسحاق» کتابی در تاریخ اسلام و سیره ی رسول الله به قرن دوم برای مهدی عباسی نوشته است، پس چرا امروز این کتاب را با نام «سیره ی ابن هشام» می شناسیم؟

«اصل کتاب ابن اسحق، به صورتی که اوخود تدوین کرده بود، امروزه در دست نیست، اما چند روایت کامل و ناقص از آن موجود است که مفصل تر از همه سیرة النبوه ابن هشام است... هرچند ابن هشام سیره ی ابن اسحاق را بر اساس روایت بکایی مدون ساخت، اما تغییراتی در آن وارد کرد و برخی مطالب را حذف و نکات تازه ای بر آن افزود... درسده های بعد، ابوالقاسم عبدالرحمان سهیلی، (۵۸۱ قمری) بر کتاب سیره ابن هشام شرح و تعلیقاتی نگاشت و آن را به صورتی جدید مدون کرد». (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ص ۸ و ۹، ذیل مدخل ابن اسحاق)

همین که سخت بگیرید و بخواهید به اساس و صحت ادعایی در این اوقیانوس آشفته ی فرهنگ اسلامی، بر مبنای منطقی معین پی ببرید، چندان به این و آن شخص ناشناس در این و آن قرن، حواله می شوید که بر اثر ابتلا به سرگیجه از خیر و شر موضوع درگذرید، چنان که در این جا می گویند از میراث اصلی ابن اسحاق چیزی برای ارائه نداریم و باید به نقل دست برده و دست مالی شده ای از ابن هشام قناعت کنید، که او خود از روایت بکایی برداشته است و در نهایت مدعی می شوند که موجودی کنونی را از تفاضل زحمات ناشناس دیگری با نام عبدالرحمان سهیلی در قرن ششم هجری کسب کرده اند! با این همه اگر سئوال کنیم که سیره ی ابن هشام کنونی که به بازار مسلمین ریخته اند، کپی گرفته از کدام یک از این دست برده ها و دستبردهاست و همان اصل دست مالی شده را در کجا یافته اند، بدون تردید پاسخ درستی دریافت نخواهید کرد. چه گونه بر خود هموار کنیم که دست نوشته ای با چنین سرنوشتی را مدرک زندگی پیامبر گرامی و مراتب حساس طلوع و عبور اسلام در حوزه ای از حیات بشری بشناسیم که

ذره ای آگاهی از مختصات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی آن نداریم و اگر قرآن گرامی راه نمای مان نبود، که در هیچ مقطع و موردی با این همه سطر نوشته ی مشکوک موافقت ندارد، اکنون برای نجات از این دریای بی کران دروغ بازوی عبور نداشتیم. اینک در همین کتاب گردشی کنیم که می گویند کهنه ترین و عمده ترین سیره ی تالیف شده در باب حیات پیامبر گرامی و حوادث زمان اوست و بی شیدایی های مشکوک موجود، به باز خوانی سطوری از میان اوراق آن بپردازیم:

«و در حدیث دیگری است که عبدالله با آمنه دختر وهب به منزل زن دیگری که عبدالله داشت رفتند، و دست های آن زن به گل آلوده بود، از عبدالله خواست که با اوهم بستر شود ولی عبدالله که دست های آلوده به گل او را دید رو درهم کشید وخواهش او را رد کرد، زن که چنان دید برخاست و دست و روی خود را شسته و پاکیزه کرده به جای خویش بازگشت عبدالله نیز به قصد رفتن پیش آمنه از جا برخاست و گذرش بدان زن افتاد، دوباره آن زن خواهش خود را بر زبان آورد ولی عبدالله ترتیب اثری به سخن او نداده پیش آمنه رفت و با او هم بستر شد، و آمنه در همان حال به رسول خدا حامله گشت». (همان، ص ۱۰۴)

آیا نپرسیم که این صحنه ی بی آبرو و پرنسیب را که در باب بسته شدن نطفه ی پیامبر خدا نوشته اند، چه مؤلف آن را ابن اسحاق و یا ابن هشام و یا بکایی و یا سهیلی بگیریم، از چه راه به این حضرات در قرون بعد منتقل شده است، این حدیث را که آورده و چرا بر سر زبان ها انداخته است؟ آن زن ناکام دست درگل به انتقام رد خویش و یا آمنه به مفاخره ی کام روایی اش؟ مگر چنین رفتارهای کاملا پنهان مردم را بر سر بازارها جار می زنند تا بی کاره ای از آن حدیث بسازد و بی کاره ی دیگری به وقاحت تمام به عرصه ی کتاب بکشاند؟ اگر دست های آن زن دیگر گلی نبود و عبدالله روترش نمی کرد و هم او را می گزید، چه حادثه ای در اساس اسلام به وقوع پیوسته بود که ما را به چنین اوهام و صد هزار بد تر و نامعقول تر و بی خردانه تر از این مشغول کرده اند؟!

«عبدالله بن جعفر از حلیمة سعدیة نقل کند که گفت: سالی که ما دچار قحطی و خشک سالی بودیم به همراه شوهر و کودک شیرخواری که داشتم، با زنان

بنی سعد به شهر مکه رفتیم تا هر کدام کودکی از قریش گرفته برای شیر دادن و بزرگ کردن آنان را به میان قبیله آوریم، مرکب ما الاغ خاکستری رنگی بود و شتر پیری نیز به همراه داشتیم که به خدا قسم قطره ای شیر نداشت. شبی که در راه مکه بودیم از بس کودک گرسنه ما گریه کرد، خواب نرفتیم **نه درپستان من شیری بود که او را سیر کند و نه در پستان شتر**، تنها امید به آینده بود که ما را به سوی مکه می راند، الاغ ما به قدری لاغر و وامانده بود که کندی راه آن حیوان قافله ی بنی سعد را خسته کرد». (همان، ص ۱۰۶)

بلاهت نقال را بنگرید که می گوید زنی که همانند شترش برای شیر دادن فرزند خویش هم جز پستان خالی ندارد، به قصد دایگی فرزندان قریش راهی مکه شده است!!! اگر بپرسید آن عبدالله جعفر و این حلیمه کیست و نقل این یکی از آن دیگری کجا ثبت بوده و از چه راه به ابن هشام رسیده، شما را به گونه ای می نگرند که گویی منکر نبوت رسول خدا شده اید!؟

«حلیمه گوید: پس از این که آن حضرت را به میان قبیله بازگرداندیم هنوز چند ماهی نگذشته بود که روزی او همچنان که مانند هر روز با یکی از فرزندانم در پشت خانه های ما به همراه بزغاله ها رفته بودند، ناگاه فرزندم را دیدم سراسیمه دوان دوان به نزد ما آمده گفت: برادر قرشی ما را دریابید که دو مرد سفید پوش او را گرفته به زمین خواباندند و شکم اش را بشکافتند! حلیمه گوید: من و شوهرم به سوی او روان شدیم دیدیم با رنگی پریده سرپا ایستاده است. او را دربرگرفته و به او گفتم: پسر جان چه پیش آمدی کرده؟ گفت: دو مرد سفید پوش به نزد من آمده مرا خواباندند و شکم ام را شکافته چیزی از میان آن بیرون آوردند که من ندانستم چیست، و سپس رفتند. حلیمه گوید: پس ما آن جناب را برداشته و به چادرهای خویش بازگرداندیم».

«حدیثی از خود آن حضرت در این باره: ابن اسحاق به سندش روایت کند که برخی از اصحاب به آن حضرت عرض کردند: یا رسول الله تاریخچه دوران کودکی خویش را برای ما بیان کنید؟ فرمود: من دعای پدرم ابراهیم و مژده برادرم عیسی هستم، هنگامی که مادرم مرا حامله بود نوری از او خارج شد که قصرهای شام را در آن دید، دوران شیر خوارگی را در میان قبیله ی بنی سعد گذراندم، و پس از آن روزی با یکی از برادران رضاعی خود در پشت خانه بزغاله می چراندیم که ناگاه من دیدم دو مرد سفیدپوش به نزد من آمده و طشتی طلایی مملو از برف در دست دارند آن گاه مرا گرفته شکم ام را شکافتند و قلب ام را بیرون آورده آن را نیز بشکافتند و لخته ی سیاهی که درآن بود بیرون آورده بیانداختند. سپس قلب ام را شست و شو داده و پاک کردند، آن گاه یکی

از آن ها به دیگری گفت: او را باده نفر از امت اش موازنه کن، و چون موازنه کردند من افزون شدم، گفت: با صد نفر از امت اش موازنه کن، و چون موازنه کردند باز هم من افزون شدم، گفت: با هزار کس از آن ها موازنه کن، بر آن ها هم افزون شدم گفت : او را واگذار که بخدا اگر با تمامی امت اش نیز موازنه کنی بر تمامی آن ها فزون آید. افتخار آن حضرت به این بود که در قبیله ی بنی سعد بزرگ شده و نیز ابن اسحاق روایت کرده که رسول خدا فرمود: من فصیح ترین شما هستم، زیرا در نسب قرشیم، و در میان طائفه بنی سعد بن بکر نیز دوران شیر خوارگی و طفولیت را گذرانده ام». (همان، ص ۱۱۲)

این یکی چندان نامعقول و مغایر عقل است که برای گرم کردن بازار، آن را به تایید رسول خدا هم رسانده اند!!! تمام کتاب سیره ی ابن هشام مملو از این گونه تبلیغات خرافه پرستی است: مأموران جراحی های مخصوص آسمانی که روز روشن و در برابر چشم همبازی او، شکم کودکی را می درند تا قلب اش را درآورند و لکه ی سیاهی را بیرون اندازند و گرچه مکیان هنوز هم نمی دانند برف چه پدیده ای است با سینی بزرگی پر از برف، که با خود آورده اند، قلب جراحی شده ی طفولیت پیامبر را بشویند! آن گاه صاحب پیامبری می شویم که بدون لکه ی سیاهی در قلب، در برابر اصحاب خود، چنان که با هیچ آیه ی دعوت به برابری و برادری قرآن آشنا نباشد، در باب اصل و نسب و قبیله و قدرت خود داد سخن می دهد و گرچه خداوند در قرآن او را بنده ای در میان بندگان دیگر می شناساند، در ترازوی ابن هشام حتی در کودکی هم از تمام امت اش سنگین وزن تر بوده است؟!!

«در یکی از منازل محمد (ص) در سایه درختی نزدیک دیر راهبی فرود آمد. راهب که آن حضرت را دیده بود به سوی میسرة سر کشیده پرسید: این مردی که در زیر درخت فرود آمد کیست؟ میسره گفت: مردی قرشی از اهل مکه است. راهب گفت: **زیر این درخت جز پیغمبر فرود نیاید**. به هر صورت رسول خدا (ص) اموالی را که از خدیجه به شام آورده بود بفروخت و در عوض آن چه می خواست خریداری کرده و با کاروان قریش به مکه مراجعت کرد در راه که می آمدند میسرة می دید هنگام ظهر و شدت گرما که می شود همان طور که رسول خدا (ص) سوار بر شتر بود دو فرشته در بالای سر آن حضرت ظاهر می شوند و برای این که آفتاب به او صدمه نرساند از او سایبانی می کنند. چون رسول خدا (ص) به مکه آمد خدیجه آن اموالی را که حضرت

خریداری کرده بود بدو برابر یا بیش تر از مال التجارة خویش فروخت و سود بسیاری از این تجارت عائد او شد، میسرة نیز سخن راهب و همچنین سایبانی فرشتگان را از آن حضرت برای خدیجه تعریف کرد». (همان، ص ۱۲۰)

این هم پرده‌ی دیگری که ابن هشام به ردای ادله‌ی پیامبری خداوند می‌آویزد: پیامبر کسی است که در زیر سایه‌ی درخت مخصوصی در کوره راهی در ناکجا آباد جهان بنشیند! آیا به راستی قصد تمسخر همه چیز ما را نکرده‌اند؟ همین رسول هنوز مبعوث نشده که در کار تجارت کالای خدیجه است، با فرشتگانی بدرقه می‌شود که مأمور سایه سازی‌اند! تا لحظه‌ای از تسلیم به اوهام و خرافات خارج نباشیم و اسلام و مقام پیامبر را نه از طریق عقل و وحی و حق، که با تکیه بر این مستثنیات تا مغز استخوان من در آوردی بپذیریم. گمان می‌کنم که باید قسمت آخر نقل فوق برای صاحبان کالا و تاجران معروف ما الگوی بسیار خوبی برای رعایت باشد، وقتی همسر پرهیز کار رسول خدا کالای اش را به دو برابر و بیش تر می‌فروخته، چرا حجره دار امروز ما هر ساله از طریق کسب سود، تا چهار برابر، بر سرمایه نیافزاید؟!

«چیزی که به این تصمیم کمک کرد این بود که یکی از کشتی های تجار رومی در جده به سنگ خورد و شکست، و صاحب آن از کشتی خود صرف نظر کرد. **قریش نیز تخته های آن را برای سقف کعبه به شهر مکه آوردند**، در شهر مکه نیز نجاری قبطی بود که او نیز برخی از مصالح کار را آماده کرد، و این جریانات دست به هم داده تصمیم قریش را بر این کار محکم کرد، ولی هنگامی که خواستند شروع به کار کنند و بنای سابق را ویران سازند ترس و وحشتی آنان را گرفت، وچیزی که این ترس را افزون کرد این بود که مار سیاهی از چاه درون کعبه ـ همان جا که هدایا را می ریختند ـ بیرون آمده روی دیوار خانه‌ی کعبه چنبر زد، و هر که به کعبه نزدیک می‌شد آن مار بدو حمله کرده دهان باز می‌کرد و صدایی ازپوست اوشنیده می‌شد وهمین باعث شد که کسی به کعبه نزدیک نشود... پس مردی به نام ابو وهب بن عمرو بن عائذ مخزومی که دایی عبدالله پدر رسول خدا (ص) بود، جلوتر از دیگران کلنگی بزد و سنگی را از دیوار کعبه کند ولی ناگهان دید سنگ از دست‌اش رها شده و به جای خویش بازگشت. ابووهب فریاد زد: ای گروه قریش پولی که می‌خواهید در این ساختمان مصرف کنید باید پاکیزه و حلال باشد! مهریه و اجرت زن زناکار،

و پولی که از ربا به دست آمده و نیز اموالی که از مردم به زور و ستم به دست آورده اید نباید در بنای این خانه صرف شود... مجددا هنگامی که خواستند کلنگ به دیوار کعبه بزنند ترس و وحشت آنان را فراگرفت، ولید بن مغیرة پیش آمده گفت: نخست من اقدام به این کار می کنم سپس کلنگ را به دست گرفته گفت: بار پروردگارا تو می دانی که ما از دین تو بیرون نرفته و منظوری جز انجام کاری خیر و نیک نداریم، آن گاه کلنگ خود را فرود آورده و قسمتی از ناحیه ی دو رکن را خراب کرد، آن روز نیز مردم دست به کار خرابی نشدند و گفتند: ما امشب را صبر می کنیم اگر بلایی برای ولید نازل نشد معلوم خواهد شد که خداوند به کار ما راضی است و اگر ولید به بلیه ای دچار شد دست بدان نخواهیم زد و آن قسمت را هم که ولید خراب کرده تعمیر خواهیم کرد... چون روز دیگر شد ولید به سر کار خویش آمد و شروع به خرابی کرد مردم نیز که چنان دیدند با او دست به کار خرابی شدند و هم چنان تا اساس خانه که به دست حضرت ابراهیم (ع) پایه گذاری شده بود کندند، در آن جا به سنگ سبز رنگی برخوردند که مانند استخوان های مهره ی کمر درهم فرو رفته و محکم شده بود. مردی از قریش دیلم آهنی خود را که در دست داشت به مابین یکی از آن سنگ ها فرو برد که آن را از جا برکند، چون آن سنگ را از جای خود حرکت داد تمام شهر مکه بلرزید، پس از خرابی آن قسمت دست کشیده و ازهمان جا شروع به ساختمان کردند. وگویند: قریش در زیر رکن نوشته ای یافتند که به سریانی کلماتی در آن بود و نتوانستند آن کلمات را بخوانند پس مردی از یهود کلمات مزبور را به شرح زیر ترجمه کرد: منم خدای صاحب مکة، روزی که آسمان ها وزمین را آفریدم و خورشید وماه را بدین صورت درآوردم آن جا را خلق کردم و به وسیله ی هفت تن از پادشاهان. از میان نرود تا دوکوه «اخشبان» از جا کنده شود، در آب و شیر برای اهل آن برکت است». و در مقام ابراهیم لوحی یافتند که در آن نوشته بود: «مکه خانه ی خدا است که روزی آن از سه راه می رسد برخی از اهل آن حرمت آن شهر را بدرد». و نیز گویند: چهل سال پیش از بعثت رسول خدا (ص) در خانه ی کعبه سنگی یافتند که در آن نوشته بود: هر کس در دنیا کار نیک کند در آخرت غبطه خورد و هر کس تخم کار بد بکارد حاصل ندامت بچیند، اعمال زشت و گناهان را مرتکب شوید و پاداش نیک خواهید؟! آری، هرگز از درخت خار انگور نچینند». (همان، ص۱۲۳ تا۱۲۶)

می بینید که فرصت نمی دهند تا سر بخارانیم، از قصه ای به قصه ای و از خرافه ای به یاوه ای بی مایه تر. در این جا هم با دروغ کلان دیگری به عظمت دیوار هیکل سلیمان مواجهیم. این که در ۱۴ قرن پیش هیچ مسیری برای عبور کشتی از روم به جده گشوده نبوده، شاید سرانجام کسانی را

به خود آورد تا چشم و گوش بسته به دنبال این گونه اباطیل هلهله نکنند! بدین گونه است که امروز رسوخ عامیگری در میان مسلمین را میسر و معمول کرده اند و از بزرگ و کوچک اسیر باور عجایب روزگار در دوران های مختلف ایم، شاهنامه و کتاب ابن هشام را می خوانیم و قرآن را به تاقچه می سپاریم، در هرخانه تکانی جلد آن را می بوسیم، پارچه ای به غبار آن می مالیم و انتظار عروسی و عزایی می کشیم تا آن را در سفره ای به نمایش گذاریم. این جا اگر بپرسیم آن کشتی رومی به سنگ خورده از کدام مسیر به جده رسیده، فوراً و با بادی در گلو جواب می دهند: از راه خلیج فارس و اگر توجه دهیم که هیچ کشتی کوچک و بزرگی تا ۵ قرن پیش به آب های هیچ اوقیانوسی نرانده است، می گویند پس کشتی های داریوش هخامنشی و فرزندش خشایارشا چه گونه به یونان رفته اند؟ این مسابقه ی توسل به دروغ که در عین حال نمایشگاهی از حضور احمقان با علم و منطق و استدلال غریبه است، در مغز استخوان غالب ما می گردد و در حال حاضر معلومات تاریخی و اجتماعی و فرهنگی آدمیان، در باب پرونده و پیشینه ی تمدن و ادیان، چنان به اکاذیب یهود آلوده است، که باز شویی آن تنها به قدرت خداوند میسر می شود، که همگی را به گفتن حق و تحمل صبر خوانده است. این جا و در میان سازندگان مجهول بنای کعبه، با تخته های به سرقت برده از کشتی رومی، با چنان ایمان نابی به خداوند متعال رو به رو بیم که وسوسه می شویم تا بپرسیم اگر در این مسابقه ی ساخت خانه ی خدا بت پرستی حضور ندارد، پس چنین مردمی به اعزام رسول گرامی و دین اسلام چه محتاج بوده اند؟ و ورود به محتوای آن همه کتیبه ی باز یافت شده از پی ابراهیمی کعبه، که خواندن آن را فقط یهودیان می دانسته اند و بر آن ها از جمله نوشته بوده است که: نیکوکاران این جهان در آخرت غبطه خواهند خورد، از عهده ی من خارج است زیرا که در اختیار گرفتن و مهار زبان در چنین معرکه ای بس دشوار می شود!

«تا سالی که حضرت در آن سال به رسالت مبعوث شد طبق معمول همه ساله ماه رمضان بود که برای اعتکاف و عبادت با اهل خانه ی خود به سوی حراء

کوچ کرد و هم چنان تا آن شبی که خدای تعالی او را به رسالت گرامی داشت به عبادت مشغول بود در آن شب جبرئیل بر او نازل گشت». (همان، ص ۱۵۳)

تنها همین مانده بود که گرچه خداوند در آیه ی ۱۸۷ سوره ی بقره هشدار داده است که «لاتباشروهن و انتم عاکفون»، ابن هشام رسول خدا را با اهل و عیال به غار حراء بفرستد. آیا قرائت کننده ای بر این کتاب نبوده است که بر این همه مبهم و مهمل نویسی سئوالی بگذارد و بخواهد تا از نیت سراینده ی این همه اوهام و اباطیل با خبر شود؟ پس حاصل این کلاس های قرآن و اسلام آموزی و طلبه سازی کی به دست می آید؟!

«و درحدیث است که پس ازهجرت زمانی درمدینه قحطی شد مردم به نزد رسول خدا (ص) آمده ازخشک سالی شکایت کردند حضرت به منبر رفته از خدا طلب باران کرد، پس طولی نکشید چندان باران آمد که مردم به نزد آن حضرت آمده از زیادی باران و خوف آمدن سیل شکایت بردند. رسول خدا (ص) دست به درگاه خداوند برداشته فرمود: بار خدایا اطراف ما ببار و بر ما مبار! پس ابرها ازهم باز شد و اطراف شهر را حلقه وار فراگرفت. رسول خدا (ص) فرمود: اگر ابوطالب امروز زنده بود این جریان او را مسرور می ساخت». (همان، ص ۱۷۱)

پیامبر کتاب ابن هشام بلاوقفه در کار نمایش معجزه است و کاری به آن چند آیه ی قرآن ندارد که اسلام را از ارسال معجزه بی نیاز می شمارد. اگر بخواهم چنین مطالب منحصر به اشاعه ی مطالب خلاف قرآن را از میان کتاب ابن هشام بیرون کشم، یادداشت های اسلام و شمشیر هرگز به پایان نخواهد رسید. پس چند برگی دیگر را بخوانیم و بگذریم.

«من آثار ناراحتی در چهره پیغمبر (ص) مشاهده کردم ولی دیدم آن حضرت توجهی نفرموده از نزدشان برفت، بار دوم که بر آن ها عبور فرمود دو باره هم چنان زبان به طعن و دشنام گشودند و من این بار نیز آثار ناراحتی در چهره حضرت مشاهده کردم، و چون بار سوم شد و اینان بدگویی و دشنام را از سر گرفتند آن جناب در برابر آن ها ایستاد و فرمود: ای گروه قریش! آگاه باشید **سوگند بدان خدایی که جانم دست او است من مأموریت جنگ و هلاکت شما را دارم**!». (همان، ص ۱۷۳)

این هم صورت دیگری از پیامبر خشمگین که نه برای هدایت، بل به مأموریت جنگ و هلاکت مردم قریش آمده است! حال چه گونه ممکن است

پیامبری که به ریشه کنی قریشیان بد زبان مبعوث و مأمور می شود، در این همه حدیث به قریشی بودن خود افتخار کرده باشد؟!

«از آن سو قریش برای تماشای کار ابوجهل به مسجد آمدند، رسول خدا (ص) مشغول نماز شد و چون به سجده رفت ابوجهل سنگ را بداشته به جنان آن حضرت آمد چون نزدیک شد ناگاه مردم دیدند همان طور که سنگ در دست اش بود با رنگی پریده و بدنی لرزان وحشت زده به عقب برگشت و چون مقداری آمد سنگ را از دست خود به زمین انداخت. چند تن از قریش به سوی او دویده گفتند: ای اباحکم چه شد و این چه حالی است؟ گفت: من همان طور که دیشب به شما گفته بودم رفتم تا سنگ را بر سر او بیندازم ولی به محض این که به او نزدیک شدم شتر نری غرش کنان به من حمله کرد، و به خدا تا کنون شتری به این بزرگی با آن گردن و دندان های تیز ندیده بودم، و آن شتر دهان باز کرد که سر مرا در دهان خود فرو برد! و در حدیث آمده که رسول خدا (ص) فرمود: آن جبرئیل بود و اگر ابوجهل نزدیک شده بود او را از روی زمین می ربود». (همان، ص ۱۸۲)

این جبرییل است که در امتداد خرافه پراکنی های کتاب های بی نشان قرون اولیه ی اسلامی او را به همه صورتی، از شمایل عایشه تا شتری بی مهار، آن هم درست از قول رسول خدا، درمی آورند! در این حال دیگرحرفی نمی ماند جز این که بگوییم باور به این اباطیل با تمسخر بارگاه الهی و دین مبارک اسلام و قبول کفر برابر خواهد شد.

اسلام و شمشیر، ۴۳

«روزی ابوجهل رسول خدا (ص) را دیدار کرده گفت: ای محمد دست از دشنام دادن به خدایان ما بردار وگرنه ما نیز خدای تو را دشنام گوییم؟ پس این آیه نازل شد: «دشنام مدهید بدانان که غیر خدا را می خوانند تا مبادا آن ها نیز از روی جهالت و نادانی خدا را دشنام دهند» (انعام، ۱۰۸). از آن پس رسول خدا (ص) از دشنام خدایان شان خودداری فرمود و تنها به دعوت ایشان به خدای تعالی اکتفا کرد. «نضربن حارث و آن چه درباره اش نازل شد: نضربن حارث ـ چنان چه پیش از این گفته شد ـ از شیاطین قریش و از دشمنان رسول خدا (ص) بود و چون به مملکت حیره سفرکرده بود داستان ها از سلاطین ایران و رستم و اسفندیار یاد گرفته بود و درهرمجلسی پیغمبر اکرم (ص) می نشست و مردم را به خدا دعوت می کرد و آن ها را از دچارشدن به عذاب های اقوام گذشته می ترسانید، نضربن حارث پس از آن حضرت در آن جا می نشست **و داستان ها از پادشاهان ایران و رستم و اسفندیار نقل می کرد** سپس می گفت: به خدا محمد به تر از من داستان سرایی نمی کند، و داستان او چیزی جز افسانه های پیشینیان نیست که آن ها نوشته است چنان چه من نوشته ام پس این آیات درباره اش نازل شد: «و بازگفتند که این کتاب افسانه های پیشینیان است که بر خود نگاشته و هر صبح و شام بر او املا شود، بگو این کتاب را آن خدایی فرستاده که از اسرار آسمان ها و زمین آگاه است و او آمرزنده و مهربان است». (همان، ص ۲۲۴)

از این جا ابن هشام وارد مبحث شان نزول آیات می شود و با دل به خواه

خویش برای هر آیه ای سبب نزولی می آفریند. داستان هایی که برخی از آن ها از فرط بی مایگی جدی به نظر نمی رسند. شیوه ی ساخت این شأن نزول ها بسیار ابتدایی است. آیه را می خواند و داستانی بر آن می گذارد، چنان که بر موضوع ناسزا به بتان دیده شد. ویژگی این شأن نزول ها در این است که دیگر حتی محدث و راوی هم ندارد، ابن هشام با یقین شخصی و درست همانند این که مشاور فرهنگی خدا و در نزول آیه، صاحب نظر بوده است، سبب نزول را باز می گوید و مانند تمام متون دیگر که در کار ایجاد توهم در باب تمدن ایران باستان است، در مورد آیات اولیه ی سوره ی فرقان، فرصت را فراهم می بیند تا از ایران باستان و رستم و اسفندیار بگوید، آن هم لااقل دویست سال پیش از تدارک و تدوین شاهنامه و به صورت نقالی هایی از مردم حیره بیان می کند، که در قلب بین النهرین و مرکز تجمع بزرگی از سلوکیه بوده، همراه شگفتی های بسیار از معماری یونانی، که تمثیل و افسانه ی قصر خورنق و سرنوشت ظالمانه ای که بر سنمار، معمار یونانی آن رفته، مشهور است!

«روزی رسول خدا (ص) مشغول طواف بود. چند تن از بزرگان قریش به نام اسود بن مطلب و ولید بن مغیره و امیه بن خلف و عاص بن وائل بدان حضرت برخوردند و گفتند: ای محمد بیا تا ما آن چه را تو می پرستی بپرستیم و تو نیز آن چه را ما می پرستیم بپرست تا در نتیجه اختلاف ما و تو از میان برداشته شود و گذشته از این اگر آن چه را تو می پرستی به تر از چیزی بود که ما می پرستیم ما بهره ی خود را از تو گرفته ایم و اگر به عکس بود تو بی نصیب نمانده ای! پس این سوره ی مبارکه نازل شد: بگو ای کافران من هرگز نمی پرستم آن چه را شما می پرستید و شما نیز آن خدای یکتایی را که من پرستش می کنم، پرستش نخواهید کرد. نه من خدایان باطل شما را عبادت می کنم و نه شما خدای یکتای مرا عبادت خواهید کرد. پس دین شما برای شما باشد و دین من هم برای من باشد». (همان، ص ۲۲۹)

این یکی ازمضحک ترین مراتب تشریح مسائل ادیان درسراسر دوران هاست، نشان عقل آشوب ساز و شرآفرینی شیوه مند یهود در آن آشکار است، که به عنوان شان نزول سوره ی کافرون عرضه می شود! ظاهراً کافران مکه

آماده می شوند که مسلمان باشند به شرط این که پیامبر، کافری را بپذیرد تا دعوای جاری در میان مردم مکه معکوس شود و هر یک از مزایای گرایش جدید بهره ی خود را برند!!! آیا عجیب نیست که این پوزخند وسیع و عظیم و پهناور بر حاصل بعثت رسول خدا را، آن هم به عنوان سیره ی رسول الله، با طیب خاطر بر ریش خود بسته ایم؟ بر مبنای آن چه ابن هشام تعریف می کند، به نظر می رسد خداوند از احتمال انجام چنین معامله ای چنان آشفته می شود که اگر در موارد مشابه نزول آیه تذکر و تمثیلی را کافی شمرده، برای رد قطعی این داد وستد، سوره ی کاملی نازل کرده است! سالیانی است این مهملات مغایر عقل و شرع را می خوانیم، که تنها قصد تمسخر همه چیز ما را دارد، درحوزه ها و مدارس و دانشگاه ها به ذهن سپردن آن ها را تکلیف می کنیم و اجازه می دهیم که یک ناشناس مضحک و محض، پیش از این که بپرسیم کیست، ما را در شناخت خداوند و اسلام و قرآن و احوال پیامبر، به دل خواه خویش، با ارائه ی این لودگی ها، راه نمایی کند!

«قضا را چنان افتاد که روزی مردی از قبیله ی أراش ـ یا إرشه ـ که نسب به عمالقه ی فرعون می رساند چند شتر به مکه آورده و آن ها را به ابوجهل بفروخت و چون برای گرفتن پول شتران بدو مراجعه کرد ابوجهل به مماطلة گذارند و امروز و فردا کرده و تدریجاً در صدد انکار حق او برآمد... شخص أراشی به نزد رسول خدا (ص) آمده گفت: ای بنده خدا من مرد غریبی هستم و این مرد یعنی ابوجهل حق مرا پایمال کرده... پیغمبر اکرم (ص) با آن مرد به در خانه ابوجهل آمده دق الباب کرد، ابوجهل از میان خانه فریاد زد: کیست؟ فرمود: محمد هستم بیرون بیا، ابوجهل که از ترس رنگ به صورت نداشت شتابان در را باز کرد رسول خدا فرمود: حق این مرد را به او بده! ابوجهل گفت: اطاعت می کنم همین جا بایست تا حق اش را بپردازم، حضرت ایستاد و ابوجهل به درون خانه رفته طولی نکشید بیرون آمد و کیسه پولی که تمامی پول شتران آن مرد در آن بود همراه خود آورده به آن مرد داد، رسول خدا به آن مرد فرمود: حق خود را بستان و به دنبال کار خویش روان شو... در این خلال ابوجهل از در مسجد وارد شد و یک سر به نزد قریش رفت، اینان که در شگفت و بهت فرو رفته بودند به محض این که چشم شان به ابوجهل افتاد گفتند: وای بر تو! چه شد؟ چه شد که این چنین خود را در برابر محمد باختی؟! گفت: خاموش

باشید به خدا در را که زد ترس عجیبی مرا گرفت و چون در را باز کردم شتر نری که تاکنون مانندش را ندیده‌ام در بالای سر او دیدم که دهان باز کرده و آماده است تا سر مرا در دهان خود فرو ببرد. و اگر کوچک‌ترین تأملی کرده بودم مرا می‌بلعید». (همان، ص ۲۴۸)

آن شتر نر خشمگینی را، که به طور معمول در این کتاب‌های بی بنیان، علی‌البدل جبرییل قرار می‌داده‌اند، این بار به صورت طینت پشت سر پیامبر والا درآورده‌اند تا برخی از ما بی‌توجه به درون این داستان‌ها بر مسلمانی خود از آن جهت ببالیم که پیامبر خدا صورتی از غضب خود را به شمایل شتر نری آشکار می‌کرد تا زهره‌ی بدهکار آب و در نتیجه حق مظلومی ادا شود!!!

«در میان قبیله بنی‌هاشم مردی بود به نام رکانة که فرزند عبد یزید بن هاشم بن عبد مناف بود و در نیروی بدنی و زور در میان قریش بی‌نظیر بود، روزی رسول خدا (ص) او را در یکی از دره‌های مکه بدید و بدو فرمود: ای رکانة آیا وقت آن نرسیده که از خدا بترسی و دعوت مرا بپذیری؟! رکانة گفت: من اگر بدانم که گفتار تو حق است بی‌شک پیروی تو را خواهم کرد! رسول خدا (ص) فرمود: **اگر من با تو کشتی بگیرم و تو را برزمین بزنم سخن مرا می‌پذیری؟** گفت: آری. فرمود: برخیز. رکانة برخاست و مانند کسی که هیچ گونه اراده‌ای از خود نداشته باشد در زیر بازوان آن حضرت مقاومتی نکرده محکم به زمین خورد. دوباره از جا برخاسته گفت: ای محمد این بار بیا تا تو را به زمین بزنم، بار دوم نیز به زمین خورد، و چون برخاست گفت: ای محمد به خدا چیز عجیبی است که تو مرا به زمین می‌زنی! رسول خدا (ص) فرمود: اگر اطاعت مرا بکنی از این عجیب‌تر خواهی دید! رکانة گفت: چیست؟ فرمود: **این درخت را صدا می‌زنم از جای خود کنده می‌شود و به نزدم می‌آید!** گفت: صدا بزن. رسول خدا (ص) آن درخت را بخواند، درخت از جا کنده شد و به نزد آن حضرت آمد، دوباره بدو فرمود: به جای بازگرد، درخت به همان جای نخستین بازگشت. رکانة که این جریان را مشاهده کرد به نزد قوم و قبیله‌اش آمده گفت: ای فرزندان عبد مناف به خدا به وسیله‌ی این مرد می‌توانید تمام مردم روی زمین را سحر کنید، **زیرا من مردی ساحرتر از او ندیده‌ام**». (همان، ص ۲۴۸)

این بدیع‌ترین شیوه‌ی پیامبران در خواندن مردم به دین خدا است، که مبتکر آن دلقک مطلقی به نام ابن هشام است. با این نتیجه که گویی جار می‌زند:

بگذارید خداوند هر چه مایل است در قرآن در رد ساحر بودن رسول مکرم و برگزیده ی خویش، اصرار کند و آیه بفرستد، من داستان هایی می دانم و از حوادثی خبر دارم که ساحر بودن رسول‌الله را مسلم می‌کند! آیا تاکنون کسی از خویش پرسیده است حجت درستی این صحنه ها، که به عنوان سیره و زندگی‌نامه ی رسول نوشته‌اند و می‌نویسند و بر منابر می‌گویند و چیزی نیز از خود بر آن می‌افزایند، در کجا یافت می‌شود و اگر پذیرش این داده ها، با رد مستقیم آیات الهی برابر است، پس چرا این کتاب ها را از صحنه و عرصه ی آموزش و کسب آگاهی های مقدماتی در موضوع تاریخ اسلام، حذف نمی‌کنند؟

«از ابی‌هریرة حدیث شده که پس از ورود رسول خدا (ص) به مدینه زن و مردی از یهودیان مرتکب زنای محصنة شدند. یهودیان در کتاب‌خانه ی مخصوص خود اجتماع کرده گفتند: این زن و مرد را به نزد پیامبر بفرستید و حکم آن دو را از محمد سئوال کنید، ببینید چه حکم می‌کند. پس اگر مانند شما حکم کرد که دست های آن دو را با طناب قیراندود ببندند و صورت هاشان را سیاه کنند و وارونه بر الاغ سوارشان کنند، بدانید که او پادشاهی است که داعیه ی سلطنت دارد و از او پیروی کنید، **ولی اگر دیدید حکم کرد آن دو را سنگسار کنند بدانید که او پیغمبر است** و از او حذر کنید که شوکت شما را خواهد ربود. یهودیان به دستور عمل کردند و آن دو را به نزد رسول خدا (ص) آورده گفتند: ای محمد این مرد با این زن شوهردار زنا کرده و ما حکم آن را به تو واگذار کرده‌ایم چه‌گونه باید حد درباره ی ایشان جاری کنیم؟ رسول خدا (ص) برخاسته به کتاب خانه ی ایشان آمد و فرمود: علماء و دانشمندان خود را در نزد من حاضرکنید، اینان رفتند و عبدالله بن صوریا و ابویاسر بن اخطب و وهب بن یهودا را حاضرکرده گفتند اینان علماء و دانشمندان ما هستند، رسول خدا از دانشمندترین آن‌ها پرسید همگی گفتند: عبدالله بن صوریا دانشمندترین مردم روی زمین نسبت به کتاب تورات است. رسول خدا با عبدالله بن صوریا ـ که درضمن جوان‌ترین ایشان بود ـ خلوت کرده به او فرمود: ای فرزند صوریا تو را به خدا و به روزهای خدا در نزد بنی اسرائیل سوگند دهم آیا حکم خدا درکتاب تورات در مورد زنای محصنة رجم نیست؟ گفت: چرا به خدا ای اباالقاسم چنین است و اینان دانسته‌اند که تو پیامبری مرسل هستی ولی حسد ایشان مانع است از این که به این مطلب اعتراف کنند. رسول خدا از آن جا بیرون آمد و دستور داد آن زن و مرد را بر در مسجد درمحله ی بنی غنم بن

مالک بن نجار سنگسار کنند، و ابن صوریا نیز پس از این جریان کفر ورزید و نبوت رسول خدا را منکر شد، پس این آیه نازل شد: «ای پیغمبر غمگین مباش از این که گروهی که به زبان اظهار ایمان کنند و به دل ایمان نیاورند به راه کفر می‌شتابند...» تا به آخر آیه. آن مرد زناکار چون دید می‌خواهند آن دو را سنگسارکنند برخاسته جلوی آن زن ایستاد و خود را سپر او قرار داد و هم‌چنان بدان‌ها سنگ زدند تا هر دو کشته شدند». (همان، ص ۳۷۲)

از این مطلب باید بفهمیم رسول خدا زانیان را، به تبعیت از تورات، رجم می‌کرده است! و هنوز هم زانی و زانیه را با توسل به این سخن بی‌اساس ابن‌هشام، به عنوان سرمشقی به جامانده از شیوه‌های پیامبر، رجم می‌کنند، هرچند خداوند فرموده باشد:

«**سورة انزلناها و فرضناها و انزلنا فيها آيات بينات لعلكم تذكرون. الزانية و الزانى فاجلدوا كل واحد منهما مائة جلده و لا تاخذكم بهما رافة**... سوره را با نشانه‌های روشن فرستادیم و احکام آن را واجب کردیم تا گوشزدی باشد. زانی و زانیه، هر یک را، بدون ملاحظه صد ضربه شلاق بزنید». (نور، ۱ و ۲)

بدین ترتیب شکی نمی‌ماند که رجم کنندگان زانیان، نه تابع قرآن، که پیرو ابن هشام و یا دست بالا مقلد تورات‌اند! بگذارید شما را به خواندن حصه ی کوچکی از فرامین توراتی دعوت کنم تا منظور خداوند را از تذکر ملایم شدن فرامین پیشین در قرآن کریم را به نیکی دریابید و تعجب کنید که دارندگان و متابعین چنین کتبی، مسلمین را اهل خشونت می‌دانند!!!

«و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، **البته کشته شود**، چون که پدر و مادر خود را لعنت کرده است، **خون اش بر خود او خواهد بود**. و کسی که با زن دیگری زنا کند، یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، **زانی و زانیه البته کشته شوند**. و کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف کند، **هر دو البته کشته شوند**. خون ایشان بر خودشان است. و اگر کسی با عروس خود بخوابد، **البته هر دوی ایشان کشته شوند**، فاحشگی کرده‌اند. خون ایشان بر خودشان است. و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد، هر دو فجور کرده‌اند، **البته هر دوی ایشان کشته شوند**. خون ایشان بر خودشان است. و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباحت

است. **او و ایشان به آتش سوخته شوند**، تا در میان شما قباحتی زنده نباشد. و مردی که با حیوانی جماع کند، **البته کشته شود و آن حیوان را نیز بکشید**. و زنی که به حیوانی نزدیک شود تا با آن جماع کند، **آن زن و حیوان را بکشید**». (عهد عتیق، لاویان، ۲۰: ۱۰، ۱۷)

چنین است که دین اسلام را رحمتی بر بندگان خوانده اند که بر تمام این موارد جزا، قلم عفو و گذشت کشیده و اگر مقرر بود بر مبنای چنین توصیه های تورات و انجیل حکم و قضاوت شود، حق این است که در غرب جنبنده ای را زنده نیابیم! بدین ترتیب و بنا بر مظاهر موجود، آن گاه که آزادی همجنس گرایی نیز در غرب قانونی شمرده می شود، پس به جاست تا بگوییم آن ها حتی مسیحی و یهودی هم نیستند و غریب تر از همه این که صاحبان و عاملان به تورات، با این همه جزای مرگ برای روابط جنسی ناموجه، چشم بر همه چیز کتاب خویش بسته اند و می بینیم که مسلمین با وجود آیات درخشان سوره ی نور، برای مجازات زانی و زانیه، عیناً بر تورات اقتدا می کنند، تا همان مسیحیان و یهودان آدم کش، ما را وحشی بخوانند!!!!!

«و پس از این که نمازشان به پایان رسید در محضر رسول خدا (ص) جلوس کردند و عقاید مختلفی که درباره ی حضرت عیسی (ع) داشتند اظهار کردند، گروهی معتقد بودند که عیسی خدا است، و گروهی دیگر او را پسر خدا می دانستند و دسته ی سوم قائل به تثلیث بودند. در مورد خدایی عیسی می گفتند: برهان خدایی او همان بود که مرده زنده می کرد و امراض صعب العلاج را شفا می داد، و از غیب آگاه بود، و از گل مجسمه به شکل پرنده می ساخت سپس بدان می دمید و آن مجسمه به پرواز درمی آمد... و این گونه اموری که تمامی آن ها دلیل خدایی او بود. و در مورد فرزندی او برای خداوندی می گفتند: چون پدری نداشت و در گهواره نیز سخن گفت همین دلیل است بر این که او فرزند خدا بوده زیرا این جریان در هیچ یک از اولاد بشر سابقه نداشته و ندارد. و دلیل بر این که او یکی از اقاقیم سه گانه است گفتار خدای تعالی است که در مورد کارهای خود گوید: کردیم، آفریدیم، گفتیم، که همه به لفظ جمع آمده و اگر خدا یکتا بود، به لفظ مفرد می گفت: کردم، آفریدم، گفتم. دو تن از بزرگان ایشان شروع به سخن کرده سئوالاتی از رسول خدا کردند، حضرت به آن ها فرمود: اسلام اختیار کنید، گفتند: ما پیش از این اسلام

آورده ایم حضرت فرمود: دروغ می گویید زیرا شما برای خدا فرزند قائل شده اید و صلیب را می پرستید، و گوشت خوک می خورید! و با این ترتیب چه گونه اسلام آورده اید؟گفتند: **ای محمد اگر عیسی پسر خدا نیست پس پدرش کیست؟ رسول خدا سکوت کرد و پاسخ ایشان را نگفت**». (همان، ص ۳۸۲)

این جا دیگر نکته ای پوشیده نیست، ابن هشام با قدرت تمام، ادله ی لازم را برای قبول خدایی عیسی و یا فرزند خواندگی او برمی شمرد و بدون تعارف چنان یکتایی خداوند را رد می کند، که زبان رسول خدا بند می آید، در برابر پرسش عیسویان سکوت می کند و آیات الهی را از یاد می برد که تمام این موارد را موکول و متکی به اذن و اجازه ی خداوند شمرده است!

«هنگامی که رسول خدا و سایر مسلمانان مکه به مدینه هجرت کردند آب و هوای شهر مدینه ناسالم بود و برای واردین بدان شهر سازگار نبود و مبتلا به تب شدید می شدند از این رو جمعی از مهاجرین از آن جمله ابوبکر و بلال حبشی و عامر ابن فهیرة مبتلا به تب شدند و چنان چه عایشه نقل می کند شدت تب آن ها به حدی بود که هذیان می گفتند. تنها پیغمبر اکرم بود که خداوند او را از ابتلای به این بیماری محافظت فرموده بود از این رو عایشه جریان بیماری و هذیان هایی که گفته بودند به عرض رسول خدا رسانیده اظهار کرد: اینان از شدت تب سخنانی بر زبان جاری می سازند و خود نمی دانند چه می گویند. رسول خدا درباره ی ایشان دعا کرده گفت: بار خدایا آب و هوای شهر مدینه را برای ما سازگار کن چنان چه شهر مکه را برای ما سازگار کردی، و خوراک آن را بر ما مبارک گردان، و بیماری این شهر را به «مهیعة» منتقل ساز». (همان، ص ۳۹۰)

این هم نمونه ی دیگری از داده ها و دانش ابن هشام و شناخت او از سیره ی رسول خداست. رسولی که او می شناسد، نه پیامبر رحمت و عنایت، که به هنگام دعا از خدا می خواهد تا درد را از او و اطرافیان اش بردارد و به همسایگان منتقل کند!!! اینک سر و کار ما با چنین منابعی است و اسلام را از طریق روایت این صاحبان کتاب می شناسیم که دنبال کردن رد حضور خود آن ها و نیز کتاب های شان در تاریخ و فرهنگ اسلامی نامیسر است. فهرست بلندی از نام های ناشناس اند، که از هیچ کدام اثر مستقیمی نمی یابیم و می گویند جز نشانه های کوچکی در اوراق قرون بعد و در

آثار کسان دیگر، حجتی به جای ندارند، تأیید کنندگانی که خود نیز به سختی زیر سئوال اند.

«کتاب الاصنام یا به تعبیر صحیح تر کتاب تنکیس الاصنام که از واژگونی بتان حکایت می کند، تاریخ مختصر نحوه ی پرستش عرب و بتان ایشان در دوره ی جاهلیت و قدیم ترین نوشتار وکتاب مستقلی است که به دست ما رسیده است. **این کتاب دست کم تا دو قرن اخیر جزو کتب نایاب یا گم شده به شمار می رفت**. خاورشناسان اروپایی سال ها برای یافتن آن کاوش و کوشش بسیار کردند و نیافتند، اما احمد زکی پاشا، محقق مصری، در سال ۱۹۱۲ میلادی آن را یافت و این افتخار نصیب او شدو درهمان سال در مجمع بین المللی خاورشناسان منعقد در آتن نسخه ی کشف شده ی کتاب الاصنام را معرفی کرد و وعده داد به زودی آن را چاپ کند. در سال ۱۹۱۴ این وعده تحقق پذیرفت و به تصحیح و حواشی وی در قاهره طبع شد و در سال ۱۹۲۴ از نو با اصلاحاتی چاپ و انتشار یافت». (ابومنذر هشام بن محمد کلبی، الاصنام، ص ۱۰)

این نه تنها شرح حال کتاب الاصنام که وقعه نامه ی تقریباً تمام کتب کهنه ای است که به مسائل قرون اولیه ی اسلامی می بندند. این حقه بازی تکراری روندی دل آشوب کن دارد: ابتدا در منابعی از قبیل و قماش الفهرست و فهارس دیگر، که غالباً جعل جدیدند، آن ها را معرفی می کنند، مدت ها به دنبال این یا آن نام می گردند و ناگهان از کلاه شامورتی ناشناسی، خرگوش کتاب را به صورت پاره پوره بیرون می کشند و سپس همه را از رجوع و درخواست دیدار نسخه ی اصل، نهی می کنند!

«از کتاب تنکیس الاصنام فعلاً دو نسخه موجود است، یکی در قاهره و دو دیگر در مدینه ی طیبه. احمد زکی نسخه ی خطی این کتاب را از یک کتاب شناس مغربی الاصل متولد و متوفی در دمشق، موسوم به طاهر جزایری که کتاب خانه ی «خالدیه» قدس را ترتیب و تنظیم داده بود و مدتی هم در قاهره اقامت داشت، خریداری کرد... در حدود پانزده سال قبل نسخه ای دیگر از این کتاب در کتاب خانه ی مدینه طیبه پیدا شد. **نسخه ی مدینه نقائص و افتادگی و اغلاطی دارد که به خودی خود نمی تواند اساس یک چاپ انتقادی قرار گیرد**... تاریخ نگارش این نسخه دقیقاً روشن نیست، اما در رساله ی دوم مکتوب در این مجموعه به سال ۱۱۸۱ یا ۱۱۸۷ هجری قمری مطابق ۱۷۷۳ یا ۱۷۶۷ میلادی بر می خوریم و با توجه به این که خط کاتب رساله ی دوم با

شیوه‌ی کاتب کتاب الاصنام شباهت و همآنندی دارد، از این رو به احتمال زیاد تاریخ تحریر کتابت این نسخه هم نباید چندان از سال ۱۱۸۱ یا ۱۱۸۷ هجری قمری دور باشد». (همان، ص ۲۶)

بدین ترتیب یک مؤلف دیگر، باز هم هشام نام را، صاحب می‌شویم که گرچه ازنظر زمان درست با هشام اولی همدوره و ازقرن دوم هجری است، اما دو نسخه ازکتاب او را درقرن دوازده هجری، یعنی هزارسال بعد یافته‌اند که گرچه هر دو به یک خط است، اما با هم مغایرت های فراوان دارد و برای طرب بیش‌تر ما می‌گویند که زمان نوشتن این دو نسخه هم همان هزار سال بعد بوده است، و کسانی را دارند که این نسخ تازه نوشته را اندکی بعد کشف و با این کمدی هشام بن محمد کلبی بی نشان را زنده می‌کنند! آیا دلقکی فرهنگی از این پر اطوارتر هم می‌شود؟ اما هنوز و بدون رجوع به منقولات زیر، مسخره بازی هشام بن محمد کلبی تمام نیست.

«آثار پسر کلبی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد : الف : آثار غیرموجود. ب : آثار موجود.

الف: آثار غیر موجود هشام. آثار غیر موجود پسر کلبی عبارتند از : ۱. کتاب حلف عبدالمطلب و خزاعة. ۲. کتاب حلف الفصول و قصة الغزال. ۳. کتاب اولاد الخلفاء. ۴. کتاب حلف اسلم و قیس. ۵. کتاب المنافرات. ۶. کتاب بیوتات قریش. ۷. کتاب فضائل قیس عیلان. ۸. کتاب الموؤدات. ۹. کتاب الکنی. ۱۰. کتاب بیوتات ربیعه. ۱۱. کتاب اخبار العباس بن عبد المطلب. ۱۲. کتاب القاب قریش. ۱۳. کتاب حلف کلب و تمیم. ۱۴. کتاب شرف قصی بن کلاب و ولده فی الجاهلیة و الاسلام. ۱۵. کتاب القاب بنی طابخه. ۱۶. کتاب القاب قیس عیلان. ۱۷. کتاب القاب ربیعة. ۱۸. کتاب القاب الیمن. ۱۹. کتاب نوافل قریش. ۲۰. کتاب نوافل یا نواقل کنانه. ۲۱. کتاب نوافل یا نواقل اسد. ۲۲. کتاب نوافل یا نواقل تمیم. ۲۳. کتاب نوافل یا نواقل قیس. ۲۴. کتاب نوافل یا نواقل ایاد. ۲۵. کتاب نوافل یا نواقل ربیعه. ۲۶. کتاب تسمیة من نقل من عاد، و ثمود، و العمالیق، و جرهم، و بنی اسرائیل، و العرب و قصة هجرس، و اسماء قبائلهم. ۲۷. کتاب نوافل ربیعه و قضاعة. ۲۸. کتاب نوافل الیمن. ۲۹. کتاب ادعاء زیاد من معاویة. ۳۰. کتاب المشاجرات. ۳۱. کتاب صنائع قریش. ۳۲. کتاب المناقلات. ۳۳. کتاب المعاتبات. ۳۴. کتاب المشاغبات. ۳۵. کتاب ملوک الطوائف. ۳۶. کتاب ملوک کنده. ۳۷. کتاب ملوک الیمن من التبابعة. ۳۸. کتاب بیوتات الیمن. ۳۹. کتاب اقتراق ولد نزار. ۴۰.

کتاب تفرق الازد. ۴۱. کتاب المعرقات من النساء فی قریش. ۴۲. کتاب طسم و جدیس. ۴۳. کتاب حدیث آدم و ولده. ۴۴. کتاب عاد الاولی والاخری. ۴۵. کتاب تفرق عاد. ۴۶. کتاب اصحاب الکهف. ۴۷. کتاب رفع عیسی ـ علیه السلام. ۴۸. کتاب المسوخ من بنی اسرائیل. ۴۹. کتاب اقیال حمیر. ۵۰. کتاب خبر الضحاک. ۵۱. کتاب الاوائل. ۵۲. کتاب منطق الطیر. ۵۳. کتاب غزیه. ۵۴. کتاب لغات القرآن. ۵۵. کتاب المعمرین. ۵۶. کتاب القداح. ۵۷. کتاب اسنان الجزور. ۵۸. کتاب ادیان العرب. ۵۹. کتاب احکام العرب. ۶۰. کتاب وصایا العرب. ۶۱. کتاب الدفائن. ۶۲. کتاب السیوف. ۶۳. کتاب الندماء. ۶۴. کتاب اللعناء. ۶۵. کتاب الکهان. ۶۶. کتاب الجن. ۶۷. کتاب اخذ کسری رهن العرب. ۶۸. کتاب ما کانت الجاهلیة تفعله و وافق حکم الاسلام. ۶۹. کتاب ابی عتاب الی ربیع حین سأله عن العویص. ۷۰. کتاب عدی بن زید العبادی. ۷۱. کتاب ابی زهر الدوسی. ۷۲. کتاب حدیث بیهس و اخوته. ۷۳. کتاب مروان القرظ. ۷۴. کتاب السمر. ۷۵. کتاب الیمن و امیر سیف بن ذی یزن. ۷۶. کتاب مناکح ازواج العرب. ۷۷. کتاب الوفود. ۷۸. کتاب ازواج النبی ـ صلی الله علیه و سلم. ۷۹. کتاب زیدبن حارثة حب النبی ـ صلی الله علیه وسلم. ۸۰. کتاب تسمیة من قال بیتا او قیل فیه. ۸۱. کتاب الدیباج فی اخبار الشعراء. ۸۲. کتاب من فخر باخواله من قریش. ۸۳. کتاب من هاجر و ابوه حی. ۸۴. کتاب اخبار الحریین و اشعارهم. ۸۵. کتاب اخبار عمر بن ابی ربیعة. ۸۶. کتاب دخول جریر علی الحجاج. ۸۷. کتاب اخبار عمروبن معد یکرب. ۸۸. کتاب التاریخ. ۸۹. کتاب تاریخ الخلفاء. ۹۰. کتاب تاریخ اجناد الخلفاء. ۹۱. کتاب صفات الخلفاء. ۹۲. کتاب المصلین. ۹۳. کتاب تسمیة من بالحجاز من احیاء العرب. ۹۴. کتاب البلدان الکبیر. ۹۵. کتاب البلدان الصغیر. ۹۶. کتاب تسمیة الارضین. ۹۷. کتاب الانهار. ۹۸. کتاب الحیرة. ۹۹. کتاب منارالیمن. ۱۰۰. کتاب العجائب الاربعة. ۱۰۱. کتاب الاقالیم. ۱۰۲. کتاب اشتقاق اسماء البلدان. ۱۰۳. کتاب الحیرة و تسمیة البیع و الدیارات و نسب العبادیین. ۱۰۴. کتاب تسمیة مافی شعر امری ء القیس من اسماء الرجال و النساء و انسابهم و اسماء الارضین والجبال و المیاه. ۱۰۵. کتاب المنذر، ملک العرب. ۱۰۶. کتاب داحس و الغبراء. ۱۰۷. کتاب ایام فزارة و وقائع بنی شیبان. ۱۰۸. کتاب وقایع الضباب و فزارة. ۱۰۹. کتاب یوم سنیق. ۱۱۰. کتاب یوم السنابس. ۱۱۱. کتاب ایام بنی حنیفة. ۱۱۲. کتاب الایام. ۱۱۳. کتاب ایام قیس بن ثعلبه. ۱۱۴. کتاب مسیلمة الکذاب و سجاح. ۱۱۵. کتاب الفتیان الاربعة. ۱۱۶. کتاب الاحادیث. ۱۱۷. کتاب المقطعات. ۱۱۸. کتاب حبیب العطار. ۱۱۹. کتاب عجائب البحر : درباره ی شگفتی های دریا. ۱۲۰. کتاب الکلاب الاول و الکلاب الثانی. ۱۲۱. کتاب امهات النبی. ۱۲۲. کتاب

العواقل. ۱۲۳. کتاب کنی آیاء رسول الله. ۱۲۴. کتاب النوافل والجیران. ۱۲۵. کتاب الفرید فی النسب. ۱۲۶. کتاب الملوکی فی النسب. ۱۲۷. کتاب الموجز فی النسب. ۱۲۸. کتاب جمهرة الجمهرة. ۱۲۹. **کتاب اسواق العرب**. ۱۳۰. کتاب انساب المواضع. ۱۳۱. کتاب انساب البلاد. ۱۳۲. کتاب افتراق العرب. ۱۳۳. کتاب المغتربات. ۱۳۴. کتاب تفسیر الآی الذی نزل فی اقوام باعیانهم لهشام الکلبی». (همان، ص ۶۴ تا ۷۹)

پس معلوم شد که هشام بن محمد کلبی ۱۳۴ کتاب مفقود به شرح فوق دارد. من در انتقال این اطلاعات تنها نام کتاب ها را آورده ام، بدانید که در اصل آن، هر یک از این اسامی شرح موضوعی کتاب را هم، مختصر یا مفصل به همراه دارد، شروحی که ۱۵ صفحه ی کتاب الاصنام را می پوشاند! باید از فرط طرب معلق زد که کسانی نه فقط نام که شرح کتاب های مفقوده ی هشام بن محمد کلبی را نیز، احتمالاً به مدد نوعی اسطرلاب فرهنگی، می دانند! می بینید که با چه اعجوبه های نا به کاری رو به روییم؟!

«**ب: آثار موجود هشام**:

۱۳۵. کتاب مثالب العرب: بنا بر نوشته ی خیر الدین زرکلی نسخه ی خطی از این کتاب موجود است، ولی صاحب الاعلام قید نکرده که نسخه ی خطی موجود در کجاست؟

۱۳۶. **اسواق العرب**: این کتاب را محمد حمیدالله در سال ۱۹۳۵ میلادی در پاریس انتشار داده و بروکلمن نیز آن را جزو آثار هشام کلبی یاد کرده است.

۱۳۷. کتاب اخبار بکر و تغلب: حاج آقا بزرگ تهرانی در کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة می نویسد در بغداد، در خزانه ی آل سید عیسی عطار نسخه ی خطی قدیمی از کتاب بکر و تغلب را دیدم، اما در جای دیگر از وجود این نسخه ذکری به میان نیامده است.

۱۳۸. الجمهرة فی النسب یا کتاب النسب الکبیر مشتمل بر انساب تازیان. این کتاب نزد دانشمندان و مورخان معروف و همه ی تکیه ی علمای نسب بر آن است، ولی متأسفانه از این کتاب نام و نشانی مگر یک قطعه ی کوچک سیزده برگی که در کتاب خانه ملی پاریس نگاهداری می شود باقی نمانده است... در گنجینه های کتاب خانه ی لندن نیز پاره مخطوطاتی از آن یافت می شود، ولی یکسر سقیم و بی ارج می باشد، حتی همانچه دانشمندان آن را منقول از نسخه ی محفوظ و موجود در قصر اسکوریال در نزدیکی مادرید ـ پایتخت اسپانیا ـ می پندارند. خاورشناسان اهمیت خاصی به این باقی مانده ی کتاب

که در خاک اندلس است داده اند. چنان که علامه بکر به قصد این که شخصاً نسخه ای از آن برگیرد و با اهتمام و عنایت مخصوص به طبع و نشر آن پردازد، به اسپانیا سفر کرد، **ولی پس از تحمل مشقات سفر تهی دست بازگشت، زیرا بر وی محقق شد که این کتاب از پسر کلبی نیست**، و از این گذشته جزوه ای است ناقص و ناتمام و پر از اغلاطی که ناسخان بی سواد و بی مبالات مرتکب شده و آن را مسخ کرده اند، **و رأی وی بر آن قرار گرفت که به هیچ صورت نمی توان این نسخه را برای چاپ و نشر آماده ساخت**».
(همان، ص ۷۹)

پس هشام بن محمد کلبی، ۱۳۴ کتاب مفقود و ۴ کتاب آشکار دارد. اولی را، به نقل از زرکلی می شناسیم که خود زرکلی از محل آن خبر نداشته است. نام کتاب دوم، اسواق العرب را، در فهرست کتاب های مفقود او نیز می بینیم. سومی را تنها حاج آقا بزرگ تهرانی دیده و نه کس دیگر. و آخری را، جست وجوگر آن، یعنی علامه بکر، قلابی تشخیص داده است!!! تا معلوم شود که هشام ۱۳۴ کتاب رسماً مفقود و چهار کتاب عملاً مفقود داشته است، که نمی دانیم چرا جداگانه فهرست کرده اند! آیا به نظر نمی آید گروهی تا مرز شکم درد کامل، با تدارک این جعلیات، بر ما خندیده اند و می خندند؟

اسلام و شمشیر، ٤٤

حالا با شاهکاری درشرارت آشنا شویم که مولفی شناسا و نزدیک به زمان ما، به نام «شیخ محمد ابن حسن حر عاملی»، متوفی به اوائل قرن دوازدهم هجری، یعنی قریب سیصد و بیست سال پیش، از خود بروز داده و آخرین گام هوشیارانه ای است که نه فقط در تثبیت و تایید نهایی روایات و احادیث و غیره برداشته، بل غالب آن اوهام قبلی را به مهر و تسجیل ذات باری نیز رسانده است! هنرمندی سازنده را در این می بینیم که مدعی است آن دسته از وحی های الهی، به موسی و عیسی و داود و دانیال! و پیامبر اسلام را، که در تورات و انجیل و زبور و قرآن ازقلم افتاده، در اختیاردارد و از آن ها کتابی ساخته است با نام «الجواهر السنیه» که در ترجمه ی فارسی عنوان «حدیث قدسی» گرفته است! در این جا نیز به کم ترین مجامله و تجسسی در باب امکان و عدم امکان و صحت و سقم، بر نمی خوریم و بی نیاز به مکث و تردید، ناپسندهای مورد نظر خود را، که قصد تمسخر مسلمین و تحقیر اسلام و بارگاه الهی را دارد، با استخدام چند واسطه، به خداوند نسبت می دهد، در قالب وحی و نقلی از آسمان می ریزد و حتی بی هیچ آزرم و اندیشه ای مدعی می شوند که:

«احادیثی است که علمای حدیث از ائمه (ع) و آنان از پیامبر (ص) و ایشان از

خداوند جل و علا روایت کرده اند؛ **به تعبیر دیگر، آن ها سخن خداوند است خارج از قرآن، که در اصطلاح به احادیث قدسی مشهوراند**». (حسن حر عاملی، حدیث قدسی، مقدمه، ص ۳)

اگر این تعریف را بپذیریم، پس کتاب «حدیث قدسی» با قرآن برابر است و چون این نظرات را با قید «وحی» و «کلام خدا» در کتاب جمع کرده اند، پس مطلب واضح می شود: خداوند وحی هایی را بر موسی و عیسی و داود و با کمال حیرت، دانیال! و پیامبر گرامی اسلام فرستاده، که به جای درج در تورات و انجیل و زبور و قرآن و انتقال عمومی به مردم زمان، اختصاصاً برای رونق کسب و کار حسن حر عاملی، بیش از دو هزار سال مخفی نگهداشته اند، تا عاملی بتواند جلد دوم کتاب های آسمانی را در دوران جدید تدوین کند و به بازار بفرستد!

«و از علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی از یونس از ابن مسکان از معلی بن خنیس از ابو عبدالله (ع)، از خداوند سبحان نقل کرده که حضرت حق فرموده: **اگر در روی زمین فقط یک مومن بود، من از دیگر مخلوقاتم بی نیاز بودم** و به طور قطع ایمان او را برایش مانوس می کردم تا با داشتن آن به کسی نیازمند نشود». (همان، ص ۲۴۰)

در کتاب حر عاملی، خلاف موارد دیگر، اغلب سلسله ی احادیث مستقیماً به خداوند منان ختم می شود، که به سبب قید اگر در متن فوق و نیز نیاز مستمر و مطلق تمامی آدمیان، دراین جا می خوانیم که خداوند نزد پیامبران و دیگر واسطگان حدیث فوق اعتراف می کند که حتی یک مومن به خویش نیافته، تا بی نیازش کند و تنها و بدون پیرو مانده است!!! به تر نیست چنین خدای منزوی شده ای را رها کنیم و به عیسی و عزیر بچسبیم که کنیسه و کلیساهایی پرزرق و برق و پرمشتری دارند و این همه موشک و بمب برای ادب کردن مسلمین یکتاپرست، و به قول نقل فوق غیر مومن، در زیر سقف ها انبار کرده اند!؟

«باز هم کشی در کتاب خود از عبدالرزاق از معمر از زهری از علی بن زید از سعید بن مسیب از علی بن الحسین ازپدرش (ع) از رسول خدا (ص) از جبرئیل،

نقل کرده که فرمود: خداوند می فرماید: هر کس از بندگان من به من ایمان آورند و تو را تصدیق کنند **و در مسجد به تنهایی نماز بخوانند**، من همه گناهان آن ها را از گذشته و آینده می بخشم». (ص ۳۳۴)

همان خدای منزوی است، که مومن منزوی می پسندد، به تخلیه ی مساجد حکم می دهد وجماعت را تحریم می کند. آن چه درکتاب حدیث قدسی مشت سازندگان آن را می گشاید، عدم تطبیق خداوند موصوف در این کتاب با حضور پر جلال خداوند در قرآن است، تا آن جا که بی راه نیست بگوییم در قریب چهارصد حدیث این کتاب، چهارصد خداوند ظاهر می شود که نه فقط چهارصد اندیشه و عمل جداگانه و بی پیوند و ناقض یکدیگر را صاحب است و تبلیغ و تکلیف می کند، بل کم ترین نسبتی با خداوند استوار و حاضر در قرآن مبین ندارد.

«شهید ثانی در کتاب مسکن الفؤاد خود در باره ی اخبار داود آورده است که خداوند فرمود: ای داود: به مردم زمین از قول من بگو: هرکس مرا دوست بدارد دوست من است و من همنشین کسی هستم که با من مجالست کند و مونس کسی هستم که با من همصحبت شود. کسی را برمی گزینم که مرا اختیار کند. مطیع کسی هستم که به من اطاعت کند. هر بنده ای که مرا دوست بدارد و من از قلب او این محبت را ببینم، چنان او را دوست می دارم که کسی بر وی سبقت نگرفته باشد. و هرکس حقیقتاً مرا طلب کند، مرا می یابد و هر کس غیر مرا طلب کند هرگز مرا نمی یابد. پس ای مردم غرورهای خود را از خود دور کنید و به سوی کرامت و مصاحبت من بیایید، با من مجالست کنید و انس بگیرید، تا من هم با شما مانوس شوم و به محبت شما پیش دستی کنم». (همان، ص ۱۹۲)

آن خداوند قاهر و بی نیاز قرآن که می گوید از من بترسید و یادآوری می کند که همه چیز به دست اوست، به ایمان آدمی نیازی ندارد و اگر تمام کائنات کافر شوند، ذره ای از اقتدار او کاسته نخواهد شد، در این احادیث داودی، که به لسان و بیان الهی نسبت می دهند، به خدایی مبدل می شود که به عنوان مکمل نقل پیش، برای جذب مؤمن تبلیغ می کند، رشوه می دهد و به دنبال همصحبت می گردد! مضحک ترین مطلب در متن بالا آن جاست که گرچه خداوند به صراحت و ظاهراً در مکالمه ای مستقیم، داود را مأمور

ابلاغ درخواست خود به بندگان کرده، اما نمی دانیم چرا او انجام این وظیفه را از خود ساقط می بیند و قرن ها بعد تذکر آن را به گردن حر عاملی می اندازد؟ به راستی چه کنیم، بخندیم یا بگرییم؟

«از بعضی از اصحاب ما از عبدالله بن عبدالرحمن بصری از ابن مسکان از ابو عبدالله از پدرش از علی بن حسین (ع) نقل کرده اند که حضرت فرمود: موسی به مردی برخورد که دست اش را به دعا برداشته. موسی به دنبال کارش رفت. هفت روز بعد وقتی که به آن جا برگشت دید همان شخص بازهم دست اش به آسمان بلند است. عرض کرد: خداوندا، آیا این بنده ی تو نیست که هفت روز است از تو حاجت می خواهد و تو هنوز اجابت نکرده ای. خداوند به موسی وحی کرد: ای موسی، اگر این شخص آن قدرمرا بخواند که دست های اش ناتوان شود و بیفتد و یا از هم باز نشود و زبان اش بریده گردد، من دعای او را اجابت نمی کنم مگر از همان دری بیاید که به وی امر کرده ام». (همان، ص ۱۴۲)

در این جا با خدای تغییر خلق داده ی دیگری مواجهیم که گرچه در نقل پیش توجه بندگان را به بها و رشوه ی گزاف می طلبید، ولی درمانده ای را که هفته ای دست به آسمان دارد، به هیچ می گیرد، به این بهانه که به قول حر عاملی از در اصلی به پیشگاه خداوند وارد نشده است! به راستی مدخل اصلی ورود به درگاه الهی در زمان موسی چه گونه تعیین می شده و آدرس این مدخل در کجای تورات ضبط بوده، که این بنده ی یک هفته دست به دعا وبی جواب مانده، آن را گم کرده است؟! ای مسلمانان مگر می توان با این آسودگی خداوند را هم به صحنه ی نمایش نامه نویسی ها و سوء نیت های خود کشاند، حرمت هیچ چیز را نگه نداشت و نه تنها از غضب خداشناسان نترسید که در یک جامعه ی اسلامی مدعی پیش تازی، قدر و حرمت والا دید؟! بی شک چنین ابراز جسارت های بی ضابطه تنها از تابعین مشرکان برمی آید که در اصل یکتایی خدا نیز تردید کرده اند و به خدایانی دیگر، چون عیسی و عزیر معتقدند!

«شهید ثانی در همان کتاب گفته: حدیث دیگری روایت شده که مضمون اش شدیدتر از مضمون حدیث قبلی می باشد و آن این است که: خداوند به موسی فرمود: ای موسی، من خدای یگانه هستم و غیر از من خدایی نیست. هر کس

به بلای من صبر نمی کند و به قضای من راضی نمی شود، **برای خود خدایی غیر از من پیدا کند**». (همان، ص ۱۵۹)

شاهد امر هم همین نقل و جواز است که خداوند کتاب «احادیث قدسی» به موسی در آزاد گذاردن دست بندگان برای توسل به خدایان دیگر صادر می کند. اگر اهالی شرک هنوز به این حدیث در اثبات حقانیت چند خدا پرستی خود متوسل نشده اند، احتمالاً از آن است که یا درسوء استفاده از دست نوشته های لجام گسیخته ی جدید به روز نیستند و از توجه به آن ها غفلت کرده اند و یا سازندگان این گونه حدیث ها را می شناسند و بدان اعتباری نمی دهند.

«و از محمدبن یحیی از احمد بن محمد از علی بن حکم از معاویه بن وهب از ابوعبدالله (ع) و از رسول خدا (ص) و از خداوند سبحان، نقل کرده که حضرت حق فرمود: **هر بنده ای را که می خواهم به بهشت ببرم، در این دنیا بدن او را بیمار می کنم**. این بیماری اگر برای کفاره گناهان اش کافی باشد چه به تر، و گرنه مرگ را برایش سخت می کنم تا هیچ گناهی نداشته باشد. باز هم **هر بنده ای را که می خواهم در آخرت داخل آتش جهنم بکنم، در دنیا جسم اش را سالم می کنم**. اگر این سلامتی برای جبران آن کارهای نیک اش کافی نباشد او را از خوف پادشاه هم ایمن می کنم. اگر این هم برای جبران کارهای خوب او کافی نباشد، **به رزق اش وسعت می دهم** و اگر این هم کافی نباشد **مرگ را برایش آسان می کنم** تا وقتی به آخرت قدم گذاشت حتی یک عمل نیک نداشته باشد بعد او را داخل جهنم می کنم». (همان، ص ۲۴۸)

بفرمایید این هم یک خدای دیگر که زبان از توصیف او قاصر است. از میان این توضیحات، اگر با تجربیات و دانایی ها و مراجعات خویش تطبیق دهیم، نزدیک ترین حاصل ذهنی این که ذات باری تصمیم داشت تا محمد رضا شاه را به بهشت برد و از این روی پایان عمر او را با در به دری و بیماری و ترس و تحقیر توام کرد، و هر کس دیگری که با وضع محمدرضا شاه از جهان نرفته، از جمله موسی و پیامبر گرامی اسلام، بی تردید از جانب چنین خدایی، که حر عاملی معرفی می کند، شایسته و نامزد ورود به دوزخ بوده اند! اگر چنین جسارت هایی به ساحت الهی را باور کنیم و

بدان مومن شویم، پس باید تمام ادعیه موجود را دور بریزیم که در آن‌ها به التماس خواستار سلامتی و وسعت روزی و خلاصی از دشمن و نجات از تجاوز دولت جائر و جابر می‌شویم، زیرا این ادعیه راه ما را به جهنم می‌گشاید و به جای آن در اندیشه تدارک دعاهایی باشیم که در آن‌ها با التماس از خداوند خواسته باشیم هر یک از خانواده و دوستان و منسوبین و بل تمام مسلمین و حتی مردم جهان را به انواع بیماری‌ها و ناداری‌ها و مرگ سخت دچار کند و اگر تاکنون کسی تالیف چنین ادعیه را جدی نگرفته، مبلغین حر عاملی را فرا می‌خوانم تا به این نیاز مبرم و بر زمین مانده بپردازند و می‌توانند برای تکمیل این مبطلات، نام ادعیه ی جدید را هم، «ادعیه ی قدسی» بگذارند!

> «حضرت فرمود: خداوند متعال به پیامبرش (ص) چنین خطاب کرد: ای محمد، من قریش را نسبت به سایر اقوام عرب برتری دادم، نعمت خود را بر آنان تمام نمودم و از میان آن‌ها پیامبری انتخاب کردم. آن‌ها این نعمت‌های مرا ناسپاسی کردند و قوم خود را به سوی خانه هلاکت کشاندند». (همان، ص ۲۶۴)

معلوم نیست چرا این جلد دوم قرآن منتقل شده بر حر عاملی، این همه در یادآوری‌های بنیانی، با جلد نخستین و اصلی آن متفاوت است و آن خدایی که در قرآن آشنای موجود به دفعات قوم پرستی را نهی و تحقیر می‌کند، در جلد دوم میراث رسیده به حر عاملی، چنین قبیله پرست و متفاوت اندیش شده است؟ وقت است که پیکر در خواب رفتگان معتاد به مخدرات و منکرات و خرافات منتشره در فرهنگ جاری اسلامی را تکان دیگری دهم و بپرسم چرا پذیرفته‌ایم آن اشاره به قریش، که فقط یک بار در قرآن متین آمده، ذکری به قبیله و قوم پیامبر گرامی است؟ مگر در این باب توضیح دیگری در قرآن خوانده‌ایم؟ و اگر نیست که بخوانیم، پس چه کسان این واژه ی مجرد فاقد معنای معین و موکد را، تایید مدعای تفرقه میان اقوام عرب در قرآن گرفته‌اند و اگر این همه تاریخ و تفسیر و وجیزه نوشته‌اند که قوم قریش اشرف در انساب عرب بوده، برای این ادعا چه حجتی دارند و اصولاً از چه راه قریش را نام قبیله و قوم گرفته‌اند؟

«**لایلاف قریش. ایلافهم رحلة الشتاء والصیف. فلیعبدوا رب هذا البیت. الذی اطعمهم من جوع و أمنهم من خوف**. برای آرامش قریش. آرامشی در گذر زمستان و تابستان. پس بپرستید خدای این خانه را. همان که در گرسنگی غذای تان داد و در ترس ایمن تان کرد». (قریش، تمام آیات)

با ندیده انگاری بسیار، بی این که ادله ی واضحی برآن عرضه کنم، گرفتم که منظور از قریش را در این آیات بس زیبای قرآن، می توان خطابی به قوم و قبیله ای در حوزه ی خانه ی خدا پنداشت، آن گاه ادعای امتیاز و برتری و بزرگی این قوم و قبیله بر دیگران و تعلق پیامبر به آنان را، از کجای این آیات شریف و عمیق برداریم؟ آیا این همه افزونی بی ارتباط را، با چه نیتی در اطراف این سوره ی مبارکه فراهم کرده اند و مجوز این تاختن به آیات را از کجا و چه کس و چه گونه گرفته اند؟ معلوم است این متفاوت انگاری قوم و قبیله ی قریش، چنان که به زمان خویش خواهم گفت، برای کسانی چندان ابزار عمل و مورد نیاز بوده است که برتری قریش را به امضای خداوند موجود در احادیث قدسی هم برسانند!

«باز هم شیخ صدوق در کتاب مجالس از حمزه بن محمد بن احمد بن جعفر ابن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب (ع) از علی بن ابراهیم بن هاشم از ابراهیم بن اسحاق نهاوندی از عبدالله بن حماد انصاری از حسین بن یحیی بن حسین از عمر بن طلحه از اسباط بن نصر از عکرمه از ابن عباس از رسول خدا (ص) نقل کرده که حضرت فرمود: در روز قیامت خداوند دستور می دهد عده ای را که اعمال شان بد بوده به جهنم داخل کنند. آن ها می گویند: خداوندا، چه طور ما را داخل آتش جهنم می کنی در حالی که ما در دنیا تو را به یگانگی می پرستیدیم. خداوند به ملائکه ها می فرماید: ای ملائکه های من، قسم به عزت و جلالم، در میان مخلوقات ام کسی در نزد من محبوب تر از آن شخص نیست که به یگانگی من اقرار می کند و غیر از من خدایی را قایل نیست. بر من حق است که اهل توحید خود را به آتش داخل نکنم. پس این ها را به بهشت هدایت کنید. شیخ صدوق این حدیث را در کتاب توحید هم نقل کرده است». (همان، ص ۲۷۳)

این هم یک خدای پریشان حواس که کتاب حدیث قدسی به مسلمین معرفی می کند. دستور دهنده ای که گروهی را لایق جهنم می شمارد تا مجرمان،

یگانه پرستی خود را به یاد او آورند و بندگی پیشین شان را تذکر دهند تا خداوند در تصمیم خویش تجدید نظر کند و آن ها را به بهشت بفرستد! آیا بارگاه آن خدایی را که همین شارحین در هر گوشه اش هفتاد هزار فرشته و ملائکه ی مامور و موظف به نظم امور کاشته اند، چنین بی در و پیکر و آشفته و به هم ریخته بدانیم و آیا این سخنان و سوداها با جبروت، حکمت و عدالت الهی منطبق است؟ اگر گمان می کنید این صحنه آفرینی ها بر سبیل ساده اندیشی است، پس حوصله کنید تا با این جماعت جاعل و متجاوز به همه چیز مسلمین، که با پریشان نویسی قصد انحراف در اندیشه و عمل ما را داشته اند، محشورتر و با نیت باطنی آنان آشناتر شوید.

«و از ابوجعفر (ع) روایت شده که حضرت رسول فرمود: در شب معراج وقتی به آسمان ها حرکت می کردم، جبرئیل بر من نازل شد و گفت: ای محمد، خداوند بر تو سلام می گوید و می فرماید: من زنانی را که متعه می شوند و از امت تو هستند، بخشیده ام». (همان، ص ۲۹۱)

شاید حر عاملی، لحظه ای را مناسب تر از درگاه عروج پیامبر به آسمان سراغ نداشت، تا چنین مژده ی شعف انگیزی، که هر زنی را به متعه شدن مشتاق می کند، از جانب خدا به پیامبر برساند! سوره ی اسرا را، که بر اساس یک آیه ی آن، داستان مطول و شهر فرنگ معراج را، با آن اسب معروف و صحنه های نامناسب و نافی حرمت و شأن و جبروت خداوند و رسول و فرشتگان سر هم کرده اند، نازل شده در مکه می گویند، و بدین ترتیب و بر مبنای این حدیث عاملی ساخته، هنوز آیات و دستورات و تاملات درباره ی ازدواج محضری و عقد رسمی نازل نشده، معلوم نیست چرا خداوند در ابلاغ عفو زنان متعه شتاب نشان می دهد؟ آیا شایسته است که بنشینیم و همچنان ناظر رسوخ این ادبیات تحقیرکننده در اساس دین خود باشیم، که هر بخش آن را برای سوء استفاده ی نوی ساخته اند، چنان که در نمونه ی فرمایشات اخیر پاپ مشاهده کردیم.

«شیخ رجب حافظ برسی از رسول خدا (ص) روایت کرده که حضرت فرمود: وقتی خداوند عرش را آفرید، هفتاد هزار ملک هم آفرید و به آنان امر کرد دور

عرش نورانی من طواف کنید و به من تسبیح بگویید و عرش مرا حمل کنید. آن ملائکه طواف کردند و تسبیح گفتند. بعد خواستند عرش را حمل کنند، نتوانستند. خداوند فرمود: دور عرش مرا طواف کنید و بر نور و جلال من که محمد است و حبیب من می باشد صلوات بفرستید، بعد عرش را بلند کنید. ملائکه گفتند: خداوندا، تو ما را امر به تسبیح و تقدیس خودت کردی، حالا که امر می کنی به نور جلال تو محمد صلوات بفرستیم، از تسبیح تو کم می شود. خداوند به آن ها فرمود: ای ملائکه های من، وقتی که شما بر محمد صلوات فرستادید، مثل این است که به من تسبیح و تقدیس و تهلیل می گویید». (همان، ص ۳۳۶)

یارای تدارک گفتاری در باب این افسانه ی مهوع و نافی همه چیز خداوند را ندارم. آن خدای بی نیاز «کن فیکون» را ملاحظه کنید که چه گونه سرگرم گردش دور فلک و سرخوش تسبیح ملائک و محتاج نیروی پیامبر شده است؟ یک بار دیگر این نقل از کتاب حدیث قدسی را با تعمق کامل بخوانید، آیا مهمل باف ضد خدایی در جوف این جملات پنهان نیست که در مجمعی مشغول تمسخر و ساخت مطایبه برای خداوند و فرشتگان و رسول الله و دین اسلام است؟!

«جابر عرض کرد: خداوند را شاهد می گیرم که من روزی به نزد فاطمه دختر رسول خدا (ص) وارد شدم تا تولد حسین (ع) را به وی تهنیت بگویم. در دست ایشان یک لوح سبز رنگ دیدم. من تصور کردم که از زمرد است و در داخل آن لوح، نوشته های سفیدی دیدم که شبیه نور خورشید بودند و می درخشیدند. پس من به حضرت گفتم: پدر و مادرم فدای تو باد ای دختر رسول خدا، این لوح چیست؟ حضرت به من فرمود: **این لوحی است که خداوند به رسول اش محمد (ص) هدیه کرده است که در آن نام شوهرم علی و نام دو فرزندان ام (حسن و حسین) و نام سایر امامان از نسل من نوشته شده است** و پدرم هم آن را به من داده تا این مژده را به من بدهد. بعد جابر گفت: من خداوند را شاهد می گیرم که در لوح این مطالب نوشته شده بود: این کتابی است از جانب خداوند عزیز و حکیم برای نبی اش و نورش و سفیرش و حجاب اش و دلیل اش، که آن را روح الامین از جانب خداوند به محمد نازل کرده و می فرماید: ای محمد نام های مرا بزرگ بشمار و در قبال نعمت های ام شکرکن... من خدایی یگانه ام که جز من خدایی نیست... من هر پیامبری را فرستادم روزهای اش را کامل کردم و نبوت اش را تمام نکردم مگر این که برایش وصی بعد از خودش قرار دادم. من تو را نسبت به سایر انبیاء

برتری دادم و وصی تو را هم نسبت به اوصیای آنان افضل نمودم و به تو با دادن دو نوه‌ات حسن و حسین کرامت کردم... اول آن ها از صلب امام حسین، سید عبادت کنندگان و زینت اولیای من است و بعد از او فرزندش که شبیه جدش احمد است، محمد باقر را معدن علم و حکمت‌ام قرار دادم. به زودی شک کنندگان درباره‌ی امامت جعفر هلاک خواهند شد... و بعد از او برای فرزندش موسی آزمایش کور و تاریک مقدر شده... وای بر افترا زنان و کسانی که هنگام مدت پایان عمر موسی بنده و دوست برگزیده‌ی من، درباره‌ی امامت فرزنداش علی بن رضا که ولی و ناصر من است، او را انکار کند... من او را قبل از مرگ‌اش به وسیله‌ی فرزندش محمد و جانشین او بعد از خودش و وارث علم او شاد و مسرور خواهم کرد... و این سعادت را با فرزندش امام علی النقی که ولی و ناصر و شاهد من در میان خلق می‌باشد کامل‌تر می‌کنم و از او نیز کسی را بیرون می‌آورم که دعوت کننده‌ی بر راه من و معدن علم من است و آن نام‌اش حسن عسکری است...». (همان، ص ۴۰۵)

این ثبت نام خداوند در دسته بندی‌های مذهبی، و این جا شیعه و جای دیگر سنی شمردن ذات باری تعالی، دیگر نیاز به توضیح ندارد. بذری است که امثال حر عاملی، بر زمین و زمینه‌ی تاریخ اسلام، به آب یاری انواع جعلیات، روزگاری کاشته اند و به زمان ما برای دشمنان اسلام میوه‌های شیرین، چون صدها و هزاران پیکر پاره پاره‌ی شیعه و غیر شیعه به بار آورده است. هر کس بر این اختلاف، بر مبنای چنین نوشته‌های بی اساس دامن می‌زند، که مختصر نگاهی بر برخی مطالب آن ها انداختم، در پیشگاه الهی پاسخ گوی این خون‌های به ناحق ریخته‌ی دشمن شاد کن خواهد بود. آیا گمان نمی‌کنید زمان وحدت دوباره، حول محور قرآن فرا رسیده است و آیا کسانی هم یافت می‌شوند که در این مسیر خود را قربانی خداوند و اسلام کنند؟

اسلام و شمشیر، ۴۵

به پایان یادداشت های اسلام و شمشیر رسیده ام، که می توان بر مبنای مقاطعی از آن، دوران تازه ای از گفت و گوهای نوین درباره اسلام و مسلمین، به خصوص درباب روزگار حیات و حضور پیامبر گرامی را، آغاز کرد. در این مجموعه یادداشت ها، که بر اساس رد توسل مسلمین نخستین به حربه ی شمشیر در گسترش اسلام، تهیه و تنظیم شد، به بدایع تازه ای از قرآن مبین، به عنوان تنها سند همزمان تاریخی برای شناخت وقایع دوران بعثت پیامبر گرامی دست یافتیم و در مجموع معلوم شد که قرآن قدرتمند نه فقط آیینه ی تمام نمای رخ دادهای سال های حضور پیامبر در محیط رشد اسلام است، بل با بررسی مورخانه ی آن، به نکات تازه ای از این متن بی بدیل رسیدیم، که اصلی ترین صف بندی مسلمین را، مقابله با مسیحیان و یهودیان، به صورت مجادله ی فرهنگی ناکام وبی ثمری ترسیم وتبیین می کرد، که سرانجام آن، به رد لج بازانه ی وحدانیت خداوند از سوی اهل کتاب و به انتهای امید برقراری جبهه ی واحدی از یکتاپرستان انجامید. این آخرین یادداشت شاید کاسه صبر دشمنان این نوشته ها را لبریز کند، به موج شورش علیه نویسنده آن دامن زند، برای کسانی پیراهن عثمان بدوزد تا علم کنند، اجرای حد درباره ی صاحب یادداشت را واجب شمرند

وفضایی بسازند که گویی کسی را درحال ایراد خطابه ای کفرآمیز در میدان شهر غافل گیر کرده اند و از آن که نیک می دانم طاقت شنیدن و قدرت رد مباحثی را ندارند که از پایه به ارزیابی بنیان مسائل می پردازد، پس بروز چنین اطوارهایی از آنان نامنتظر نیست. چنین جماعتی ادای احترام به آیه های قرآن و بیانات الهی را، که هیچ شکی در آن نیست، به فراموشی سپرده، در جای آن سرگرم زیر و رو کردن احادیث و روایاتی هستند که حتی تفکیک درست و نادرست آن ها نیز ناممکن است. شاید هم این یادداشت، گروهی را به خود آورد، باور کنند که مداخل و مراتب کنونی در موضوع تاریخ و فرهنگ صدر اسلام را نباید و نمی توان محمل و مستندی برای ایجاد دشمنی قومی و فرقوی میان مسلمانان گرفت، بپذیرند که اسلام جانب این جزم و جدا اندیشی ها را نمی گیرد، بازی سرانگشت دشمنان هزار چهره را در فراهم آوردن مغلطه های تفرقه انگیز بشناسند و بالاخره از ستردن رد و اثر این سرانگشت ها دست بدارند!

باری، مسیحیان و یهودیانی که در انتهای آن مبارزه ی عقیدتی، از سوی خداوند و در آیات قرآن، محکوم به طرد از محیط اسلامی و نجس و موظف به پرداخت جزیه، و نه چنان که ادعا می کنند قتل عام، شمرده شدند، در پی مواجهه با گسترش سریع اندیشه ی اسلامی، زمانی که معلوم شد در مبارزه با بیانات و احتجاجات قرآن، که تنها حربه ی کارآی مسلمین در برخورد با تمدن و تجمع های همجوار از سوی غرب و جنوب و شمال بود، امید موفقیتی ندارند، نه فقط در لباس مبدل، ظاهراً از یک هزاره پیش و در واقع اخیراً، به تخریب فرهنگ اسلامی با ساخت ده ها کتاب تفسیر و تواریخ و سیره و مغازی و فتوح دست زدند و با هر یک راه جداگانه ای برای ایجاد دشمنی و دسته بندی میان مسلمین گشودند، بل در عالی ترین مجامع مشترک کلیسا و کنیسه، پیوسته و به گونه ای روز افزون و علی رغم ناکامی های مکرر، نبرد رسمی و شمشیرکشی و موشک اندازی علیه مسلمین را هم در دستور کار خود نوشته اند. بخش نظامی این ستیزه، با نمایش افسانه ی جنگ های صلیبی آغاز شد و هنوز کسانی را مشغول

این وسوسه می بینیم که آن تجارب بر کاغذ را، با ضمائم فنی جنگ های جدید، به امید پیروزی نهایی، بار دیگر بیازمایند.
پس به گواهی قرآن و حوادث مستمر تاریخ، اسلام هرگز دشمنانی جسور و جدی و پر جنب و جوش تر از یهودیان و نصاری نداشته است و امروز این تنازع با نمونه های واضحی چون فلسطین و لبنان و عراق و افغانستان وایران، به صورتی درآمده که درها را به روی هرتعارفی می بندد و با صدای بلند اعلام می کند که در پس اندیشه و افکار دولت های مشترک یهودی ـ مسیحی غرب، هیچ رؤیایی شوق انگیزتر از خاموشی منابر و مناره های اسلامی نمی چرخد و تنازع و تعارض و تجاوز بی رحمانه و آشکار موجود، تنها بخشی از حیله گری های کنیسه و کلیسا علیه حضور جهانی و رو به گسترش اسلام را اعلام می کند. تنازعی که با انبوهی دست نشانده ی سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، که چون کرم درون سیب خوش بوی اسلام عمل می کنند، تکمیل می شود. همین کرم ها، چنان که حاصل امروزین عمل آن ها گواه است، از آغاز موفقیت اسلام، آن گاه که نتوانستند برای متن متین قرآن آیه ای همسان بیاورند و تفرقه را از آن مبدا و مبنا آغاز کنند، قرن ها پس از بعثت رسول، به جلعیات فرهنگی و محصولات متنوع عقیدتی ـ تاریخی و بازساخت صحنه های غیر عاقلانه ی ناممکن در روند حرکت اسلام، برای نخستین دهه های حضور آن، رو کردند و زمینه هایی ساختند تا مسلمین با اتکای به تصاویر تاریخی غیر قابل اثبات، از قبیل آن مدارکی که چیزکی از آن ها را در این یادداشت ها بررسی کردم، به جان هم بیفتند و نسبت به یکدیگرمطالبات مبهمی داشته باشند که غالباً برسر وصول آن شکم یکدیگر را می درند! مطالباتی که مدعی اصلی آن را، در یک سلسله احادیث و روایات خارج از شمار، خدای متعال، پیامبر والا و بالاخره امامان شیعه می شمارند و از آن که اینک توسل به حدیث و روایت، حتی رجوع به قرآن و قضاوت های الهی را به رکود و تعطیلی کشانده و عملاً بر منابر و در منابع اسلامی، بیش از همه احادیث را مرجع سخن و سنجش خویش می آورند، پس خود را به میدانی اندازم

تا در عرصه ی آن آشکار شود که قرآن امین و خداوند قهار، پیامبر والا مقام را به صدور هیچ دستور و حدیثی، که تکلیفی فرا قرآنی و یا همسو و موازی با آن برای مسلمین تعیین کند، مجاز نکرده و به پیامبر عظیم الشان میدان دخالت شخصی در مبانی دین را نداده است، تا باری این یا آن حدیث، در این یا آن امور دین را صادر شده از سوی پیامبر گرامی بدانیم. اساس این بحث نهایی بر این مدار می گردد که گرچه مقام پیامبر اکرم و اعظم نزد مسلمین و بسیاری از آزادگان و اندیشمندان جهان ممتاز است و در جایگاه و پایگاهی نشسته اند که برازنده ی عنایت شدگان از سوی پروردگار شمرده می شود ومرتبه ای بازهم فراتر ازپیامبران دیگر گرفته اند، چرا که نام آخرین گزیده ی الهی برای ابلاغ دستورات هدایت، بر ماموریت آسمانی خود دارند، اما از نظر خداوند، چنان که به تکرار در قرآن گرامی ضبط است، او بنده ای دائما نیازمند حمایت ومراقبت ومدد درکردار، محتاج به توصیه ها و تصحیح های رفتار وگفتار و مشمول گلایه و تهدید و حتی تنبیه الهی بوده است. بر مبنای آیات قرآن و چنان که در جزییات بررسی خواهم کرد، در سراسر حیات پر بار و برکت پیامبر خدا، خطاب بارگاه الهی هنگام ابلاغ دستورالعمل های هدایت به پیامبر، منحصر و در محدوده و منظورهای «قل» بوده، که به تعداد فراوان در قرآن مبین قابل دست رس و نشانه ای است بر این که پیامبر اسلام جز تکرار فرامین معین و مشخص و مقرر شده الهی، حق نشر عقاید شخصی در امور دین را نداشته و چنان که قرآن بارها و بارها متذکر می شود، تنها و تنها موظف به ابلاغ و انذار و بشارت های نازل شده در آیات بوده است.

«**معیارهای فهم حدیث:** فهم ودرک حدیث وشناخت صحیح ازسقیم آن فرایندی پیچیده و تو در توست **که تفکیک تقدم و تأخر آن ها و جداسازی مراحل آن از یکدیگر امری تقریباً ناممکن است**، لذا اگر در این جا به تفکیک این موارد می پردازیم و فهم را مقدم بر نقد می سازیم، اما این توجه را نیز داریم که در عمل امکان تفکیک وجود ندارد». (شادی نفیسی، علامه طباطبایی و حدیث، ص ۲۵)

این اعتراف به ناممکن بودن دست یابی به اصالت حدیث، گرچه به میزان

خود روشن و راه گشا است، اما نمی خواهم به آن واصل شوم زیرا غوطه زدن در آب راهه ی ناشناخته ای است که شدت جریان آن، غوطه ور را به سر منزل های نامعین می کشاند که مشخصات تعریف ناشده ای دارد. از تعارفات که بگذریم، برای تمایز و تشخیص درست و نادرست متن احادیث و روایات و یا شناخت حتی نسبی آورندگان و ناقلان آن ها ابزار لازم را نداریم، زیرا بر لسان و بیان و قلم و قول کسانی متکی است که به طور معمول قرون متمادی با صاحب اصلی حدیث فاصله دارند و در برابر تشکیک و پرسش کنجکاوان و جست وجوگران سخت گیر، در جواب می مانند. در مباحث من جوینده ی حقیقت تنها به قرآن مبارک حواله می شود و حدود رجوع به اسلام را از زبان خداوند می شنود و نه ازطریق بندگانی که درحداکثر منزلت خویش پیامبر والا مرتبه ی اسلام اند، که در دیدگاه خداوند تنها مأموری نیازمند نظارت و کنترل های مکرر برای ابلاغ درست آیات قدرتمند قرآن است. در واقع بررسی موقع و مکان و مرتبه ی پیامبر، در برابر خداوند و شناخت محدوده ای که ذات باری تعالی برای رسول خود معین کرده، ساده ترین روش ارزیابی احادیثی است که غالباً برای مقاصد فرقوی و ایجاد تفرقه در میان مسلمین، به سعی ناشناسانی غیر قابل ردیابی، ساخته شده اند.

> «**یسئلونک عن الساعة ایان مرساها فیم انت من ذکراها الی ربک منتهاها انما انت منذر من یخشاها**. از تو درباره ی زمان فرا رسیدن رستاخیز می پرسند. تو در مقام بیان آن نیستی، که مطلب به خداوند بازمی گردد. تو فقط به هراسنده ی از آن هشدار می دهی». (نازعات، ۴۲ تا ۴۵)

این آیات، گوشه ی کوچکی از تذکراتی است که خداوند به پیامبر ستوده دریادآوری اندازه ی مجاز دخالت او درتبیین دین را بیان می کند و چون مراتب این نظارت و کنترل و یادآوری، تا پایان حیات پربار پیامبر قابل پی گیری است، پس اگر فرض را بر این قرار دهیم که رسول خدا دستورالعملی خارج از قرآن و بر مبنای دریافت و تعلقات خویش، درباره ی مقوله ای از مدارج دین بر زبان رانده باشد، که امروزه بتواند دست آویز این یا آن فرقه ی

اسلامی، برای گسترش عناد قرار گیرد، آیا خداوند سفارش کننده ی وحدت وناظر براعمال پیامبران، که دغدغه هایی ظریف درابلاغ دقیق وسالم فرامین آسمانی دارد، بدون تذکر اصلاح و امحاء، آن دستور را نادیده می گرفت؟ هر چند این ادله راه ورودی به گوشه هایی نمی یابد که بارگاه باری تعالی را هم، چنان که در نقد احادیث قدسی خواندیم، مبلّغ احکام و علائق شیعه و سنی و دیگر شعبه ها می شمرند!!!؟

«**یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یعصمک من الناس ان الله لا یهدی القوم الکافرین**. ای رسول، آن چه را از جانب خدا بر تو نازل شده، ابلاغ کن و گرنه مأموریت و رسالت را انجام نداده ای. خداوند تورا ازمردم محافظت می کند وهادی کافران نیست». (مائده، ۶۷)

در این جا خداوند رسالت پیامبر را در محدوده و موکول به ابلاغ آیات قرآن می شمارد و از فحوای آیه می فهمیم که سبب تردید احتمالی پیامبر در ابلاغ، نوعی هراس از عکس العمل دشمنان و کافران نادان بوده، که موجب عرضه اطمینان از سوی خداوند شده، چنان که در آیه ای دیگر، باری تعالی وسواس پردامنه ی خویش، نسبت به صحت ابلاغ آیات را، اعلام می کند:

«**فلعلک تارک بعض ما یوحی الیک و ضائق به صدرک ان یقولوا لو لاانزل علیه کنز او جاء معه ملک انما انت نذیر والله علی کل شیء وکیل**. مبادا پاره ای از وحی های نازل شده را ترک کنی، بدان سبب که بر تو گران است که بگویند چرا بر او گنجی نازل نمی شود یا فرشته ای به همراه ندارد. تو تنها تذکر می دهی و خدا کارساز همه چیز است». (هود، ۱۲)

در این آیه نیز ردی از نهایت نظارت الهی در رفتار وکردار و حتی احساسات و اندیشه پیامبر والا مشهود است وبا دقیق شدن در آن قابل پذیرش است که رسول خدا، شاید به ملاحظاتی، ازجمله ممانعت از بددهنی های دشمنان هتاک و هزال، در اندیشه ی برخی تعلل ها در ابلاغ متن کامل آیات بوده و آن را به زمان شایسته تری موکول می کرده است، امری که مورد تأیید الهی نیست و پیامبر را از احتمال اجرای آن، در این آیه صریحاً نهی می کند.

«**قل ما کنت بدعا من الرسل و ما ادری ما یفعل بی و لابکم ان اتبع الا ما**

یوحی الی و ما اناالا نذیر مبین. بگو در میان پیامبران شاخص نیستم، نمی‌دانم بر من و شما چه خواهد بود، از آنی تبعیت می‌کنم که به من وحی می‌شود و جز هشدار دهنده‌ای آشکارنیستم». (احقاف، ۹)

این جایگاه و توصیف و موقع روشن پیامبر از منظر الهی است که با قید «قل» انتقال آن به مردم حوزه‌ی ظهور اسلام، از مؤمن و منکر، تکلیف می‌شود. از قبیل چنین آیاتی با درجات تأکید مختلف و به تعداد کافی در قرآن می‌یابیم، که همه‌جا مقصد الهی بیان این مطلب است که پیامبر اسلام، فردی از میان جمع و همانند و برابر با دیگران، اما انتخاب شده‌ای برای ابلاغ آیات الهی است. تاکید خداوند بر تکرار این مفهوم، که به صورت و کلمات گوناگون و با عمدی آشکار و مؤکد، در قرآن مبین و متین عرضه شده، جوینده را به این یقین واضح می‌رساند که طبیعتاً و بی‌شک، باری تعالی از آسیب آتی و تفرقه‌ای که از طریق منتسب کردن مطالبی به پیامبر، متوجه صفوف متحد مسلمین می شده، آگاه بوده است.

«**قل لا اقول لکم عندی خزائن الله ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک ان اتبع الا ما یوحی الی**... بگو نمی‌گویم خزائن خداوند نزد من است، غیب نمی‌دانم، فرشته نیستم و پیروی نمی‌کنم جز ازآن‌چه به من وحی می‌شود...». (انعام، ۵۰)

این آیه نیز تأکید وسیع‌تری بر مفاهیم آیه‌های پیشین است که باز هم با قید «قل» بر محیط رشد اسلام نازل می‌شود. در پس این کلمات اصرار آگاهانه‌ای در این باب می بینیم که خداوند سخت پی گیر این مطلب است که رسولان‌اش در اجرای اوامر او دچار توهم شخصی نشوند، قدرت خود را منبعث از عظمت الهی بدانند و مقامی برتر از بشر برای خویش نجویند.

«**ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب والحکم والنبوة ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله**... اگر به بشری کتاب و حکم و نبوت دادیم، نمی‌تواند بر آن اساس به مردم بگوید که به جای خدا مرا بپرستید...». (آل عمران، ۷۹)

فحوا و لحن تشر گونه‌ی این آیه بروز چنین تصور و توهمی را، که پیامبران انتظار ستایش در حد پرستش را از سوی هدایت شدگان داشته‌اند، ممکن

می کند. توجه لازم به این مبانی بیان قرآن، که عموم بشر و ازجمله رسولان و نیز پیامبر خاتم را، دون خداوند و در معرض خطا و گناه و لغزش می شمارد، آن گاه که قرآن به تأکید و استمرار یادآوری می کند که پیامبر بشری چون دیگران است، ما را به کشف زوایای پنهان نگه داشته شده ی دیگری از کتاب خدا راهنما می شود.

«**و قالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا، او تکون لک جنة من نخیل وعنب فتفجر الانهار خلالها تفجیرا، او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تاتی بالله و الملائکة قبیلا، او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء و لن نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا بشرا رسولا**؟ گفتند به تو ایمان نیاوریم مگر از زمین چشمه ای بجوشانی، یا تو را باغی از خرما و انگور باشد که در میان شان نهرهای آب بر هم بغلطند، یا آسمان را بر ما فرود آوری و یا خداوند و فرشتگان را به نظر ما رسانی، یا خانه ای از طلابسازی، یابر آسمان بجهی و در این باره کتابی بیاوری تا بخوانیم. بگو ستایش خدای را باد، مگر من جز بشری به رسالت آمده ام»؟ (اسرا، ۹۰ تا ۹۳)

چه قدر این آیات گران قدرند و با چه فصاحتی جایگاه معمول پیامبر اسلام و نیز بی قدرتی او در عرضه ی هر اقدام غیرعادی معجزه وار را اعلام می کنند و زیباترین شمایل این گفتار، انتهای آن است که باز هم با قید «قل» بیان آن به پیامبر تکلیف می شود که در برابر این درخواست ها، با ادای ادات حیرت، پاسخ دهد: فقط بشری به رسالت آمده ام! و این جز تأکید بر این مطلب روشنگر نیست که از دیدگاه و در پیشگاه خداوند مقام رسالت به معنای آزادی در هر اقدام و عمل و یا ابلاغ و ادعای هر مطلب خارج از کتب آسمانی و بی اذن خداوند نیست.

«**وان کان کبرعلیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض اوسلما فی السماء فتاتیهم باية و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین**. اگر نخوت آنان خوش آیند تو نیست، اگر می توانی زمین را سوراخ کن، یا نردبانی به آسمان بگذار تا معجزی از تو ببینند، جاهل مباش و بدان که اگر خدا اراده می کرد تمامی آن ها را به راه هدایت می برد». (انعام، ۳۵)

این مزاح ملیح خداوند با رسول خود، باز هم به نوعی یادآور بی توانی او در

برابر قدرت بی‌منتهای الهی است و آن‌گاه که این یادآوری‌ها را با آیات متعدد دیگری همراه کنیم که نظارت دائمی خداوند بر اعمال و گفتار و کردار و حتی خیالات پنهان پیامبر اکرم را تذکر می‌دهد، آماده می‌شویم تا نتایج لازم از این بحث را به دست آوریم.

«**اعلموا ان الله شدید العقاب و ان الله غفور رحیم. ما علی الرسول الا البلاغ و الله یعلم ما تبدون و ما تکتمون**. بدانید که خداوند همچنان که مهربانی نادیده انگار، کیفر دهنده‌ای سخت‌گیر است. پیامبر جز ابلاغ وظیفه‌ای ندارد و خداوند از پنهان و آشکار شما باخبر است». (مائده، ۹۸ و ۹۹)

و زمان دیگری است که خداوند همین لحن آمیخته با هشدار را نیز کافی نمی‌بیند، به وضوح کار را به تنبیه و تهدید می‌رساند، که تذکرهای خداوند در این باب، تنها در سوره‌ی اسرا، از اندازه معمول بیش‌تر است.

«**ذلک مما اوحی الیک ربک من الحکمة و لا تجعل مع الله الها اخر فتلقی فی جهنم ملوما مدحورا**. خداوند به حکمت بر تو وحی فرستاد، پس برای خدا شریک قائل مشو، که سرانجام، خود را ملامت شده و مطرود در جهنم خواهی یافت (اسراء، ۳۹).

وان کادوا لیفتنونک عن الذی اوحینا الیک لتفتری علینا غیره واذا لا تخذوک خلیلا، ولولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا، اذا لاذقناک ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجد لک علینا نصیرا. نزدیک بود برای این که تو را دوست بگیرند، از وحی هایی که بر تو فرستادیم دورشوی و مطالب دیگری را بر ما به افترا ببندی. و اگر به تو ثبات نداده بودیم، اندکی به آنان متمایل می شدی. آن گاه در زندگی و مرگ دو چندان عذاب می چشیدی و یاوری در برابر خدا نداشتی». (اسراء، ۷۳ تا ۷۵)

آیا همین آیات عتاب مشت تهی آنان را نمی‌گشاید که قرآن بلیغ را باز ساخته‌ی ذهن و اندیشه‌ی شخص پیامبر و بدتر از آن سلمان فارسی تبلیغ می‌کنند؟ با تعمق در چنین آیه هایی است که نظارت مستمر خداوند بر کردار وگفتار و روابط و مراودات پیامبر را می پذیریم و با درک و دریافت حساسیت های وسیع و عمیق و دقیق الهی در گشایش ابواب دین، معلوم می‌شود که کم‌ترین تصرف یا بی دقتی در انتقال مفاهیم و مقادیر آیات و

هیچ اظهار نظر شخصی و بدون دریافت جواز از سوی آسمان، مورد تایید بارگاه الهی نیست و عرضه ی چنین مقولاتی را از جانب برگزیده ی خویش مجاز و روا نمی بیند.

«**فلا تدع مع الله الها آخر فتکون من المعذبین. و انذر عشیرتک الاقربین. و اخفض جناحک لمن اتبعک من المومنین**. پس برای خدا شریک مگیر که در آخر از عذاب شدگان خواهی بود. و این را به نزدیکان‌ات نیز یاد آوری کن. و نسبت به پیروان‌ات گذشت داشته باش». (شعراء، ۲۱۳ تا ۲۱۵)

می پرسم پیامبری در این محدوده و چنین زیر نگاه و نظارت سخت گیرانه ی خداوند، درحالی که آیات قرآنی سراسر دعوت به یگانگی و برابری و برادری وهمسانی و اتحاد است، چه گونه درارائه ی حدیثی مثلاً درباب برتری قریش و یا فارسیان براقوام دیگر آزاد بوده، ایرانیان را برای دریافت علم تا ثریا به آسمان فرستاده و بلافاصله با آیه ی عتاب خداوند رو به رو نشده است؟! بدین ترتیب رویکرد به روایات و احادیث، برگرفته وناشی از شیفتگی عمومی مسلمین نسبت به پیامبر، تعظیم بی نهایت شیعه به امامان و سوء استفاده ی زیرکانه ی دشمنان اسلام در تدارک موجبات تفرقه، با تکیه به این شیفتگی و از زبان و قول این بزرگواران است. مسلمانی که قرآن را مقدم می گیرد و خداوند را اعلی و مبدا و مدبر و مدیر می گوید، کلام هیچ بنده‌ای را در مقام مقارنه با قرآن قرار نمی دهد و تنها به دستور الهی تأسی و توجه می کند که دفترحساب جداگانه برای کسی باز نکرده است. در این جا سئوال ساده، که به تعیین تکلیف احادیث و روایات کمک می کند، همان پاسخ ظاهراً تاریخی است که مغرضانه وبه دروغ می گویند در موردی دیگر و در پرسشی از عمر، برای تعیین تکلیف با کتاب های مانده از ایران باستان نیز به کار رفته است: احادیث و روایات نمی توانند فراتر و یا حتی برابر با قرآن باشند، زیرا که صریح سخن خداوند است که آوردن برابری بر آیات الهی نامیسر است و آن گاه می ماند که آن ها را فروتر از آموزه های قرآن قرار دهیم که همان قدر در هدایت مسلمین بی ثمرند که در بالا گرفتن آتش کشمکش میان فرقه های اسلامی مؤثر و کار ساز شده اند.

اینک خود را به زاویه ی دیگر کشانم و مسائل تاریخ صدر اسلام را از دری دیگر که باز هم قرآن به روی آدمی می گشاید مطرح کنم، که حاصل آن لمس مسلم این احساس است که به راستی خداوند از رگ گردن به مومنین نزدیک تر است.

«**یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه و لکن اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا و لا مستانسین لحدیث ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم و الله لا یستحیی من الحق و اذا سالتموهن متاعا فسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر لقلوبکم و قلوبهن و ما کان لکم ان تؤذوا رسول الله**... ای مؤمنین به خانه های پیامبر وارد نشوید، الا این که برای صرف غذا اذنی گرفته باشید. اما اگر با دعوت وارد شدید، پس از خوردن غذا، دنبال کار خود روید و سخن رانی سر ندهید. این کار شما موجب آزار پیامبر می شود که به سبب شرم بر زبان نمی آورد. اما خداوند ابایی از بیان حق ندارد و اگر درخواست متاعی داشتید از این سوی پرده بخواهید. این قلب شما و قلب آنان را پاک تر نگه می دارد و اسباب آزار رسول خدا نباشید». (احزاب، ۵۳)

این متن بی پیرایه ی قرآن است، که اسیر هیچ ظاهرسازی معمول آدمی نیست و ابایی ندارد که دشمن و دوست را، ازجزیی ترین امور داخل خانه ی پیامبر نیز باخبر کند، از عمده و معمول، هر گوشه از مسائل و مشکلاتی را که به نحوی در جامعه ی اسلامی روی نموده، بدون حشو و ویراستاری به نمایش گذارد و در جای حرف های بر زبان نیامده به سبب شرم پیامبر نیز، به سخن درآید. در این تصویر بی فریب و بدون روتوش پیامبر را می بینید که از برخی مداخلات و بی ملاحظگی ها و بدنظری های ایمان آورندگان احساس عذاب می کند و ادای بیان آن را به خداوند می سپارد تا اطرافیان او را از بی رعایتی نسبت به خود برحذر دارد.

«**یا ایها الذین امنوا لاترفعوا اصواتکم فوق صوت النبی و لا تجهروا له بالقول کجهر بعضکم لبعض ان تحبط اعمالکم و انتم لا تشعرون**. ای مؤمنین صدای تان را بالاتر از صدای پیامبر نبرید و بر سر او داد نکشید چنان که بر سر یکدیگر می کشید، تا اعمال تان تباه نشود و بی خبر بمانید». (حجرات، ۲)

آن ها که قرآن را رها کرده و روزگار بعثت و مسائل ایام حضور پیامبر در

مسیر طلوع اسلام را، در ده ها و صدها و هزاران داستان بی پایه ی مندرج درصدها کتاب بی جواز جست و جو می کنند، آیا نمی بینند که قرآن تا چه حد درگزارش پرده ها و مظاهر زندگی و حوادث آن دوران امین و صدیق و ساده گیراست، تا آن جا که رعایت احترام رسول خدا، در مکالمات و مناقشات معمول میان مؤمنین را، تا اندازه ی ارتعاش اصوات بیان نیز، تذکر می دهد؟

«**یا ایها النبی قل لازواجک ان کنتن تردن الحیوة الدنیا و زینتها فتعالین امتعکن و اسرحکن سراحا جمیلا. و ان کنتن تردن الله و رسوله و الدار الاخرة فان الله اعد للمحسنات منکن اجرا عظیما. یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا. و من یقنت منکن لله و رسوله و تعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین و اعتدنا لها رزق کریما.یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا. و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی و اقمن الصلوة و آتین الزکوة و اطعن الله و رسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا. و اذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله و الحکمه ان الله کان لطیفا خبیرا**. ای پیامبر به زنان ات بگو که اگر به زندگی دنیوی و زینت های آن متمایل اند، بیایید تا با خوشی بهره ی شما را بدهم و جدا شویم. و اگر متمایل به خدا و رسول و سرای آخرتید، پس خداوند به نیک اندیشی شما پاداشی بزرگ خواهد داد. ای زنان پیامبر هر یک از شما که آشکارا مرتکب کار زشتی شود، بر خدا آسان است که به او عذابی مضاعف بچشاند. و هرکدام که در اطاعت از خدا و رسول و انجام اعمال شایسته مداومت کند پاداش دو برابر خواهد دید و به او رزقی از سر کرامت خواهیم بخشید. ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید پس چنان به نرمی سخن نگویید که دارنده ی بیماری در قلب را به طمع اندازد و سخن تان را به لحنی معمول و متعارف بیان کنید. در خانه های خود بمانید و به سیاق جاهلیت خود را آراسته به نمایش نگذارید، نماز بخوانید زکات بدهید و پیروی کنید خداوند و رسول اش را. خداوند اراده دارد تا زشتی ها را از اهل خانه ی پیامبر دورکند و شما را پاک نگه دارد. و به یاد بسپرید آن چه را که از آیات و حکم سمت در خانه های شما تلاوت می شود و بدانید که خداوند نکته بین و خبره است». (احزاب، ۲۸ تا ۳۴)

در این جا خداوند را می بینیم که در تنظیم امور خانه به یاری پیامبر آمده و به نصیحت و آموزش زنان او برای حفظ ظاهر و باطن زن رسول بودن

مشغول است. این خداوند صاحب ملکوت است که بدون کبر و عجب و افاده های انسانی به امورات زندگی داخلی پیامبرش سر و سامان می دهد و با صدای بلند آیات و در ملاء عمومی فرهنگ آن روزگار، کسری های ناشی از حیا و حجب پیامبر را مرتفع می کند، زیرا در نزد خداوند تعارفات معمول میان ما آدمیان محمل و محلی ندارد، بر احوال آفریده ی خود مشرف است و کسی را به صرف همسری پیامبر و حتی خود رسول را، مصون از خطا نمی پندارد. او از تأثیر رفتار زنانه بر مردان و طبیعت خلقت آدمی باخبر است، زنان پیامبر را از عشوه گری های وسوسه گر، حتی در ادای لحن، بر حذر می دارد و ابایی ندارد اعلام کند که پلیدی های معمول در رفتار آدمیان، راه ورود به خانه ی پیامبر را نیز می یابد. آیا ممکن است چنین خدایی در بیان دقیقه ای از مسائل اصلی اسلام، در آغاز حیات نازنین آن، طفره رفته و ادای قولی درباره ی مبانی اسلام را، با این همه باریک بینی، به رسول خود سپرده باشد که در بیان عادی ترین نیازهای خانه ی خود نیز به ذات باری متوسل است؟!!

> «**عسی ربه ان طلقکن ان یبدله ازواجا خیرا منکن مسلمات مؤمنات قانتات تائبات عابدات سائحات ثیبات و ابکارا**. بسی باشد که اگر شما را طلاق دهد، پروردگار زنان به تری که مسلمان و مؤمن و گوش به فرمان و توبه پذیر و عابد و روزه دارند، اعم از دوشیزه و طلاق گرفته، نصیب پیامبر و جانشین شما کند». (تحریم، ۵)

این آیه عصای دست هر کسی است که بخواهد روی پای ایمان به خداوند بایستد و قبول کند که هرگز در جهان متنی سلیم و ساده و دوستانه تر از قرآن پدید نیامده و پدید نخواهد آمد. آن کسان که می کوشند قرآن را حاصل اختلاط اندیشه ها و ادیان و نامه ای از اندیشه ی امثال سلمان و زبان پیامبر بگویند، پاسخ دهند هیچ بشری که بخواهد در متنی ادای اقتدار و ارتباط خداوندی را به خود ببندد، صلاح اوست که با این سلامت و سادگی، به امور معمول و پیش پا افتاده ی زندگانی خود و از این قبیل نابه سامانی های درون آن نیز، که در آیات فوق خوانده ایم، اقرار کند و به

امکان جذب هر نوع زنی در سرپناه خانه ی خود افاده بفروشد؟!!

«**و ما کنت ترجوا ان یلقی الیک الکتاب الا رحمة من ربک فلا تکونن ظهیرا للکافرین، ولا یصدنک عن آیات الله بعد اذ انزلت الیک و ادع الی ربک و لا تکونن من المشرکین، و لا تدع مع الله الها اخر لا اله الا هو کل شئ هالک الا وجهه له الحکم و الیه ترجعون**. و گمان نداشتی که بر تو کتابی بفرستیم، جز این که رحمت خدا شامل حال ات شد، پس از کافران حمایت مکن و مگذار اینک که آیات خدا بر تو نازل شده، از آن ها جدایت کنند، پس به سوی خداوند بازگرد، مشرک نباش و برای او همراه قائل مشو. خدایی جز او نیست همه چیز جز ذات او فنا خواهد شد، فرمان او راست و به او نیز باز گردانده می شوید». (قصص، ۸۶ تا ۸۸)

این جا همان خدایی که تا اندازه ی نظم بخشیدن به همسرداری پیامبر به او مدد می رساند، درمقام حساب رسی ایستاده و به فرستاده ی خود هشدار می دهد مواظب حفظ جایگاهی باشد که از سر مرحمت به او بخشیده اند، پیوند خود را از آیات الهی نبُرد، به سوی خداوند بازگردد و مشرک نباشد.

«**و ما کنت تتلوا من قبله من کتاب و لا تخطه بیمینک اذا لارتاب المبطلون**. پیش از این کتابی نخوانده بودی و نوشته ای نداشتی که مورد سوء استفاده ی پیروان باطل قرار گیرد». (عنکبوت، ۴۸)

این اشاره ی بس ظریف قرآن به ناآشنایی پیامبر با کتاب و خط و نگارش، که در بطن خود رد فنی گمان تألیف قرآن به وسیله ی شخص پیامبر را پنهان دارد، آن گاه که با آیه های تأیید و تأکید امی بودن رسول در هم می آمیزیم، با خداوند یگانه ای آشنا می شویم که کتاب اش را به هیچ زینت خلاف واقع نیاراسته، حتی برای آخرین پیامبر برگزیده ی خویش خاصه خرجی مقرر نکرده و خواهنده را از سبب اصلی انتخاب یک امی به رسالت، در زمان اقتدار کنیسه و کلیسای منکر آسمانی بودن قرآن خبردار می کند.

«**الذین یتبعون الرسول النبی الامی الذی یجدونه مکتوبا عندهم فی التورات و الانجیل یامرهم بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یحل لهم الطیبات و یحرم علیهم الخبائث و یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم فالذین امنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل**

معه اولئک هم المفلحون، قل یا ایها الناس انی رسول الله الیکم جمیعا الذی له ملک السموات و الارض لا اله الا هو یحیی و یمیت فامنوا بالله و رسوله النبی الامی الذی یؤمن بالله و کلماته و اتبعوه لعلکم تهتدون.
آنان که از رسول امی متابعت می‌کنند که نام‌اش در تورات و انجیل ضبط است و به معروف سفارش و از منکر باز می‌دارد، پاکیزه ها را حلال و پلیدی ها را حرام می‌گوید، بارهای اضافی را از دوش ها بر می‌دارد و زنجیرها را می‌گشاید، بدانند هر ایمان آورده ی به او که عزیزش بدارد، یاری اش کند و از روشنایی همراه او بهره ای برد، از رستگاران است. بگو ای مردم من فرستاده ای بر قاطبه ی شما و ازسوی کسی هستم که مالک زمین و آسمان ها است، خدایی جز او نیست، خدایی که زنده می‌کند و می میراند، پس بر او و رسول امی او ایمان بیاورید، پیرو او باشید تا شاید هدایت شوید». (اعراف، ۱۵۷ و ۱۵۸)

این خدایی است که درعین توانایی در انتقال دانایی های زمین و آسمان به پیامبرش و درست در برابر کاهنان و خاخام های حیله گر یهود و نصاری، که خود را منبع علم و آگاهی پنداشته، بی شک صدها سئوال در برابر پیامبر قرار می داده اند، بدون هیچ ملاحظه و مقام سازی، نبی خود را امی می خواند. این ها همه نشانه هایی است که خداوند با ارائه ی آن ها مصرانه می گوید که بعثت رسول و ارسال آیات قرآن، اجزایی از اراده ی الهی برای انتقال انسان به مرحله ی متعالی تری از تربیت است. آیا چنین آیات روشن، چه گونه سرمشق کسانی قرار ندارد و نمی گیرد که درعین ادعای تعهد به اسلام و مسلمانی، هر کلاغی را به جای طوطی، در عرصه های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی، بدون ترس از عقوبت خداوند، به خلق قالب می زنند؟ درتمام این احوال، نه فقط خداوند آیه به آیه رسول خود را درمیان دریایی از نادانی و کینه توزی و توطئه هدایت می کند و به پیش می برد، بل در همان حال و موازی با آن، مواظب است تا پیامبر راه را گم نکند و اسیر وسوسه های نهادینه و میل آدمی به سرکشی و تمرد نشود.

«**یا ایها النبی اتق الله و لا تطع الکافرین و المنافقین ان الله کان علیما حکیما، و اتبع ما یوحی الیک من ربک ان الله کان بما تعملون خبیرا، و توکل علی الله و کفی بالله وکیلا**. ای پیامبر، از خدا بترس و مطیع کافران و منافقین مباش، خداوند دانا و آگاه است. مطیع وحی های الهی شو و بدان که خداوند از

اعمال تو با خبر است، بر خدا توکل کن که حمایت او کافی است. (احزاب، ۱ تا ۳)
ثم جعلناک علی شریعة من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون.
آن‌گاه تو را ره‌نمای امور کردیم، پس اطاعت کن و از پی هوس‌های نادانان روانه مشو. (جاثیه، ۱۸)
فاعلم انه لا اله الا الله واستغفر لذنبک و للمؤمنین و المؤمنات والله یعلم متقلبکم و مثواکم. پس آگاه باش که خدایی جز خدای یکتا نیست. از گناهان‌ات و از گناهان مؤمنان زن و مرد استغفار کن که خداوند از پیدا و پنهان شما آگاه است. (محمد، ۱۹)
فاصبر ان وعد الله حق و لا یستخفنک الذین لا یوقنون. صبور باش وعده‌ی خدا حق است و بی‌ایمانان تو را بی‌ثبات نکنند». (روم، ۶۰)

این‌ها فقط مختصری از راهنمایی‌ها و مراقبت‌ها و دلداری‌های خداوند نسبت به پیامبر والا درمسیری است که به عبور از آن مکلف شده بود. در سلسله‌ی دیگری ازاین گونه آیات، نحوه‌ی قرائت نماز، نهی غبطه به دارایی دیگران، سرزنش رسول در نحوه‌ی برخورد با یتیم و کور و مال‌دار، دعوت به شکیبایی و پایداری و بی‌اعتنایی نسبت به ریشخند دشمنان و کافران و توصیه به عبادت‌های شبانه مندرج است، چندان‌که خواننده‌ی قرآن مجاب می‌شود که رسول خدا، تا لحظه‌ی آخر حیات مقدس خود، در تمام اجزاء و امور، تحت نظارت خداوند زیسته و درحال آموزش و دریافت آگاهی و راهنمایی بوده است. بدین ترتیب آیات قرآن گواهی نمی‌دهد که رسول الله جز ابلاغ قرآن، اجتهاد و اختیاری در امور دین داشته و اگر بنا بر طبیعت امر او را مشغول ابلاغ هدایت‌های مندرج در آیات قرآن بدانیم، بی‌شک بیانات راهنمایی کننده‌ی ایشان را در ادای پاسخ هایی که به تأیید قرآن، تماماً موکول و منطبق با نزول آیه‌ها و کسب مجوز و دستورالعمل هایی از آسمان بوده، نمی‌توان احادیثی شناخت که امروزه موجب این همه شکاف و شقاق و دشمنی و حتی خون‌ریزی و کشتار در میان فرقه‌های اسلامی قرار می‌دهیم. و السلام. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

لا اله الا الله محمد رسول الله



اسلام و شمشیر

ادامه یادداشت ها ازیادداشت (۴۶-۵۶)

از ناصر پورپیرار

بسم الله الرحمن الرحيم

اسلام وشمشیر

ادامه یادداشت ها ازیادداشت (۴۶-۵۶)

ناصر پور پیرار

فهرست

مدخل این نوشته ساده تر از این مقدمه را قبول نمی کند که هیچ قانون و قدرت و قراری، از منظر مسلمانان، بالاتر از قرآن نمی نشیند و هر صلاحدید و حکمت و حاکمیتی، از جانب بندگان، در هر مراتبی، که فسخ و یا تغییر دستورات الهی را قصد کند، ندیده گرفتنی است و تبعیت از آن کفر محسوب می شود.

«**وهو الله لا اله الا هو له الحمد فی الاولی و الاخره و له الحکم و الیه ترجعون**. اوست خداوند و جز او نیست، ستایش از آغاز تا انجام زیبنده ی اوست، او حکم می راند و به او بازگردانده می شویم. **و لله ملک السموات و الارض و الی الله المصیر**. هستی آسمان و زمین از آن خداوند است و هم به او باز می گردیم». (قصص، ۷۰ و نور، ۴۲)

این شمول کلی، از مبدا تا مقصد، تکلیف آنان را تعیین می کند، که بارگاه بنده ای را جایگاه تعیین تکلیف با پیچیدگی های زندگی جمعی می انگارند و با از یاد بردن فرامین الهی، مثلا به بهانه تورم و گردش اقتصاد، آیات نهی ربا را باطل می انگارند، آن مجرمی را که خداوند به صد تازیانه و اخراج از روابط متعارف اجتماعی جزا داده،

ظالمانه به ضربه های سنگ می بندند و علی رغم صراحت قرآن در قطع ارتباط با مشرکین، ابراز بی اعتمادی به آن ها و دور کردن شان از مراکز مراودات مسلمین، در هر فرصت و مکانی به مغازله با این و آن نماینده کنیسه و کلیسا می نشینند و گاه حتی در موارد و مناطقی سران سیاسی مسلمین به گدایی جلب موافقت آنان مشغول شده اند. آشکار است که اعمال چنین مدیریتی ابراز مخالفت و یا لااقل معطل گذاردن بی دلیل دستورات الهی و آیات صریح قرآنی است.

«**یا ایها الذین آمنوا انما المشرکون نجس فلایقربوا المسجد الحرام بعد عامهم هذا و ان خفتم عیله فسوف یغنیکم الله من فضله** ... ای ایمان آوردگان بدانید مشرکین نجس اند و پس از این سال حق نزدیکی به مسجد الحرام را ندارند و اگر از مسکنت می ترسید، پس با فضل الهی به زودی غنی خواهید شد...». (توبه، ۲۸)

این حکم اخراج مشرکین از روابط اجتماعی و اقتصادی مسلمانان، که مرکز بروز و تبلور آن ظاهرا در مسجد الحرام بوده، نه تعارفی از سر غضب، که اعلام انتقال آنان به موضع دشمنی ابدی است و اگر در میان مسئولین جهان اسلام کسانی گمان دارند که با گرد آمدن و مذاکره و غیر آن، این دشمنان مارک خورده از سوی خداوند را، تبدیل به دوستان ما خواهند کرد، پس علیه اعلام نظر الهی موضع گرفته و آیات قرآن را تعارف فرض کرده اند!

«**ما کان لبشر ان یؤتیه الله الکتاب و الحکم و النبوه ثم یقول للناس کونوا عبادا لی من دون الله** ... آن بشری که خداوند حکم و کتاب و مقام نبوت به او عطا کرده، مجاز نیست اعلام کند که به جای خداوند مرا بپرستید...» (آل عمران، ۷۹)

بدین ترتیب خداوند آگاه به عوارضی است که گریبان پیامبران را هم به چنگ می گیرد. لحن هشدار و نه آگاهی دهنده ی آیه این ظن را تقویت می کند که چنین توهمی لااقل در گمان برخی از پیامبران جوانه زده و شاید از میان ما کسی نیش کلام را دریابد که

حتی بدون احراز مقام نبوت نیز نسبت به زیر دستان و وابستگان در خانواده و در جامعه، خدا گونه عمل می کنیم!

«...**اتخشونهم فالله احق ان تخشوه ان کنتم مومنین** .... آیا می ترسید، سزاوارتر ترس از خداوند است، اگر ایمان آورده اید». (توبه ۱۳)

تزریق این شجاعت و شهود که از بنده ای نباید حساب برد و رعایت از سر ترس و احساس کوچکی، تنها در برابر خداوند موجه است، مضمون صریح و به اشاره در بسیاری از آیات قرآن است. نگاه از موضع ایمان نیز جز این را روا نمی دارد که اگر مالک عمومی و مقدر کننده تقدیرات بندگان و بخشاینده و بازستاننده ی عز و ذل، فقط خداوند است، پس خشوع زیبنده ی ذات اوست که میزان ایمان بندگان را از جمله در مواجهه با احساس ترس در برابر بنده ای دیگر، می آزماید.

«**... فلا تخشوا الناس و اخشون و لا تشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون**. از مردم واهمه نکنید، بترسید از من و دستورات و آیات مرا به دستاوردی ناچیز نفروشید و هر کس مطابق اوامر نازل شده ی الهی حکم نکند، کافر است». (مائده، ۴۴)

آیا صریح تر از این می خواهید؟ باید با وسواس کامل، به اجرای احکام مستقیم مندرج در آیات خداوند، نه برداشت های کاسب کارانه و توجیهی از آن ها اکتفا کنیم، آن چه را بر بندگان روا و مجاز خوانده شده، به فرمان این و آن دون خداوند، حتی اگر به نام و عنوان روایت و حدیث ارائه شود، از خود دریغ نداریم و یا به هر بهانه، نهی شده ای از جانب خداوند را مجاز نشمریم.

«**و ابتغ فیما آتاک الله الدار الاخره و لا تنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک و لا تبغ الفساد فی الارض ان الله لا یحب المفسدین**. برگزین آن چه را خداوند در آخرت به تو عطا خواهد کرد و نیز نصیب خود از دنیا را فراموش مکن، به آن سان

که خداوند نیکو دانسته، و فساد بر زمین مجوی، که خداوند فاسدان را نمی پسندد». (قصص، ۷۷)

خداوند انسان را محتاج مواظبت می داند. بر کنه خلقت او آگاه است. گوشه گیری و اعتکاف و بی اعتنایی به دنیا را تجویز نمی کند و بهره ی حسنه از مواهب دنیا را با قید ارجح شمردن عطایای اخروی و پرهیز از افتادن به دام فساد را تکلیف می کند. چه قدر زبان این آیه از حقایق اطراف ما می گوید و قیود و شروط بهره برداری از حصه و نصیب دنیوی با چه دقتی انتخاب شده است: مقدم بهره ی اخروی است و برخورداری از نصیب دنیوی، بدون ازدیاد فساد، چنان که معنای تلذذ افراطی مال داران در این جهان بوده و هست، حق آدمی شمرده می شود.

«و وصینا الانسان بوالدیه حسنا و ان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلاتطعهما ...نیکی به والدین را به انسان توصیه کردیم، اما اگر کوشیدند مرا در ادای عملی که علمی به آن نداری، شریک بگویند، از آنان اطاعت مکن...». (عنکبوت، ۸)

این اوج التفات خداوند به بنده ای است که در محاصره ی ممنوع هایی منتسب به فرامین الهی، اسیر کرده اند. آیه، نازل شده ای از جانب الله است که بارها توجه و احترام به والدین را تکلیف کرده است، با این همه ابلاغ تکلیفی معین نشده از جانب خود را موجب سلب وظایف پیشین نسبت به والدین می داند. به راستی هم، نهی و تجویز انبوهی از پدران و مادران، نسبت به اعمال و درخواست فرزندان، تابع توصیه های کتب احکام است، نه متن و مفهوم مستقیم آیات قرآن و بدین سان ابواب بهره از نصیب مجاز دنیوی را بر جوانان می بندند، تا از دین و خانه گریزان شوند، با هر وعده ای در دام افتند، به تجاوز و سرکشی مجبور شوند، برای آرامش به اعتیاد پناه برند، خود ارضایی کنند، تمام زمان آموزش خویش را در یافتن نحوه ی برقراری ارتباط مخفیانه با همسن و همنوع خود به باد دهند، به بیان دروغ های مکرر مجبور شوند و شگفت آورتر از

همه، خود را در پیشگاه خانواده و خداوند مجرم و گناه کار بپندارند!!! چنان که در آن سو قتل های ناموسی را شاهدیم که بندگانی در جای خداوند دست به مجازات خود سرانه می زنند، قاضیانی که مسند خویش را با بارگاه الهی و روز حساب اشتباه گرفته اند و فتوا دهندگانی که گویی برگی از قرآن را نخوانده اند! بدین ترتیب ملاک درست کرداری و تربیت را پسند خاطر اشخاص و اعوان و نه تطبیق رفتارها با مناظر و مشهودات قرآنی گرفته و در سپردن این راه کج، مترجمین به رای و مفسرین ناشناخته ی قرآن از جمله پیش تازان اند.

«**و ان خفتم الا تقسطوا فی الیتمی فانکحوا ما طاب لکم من النساء مثنی و ثلاث و رباع و ان خفتم الا تعدلوا فواحده او ما ملکت ایمانکم ...** و اگر بیم دارید که با یتیمان به عدل رفتار نکنید، با مورد نظرتان ازدواج کنید، به یک، دو، سه و یا چهار زن و اگر نگران عدالت میان آن هایید، پس یکی بگیرید، یا به "ما ملکت ایمانکم" اکتفا کنید...». (نساء، ۳)

پیچیدگی در روابط میان زن و مرد را با برداشت احتمالا عامدانه نادرست از همین ترکیب "ما ملکت ایمانکم" آغاز کرده اند، که در حال حاضر به "کنیز" تعبیر می شود تا جایگاه کنیز در نزد خداوند را نیز نازل بگیرند، راه کارهای الهی برای گشودن قفل بن بست های اجتماعی را مختص صاحبان و دارندگان کنیز و متمکنین بگویند و بدتر از همه مانع ارتباطات آزاد و سالم و بی آزاری شوند که خداوند التجاء به آن برای رفع محظورات را موجه دانسته است. اما نخست ببینیم آیا معنای این ترکیب کنیز است؟ در لفظ مصطلح عرب برای کنیز لغت جاریه رواج است که در قرآن به کار نرفته چنان که به سهولت می توان در برداشت موجود از مفهوم برده نیز در قرآن کریم تشکیک کرد. زیرا برای برده واژه رقبه را ارائه می دهند که در نزد عرب به معنای گردن و به صورت محدود در قرآن به کار رفته است.

« **... و من قتل مؤمنا خطئا فتحریر رقبه مؤمنه و دیه مسلّمه الی**

اهله الا ان یصدقوا ... اگر به خطا مومنی را کشتید، مؤمنی را از قیدی که بر گردن دارد آزاد کنید، به خانواده ی مقتول دیه بپردازید مگر این که آنان درگذرند...». (نساء ۹۲)

من به صحت ترجمه ی بالا و جایگزین کردن **گردن** به جای **برده** اصرار دارم، زیرا مؤمن را نمی توان برده گرفت و این خود قید مؤمنه را در آیه مخدوش می کند و به یقین در آن دو سه مورد دیگر نیز که در قرآن به رقبه اشاره می رود، مقصود به گردن گرفتن تعهد و در مواردی مراقبت است، امری که متن آیه ۱۳ سوره بلد صحت آن را با ادای ترکیب "فک رقبه" گواهی می دهد، زیرا که فک لغتی مصطلح در عقود و دیون است. در این صورت با اطمینان کافی می توان تایید کرد که در قرآن کریم به روابط بردگی اشاره ای نیست و ذکری از کنیز و برده نیامده است، جز این که عبد و چند لغت بی ارتباط دیگر را به معنای برده و کنیز بگیریم. آیا برده انگاشتن عبد موجبی دارد؟!

اینک به معنای لفظ و لغت **عبد** در قرآن کریم وارد شوم، با این اشاره که کاربرد آن، در ترکیبات و مشتقات اسم و فعل و صفت، چون عابد و عبادت و معبود، غالبا به معنای پرستنده و ستایشگر آمده و به استقلال و انفراد در قرآن عظیم کم تر دیده می شود. معلوم است که قراردادن معنای **برده** بر لغت عبد، به کلی خروج به بی راهه است، زیرا برای برده در توصیفات موجود هم حقوقی قائل نشده و در حد ابزار جان داری گرفته اند که از زن و مرد در بازار می فروشند و تا آن زمان که به کار آید، در اختیار خریدار می ماند. برده چنان که گفته اند مالک چیزی نمی شود، از هر حقوقی ساقط است، اجازه ندارد معترض امر و وضعی شود، ولی دم ندارد و خون و دست مایه اش به اختیار صاحب خویش است، حال آن که عبد مسلمان در قرآن، مومنی است تسلیم شده و طلب کار خداوند.

«**ایاک نعبدوا و ایاک نستعین**. تو را می ستاییم، و از تو کمک می طلبیم». (حمد، ۵)

تنها همین آیه در سوره شگفت انگیز حمد، که گویی چکامه ای است به قصد سپاس و التماس، که از زمین به آسمان می رود، تمام آن

مراودات میان برده و صاحب را بر هم می زند و به رابطه ای ملهم از شیفتگی و شوق و آرزومندی بدل می کند.

«...**لا اعبد ما تعبدون. و لا انتم عابدون ما اعبد**...نمی پرستم آن چه را می پرستید و نمی پرستید آن چه را می پرستم...». (کافرون، ۲ و۳)

می توان قریب ۱۵۰ نمونه عرضه کرد که عبد و ترکیبات و مشتقات آن در آیات قرآن به پرستش اشاره دارد و زمان است بگوییم که معنای درست عبدالله برده و حتی بنده ی بی موضع خدا نیست، که پرستنده ی اوست. با این همه باید از منظر لغوی و نه تفسیری به چند آیه در همین موضوع پرداخت که منبع زایش تایید برده داری در قرآن دانسته اند. برای مزید حیرت بگوییم، علی رغم این همه برده که در بازارهای مسلمانان می فروخته اند و حقه بازانی چون ناصر خسرو و ناپیدایی چون فردوسی و مجموع دیگری از حکایت بافان و صحنه سازان سفرنامه نویس و سیاح به وجود آن ها گواهی داده اند، فرهنگ بشری، حتی از نوع کنیسه ای آن هنوز نتوانسته است تاریخچه ای موجز و موجه برای برده داری بنویسد و آن چه در این باب مثلا در بریتانیکا یافت می شود تکرار همان فصولی است که در کتاب ها و آثار غیر ممکنی از صاحب قلمان غالبا فاقد منبع و موجودیت از قماش زیر می خوانیم: ابن قدامه، مقدسی، ابراهیم بن علی، ابواسحاق شیرازی، سلیمان بن خلف باجی، عبدالرحمان جزیری، محمد بن حسن حر عاملی، وهبه مصطفی زحیلی، محمد بن احمد شمس الائمه سرخسی، و دور تسبیح دیگری از این گونه صاحبان کتاب، که غالبا صاحب شروح فقهی در باب برده و برداری در تمام فصول اربعه ی فرقه های اسلامی اند، اما اگر بخواهید تاریخچه ای از بنیان برده داری بدانید، نخست باخبرتان می کنند که مسیحیان هرگز برده دار نبوده اند و این روابطی است که نزد عرب پیش از اسلام رواج داشته و در اسلام چنان رسم وسیعی شده، که بزرگوارانه و برای خلط مبحث و خام کردن ما، قرآن را کتابی برای حفظ حقوق بردگان می گویند!!؟

«بردگی همواره نهادی زنده به شمار می رفته که در خلقیات جامعه ریشه دوانیده بوده است. در میان ترکان، ظاهراً در مرحلهٔ چادرنشینی، رسم بردگی چندان رواج نداشت، اما آنان رفته رفته با یکجانشینی، بیش از پیش برده دار شدند. **با جهانگشایی های مسلمانان**، مردان و زنان بسیاری اسیر فاتحان شدند که بسیاری همچنان در بردگی ماندند. مسلمانان در دوره ی فتوح و پس از آن هنگام رعایت متارکه ی رسمی یا همپیمانی موقّت، اسیرانی با خود همراه می آوردند... انتقال بردگان از نژادهای مختلف در جهان اسلام، از طریق خراج های والیان برای خلفا یا از راه داد و ستد بازرگانی چشمگیر بوده است. **از سازمان این داد و ستد خبری در دست نیست**، لیکن از جنبه هایی از آن آگاهیم. بازار برده در تمام شهرهای بزرگ وجود داشت. بازار برده ی سامرا در قرن سوم هجری، چهار ضلعیِ وسیعی بود با کوچه هایی درون آن و خانه های یک اشکوبه شاملِ اتاق ها و دکّه ها. برده فروش، به علّت حرفه اش تحقیر می شد، اما به دلیل ثروتش مورد غبطه بود: وی منافع هنگفتی به چنگ می آورد که غالباً با تقلّب ماهرانه در فروش کالا افزایش می یافت. یعقوبی و ابن بطلان پزشک مسیحی و سَقَطی مالاگایی شرحهای جالبی در این باره نوشته اند. برده سازی مسلمانان به دست مسلمانان نیز به طور محدودتر وجود داشته است، به ویژه هنگامی که پیروان فرقه مذهبی متعصبی، دیگران را غیرمسلمان می شمردند و از این رو در اسیر کردن ایشان دغدغه خاطری به خود راه نمی دادند. چنان که در رخ دادی کم نظیر، هزاران زن از یک قبیلهٔ شورشی بربر علناً در بازار قاهره فروخته شدند. با پیشرفت اسلام در آفریقای سیاه، مسئله ی جایز بودن فروش برده که پی آمد آن به شمار می رفت، ناگزیر می بایست در برابر فقهای بزرگ مطرح شده باشد... نظام بردگی بیابانی، در صحرای افریقا و در عربستان، بی گمان به سود قبیله های چادر نشین، کم رنج تر لیکن به گونه ای وحشیانه مقرون به تبعیض بود. جامعه ی طوارق که به سه طبقه سخت مسدود بخش شده بود، گروههای بردگان، خواه آزاد شده خواه آزاد نشده را که تقریباً همگی سیاه پوست بودند، زیر دست اشراف و دست نشاندگان آن ها، در سطح پایین نگه می داشت. این بردگان، به سود قبایل فرمانروا، یا به کار کشت زمین یا به خدمت به افراد و جانوران اختصاص داده می شدند. در میان بدویان شبه جزیره ی عربستان

و اطراف آن بردگان سیاه پوست با هم وصلت می کردند و اموالی به چنگ می آوردند؛ لیکن هر قدر هم با صاحب و خانواده صاحب خود انس و الفت می یافتند یا صاحب مزایا ویا حتی آزاد می شدند، هرگز به چشم همشأن و همطراز به آنان نگریسته نمی شد». (تلخیص از بریتانیکا)

آیا ملتفت شدید؟ آن ها از سازمان برده داری چیزی نمی دانند ولی از ابعاد اتاقک های مربوطه در بازار برده فروشان سامره باخبرند! متن بالا خلاصه ای است از تاریخ برده داری در جهان، مأخوذ از بریتانیکای معروف، که گسترش برده داری را حاصل فتوحات اسلامی می داند و تنها در میان اعراب و خنده دارتر از آن در میان قبایل سیاه شناسایی می کند و اگر شاهد بخواهید دختران یزد گرد سوم را به یادتان می آورد و بازارهای برده فروشان را که در این همه فیلم های هالیودی دکور بندی کرده اند و اگر قانع نشدید، لشکر شاعران و سیاحان و ناقلان بی سایه آماده اند تا شما را به راه راست هدایت کنند و اگر سرسختی نشان دهید فوجی از فقیهان از صدر اسلام تاکنون، صدا را در گلوی تان خواهند برید. اما برای رسوا کردن آنان شعبده ساده ای می شناسیم: اگر بردگان هم ناگزیر دارای خانواده و دنباله و خلف اند، آیا نسل های متعدد سیاهان را در آمریکا و کانادا و انگلستان و فرانسه می یابیم، یا در مکه و ریاض و سامرا و قاهره و بغداد و دمشق، که شهرهایی تازه رشد کرده اند و آیا این سیاهان در قرون اخیر به اختیار خود و برای سیاحت به سرزمین های غربی در این و آن سوی اوقیانوس ها سرازیر شده اند و اگر روم، از دوران های دور، بر پایه کار بردگان اداره می شده و سیاهان را به خدمت وا می داشته اند، پس چرا امروز، همچون آمریکا، میلیون ها سیاه پوست در ایتالیا نمی بینیم؟!! حقیقت آن که تاریخ بشری کوچک ترین رد پایی از بردگان در جهان اسلام و یا سرزمین روم باستان ذخیره ندارد و اگر در همه جا بردگان را فقط در سیمای سیاه پوستان دیده ایم و نه سرخ و زرد و سفید پوست، به سبب آن ماجرای ساختگی زنان بربر

نیست، بل از آن است که کنیسه و کلیسا، خاخام ها و کشیشان، کثیف ترین نوع برده داری را، که بیش از سه قرن در جهان غرب حیات رسمی داشته، از تسخیر خون آلود آفریقا و در قرون اخیر آغاز و ابداع کرده اند!

از باب مغلطه در مورد همین حقیقت است که گویا از حضور برده داری در جهان اسلام نشانه های فراوان دارند، که از جمله و ظاهرا در کتاب خدا هم ذکر آن آمده است و مثلا نقل ... **و آتی المال علی حبه ذوی القربی و الیتامی و المساکین و ابن السبیل و السائلین و فی الرقاب ...** در آیه ی ۱۷۷ سوره ی بقره را نه بخشیدن مال به گردن داران دین و بدهکاران، بل به بردگان می گویند، چنان که **لأمه** در آیه ۲۲۱ همان سوره را و معلوم نیست با کدام قرینه و قدمت، باز هم به معنای کنیز گرفته اند، **عبد مؤمن** در همان آیه را برده ی مؤمن معنا می کنند، **تحریر رقبه** در آیه ی ۸۹ سوره ی مائده را، که در باب کفاره ی ادای سخن لغو است و اگر خدا بخواهد در باب آن سخنانی دارم، آزاد کردن برده گفته اند، نه رهانیدن بدهکار از بار قرض، همچنان که در آیه ی ۶۰ سوره ی توبه، که از محل مصرف صدقاتی خبر می دهد، که همه جا زکات معنا کرده اند، باز هم **الرقاب**، نه بدهکاران، که بردگان در اساس محروم از حقوق مادی اند تا احتمالا صاحبان آن ها مال بخشیده از آن منبع را به سود کیسه خود مصادره کنند!؟ همان طور که **و الصالحین من عبادکم و امائکم** در آیه ۳۲ سوره نور را به صورتی کاملا بی ربط و رسوا، احتمالا گونه ی به خصوصی برده و کنیز تشخیص داده اند و البته در همه جا و با وجود این همه لفظ مستقیم و من درآوردی که برای کنیز و برده از کیسه ی کنیسه ساخته اند، باز هم ترکیب بسیار گویای **ما ملکت ایمانهم** را کنیز معنا می کنند!؟ بدین ترتیب باید دید چنین مترجمین و مفسران و فقیهان منتقل کننده ی تاریخ برده داری به آیات قرآن کبیر، دنبال چه بوده و از تغییر معنای روشن **ما ملکت ایمانهم** چه هدفی داشته و چه سودی می برده اند؟!!

نزد من یقینی است که دشمنان اسلام بر زوایای قرآن بیش از عالمان دین ما مشرف اند و می دانند کدام کلمه را از کجای آیات بردارند و بر آن معنای مورد نظر خویش گذارند تا از طریق آن فصل گمراه کننده ی دیگری در فهم کتاب خدا بیافزایند و ما را به بی راهه ی دیگری اندازند. در یادداشت های نخستین «اسلام و شمشیر» گروهی از این کلمات را به اختصار ارائه دادم که معلوم می کرد تا چه اندازه برای بر پا کردن بلوای جنگ و گردن زنی و خون ریزی و غارت مال، در کتاب خدا، به لغات فاقد معنای مشخص توسل جسته اند و چه گونه ارباب زعامت ما در کرسی های حوزه و دانشگاه، بی اعتنا به این شگرد شیادانه به راحتی معانی پیشنهادی طراحی و نصب شده بر این گروه کلمات را پذیرفته اند. در آن جا از نمونه هایی گفته شد که خداوند خود بر نا آشکاری معنای آن، نزد عرب صدر اسلام، با قید **و ما ادراک** تایید گذارده بود و نیز با کلماتی چون **ربیون** با کسر حرف ر و چند نمونه ی دیگر نشان داده بودم که چه گونه الفاظی از قرآن که عرب زبانان امروز هم برای آن معنای معین و منطبق با دستور زبان خویش ندارند، مورد سوء

استفاده ی مغرضین با قرآن و اسلام قرار گرفته و با دور شدن از سهل اندیشی خبردار شدیم که خوانندگان قرآن را با چه ظرافتی به برداشت های برده فروشانه و کنیز بخشانه نیز در قرآن هدایت کرده اند، به گونه ای که اینک لااقل در حوزه ی زبان فارسی دو ترجمه در دست نداریم که در مجموع مفهوم واحدی از ریزه کاری های بیان قرآن ارائه دهند وشاهدیم که هر یک از مترجمین اعتقادات و علائق خود را با بی پروایی تمام در آرایه ی دو قلاب و پرانتز، میان آیات الهی، به خواننده می خورانند و با ترجمه ها و تفسیرهایی مواجهیم که مثلا خرم شاهی با بی خیالی تمام و به تبعیت از هدایت تورات، در برابر اسراییل، در آیه ی ۵۸ سوره ی مریم و موارد دیگر، مساوی یعقوب می گذارد، هرچند در همان قرآن از یهود و نصاری شناختن ابراهیم و ذریه اش نهی شده باشد!؟
از نخستین خصوصیات آشکار و بدیع این گونه کلمات قرآنی که مورد بهره برداری دشمنان قرار گرفته، کاربرد مجرد و بی تکرار آن هاست، که امکان مقایسه و تطبیق را از محقق می گیرد، چنان که بر **لأمه** در آیه ی ۲۲۱ سوره ی بقره، لفظ و لغت مجردی که کاربرد مجدد در قرآن ندارد و تمام منابع زبان عرب از درافتادن با آن طفره رفته اند، به سادگی و به قصد سوء استفاده ی معینی معنای کنیز داده اند!؟ چنان که امروز با خواندن آیه ۱۷۸ سوره بقره، با توجه و تحت تاثیر تلقینات قبول کرده ایم که **حر** به معنای آزاد مرد و عبد مفهوم برده را دارد، بی این که بتوانیم هیچ یک از این دو برداشت را به ریشه ای در زبان عرب متصل کنیم و پیشینه پیش از اسلام برای آن ها بتراشیم. اشاره بالا البته بدان معنا نیست که در معنای هر لغت مجرد ذکر شده ی قرآن چون نجس و جزیه نیز مردد شویم زیرا که هر دوی آن ها به مصدری شناسا متصل اند، اما اینک نحوه آشنایی عمومی و حتی عرب زبانان با مفهوم کلماتی در قرآن عظیم که به ریشه ای در آن زبان متصل نیست، چنین است که نخست مترجم و مفسری بر آن کلمات و لغات معنای ضمنی و تفسیری می گذارد و سپس آن لغت با همان معنای تفسیری خود به گردش در

می آید که از نمونه های برجسته ی آن آزاد مرد فرض کردن **حر** و برده انگاشتن **عبد** است.
در این مرحله باید به محدودیتی اشاره کنم که محقق زبان عرب را در تنگنا قرار می دهد و آن فقدان متن های مبسوط و مفصل از زبان عرب پیش از ظهور اسلام و نزول قرآن است که بتوان از آن ها در ریشه یابی لغات مبهم و ناآشنا سود برد. زیرا یافته های نمونه وار از زبان و لغت عرب که بر آن تاریخ پیش از اسلام را زده اند، تنها کتیبه ها و سنگ قبوری است که جز چند کلام بر آن ها حک نشده و قرآن نخستین متن مفصل به زبان عربی است که به آن زبان هویت جهانی بخشیده، راه نما و زیر بنای محکمی بر بالا بردن پایه های کلاسیک آن، از صرف و نحو و قواعد دستوری شده و موجب و منبع و مستندی برای شکل گرفتن زبان عرب امروز است، اما نمی توان نپذیرفت که اعراب صدر اسلام، گاه در ادراک کامل معانی و اشارات لغات و کلمات و تفاصیل مذکور در پاره ای از آیات در می مانده اند، زیرا خداوند دعوت می کند از سر نادانی و خامی، از آیه های قرآن، به تفتین توطئه گران، برداشت های نادرست و تاویلگرانه نکنند.

«**هو الذی انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن ام الکتاب و آخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنه و ابتغاء تاویله و ما یعلم تاویله الا الله و راسخون فی العلم یقولون آمنا به کل من عند ربنا ...** اوست نازل کننده ی این کتاب بر تو، که آیاتی در آن احکام و اساس است و مختصری شبهه بر می انگیزد. آن ها که اعوجاجی در قلب خود دارند، با گزینش آن شبهات، از راه توسل به تاویل، فتنه می انگیزند، حال آن که تاویل آن ها را فقط خدا می داند. عالمان پا برجا می گویند همه از جانب خداست و به تمام آن ها ایمان داریم ...». (آل عمران، ۷)

بدین ترتیب سوء استفاده از پاره ای ظرائف قرآن، که گشایش آن بر عرب صدر اسلام دشوار و حتی ناممکن بود، از سوی کسانی، به تایید آیه ی بالا، امری قدیم و غیر قابل انکار است، ترفندی که عمدتا

در موارد معینی دست آویز دشمنان اسلام و اهل کتاب پیشین قرار گرفته و زادگاه صنعت تفسیر است، تا صحت و امانت و استحکام قرآن را تهدید کنند و برای بنیان های دین اسلام سئوال بتراشند. پیش از این مجموعه ای از این شیوه های شیادانه در برخورد فتنه گرانه با لغات و ترکیبات کلام در زبان قرآن مجید را در تفسیر عتیق نیشابوری خوانده ایم. شاید در باور کسانی نگنجد و شگفت ببینند اگر توجه دهم که از قبیل این لغات مجرد و بی تکرار قرآن، یکی هم **حر** است که تنها و فقط برای یک بار در آیه ی ۱۷۸ سوره ی بقره آمده است و در باب های مصطلح و تصریفی زبان عرب جز **محرر** در آیه ۳۵ سوره ی آل عمران ندارد که معنای آن به مبلّغ نزدیک تر است و **تحریر** که هر چهار کاربرد آن به همان **تحریر رقبهٔ مؤمنه** پیش گفته اختصاص دارد و عجیب تر این که این هر دو مشتق در برداشت به عنوان نویسنده و نوشتار هم، با معنای کنونی، که برای حر ساخته اند، به کلی نامأنوس است، ضمن آن که تحریر با معنای آزاد کردن را باید از ریشه ی **حرر** برداشت کنیم و نه **حر**! بدین ترتیب و بی هیچ تعارف، لغت قرآنی **حر** هم از آن جا که معنای منضبطی برای آن در لغت عرب نداریم، به فهرست آن کلماتی می پیوندد که کسانی با منظور پیش گفته ی انباشتن صفحات قرآن از جنگ و مراودات بردگی بر آن معنای **آزاد** و در مقابله با **عبد** گذارده اند، تا انتساب حمایت اسلام از مناسبات برده داری از نظر حقوق جزا نیز مستندی به دست آورد. در حاشیه از این شک خود نیز بگویم که ساختن آن آزاد مرد روز عاشورا با لقب حر هم دادن تاییدیه ای بر آزاد انگاشتن معنای حر است. حالا کسانی با گر گرفتگی معمول خویش می پرسند پس معنای حر چیست؟ تا جز اعزام آن ها به مراکز پاسخ دهنده رسمی چاره ای نماند و از این مطلب در این مرحله در می گذرم که آزاد و برده انگاشتن حر و عبد در آیه ی ۱۷۸ سوره ی بقره لااقل ده سئوال حقوقی بی جواب می تراشد که به زمان نیاز و به خواست خداوند از آن خواهم گفت، از جمله این که خلاف عرف، که مضمون و کاربرد آیات قرآن را ابدی می شناسیم، اگر حر را آزاد و عبد را برده بیانگاریم، آن گاه متن و

عمل کرد این آیه را لااقل به زمانه ی معینی محول و ارجاع به آن را منسوخ کرده ایم؟!

پیش تر با متن آیه ی سوم از سوره ی نساء با خبر شدیم که در آن برای نخستین بار ترکیب **ما ملکت ایمانکم** ذکر شده بود. کلمات گسترده و با معانی روشنی که بلافاصله و با مقاصد مخصوص بر آن معنای کاملا بی مناسبت کنیز را گذارده اند. لحن آیه با ذکر **او** مومنین را در گزینش میان ازدواج و یا بهره گیری از ما ملکت ایمانکم مختار کرده و فحوای کلام به گونه ای عام است که نمی تواند به کنیز تعبیر شود، زیرا معمولا مردم متوسط و به خصوص مردان نوجوان در حد مالکیت کنیز تمکن نداشته اند، حال آن که آیه ره نمودی برای همگان است.

> «**والمحصنات من النساء الا ما ملکت ایمانکم کتاب الله علیکم و احل لکم ماوراء ذلکم آن تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین** ... و زنان خود دار مگر ما ملکت ایمانکم. چنین مقرر شد از جانب خداوند و جز این بر شما حلال است که بجویید با اموال خود به صورت پاک دامنانه و بدون پلید کاری...». (نساء ۲۴)

این آیه ای است در تعاقب آیه ماقبل خود، که در آن خداوند زنانی را که نزدیکی و ازدواج با آنان مجاز نیست فهرست می کند که در انتهای آن زنانی قرار می گیرند که خود را در حصار شخصی نگه می دارند. آیه با توضیح کامل و با روشنی تمام زنانی را که در تعریف ما ملکت ایمانکم می گنجند از زنان محصن و خوددار جدا می کند.

> «**و من لم یستطع منکم طولا ان ینکح المحصنات المؤمنات فمن ما ملکت ایمانکم من فتیاتکم المؤمنات** ... و اگر استطاعت ندارید تا ضروریات ازدواج با زنان خود دار و مؤمن را فراهم کنید پس ما ملکت ایمانکم را از میان زنان جوان و مؤمن برگزینید». (نساء، ۲۵)

این آیه ی دیگری است مؤید این مطلب که ما ملکت ایمانکم جانشین نیازهای ارتباطی مردمان در زمانی است که امکان ازدواج مهیا

نباشد.

«و اعبدوالله و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربی و الیتمی و المساکین و الجار الجنب و الصاحب بالجنب و ابن السبیل و ما ملکت ایمانکم ... و خدا را بپرستید و چیزی را با او شریک نکنید و به والدین و اقوام و یتیمان و بی چیزان و صاحب خانه های اطراف و در راه مانده و ما ملکت ایمانکم احسان کنید...» (نساء، ۳۶)

این آیه نیز نشان می دهد که احسان به ماملکت ایمانکم در زمره ی وظایفی است چون نیکی به خویشان و پدر و مادر و همسایگان و غیره. آیا در زیر این ترکیب از کلمات کدام حکمت الهی خفته است که کسانی با معنا گذاردن کنیز، قصد رفع و رجوع و گم کردن رد آن را داشته اند؟

دنبال کردن مفاهیم آیاتی متضمن ترکیب ما ملکت ایمانکم، محقق را به حوزه هایی می کشاند که معنای مستقیم و مستتر در این تجمع کوچک کلمات را روشن تر و تاکید بر آن، از سوی خداوند مهربان را، به عنوان راه کاری برای حل مشکل کسانی که قدرت ازدواج ندارند، پر معناتر می کند، تا آن جا که ندیده گرفتن عامدانه ی آن محتوای معین، موجب بدگمانی کامل به مراکزی است که این سخن و اشاره ی خداوند را با تعبیر به کنیز، مستور کرده اند. در این جا نیز بار دیگر همان لطمه ای دیده می شود که در باب برده و آزاد در آیه ی قصاص آمده بود که حکم حقوقی مندرج در آن آیه را در زمان ما، که بردگی منسوخ است، بی کاربرد می گذارد، امری که درباره ی لفظی از قرآن نیز نمی تواند صادق باشد. حال اگر ماملکت ایمانهم را کنیز فرض کنیم، آن گاه راه کار خداوند برای مردانی که امکان ازدواج ندارند، در ایام گذشته منحصر به کنیز داران و در زمان ما که کنیزی نمی یابیم، مسدود و منسوخ و ابدیت و اعتبار از متن آیه برداشته می شود. از این مسیر به آن صدمات بنیادینی واقف می شویم که کسانی با دخالت در معانی کلمات قرآن، از

طریق ترجمه و تفسیر و تأویل های نادرست و هدفمند و قصه سرایی در باب آیه ها به بهانه ی **شأن نزول** وارد آورده اند.

«**والذین هم لفروجهم حافظون. الا علی ازواجهم او ماملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین.** و آن ها که فروج خود را می پوشانند، مگر از نظر همسر و یا ماملکت ایمانهم خویشتن، که موجب ملامت نمی شود». (مؤمنون، ۵ و ۶)

این آیه راه نمای مطمئنی است که ما را به معنای مستقیم و مورد نظر خداوند در یکی گرفتن جایگاه ماملکت ایمانکم، با همسران هدایت می کند. در این جا آشکارا می شنویم که خداوند نپوشاندن فروج بر همسران و بر ما ملکت ایمانهم را موجب ملامت از جانب خویش نمی داند.

«**و قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن و یحفظن فروجهن ... الا لبعولتهن او آبائهن او آباء بعولتهن او ابنائهن او ابناء بعولتهن او اخوانهن او بنی اخوانهن او نسائهن او ما ملکت ایمانهن ...** و به زنان ایمان آورده بگو چشم نچرانند و فروج خود را بپوشانند... مگر از شوهر و پدر و پدر شوهر و فرزندان و فرزندان شوهر و برادران و فرزندان برادران و فرزند خواهران و زنان و یا ما ملکت ایمانهن...». (نور، ۳۱)

این آیه سند گران بهایی است که به صاحبان چشم های باز بدون هرگونه ابهامی خبر می دهد که معنا کنندگان ما ملکت ایمانهم به عنوان کنیز، تا چه اندازه در مغشوش کردن قواعد آن روابطی که خداوند مجاز شمرده اخلال کرده اند، زیرا ما ملکت ایمانکم در این آیه در فهرستی نشسته است که زنان در پوشاندن فروج خود از آنان الزامی ندارند، شاید هم مدعی شوند که کنیزان عهد پیامبر مذکر بوده اند!

«**و لیستعفف الذین لا یجدون نکاحا حتی یغنیهم الله من فضله والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم**

خیرا و آتوهم من مال الذی آتاکم ... آنان که لوازم ازدواج ندارند، تا زمان مستغنی شدن از سوی خداوند، عفاف پیشه کنند. و آنان که بخواهند میان خود و ما ملکت ایمانکم خود سندی بنویسند، پسندیده تر است و به تر آن که از مالی که به شما داده ایم به آن ها ببخشید». (نور، ۳۳)

این توصیه ی پاکیزه ای است که در باب ما ملکت ایمانکم می خوانیم، دال بر این که مرد پیوند با ما ملکت ایمانکم خویش را مکتوب و حتی در بخشی از اموال خویش شریک کند. در این جا هم مترجمین ما **یبتغون الکتاب** را نگارش سند آزادی کنیز تشخیص داده اند!

«**...او بیوت خالاتکم او ما ملکتم مفاتحه ...** یا خانه های خاله ها و یا مکانی که کلیدش را در اختیار دارید...». (نور، ۶۱)

در این آیه، با معنای بخشی از ترکیب ماملکت ایمانکم، یعنی **ماملکتم** آشناتر می شویم، که به معنای در اختیار داشتن و البته این جا منظور **در اختیار داشتن** کلید خانه است.

«**یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک التی آتیت اجورهن و ما ملکت یمینک مما افاء الله علیک... و امراه مؤمنه ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان یستنکها خالصه لک من دون المؤمنین ...** ای پیامبر بر تو حلال کردیم زنانی که اجور و حقوق آن ها را داده ای و ما ملکت یمینک که خدا به تو باز گردانده است... و نیز زنان مومنی که خود را هبه کنند بر تو که خاص تو و نه دیگران اند، اگر اراده به ازدواج با آن ها داشته باشی...». (احزاب، ۵۰)

بدین ترتیب حتی در مورد پیامبر آن گاه که کتاب خدا موارد مجاز برگزیدن همسر را برای او بر می شمرد، باز هم در کنار دختر عمه ها و دختر عموها و دختر خاله ها و دختر دایی ها و زنانی که وجود خود را به پیامبر می بخشند، ما ملکت ایمانک جای مجزا و مستقل خود را دارد، که در زمره ی هیچ یک از اقوام برشمرده در آیه نیست.

«**لا یحل لک النساء من بعد و لا آن تبدل بهن من ازواج ولو اعجبک حسنهن الا ما ملکت یمینک...** از این پس هیچ زنی حتی اگر شیفته ی محاسن او باشی، بر تو حلال نیست مگر ما ملکت یمینک و اجازه ی تبدیل و تعویض زنان ات را هم نداری ». (احزاب، ۵۲)

در این جا هم که اختیار گزینش نوهمسری و یا تعویض و نوسازی آنان از پیامبر سلب می شود، داشتن ما ملکت یمینک بر او حلال و مجاز است! آیا درک موضع خداوند در ارتباطات آدمی و رفع نیازهای طبیعی مخلوقات خود، بر آن کسان دشوار است که با سخت گیری های عاصی کننده، نوجوانان را از اسلام دور می کنند و آیا گمان دارند که اختیار مردم حتی بیش تر از صلاح دید خداوند، در ید آنان است و از باری تعالی به اخلاق و شرعیات آگاه ترند؟!

«**لا جناح علیهن فی آبائهن و لا ابنائهن و لا اخوانهن و لا ابناء اخوانهن و لا ابناء اخواتهن و لا نسائهن و لا ما ملکت ایمانهن ...** بر زنان پوشاندن خود از زنان دیگر و پدران و فرزندان شان و فرزندان برادر و خواهرشان و ما ملکت ایمانهن لازم نیست...» (احزاب، ۵۵) **والذین هم لفروجهم حافظون. الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین.** کسانی که فروج خود را می پوشانند، مگر از همسر و یا ما ملکت ایمانکم خویش، که موجب ملامت نیست». (معارج، ۲۹ و ۳۰)

به گمانم این آیات، که تکرار و تاکید بر مضمون آیه ی سر فصل این یادداشت است و در قرآن دفعاتی بر محتوا و مفاهیم آن تاکید شده، سفره ی بحث را بر می چیند: پوشاندن فروج برای زن و مرد، نزد همسر و ما ملکت ایمانهم ضروری نیست. بدین ترتیب و با عنایت به اجزای مطلب و مدخل و با توجه به معنای مستقیم کلمات ترکیب و به صلاح دید خداوند، داشتن دوست غیر همجنس که با تراضی طرفین و موافقت خانواده ها، موجب آرامش یکدیگر باشند، بدون اجبار و تجاوز از حقوق و اعمال انقیاد، از نظر خداوند موجب ملامت نیست، زیرا از آن که ایمان، به فتح الف، جمع یمین و به مفهوم از همه سوست، **ما ملکت ایمانکم** جز **داشتن کسی در اطراف**

خود ترجمه نمی شود. این همان مراتبی بود که در اندونزی با مشاهده ی عینی و در مالزی به اقوال این و آن برقرار است و از یاد نمی برم که آن راننده تاکسی مسلمان در جزیره ی بالی چه درس گران قدری از دیدگاه یک مسلمان پیرو قرآن و نا آشنا با فرقه های اسلامی، در باب دوستان غیر همجنس دختران اش گفت: «**آن ها قبل از این که فرزند من باشند بنده ای معتقد به خداوند و روز بازگشت اند و اگر خلاف فرمان الهی رفتار کنند در روز حساب پاسخ گوی اعمال خود خواهند بود**».

اینک مسئولین آن مراکزی را که به جای خداوند و به مثابه روز جزا عمل می کنند، بخوانم تا برای پایان دادن به اغتشاش کنونی در گزینه های اخلاقی و تربیتی جوانان و به طور کلی جامعه، که به میدان نبرد شبیه تر شده و بی شک یک سوی این ستیزه، بر باور به دموکراسی و ترقی خواهی و آزادی در دین کبیر اسلام لطمه زده است، اگر تابع قرآنیم، همانند مسلمانان خاور دور، برای رفع این معضل بزرگ به جای راه کارهای فقهی به ره نمودهای قرآنی توجه کنند و در عوض مجبور، مومن بارآورند، زیرا بدون شک خداوند نیازمند بازنگری در آیه های قرآن بر مبنای صلاح دید فقه نیست. خانواده ها و حکومت و مربیان، به جوانان فرصت و احساس آزادی دهند و آنان را نه در برابر گشت های مسلح، که در مقابل قرآن و خداوند و روز جزا بگذارند و بدانند هیچ عاملی همانند احساس نظارت خداوند بر اعمال ما و ایجاد علاقه ی متقابل و مبتنی بر احترام و شناخت عمیق جنس مخالف، قادر به کنترل انسان در پرهیز از بی بند و باری و ولنگاری و افراط نیست. و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.

برای ورود به آن قسمت از مباحث قرآنی، که در معصومانه ترین صورت خود، قصد دریافت کامل تری از واژگان آیات را دارد، ارائه پاسخ به دو سئوال زیر از نیازهای مقدم است.
آیا قرآن متنی زمینی است؟
آیا متن موجود همان نازل شده نخستین است؟
منکر آسمانی بودن قرآن، که آن را حاصل تراوشات اندیشه فردی و جمعی آدمیان و به خصوص اشتراک ذهن پیامبر اسلام و سلمان فارسی می داند، قادر نیست پاسخی بر این پرسش بیاورد که اشارات متعدد قرآن به مبانی علوم و از جمله معلومات کیهان شناسانه آن، تا حد اعلام خاموش شدن نهایی خورشید، چه گونه به مخیله آدمی در ۱۴ قرن پیش راه یافته است؟

> «**اذا الشمس کورت و اذالنجوم انکدرت.** خورشید خاموش و ستارگان بی نور می شوند». (تکویر، ۱ و ۲)

به زمان نزول این آیات، انسان اجرام آسمانی را نمی شناخت، از ماهیت مادی خورشید بی خبر بود و درباب سرانجام و سرنوشت آن تصور و حکمی نداشت، که در ردیف دریافت های کاملا جدید علم

نجوم قرار دارد. ناقل آن شرحی هم که قرآن در باب طوفان و نوح و کشتی می آورد و با قرینه های زمینی مطلقا منطبق است، باید که کسی آگاه و آمر به عمده حوادث دیرین جهان باشد و تنها همین دو اشاره کفایت می کند تا مولف متن قرآن را مسلط بر تمام ادوار و امورات گذشته و آینده بدانیم، که در ردیف معرفت های چهارده قرن پیش آدمی قرار نمی گیرد.

«**و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو و یعلم ما فی البر و البحر و ما تسقط من ورقهٔ الا یعلمها و لا حبهٔ فی ظلمات الارض و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین** .کلید و رموز ناشناخته ها تنها نزد اوست. عالم است بر آن چه در خشکی و دریا می گذرد، برگی نمی افتد و دانه ای در ظلمات زمین نیست که او نداند و خشک و تری نیست که در کتاب مبین نوشته نباشد». (انعام، ۵۹)

منکران آسمانی بودن قرآن، اساسا در ارائه این پاسخ در می مانند که، اگر مدون قرآن آدمی و آیه بالا یکی از معرفت های موضوعی آن است، پس عرضه چنین تعاریف و توصیفی از خداوند چه سود و زیان ملموس و دستاورد دنیوی برای مولف آن فراهم می کرده و خدای حاکم بر زمین و آسمان و آن چه در میان آن است، از چه راه بر اقتدار شخص او می افزوده و مصالح و منافع او را تأمین می کرده است، هنگامی که نقش خود را تنها فرمان بری خبررسان و فاقد اختیار و حتی مورد عتاب و تمسخر تعریف می کند.

«**و ان کان کبر علیک اعراضهم فان استطعت ان تبتغی نفقا فی الارض او سلما فی السماء فتاتیهم بایه و لو شاء الله لجمعهم علی الهدی فلا تکونن من الجاهلین**. اگر اعراض آنان بر تو گران است، پس اگر می توانی زمین را بشکاف یا نردبانی به آسمان بگذار تا معجزه ای به آنان نموده باشی، جاهلی نکن که اگر خدا اراده می کرد جمیع آنان هدایت می شدند». (انعام، ۳۵)

پس تصور تألیف زمینی قرآن علیل است به خصوص که هنگام تدارک پاسخ برای پرسش دوم به بدایعی شگفت برخورد می کنیم: مثلا در رجوع به چند هزار پاره قرآن نوشته های کهن، که در

جغرافیا و سرزمین های مسلمین یافته ایم، آیاتی ندیده ایم که در متن و مراتب با نظایر دیگر، که هم امروز در ردیف کتاب خانه ها و اشکاف منازل است، حتی در اندازه کاهش و افزایش یک حرف واو مختلف باشد. به زبان دیگر هنوز دو قرآن با متون متفاوت، در هیچ مقیاس و اندازه ای پیدا نکرده ایم که یکی را تحریف شده و دیگری را اصیل بگیریم.

«و ان کنتم فی ریب مما نزلنا علی عبدنا فاتوا بسوره من مثله وادعوا شهداءکم من دون الله ان کنتم صادقین. فان لم تفعلوا و لن تفعلوا فاتقوا النار التی وقودها الناس و الحجاره اعدت للکافرین. و اگر در آن چه بر بنده خود نازل کرده ایم، دچار تردیدید، از مدعیان بخواهید تا سوره ای همانند بیاورند و اگر نتوانستید که نخواهید توانست بترسید از آتش وعده شده به کافران که هیزم آن از آدمیان و سنگ هاست». (بقره، ۲۳ و ۲۴)

می توان جزمیت این گفتار، که همگان را در تدوین سوره و آیه ای نظیر، ناتوان می نامد، بخش دیگری از علل نفی زمینی بودن تالیف قرآن گرفت، زیرا هیچ مولفی از میان آدمیان، با اظهار چنین ادعای گزافی تمسخر عام را برای خود نمی خرد، چنان که تاکنون نیز صاحب قلمی اثر خود را غیرقابل تقلید نخوانده است و عجیب این که با گذشت این همه قرن هنوز حتی یهودیان که بی شمار انجیل نوشته اند، قادر به تقلید آیه ای از قرآن نبوده و در سراسر جهان دو متن مغایر از آن دیده نشده است. منطق کلی مدخل معلوم می کند که اگر بازساخت آیه ای مطابق با لغات و کلام خداوند ممکن نبوده و نیست، پس تصور تحریف آن، که نخست مستلزم ساخت آیات جدید است، خیال پردازی محض، غیرممکن و بی دلیل می شود.

«و تمت کلمات ربک صدقا و عدلا لا مبدل لکلماته و هو السمیع العلیم. و سراپای کلمات خدای تو بر مبنای راستی و عدالت است، کسی نمی تواند این کلمات را دگرگون کند و او شنوا و داناست». (انعام، ۱۱۵)

در این جا صراحت دیگری اعلام می شود و تغییر در کوچک ترین

جزء قرآن، یعنی کلمات آیات را نیز ناممکن می گوید و تعهد می دهد که: **انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون**، تعهدی که در طول زمانه در توان آدمی نیست که پس از چند دهه رهسپار گور می شود.

«**ما ننسخ من آیه او ننسهانات بخیر منها او مثلها الم تعلم ان الله علی کل شی قدیر**. اگر آیه ای را نسخ کنیم یا کنار گذاریم همانند یا به تر از آن را قرار می دهیم. نمی دانی که خداوند بر هر کاری تواناست؟ (بقره، ۱۰۶) و **اذا بدلنا آیه مکان آیه والله اعلم بما ینزل قالوا انما انت مفتر بل اکثرهم لایعلمون**. و چنان چه آیه ای را در جای آیه دیگر گذاریم، می گویند تو افترا زنی، و خدا به آن چه نازل می کند، آگاه است و اکثر آن ها نمی دانند». (نحل، ۱۰۱)

چنین آیاتی بر نوعی بازبینی الهی در متن آیات اشاره می کند. آن چه در این مورد و نظایر دیگر می گذرد، گواهی است بر نهایت ملاحظه کاری خداوند در ارتباط صادقانه با بندگان، که تا مرحله اعلام تعویض و یا بازنگری در برخی از آیات، به پیش می رود. بدین ترتیب قرآن به گزارش موشکاف و مبسوطی از مراتب و مقال تولد اسلام و آن چه در حواشی آن گذشته است تبدیل می شود. این رسم صادقانه قرآن است که به آرایش امور در هیچ وجهی نمی پردازد و آن چه را در اندرون اذهان و در محیط رشد اسلام پنهان است، بی ملاحظات سیّاسانه معمول عریان می کند، مطلبی که موجب بروز اعتماد وسیع و عریضی نزد قاری آن است.

«**یا نساء النبی من یات منکن بفاحشه مبینه یضاعف لها العذاب ضعفین و کان ذلک علی الله یسیرا... یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض و قلن قولا معروفا. و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیه الاولی و اقمن الصلوهٔ و آتین الزکوه و اطعن الله ورسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا**. ای زنان پیامبر هر یک از شما که آشکارا مرتکب کار زشتی شود، بر خدا آسان است که به او عذابی مضاعف بچشاند... ای زنان پیامبر شما مانند دیگر زنان نیستید پس چنان به نرمی سخن نگویید که دارنده بیماری در قلب را به طمع اندازد و سخن تان را به لحنی

معمول و متعارف بیان کنید. در خانه های خود بمانید و به سیاق جاهلیت خود را آراسته به نمایش نگذارید، نماز بخوانید، زکات بدهید و پیروی کنید خداوند و رسول اش را. خداوند اراده دارد تا زشتی ها را از اهل خانه پیامبر دور کند». (احزاب، آیات ۳۰ تا ۳۴)

در این آیات آن رفوگران سخن حضور ندارند که غالبا در کار نمایش دیگرگونه بیان صریح خداوندند. آن طور که امروز نهضت انطباق دستورات آسمانی قرآن با توصیه های سازمان ملل اوج می گیرد. این که کسانی با ذکر نمونه های معین، دخالت برنامه ریزی شده آن مترجم و این مفسر و سوء استفاده از متون و کلمات آیات، به صورت اختراع جنگ ها و تولید نمایشاتی در باب معراج و نیز تعریف شان نزول ها را برملا کند، مقابله با فرصت طلبی های یهود است و با آن مراتبی سازگار نیست که با برپا کردن خیمه گاه تاویل و توجیه، الفاظ صریح قرآن را نزد مشاطه گران غالبا یهودی می برند و به ویراستاری مثبت و منفی قرآن می پردازند. چنان که درس نخست یادآوری مراعات های بالا از جانب زنان پیامبر، که از سوی همان خدای مشرف به سقوط برگ ها و آگاه از احوال دانه ها در تاریکی زمین تذکر داده می شود، آگاهی از این مطلب است که قرآن بر ساخته انسان نیست تا برابر معمول زشت کاری های حواشی مرتبط با خویش را حاشا کند. وسعت صداقت در بیانات قرآن تا کرانه ای است که خداوند احتمال سوء استفاده کافران و مشرکین از این گونه آیات را بهانه ای برای پوشاندن حقایق قرار نمی دهد. چنین مراتبی که معرّفی است بر این که قرآن نازل شده ای تحریف ناشده از آسمان است و مسلمان را موظف می کند از دستورات آن به همین صورت موجود تبعیت کند، بی آن که قصد انطباق آن با حقوق بین الملل و یا تنظیم دفاعیه برای نفی اعلام صریح مدیریت اجتماعی مرد و یا اثبات ناممکن برابری حقوق هر دو جنس در تمام موضوعات و مراتب را، داشته باشیم و در مرتبه ای ننشینیم که از الفاظ این نازل شده از آسمان مفاهیم نو استخراج کنیم و نپرسیم غرض خداوند از ذکر این یا آن کلام در این یا آن آیه چه بوده است،

آن گاه که با فرض دریافتی تازه نیز، اجازه نداریم نو برداشت خود را در جای کلام خدا بنشانیم و قرآن مورد قبول و ویرایش شده خویش را نازل کنیم؟

«**لاتحرک به لسانک لتعجل به. ان علینا جمعه و قرانه. فاذا قراناه فاتبع قرانه. ثم ان علینا بیانه.** عجولانه زبان ات را به گردش درنیاور، که ما گردآور و بازخوان آنیم. و چون بازخواندیم از آن اطاعت کن. که بیان آن با ماست». (قیامت، ۱۶ تا ۱۹)

چنین اوامری از ملاحظات همه جانبه خداوند در مراقبت از متن خبر می دهد تا به مرتبه ای که امکان ایجاد خلل، هنگام ابلاغ آیات به وسیله پیامبر در اثر تعجیل را در نظر دارد و تذکر می دهد که آیات بازخوانی می شود و نظارت خود در حفظ اصالت معانی و بیان را تضمین می کند.

«**هو الذی انزل علیک الکتاب منه ایات محکمات هن ام الکتاب و اخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنهٔ و ابتغاء تاویله و ما یعلم تأویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا و ما یذکر الا اولوا الالباب.** چیزی در آسمان و زمین بر خداوند پوشیده نیست... همان که بر تو کتابی نازل کرد با آیاتی محکم که اساس آن است و بخشی که شبیه سازی است. آن ها که قلوب گشاده ندارند با گزینش شبهات، به فتنه گری و تأویلات رو می کنند حال آن که جز خدا تأویل آن ها را نمی داند. دانایان پابرجا می گویند به تمام کتاب مؤمنیم که از جانب خداوند آمده و کسی جز خردمند پندپذیر نیست». (آل عمران، ۷)

این آیات سرانجام باید بتواند آن کنکاش های وسیعا باب شده را متوقف کند که کسانی درون لغات قرآن را، غالبا برای بیرون کشیدن معنای مورد نیاز خویش می کاوند، تا برداشت های خود را در جای لسان خدا بنشانند. باید عادت چنین پرسش هایی را کنار گذاریم و کنترل کنیم، که در بطن خود موجد تفسیر و موجب این گمان است که مفاهیم قرآن به قدر نیازها و علائق هر یک از ما مستقیم نیست. باید

قاعده را بر این بگذاریم که همانند راسخون در علم و مؤمنین کامل، که سیزده قرن سئوال نکردند، چه طور خورشید خاموش خواهد شد، به خداوند درباره مفاهیم آیات و کلمات قرآن سئوال ندهیم که سرانجام سر از تأویل و تولد عتیق تازه ای بیرون خواهد کرد. زیرا تا زمانی که از جانب خداوند معین خواهد شد، نخواهیم توانست حتی یکی از اصحاب زیر را با پرس و جو و گفت و گو و حدس و گمان شناسایی کنیم: اصحاب الاخدود، اصحاب الرس، اصحاب الرقیم، اصحاب السفینه، اصحاب الفیل، اصحاب القریه، اصحاب الکهف، اصحاب مدین و غیره و غیره. زیرا قرآن کتابی برای دیروز و امروز نیست و انکشاف کامل آن موکول به طول زمان حیات در پهنای کائنات است.

مجادله بر سر آیات و کلمات قرآن، که به تولد و تولید مفسران ریز و درشت و تفسیرهای کهنه و نو منجر شده، منضم به قصه واره هایی با نام **شان نزول**، بستری فراهم آورده است تا کسانی با سوء استفاده و برداشت های نادرست از متن قرآن، یا خلق معانی نو بر کلمات آیات، که قرینه هایی از آن را، در افاضات و اضافات عتیق نیشابوری خوانده ایم، مسلمانان را به دیدار از پشت صحنه قرآن دعوت می کنند! دل مشغولان به تفسیر و توضیح آیات و لغات کتاب خدا، بن بست بودن این مجرا را تشخیص نداده اند که حتی اگر این **فرض باطل** را بپذیریم که نو معنا گذاری بر لغات قرآن، با توسل به انواع تاویلات، احتمالا سایه ای از غموض لفظی در کتاب خدا را برطرف می کند، آن گاه در مقابل مسلمین چه تکلیفی قرار می گیرد: آیا موظف می شوند آیات را با نومفاهیم جای گزین بخوانند، بر کتاب خدا پاورقی های توضیحی بگذارند و یا با ویرایش فنی بر مبنای دیدگاه مفسران و مترجمان و سازندگان پیش پرده های شان نزول، قرآن نوی تالیف کنند؟! اگر هیچ یک از این امور هرگز در چنبره امکان و اقدام قرار نمی گیرد و تشخیص این و آن بنده را نمی

توان با توسل به این یا آن شگرد به قرآن وارد کرد، پس این چه ویلانی و عبث کاری و سعی بی هوده است که مترجمان پرانتز باز با ناخنک به مراجعات توراتی خویش، مفسران سئوال تراش و شان نزول سرایان سر به هوا، خود و مسلمانان را بدان دچار کرده اند؟! امروز گرچه مومنین و عالمان و طیف ثابت قدم بر این فرو فرستاده خداوند، به چنین دام ها وارد نمی شوند، اما به همین مقدار هم فرستادگان کنیسه و کلیسا و روشن فکران پوسیده، برای نصب نظرات انحرافی در برداشت های لغوی از آیات، جل و پلاس خود را کنار چمنزار هر آیه قرآن پهن کرده اند.

«وَ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُواْ بِسُورَه مِّن مِّثْلِهِ وَادْعُواْ شُهَدَاءكُم مِّن دُونِ اللّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ. فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُواْ وَلَن تَفْعَلُواْ فَاتَّقُواْ... و اگر در نزول آن چه بر بنده خود فرستاده ایم مشکوکید، پس با کمک یاوران تان سوره ای مثل آن بیاورید پس اگر از عهده برنیامدید که هرگز برنخواهید آمد...» (بقره، ۲۳ و ۲۴)

این تاکید خداوند که نظایر دیگری دارد، دست و بال هر مومنی را می بندد که بیرون از انذار های قرآن عمل نکند، چنان چه در دوران درازی که از نزول آیات و کلمات قرآن می گذرد، حتی برای یهودیان این توان نبوده است که تاکیدات خداوندی را سست و بی اثر و کلامی از متن قرآن را دگرگون کنند. اگر نیک به منظره کنونی روابط مومنین با قرآن نظاره کنید مطمئن می شوید که دشمنان این کتاب لایزال آن گاه که از ساخت آیات مشابه بازماندند، با گشودن مکاتب و مدارات تفسیر و تاویل و ترجمه، تحقق اهداف خود را چنان پی گرفته اند که گویی به بهانه ترجمه مشغول ارسال آیه ای با برداشت هویت جدیدند.

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُّونَ لاَ يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلاَّ أَمَانِيَّ وَإِنْ هُمْ إِلاَّ يَظُنُّونَ. و از آنان بی سوادانی هستند که **کتاب آسمانی تورات** را جز با قرائتی طوطی وار و **لقلقه زبان** نمی دانند و جز پندار نمی بافند». (بقره، ۷۸، ترجمه خرم شاهی)

باید سئوال کرد که مترجم این آیه کوتاه از چه رو اشاره روشن و

بی حاشیه خداوند به **مجرد کتاب** را با تعویض دو کلمه، به **کتاب آسمانی تورات** تبدیل کرده و باید بپرسیم مگر در تصور ایشان خداوند در بیان آیات، از آن رو سخت گیری و ریزبینی معنایی نمی کند که به حضور حضراتی در مسند مفسر و مترجم، برای رفع نقص از آیات قرآن دل گرم بوده است!!! در این مقوله رجوع به تفسیرهای فراوان، که در تعقیب امکانات نگارش به خط عرب، هیچ یک را نمی توان معمرتر از سه قرن اخیر تشخیص داد، به خواهان آن می آموزد که در واقع گرچه مفسرین سعی بلیغی در مقابله با متن قرآن و مخدوش و معیوب نشان دادن آن به کار برده اند، اما در حاصل امر مسلمین و مومنین، بی ذره ای توقف و اعتنا، تنها و تنها همان متن میراث را گرامی می دارند! و چنان که مظاهر موضوع علنی می کند، تفسیرها جز تولید انبانی از بهانه، برای رسوخ دشمنانه در متن قرآن نیست. بار دیگر در چند جمله اخیر غور کنید تا دریابید که داستان های تخیلی شان نزول، نصب شده بر تفاسیر قرآن، به ارزنی عنایت نمی ارزد.

«چون وی را فرو چاه گذاردند، زاری از میان فرشتگان برآمد. در حال خدای تعالی جبرییل را فرمان داد که : ادرک صدیقی. جبرییل از زیر عرش پری بزد به زمین آمد، یوسف را در میان چاه دریافت، وی را بر پر نشاند نازان به بن چاه برد و بر سنگی نشاند». (تفسیر سور آبادی، جلد دوم، صفحه ۱۱۰۳)

این صحنه ای از نمایش یوسف و زلیخای مجهول است، بیرون جهیده از ذهن مفسری به قصد تمسخر، تا با شرح تدارکات فنی و من درآوردی آن خوادث، دل شوره امکان را از سینه مسلمانان بزداید. زیرا چنان می نماید که صاحب تفسیر گویی در زمانی واحد ناظر حوادث و رصد مکالمات از بارگاه الهی تا بن چاهی بوده است!

«إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِن فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُم بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ. آنان که بی سلطه در آیات الهی مجادله می کنند در قلب های خود جز کبر ناشی از گمان بلوغ ندارند. از آنان به خدا پناه ببر که شنونده و بصیر است». (غافر،۵۶)

بدین ترتیب مکتب و مهمان سرای تفسیر، جز آماده سازی خوراک برای مجادله بر سر آیات قرآن و در مواردی رد و نقض بیان آن کاربردی ندارد، چنان که با اندک رجوعی به متون تفاسیر، آن ها را نسبت به قرآن در موضع طلب کار می بینید. حالا صدای درماندگانی را به وضوح می شنوم که یادداشت های اسلام و شمشیر را نوعی تفسیر قلمداد می کنند و بر این قلم می تازند که چون منع رطب می کنم؟ آنان به این روشنایی چشم ندوخته اند که این یادداشت ها از آغاز در پی اعلام و اثبات برداشت سوء از آیات قرآن در مقولات گوناگون و از سوی این و آن بوده است.

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلاَّ مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَن تَسْتَقْسِمُواْ بِالأَزْلاَمِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِن دِينِكُمْ فَلاَ تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلاَمَ دِينًا **فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِّإِثْمٍ** فَإِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ». بر شما حرام شد خوردنِ مردار و خون، و گوشت خوک و آن چه به نام غیر خدا سر بریده شود و خفه شده و به ضرب چوب مرده و از بلندی افتاده و تلف شده به ضرب شاخ و نیم خورده درندگان، مگر آن چه خود سر بریده باشید و نیز آن چه برای بتان ذبح شده باشد و قسمت شده به وسیله تیرهای قرعه، که فسق است. امروز کافران از دین شما دچار یاس اند. پس از ایشان مترسید و از من بترسید. امروز دین شما را کامل و نعمت را تمام کردم و اسلام را دین شما قرار دادم. پس هر کس در شرایط اضطرار و مخمصه، بدون تظاهر به گناه، که خدا آمرزنده و مهربان است. (مائده، ۳)

بارها و بارها از منابر شنیده و در کتاب ها خوانده ایم که آیه فوق در اعلام مجاز و غیر مجاز بودن انتخاب و صرف مواد خوراکی را، سند وقوع مراسم اعلام جانشینی امام علی از زبان پیامبر و با نظارت الهی در موقف غدیر قرار داده اند. متوسلان به این گمان شاید نمی دانند مصادره این آیه که تنها از حلال و حرام خوراک می گوید و به خصوص با توجه به تکمله آرام بخش انتهایی آن، که

مضطر و ناچار را به شرط عدم تظاهر به گناه، از اجابت دستور معاف می کند، از عمده ترین مظاهر مصادره قرآن و نصب بهتان بر آیات آن است. محقق در مواجهه با این روال که مطلقا منطق قرآنی ندارد، اشاره می کند که اگر آن استثنای مندرج در انتهای آیه را هم، به ماجرای غدیر وارد بدانیم، یا ندانیم، حکم آن چه خواهد شد؟!! چنان چه می توان از اهل سنت و شاخه های گوناگون آن سئوال کرد که با وجود قرآن چه نیازی به اختراع صاحب سخنانی چون بخاری و مالک و غیره، آن هم در زمانی داشته اند که اصولا خط عرب به علت نبود ابزار مناسب و عمومی تحریر، استعداد نگارش جز در محدوده نیازهای روزمره فردی و محلی نداشته است؟!

«مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ. مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ. به سوی او بازگردید، تقوا پیشه کنید و نماز به پا دارید و چون مشرکین نباشید. هم آنان که در دین تفرقه و شعبه می سازند و هریک به داشته های خود خرسندند». (روم، ۳۱ و ۳۲)

این آیه به هر اهل عقلی با صدای بلند توجه می دهد که بسیاری از آیات قرآن هشداری برای رخ داده های آینده است، چنان که شعبه شعبه کردن دین از امورات آتی در سرزمین های اسلامی است و در زمان حیات پیامبر و نزول قرآن به چنین خروجی اشاره نرفته و موجبی نداشته است. بدین ترتیب این دعوتی معتبر است تا همگان را به باز خوانی دوباره و عمیق قرآن دعوت و حفره هایی را پر کنیم که گروهی با نام و نحوه و توان گوناگون و با هوشیاری کامل در راه مسلمین حفر کرده اند.

«وَكَذَٰلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَيُعَلِّمُكَ مِن تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَيُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَىٰ أَبَوَيْكَ مِن قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ إِنَّ رَبَّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ. و این چنین پروردگارت تو را اجابت کرد و قدرت تاویل رخ دادها را به تو آموخت و نعمتش را بر تو و بر خاندان یعقوب تمام کرد، همان گونه که قبلا بر پدران تو ابراهیم و اسحاق تمام کرده بود. بدان که پروردگار تو دانای حکیم است». (یوسف،۶)

در کشاکش تعلقات فرقوی کنونی، که بی اعتنا به نهی صریح قرآن، گروهی به دنبال پیامبر پرستی وگروه دیگری به امام پرستی افراطی مشغول اند و هرچند هر دو در نظر قرآن گمراه و متوسل به دون خداوندند، اما در حواشی کتاب خدا به دنبال اندک جای پا می گردند تا خروج خود از دین و پیوستن به مذهب و به خون کشیدن خان و مان و تاریخ یکدیگر را متکی به آن کنند. مورخ آماده است نشانه های مختصری در آیات خدا را برجسته کند و به چشم کسانی بکشاند که با فرض و قصد برداشت سوء، به کتاب خدا وارد می شوند.

«أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا». بر آن چه خداوند از فضل خویش به آنان عطا کرده حسادت می کنند، چنان چه به آل و خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و ملکی بزرگ بخشیدیم». (نساء،۵۴)

خداوند در قرآن به صورت های مختلف به آل و ذریه پیامبران اشاره و خطاب روشن دارد و حتی فرمان بران از فرعون را به نام آل فرعون می خواند. چنین اشاراتی تقریبا شامل تمام گزیدگانی است که در تحولات و تاریخ ادیان نقشی دراز مدت و موثر داشته اند: آل فرعون، آل یعقوب، آل ابراهیم، آل عمران، آل داوود، آل لوط، آل موسی و آل هارون. مومن به دین، نبود ذکری از آل محمد در قرآن بصیر را، کاملا با خاتم الانبیاء خواندن رسول اکرم مطابق می بیند ولی فرقه گرایان برای رفع این ظاهرا نسیان الهی در یاد کردن آل محمد در قرآن امین، در دنباله صلوات های روزانه، مکررا رفع این نقص را به فرستنده قرآن یادآوری می کنند! اللهم صل علی محمد و **آل محمد**.

«إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ. به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است». (آل عمران، ۳۳)

«قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالاَتِي وَبِكَلاَمِي فَخُذْ مَا

آتَيْتُکَ وَ كُن مِّنَ الشَاكِرِينَ. ای موسی تو را از میان مردم به رسالت و به همکلامی برگزیدم. این حال را دریاب و شکرگزار باش». (اعراف، ۱۴۴)

«وَ وَصَّى بِهَا إِبْرَاهِيمُ بَنِيهِ وَيَعْقُوبُ يَا بَنِيَّ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَى لَكُمُ الدِّينَ فَلاَ تَمُوتُنَّ إَلاَّ وَأَنتُم مُّسْلِمُونَ. و ابراهیم و یعقوب به پسران خود وصیت کردند که خداوند دین شما را برگزیده، و جز در مسلمانی نمیرید». (بقره، ۱۳۲)

«وَ إِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاء الْعَالَمِينَ. ملائکه گفتند ای مریم خدا تو را برگزیده و پاکیزه گردانده و بر زنان جهان برتری داده است». (آل عمران، ۴۲)

در این جا نیز قضیه در همان باب و بر همان منوال است. خداوند در آیاتی از قرآن، کسان و ماجراهایی را برگزیده خویش خطاب و اعلام می کند، که نام پیامبر گرامی اسلام در میان آنان ثبت شده نیست، اما دوست داران فرقه گرایی به گمان خود این نسیان دوم خداوند را هم، با بخشیدن خطاب **مصطفی** به رسول اکرم، جبران کرده اند! چه گمان کنیم، جز دهان کجی به نص و متن قرآن، جدی نگرفتن اشارات پر معنای متن و گردن کشی لجوجانه در برابر نازل کننده آن!؟ وَيُحِقُّ اللّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ .

آیات بی تعارف قرآن، تنها منبع برداشت تاریخی و اجتماعی اصیل و صحیح و مستقیم، از مراتب زندگی جماعات عصر بعثت و دعوت به اسلام است و عمدتا از شروحی می گوید که مصروف تفهیم و تزریق باور اسلام به ذهن مردمی بوده است که یا وابسته به تشخیص و تصمیم کشیش و خاخام و یا کافر محض بوده اند. به ویژه این که آگاهی های کنونی ما از مظاهر اجتماعات متمدن در عصر کهن و در حوزه های گوناگون، تنها در دو قرن اخیر و از منابعی نشت کرده است که به سفارش مشرکین، در بیان سرگذشت شرق باستان، ماموریت تثبیت جعل و دروغ معینی را داشته اند. بنا بر این و ناگزیر به عنوان یک وجه ساده در این گونه امور توجه می دهم که تنها با حذف تعارفاتی از حیات تاریخی و فرهنگی خطه پرشکوه شرق، چون فلسفه و عرفان و نجوم و ادبیات و غیره، اندیشه آزاد به ورود در حقایق فرو خفته و ناگفته ای تحریص و تجهیز می شود، که شاید بیان آن، به زبان آیات و صراحت های قرآن، ما را از صراط و صدمات این گونه گفتارها با این باور عبور دهد که بی پروا مدعی شویم هیچ داده ای در موضوع و

مطالب مربوط به تاریخ و فرهنگ و ادبیات مشرق زمین، از هند تا مصر و شمال آفریقا، جز بافته هایی دروغین نیست و ارزش تدبر و تدبیر را ندارد و اگر به دنبال نمونه و نگرش مستقیم باشید، به صراحت می توان داعیه داشت که به جز لت نوشته های قرآنی، دیگر نشانه های الفبایی ثبت شده بر صخره و در و دیوار اقالیم مورد نظر، به انواع خطوط میخی و پهلوی و اوستایی و آرامی و سومری و اورارتویی و غیره، در معنا تصورات و مجعولات نوکنده و ناخوانده ای است که به مقیاس بال مگس، صاحب اثبات و مالک ارزش و اعتبار نمی شوند و اختراعات خامی در اختیار محافل یهود با قصد تقویت داده های تورات بوده است، چنان که به امید الهی در وجوه لازم بدان خواهم پرداخت. بر این مبنا مثلا اسلام شناس نامیدن گلد زیهر و دیگر یهودیان دست اندر کار تخریب مستقیم قرآن عظیم، از کلان ترین شوخی های فرهنگی در سراسر عالم است. آیا از چه روی مراکز حوزوی و دانشگاهی ما به چنین اسلام شناسان مشرکی میدان عمل داده و به این نتیجه نرسیده اند که مگر ممکن است عناصری از میان یهودیان را، که پیوسته برای دشمنی با قرآن فرصت طلبیده اند، اسلام شناس و محقق قرآن خطاب کنیم و به داده های آن ها در بالاترین رده فرهنگ اجتماع پناه دهیم و آیا تراوشات ذهن صاحبان این عناوین را می توان از **ماهیت ضد اسلامی** آنان جدا کرد؟ به ویژه آن که اینک و با ظهور و حضور صاحب نظرانی چون مرحوم علامه عسکری، اندک اندک و به خواست خداوند، بلاتکلیفی در برابر این گونه شگردها برطرف خواهد شد.

«بار خدایا! چه باید کرد و چه می توان کرد **با هزاران دروغ و افسانه باور شده مسلمانان**.مسلمانان بیش از هزار سال است که با این افسانه ها خو گرفته و معتقد شده و آن ها را حدیث صحیح اسلام و سیره صادق پیامبر و تاریخ موثق اسلام پنداشته و به همین سبب اسلام صحیح را نشناخته اند! خداوندا! آیا می توان حقایق تحریف شده را پس از چهارده قرن آشکار کرد و پرده از هزاران جرم برگرفت و یا این که بایستی به خاطر رضای توده های

عظیم مسلمین لب فروبست و هیچ نگفت؟ ...«**شگفت این که این همه دروغ و افسانه چه گونه تا به امروزاز دید محققان پنهان مانده و چه گونه می توان تصور کرد که تاریخ ملتی تا به این پایه آغشته به دروغ باشد؟!** بار خدایا جرم و جنایت آن هایی که چنین دروغ هایی را در کتاب های خود آورده، موجب گمراهی مسلمین شده و اسلام را از مسیر حقیقی و اصلی خویش منحرف کرده اند، چه اندازه بزرگ و سنگین است». (علامه سید مرتضی عسکری و ع. سردارنیا، صد و پنجاه صحابه ساختگی، صفحات ۱۷ و ۲۶)

در این زمان به جای رجوع به مراتب و ملزومات و تعاریفی از اسلام و مذاهب منضم به آن، که جاعلان یهود، با برچسب اسلام شناس، در ده ها کتاب آماده کرده اند، باید که بی تامل از پریشان نویسی های آنان در موضوع مردم و معتقدات شرق میانه، سلب ارزش کنیم، هرچند زمان نسبتا درازی از رسوخ اباطیل آنان به منابع آموزشی دانشگاه و حوزه های مسلمانان می گذرد. زیرا با سلاحی که توضیحات و تاریخ نویسی های مجعول آنان در اختیار مورخ می گذارد، باید که بار دیگر و این بار بدون مرجع شماری تالیفات گروه مولفان یهود، اندیشه اسلامی را در جایگاه تاریخی خود قرار دهیم. زیرا به حکم عقل سلیم مثلا اگر وجود سلسله های سیاسی غالبا ضد شیعه در ماقبل دوران به اصطلاح صفویه را با توضیح و ترسیم این بی خردان مهمل اندیش تطبیق دهیم، پس بی درنگ تمام امامان و امام زادگان مدفون در ایران را انکار کرده ایم، زیرا مثلا سلطان محمود، در جای انگشت در کردن بر زمین تا قرمطی برای کشتن بجوید، به آسانی می توانست در مدخل هر بارگاه و بنای تشیع، چند مامور بگمارد تا زائران آن را راهی سیاه چاله ها کنند. در این باب و بن بست البته دیگر نمی توان بنای مقابر این بزرگواران را نیز مانند کاروان سراها حاصل مساعی شاه عباس صفوی بدانیم.
در مجموع اینک در آستانه عصری ایستاده ایم که مسلمین، از شمال آفریقا تا یمن و بحرین، با فاصله گرفتن نسبی از مکتوبات یهود زده،

که با نام و عنوان فرهنگ و سنت و تاریخ اسلام در دو قرن اخیر، به مغز و قلب ما فرستاده اند، همه جا با شکستن سد تفرقه مذهبی خواهان سلب قدرت از زمام دارانی شده اند که با نمونه قذافی اینک فرصتی فراهم می بیند که نه فقط در مدیریت رسمی، بل مستقیما مسلمانان را با غضبی یهودانه و شخصی به گلوله ببندد. در چنین فضا و زمان، هر مومن و مسلمان باید و می تواند خود را از پیوندهای مذهبی موجب تفرقه پیشین آزاد کند و به اتحاد با برادران و خواهران ایمانی خویش و از جمله پایان دادن به مداخلات لفظی و معنایی در آیات قرآن بیاندیشد، که اینک به حجمی رسیده است که دفاتری از پرسش های بی جواب مانده را تنها در مجلدات تفسیر عتیق نیشابوری ارائه می دهند.

> **«هُوَ الَّذِیَ أَنزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُّحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فی قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَ مَا يَذَّكَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ.** همان کسی که این کتاب را بر تو فرستاد که بخشی محکمات و ام الکتاب است و بخشی متشابهات. آن ها که قلب گشاده ندارند، به قصد فراهم آوردن فتنه و تدارک تاویل، به متشابهات می پردازند حال آن که قدرت تاویل جز در ید الهی نیست، چنان که دانایان برقرار می گویند: به تمامی آن ایمان داریم، که از جانب خداوند است و پند پذیری جز در سلک صاحب نظران نیست». (آل عمران، ۷)

بی گمان این سخنان فصل خطاب هر خدا شناسی است که به آیات قرآن متکی است. کتابی که از سوی مولف خود، توصیف و مطالب آن درجه بندی می شود، بی این که بیم بالا گرفتن بهانه و فتنه، مانع صراحت خداوندی شده باشد. در عین حال ورود باریک اندیشانه به محتوای این آیه هر مسلمانی در هر زمان را مکلف می کند که از مجادله بر سر کلمات و آیات قرآن بپرهیزد و برداشت خود را به مثال پرچم چانه زنی با خداوند بالا نبرد. اینک و در محافل و نشست های گوناگون از مومن و مخالف و منکر، جماعاتی را شاهدیم که برافروخته مشغول داد و ستد تاویل در باب متشابهات قرآن اند و

چنان جلوه می کنند که گویی اشاره ای در نهی و رد تاویل متشابهات ندیده و نخوانده اند. لازم است در همین مقطع به یاد آوریم که نازل کننده قرآن، علاوه بر قیود متعدد، که فهم گوشه های کوچکی از قرآن را با ذکر **و ما ادراک** ناکامل اعلام می کند، سرفصل سوره هایی را نیز با کدهای الفبایی مختلف، چون **یس** و **طه** و **الم** و **ص** و **المر** و **خم** و **عسق** و **ق** و **کهیعص** و غیره، غیر قابل برداشت کرده است، تا کسانی بدانند که قران کتابی جاویدان و برای تمام فصول هستی است و دست و پا زدن هایی به قصد در مشت خود گرفتن آن، به دارندگان زیغ در قلوب، منتسب شده است. عجیب این که دور تسبیحی از مفسران و مقامات مذهبی در مراکز رسمی در وجه این حروف مقطعه از خداوند پیشی گرفته و گمانه هایی عرضه کرده اند که یکی از آن دیگری بی وجه تر است و بدانید که هیچ یک به اشارات قرآن در این باب توجه نداده اند که رمزگشایی این حروف بنا بر نص صریح آیات، تنها در ید خداوند است.

> «**إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ إِن فِي صُدُورِهِمْ إِلَّا كِبْرٌ مَّا هُم بِبَالِغِيهِ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ**». آنان که به تشخیص خود، در آیات الهی مجادله می کنند در قلوب خود جز کبر ندارند که دوام نخواهد داشت. پس به خداوند پناه بر که شنوا و بیناست». (غافر، ۵۶)

بدین ترتیب خداوند مجادله در آیات و کلمات قرآن را مجاز نمی داند و همان گونه که تاویل گذاران بر مفاهیم متشابهات قرآن را مبتلایان به زیغ در قلوب می خواند، در این جا نیز مجادله کنندگان در آیات را متکبر می شناساند و مفسران و دست اندر کاران تولید شرح و بسط برای گفتار ساده و پاکیزه متن را به رعایت محدوده فرهنگ زمان موظف می کند.

> «**أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِ اللَّهِ أَنَّى يُصْرَفُونَ**. آیا مجادله کنندگان در آیات الهی را نمی بینی که بی راهه می روند». (غافر، ۶۹)

در این توصیف نو، خداوند مجادله کنندگان بر معانی و مفاهیم آیات

را، علاوه بر خطاب های دیگر، عازمان به بی راهه می خواند، چنان که در حال حاضر به تعداد مفسرین، در میان تصورات گوناگون از قرآن های مختلف و از نظرگاه این و آن سرگردانیم و هر مدعی گشودن معانی پنهان در آیات قرآن، همچنان مشغول جدل و جدال بر سر جانشین کردن مبهمات خود در جای برداشت های ساده و سالم از آیات قرآن اند.

«وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُم مِّن مَّحِيصٍ. و آنان که در آیات ما مجادله می کنند، گریز گاهی ندارند». (شوری، ۳۵)

آن کسانی که مشغول کنجکاوی های معنا شناسانه در الفاظ و لغات قرآن اند، سرانجام چنان در چنگال پر قدرت کلام الهی گرفتار می شوند که راه گریزی نمی یابند. این همان صورتی از قضیه است که جلوه و وصف مخصوص و مالوف خود را گرفته است: مجلدات پر شمار و مفصل انواع تفسیرهای قرآنی در همه جا تا بلندای سقف بر هم چیده شده تا سرانجام اعلام کنند در برابر تک مجلد قرآن به هیچ گرفته شده و یافتن راه مستقیم هدایت، همان رجوع بی واسطه به آیات قرآن است .

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِي لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. ای ایمان آوردگان، همین که برای ادای نماز جمعه ندا درداده شد، کار و کسب را فرو گذارید و به ذکر خدا روی آورید که برای شما اگر بدانید نیکوتر است.» (جمعه، ۹)

با رجوع به این آیه، بی نیاز به تفاسیر گوناگون و تنها با برداشت از صورت ظاهر الفاظ، به مراتبی از جامعه منطقه نزول آگاه می شویم که نه فقط سنت اذان از روزگار دعوت پیامبر و به تایید قرآن جاری بوده است، بل مشغولان به داد و ستد در مرکز تولد اسلام، روز جمعه هم کسب و کار دایری داشته اند. این آیه در عین حال محل این توجه است که: جامعه زمان پیامبر چنان که معاندان غالبا به تمسخر می گویند، مختصات یک دهکده سوت و کور و دور افتاده

را نداشته و اشتیاق خرید و فروش و تجارت نزد صنوف مختلف، جمعه و شنبه نمی شناخته است.

«**فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ**. و چون نماز گذارده شد، بر زمین پراکنده شوید، فضل خدا را بجویید و بسیار ذکر خدا کنید تا رستگار شوید». (جمعه، ۱۰)

این آیه نیز با دنبال کردن امور، جامعه اسلامی را دعوت می کند تا پس از ادای نماز در حوزه عبادت خود پراکنده شوند، فضل الهی را بجویند و به قصد رستگاری به ذکر کثیر خداوند مشغول شوند.

«**وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ** و چون داد و ستد یا اسباب لهوی بیابند، بدان روی آورند و تو را **در حالی که به انتظار ایستاده ای ترک می کنند**. بگو آن چه نزد خداست از سرگرمی و از داد و ستد به تر و خدا برترین روزی دهنده است». (جمعه،۱۱)

آیات انتهایی سوره جمعه، بی نیاز به صورت سازی و تفسیر این و آن، تصویر روشنی از فضایی ارائه می دهد که میدان عمل و مرتبه معمول و متعارف مردم و مومنینی است که پیامبر مامور ابلاغ ایات به آنان بوده است. این گلایه صریح خداوند، متوجه کسانی است که برداشت اقتصادی و فرهنگی و گذراندن اوقات با بهره برداری از امکانات جامعه را، فدای هشدارهای قرآن نمی کنند، توجهی به پیامبر و نماز ندارند و وعده های آیه در عنایات و عطیات خداوند را به هیچ می گیرند و به تعارف برگزار می کنند. در مجموع آیات بالا، موافق با اغلب یادآوری های قرآنی، به انحاء مختلف از انحراف مردم مشغول به تدارکات معمول زندگانی سخن می گوید. سادگی و صراحت در انعکاس تصویر از جامعه ای که منزلگاه مقدم رویش اسلام است، تا به حدی بلورین و قابل قبول است که گویی تمام این طعنه ها متوجه مردم زمان ماست، ظاهر سازانی که سرانجام نیز پیامبر را در حالت آماده و ایستاده، که در نهاد خود تشکل نماز به

صورت امروزین را تداعی می کند، تنها می گذارند و به استقبال تجارت و تفریح و وقت گذرانی می روند.
نیازی به تاکید و یادآوری مجدد نمی بینم که مورخ برداشت نهایی از این نغمه های زیر و بم را، جذب دوباره جوامع اسلامی به وحدت از دست رفته ای می داند که پایه های اندیشه اسلامی با دعوت به آن مستحکم می شود و از آن باب افسوس می خورد که مظاهر شکاف کنونی در میان فرقه های اسلامی، حتی فاقد تعریف معین و در ظاهر عبارت از ریزبینی هایی در نحوه شست و شوی دست و پای نمازگزار، نحوه ایستادن در صف عبادت و اختلافی در مکان فرود پیشانی به هنگام سجود، که تماما فورمالیستی و شکلی است و بر هیچ حکمت دینی استوار نیست و بی تعارف چنان از محتوای کودکانه لبریز است که بیش تر به ابداع نوعی بازی سرگرم کننده و لج بازانه ماننده تر است. آن گاه نوبت مندرجات در ادای سفارشات اذان است که بار همین ناهمخوانی مقدماتی را بر دوش می برد که سنگین ترین شان ذکر نام و منصب و مدار امام علی به عنوان ولی و حجت خداوند بر زمین است. امروز در نهاد اندیشه شیعی چنان بوی آشنایی با شگردهای دشمن مشرک پیچیده است که استاد مسلمی چون مرحوم علامه مرتضی عسکری، علم ابلاغ و اعلام مبداء این ناهمخوانی را کنیسه معرفی می کند. این فضای نو اندیشی، که بیش از همه شیعیان در تدارک آنند و ملاها و مولویان، درجوامع سنی توجه چندانی به آن ندارند، برای رهایی از انواع چاله های مضیقه، که یهود در مسیر رفتار و گفتارهای مسلمانان حفر کرده است و مردمی از لیبی تا بحرین نیاز به پوشاندن و پر کردن آن ها را در ملاء عام فریاد می زنند و با خون پایه های آن را رنگین می کنند، اگر جدی گرفته شود به آن معنا است که پلاس عمده ای از نا آشنایان آنوسی را از خانه و مساجد مسلمین بیرون ریخته ایم.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ. ای مومنان هرگاه فاسقی

خبری آورد، تحقیق کنید که مبادا بر اثر سخن او و از سر نادانی قومی را رنجه کنید و سخت پشیمان شوید». (حجرات، ۶)

اینک و با توجه به نقش اذان در یادآوری زمان عبادت الهی، که در قرآن گرامی هم ثبت است، به سئوالی کلان روی می کنم که یافتن پاسخی سالم بر آن، بنیان و بی مایگی صدمات فراوانی را در برابر چشمان خواستار آن می گذارد که غلبه بر آن، قلوب بسیاری را به گنجینه وحدت اسلامی روانه خواهد کرد و آن یافتن زمانی است که عنوان ولی اللهی امام علی به اذان شیعیان ضمیمه شده است. عقل سلیم بدون لمحه ای درنگ قبول می کند که چنین یادآوری مبسوطی در کلمات اذان نمی تواند از زمان حیات رسول الله آغاز شده باشد و طبیعتا با قبول متون تواریخ کنونی، در عهد غاصبینی چون ابوبکر و عمر و عثمان نیز چنین فرصتی برای تبلیغ ارزش و ارجحیت امام علی فراهم نبوده است و تصور ناممکنی است اگر گمان کنیم که این پیام به اذن و در زمان خلافت امام علی بر کلمات اذان اضافه شده باشد، پس به توصیه آیات قرآن، که تجسس را در این گونه امور جایز و بل واجب می داند، باید از خود بپرسیم از چه زمان و به توصیه چه کس، این یادآوری که امام علی را حجت خداوند بخوانیم، به اذان شیعیان وارد شده و با چه گمانه و دلیل الحاق کننده این شعار فرقوی را باید دوست مسلمین و به خصوص شیعه بدانیم؟! زیرا مسلم است که ناهمگونی به نحوه دعوت به ادای نماز با استفاده تبلیغاتی از متن شعارهای آن، راه رسیدن به وحدت اسلامی را کوتاه تر نخواهد کرد و موجبی است که مسلمانانی به آن مسجدی وارد نشوند که ندای حجت خدا گرفتن امام علی از مناره آن بلند است.

قرآن برای جوینده آن، سرشار از نمودار های اجتماعی در زمینه های اقتصاد و فرهنگ و سیاست به دوران نزول است که از خلال آن ها می توان از ساخت ماهوی و دیرینگی زیستی اعراب با خبر شد. اینک همه جا و حتی از زبان مدرسان و حضرات و آیات پر آوازه حوزوی، مقولاتی ضد عرب را می شنویم، که در مبنا مخالف اسلام و قرآن اند، و اعراب عهد رسول الله را با همان توصیف کودکانه ساخت یهود، بی ارائه قرینه های نو، به قصد تحقیر و تخفیف، سوسمار خوار می خوانند. مورخ آماده است تا باگواه گرفتن برخی از آیات قرآن، این تنها منبع مطمئن و قابل رجوع تاریخ صدر اسلام، اثبات کند که جامعه عرب نجد به زمان بعثت پیامبر، چنان نبوده است که بنا بر تشخیص و توضیح امثال و انواع زرین کوب ها، کافور را از نمک نشناسند!

مثلا در گفت و گو از سرودن شعر و ظهور شعرا در ایران با پدیده حیرت آوری مواجهیم که خود حکایتی است غریب در استحکام این مدعا که ظهور تجمع متمدنانه در این سرزمین تنها از دو قرن و نیم پیش قابل رجوع است، زیرا ادب و ادیب تراشان برای ایران ماقبل

صفوی، هرچند به شهادت مجموعه تنظیمی سودآور در **کتاب هنر دربارهای ایران**، یک اثر مادی قابل ارائه، حتی به قامت خلال دندانی ندارند، ولی در تراشیدن ابر شاعرانی از قرن دوم تا دهم هجری چنان بی کنترل عمل کرده و چندان بت غزل سرا تراشیده اند، که در صورت قبول حضور آنان، مجازیم اعلام کنیم که تا سه قرن قبل، حکام ایرانی در جای تدارک سرپناه و ابزار دفاع و مجموعه های زیر بنایی برای رفع نیاز تولید و توزیع، همگی شعر می نوشیده و لقمه نان و غزل قورت می داده اند، زیرا به زمان دراز یازده قرنه پس از اسلام، در جای هر نمایه مورد نیاز تجمع و تمدن، فقط نام ادیبانی پرآوازه را در انبان ملی انبار کرده اند و از سیصد سال پیش که اندک اندک نشانه های کم رنگی از تجمع و تحرک اجتماعی جوانه می زند، ناگهان آن سخن سرایان مسلط به عروض و قافیه و سوار بر مرکب بیان، از صحنه دور می شوند و مکان خود را به نو شاعرانی می بخشند که در حد اکثر توان کلام خود نیز، گریختگان و پناه گرفتگانی در غار قهقرا معرفی شده اند.

«هچنان که گذشت دوره سلطنت شاهرخ **از جهت کمیت شعرا** در ادوار قابل ملاحظه ادبی ایران است و از لحاظ **وفور شعرا** با درخشان ترین دوره های ادبی ایران برابری می کند، اما از **نظر کیفیت** باید این دوره را از **ادوار انحطاط ادبی و تنزل شعر فارسی** محسوب داشت. از مظاهر این انحطاط یکی آن است که در این دوره **به شاعر بزرگی که بتوان نام اش را در ردیف شعرای نام دار ایران قرار دارد بر نمی خوریم**». (احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهرخ، یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، ص۱۰۱)

یار شاطر مثل همیشه و بر روال مصطلح روشن فکران خودی، از زوال شعر فارسی می نویسد ولی از علل و جهات این افول چیزی نمی گوید. زیرا کنیسه و کلیسا در باب تنگ دستی فرهنگی آن چند کومه نشین از راه رسیده، هنوز متن راه نما و علت یاب تولید و تحریر نکرده و چرخه تالیفات عامی فریب خود را ، که پیوسته سرمشقی برای مکرر نویسی این حضرات داخلی بوده است، به حرکت نیانداخته اند.

«در سال ۸۵۰ هجری قمری سلطان محمد بن بایسنقر که **حاکم عراق** شده بود به اعتماد فتوری که بر مزاج شاهرخ راه یافت طغیان کرد و **اصفهان را** در تصرف آورد و به **شیراز تاخت**. شاهرخ با وجود پیری برای دفع مدعی تازه و هم به سبب اصرار زن اش گوهر شاد آغا عازم عراق شد و چون به اصفهان درآمد جمعی از هواداران سلطان محمد را سیاست کرد...». (احسان یارشاطر، شعر فارسی در عهد شاهرخ، یا آغاز انحطاط در شعر فارسی، ص ۴۱)

چنین اند این طوطیان شکرشکن کنیسه که کلام به کلام داده ها و دروغ بافی های مقرر در مسائل ایران و اسلام را مکرر می کنند و جرات ورود به وادی بنیان اندیشان را ندارند که در مواجهه با چنین موعظه ها، همراه پوزخند یادآور می شوند که تا دو قرن قبل عراق و اصفهان و شیراز نبوده است تا سلطان محمد بایسنقر ساختگی در آن مرتکب این یا آن عمل شود. با این همه از خلال همین نوشته های ذوق زده در همه جا با این لاف و گزاف مواجهیم که ایرانیان به علت سخنان منظوم شاعران شیرین سخن خویش، پیوسته خود را در قله فرهنگ جهان فرض کرده و ناگزیر بی توجه به این نکته عام که اگر سرودن شعر نهی شده در قرآن، نشانه رشد است، پس تمدن عرب قریب هزار سال مقدم بر سایر اقوام منطقه و شاید هم جهان، با میراث شعر خود حاضر بوده است. میراثی که با این همه هیاهو در باب اشعار آویخته از دیوار کعبه و اوهام فرهنگی در باب معلقات سبعه، قابل کتمان نیست.

«**بَلْ قَالُواْ أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا بِآيَه كَمَا أُرْسِلَ الأَوَّلُون**. بل گفتند خواب های آشفته دیده یا بافته های شخصی او و شاعری است بی نشانه هایی که پیش از او عرضه می کردند». (انبیا، ۵)

از طریق این آیه به سادگی و بی نیاز به ارائه نمایه های دیگر، با خبر می شویم که جامعه اعراب در زمان بعثت پیامبر با شعر و شاعری آشنا و مشغول بوده و اگر تمنیات جاری ما با دمیدن باد در غبغب فرهنگ ملی به دواوین گویندگان و شاعرانی، از قرن

چهارم هجری، باز هم بدون اسباب اثبات، می نازند، پس ناچار باید به پیش تازی عرب در عرصه زبان شعر در عهد پیامبر و ماقبل آن، اعتراف کنیم که بی شک به معنای تهی کردن کلاه شامورتی خویش در والا انگاری زبان فارسی در عرصه ادب خواهد شد. مورخ می پرسد اگر محافل شعر باز ما، گفتار منظوم را بازتاب ظریف اندیشی در نزد متعلقان و کاربران زبان می دانند، پس اعراب قریب یک هزاره در لطیف اندیشی مذکور بر تمام زبان های شناخته شده شرق میانه، اعم از فارسی و ترکی و هر مدعای دیگری پیش قدم و صاحب گفتار موزون و مقفی بوده اند. بدین ترتیب گوشه هایی از مقام و مرتبت زبان عرب گشوده می شود که گزینش خداوند برای ارسال قرآن بوده است.

«وَ يَقُولُونَ أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ. و می گویند آیا الهه های خود را به سخنان شاعری دیوانه رها کنیم؟». (صافات، ۳۶)
«وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُّبِينٌ. و ما به او شاعری نیاموختیم که در شان او نبود، قرآن مبین است که جز ذکر در آن نیست». (یس، ۶۹)

اگر در این گونه آیات، از زبان کافران نجد و چنان که بیاورم در بیان و خلال آیات الهی، شعر و شاعری از عوارض وسوسه های شیطان لقب می گیرد، باز هم مقام فرهنگی و تاریخی اعراب را متورم تر می کند و چنان که در آیه بالا می خوانیم خداوند مقام شاعری را دون شان پیامبر خویش می گوید و او را از اتهام شاعری مبرا می داند.
بدین ترتیب اعراب در زمان پیامبر نه فقط بر نیازهای لفظی نازک اندیشانه، در سرودن شعر واقف بوده اند، بل در همان زمان لایه های فرهنگی ممتازتری دربطن خود پرورده داشته اند که کاربرد همان زبان جلا انداخته را مستلزم در معرض خطر قرار دادن عقلانیت جامعه و در آیات الهی، متابعت از شیطان می دانند و تابعین و کباده کشان کلام پریشان و غیر قابل فهم شاعران را، به صورت زیر از زبان قرآن تحقیر می کنند.

«هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ. آیا خبردارتان کنم که شیطان برچه کسان فرود می آید؟
تَنَزَّلُ عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ . بر هر گناه کار حرف مفت زن.
يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ. شنیده هایی را القاء می کنند و غالبا دروغ گویانند.
وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ. و گم راهان، از شعرا تبعیت می کنند.
أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ. آیا نمی بینید در هر وادی سرگردانند.
وَ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ. و حرف هایی می زنند که خود بدان عمل نمی کنند.
إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَانتَصَرُوا مِن بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنقَلَبٍ يَنقَلِبُونَ. مگر آن ها که به ایمان روی آورند، کار خیر کنند، بسیار خدا را بستایند و پس از آن سیاه کاری ها به یاری برخیزند که به زودی معنای این دگرگونی را دریابند» .(شعرا، آیات پایانی)

بدین ترتیب قرآن مستندی است که با مراجعه به آیات روشنگر آن، از زیر و بم جامعه زمان رسول خدا در نجد با خبر می شویم و کشف می کنیم که اعراب از قریب دو هزاره پیش، با منازل و مطالع سرودن شعر آشنا بوده اند و در مقایسه با مسیر فرهنگ در دیگر تمدن های همزمان، شاید با احتمال قرین به یقین، بتوانیم قوم عرب را کهن ترین مردم آشنا با قواعد کلام و سرودن شعر بدانیم آن هم در حالی که نه فقط خداوند متعال، در آیات انتهایی سوره شعرا، بل خردمندان عرب نیز سخن گفتن منظوم را به میزانی ناپسند می دیده اند که دشمنان اسلام به قصد اهانت، پیامبر خدا را شاعر و متن قرآن را دفتر شعر می خوانده اند و بالاخره مهم و معتبرتر از همه، امتیاز درک داده های قرآن به اعراب متعلق است که هم در زمان نزول، با دریافت مفاهیم و مراتب مذکور در آن، به زمان حیات رسول خدا، مسلمانانی مومن و معتقد شده اند.
اینک اگر بر مبنای تفحص یادداشت پیشین، حتی مومنین نخستین را نسبت به تجارت و داد و ستد و تدارکات سرگرمی های اوقات فراغت، مشتاق تر از حضور در نماز جماعت و جمعه دیده ایم، پس کسانی باید جواب دهند آن عرب سوسمار خوار که جز شراب و

جنگ نمی شناخته، بیرون از تالیفات و تلقینات دروغین دست مزد بگیران یهود، کجا یافت می شوند؟!

آن گاه که رواج فضولی هایی با نام «شان نزول» هم نتوانست مراد یهود را برآورد و موجب تخفیف و انحراف در برداشت درست از آیات قرآن شود، دکان تفسیر را گشودند که در وجه عام به معنای رفع نقص از متن ظاهرا دشوار فهم کلام خدا است و بر آن مبنا آشوبگران و ریز بینانی ظاهر شدند که با پرچم داری عتیق نیشابوری، بی اعتنا به تذکرات الهی، ره سپار کشف و افشای نقش هر حرف واوی در آیات الهی و جست و جوی لوازم و نحوه اجرای تذکرات عذاب و عقاب و یا لطف و مرحمت، در پشت صحنه وعده های خداوندی شدند.

«هُوَ الَّذِیَ أنزَلَ عَلَیْکَ الْکِتَابَ مِنْهُ آیَاتٌ مُّحْکَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْکِتَاب وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاء الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاء تَأْوِیلِهِ وَمَا یَعْلَمُ تَأْوِیلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ یَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ کُلٌّ مِّنْ عِندِ رَبِّنَا وَمَا یَذَّکَّرُ إِلاَّ أُوْلُواْ الألْبَابِ. او کسی است که این کتاب را بر تو فرستاد، پاره ای محکم که زیربنا و بخشی که متشابهات است. دارندگان قلوب منحرف، فتنه جویانه برای متشابهات تاویلاتی تراشیده اند حال آن که علم تاویل فقط در اختیار خداوند است. دانایان پا برجا اعلام می کنند که بر مجموع ان

چه خداوند فرو فرستاده مومنیم و جز خردمند کسی متذکر نمی‌شود». (آل عمران، ۷)

به نظر می رسد گروندگان به تفاسیر و اضافات دیگر، این آیه و ره نمود صریح و بی آرایش احکام آن را جدی نمی گیرند، فرصتی را در محاکمه نحوی و صرفی و کلامی مطالب مندرج در قرآن از دست نمی دهند و بی تامل مشغول تاویل و تفسیر آیات الهی اند!؟ برخورد بی تعارف خداوند با بندگان در مواجهه با لغزش ها و ناتوانی های نهادینه آدمی، تا حدی که بی بهانه جویی و یا مخفی کاری، پیامبر را در اجابت و رعایت محدودیت های امر وصلت با زنان، استثنائا آزاد می گذارد و برای اجابت هر امری قانون و امکانات «کن فیکون» را در اختیار دارد و بر میزان خام خیالی آدمیان در برداشت از مطالب قرآن چنان آگاه است که هرکجا تصویر بیان از امور عوام فاصله می گیرد، ترکیب «و ما ادراک» را به کار می برد و حتی با نصب حروف مقطعه در ابتدای برخی از سوره ها، ناتوانی ظاهرا ابدی انسان در گشودن این گونه گره ها را به دوست و دشمن یادآوری می کند.

«قالت الْيَهُودُ لَيْسَتِ النَّصَارَى عَلَىَ شَيْءٍ وَ قَالَتِ النَّصَارَى لَيْسَتِ الْيَهُودُ عَلَى شَيْءٍ وَهُمْ يَتْلُونَ الْكِتَابَ كَذَلِكَ قَالَ الَّذِينَ لاَ يَعْلَمُونَ مِثْلَ قَوْلِهِمْ فَاللّهُ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ **يَوْمَ الْقِيَامَةِ** فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. یهودیان گفته اند که مسیحیان بر حق نیستند و مسیحیان گفته اند که یهودیان بر حق نیستند، هرچند هر دو کتابی برای خواندن و رجوع دارند و چنین است قول گروهی دیگر که چیزی نمی دانند .**خداوند در روز قیامت** به مسائل مورد اختلاف آنان رسیدگی و داوری خواهد کرد». (بقره، ۱۱۳)

مفسران و مترجمین و آنوسی های مبدع تفسیر و شان نزول و غیره، به نظر می رسد از فراوانی چنین آیاتی بی خبر مانده اند که خداوند برداشت نهایی از برآورد مطالب معینی را موکول و محول به روز حساب می کند، هرچند این گونه یادآوری های قرآن نیز مانع ورود بی مجوز مفسرین به چنین حوزه های قرآنی نبوده و

انعکاسی جز این ندارد که مفسرین در برداشت سریع تر از مفاهیم این گونه آیات خبره تر از خداوندند! در واقع عمل کرد مفسرین موجود یادآوری به بارگاه الهی است که پاسخ به این مقوله ها محتاج چنین صبر بزرگی نیست!

«إِذْ قَالَ اللّهُ يَا عِيسَى إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَ جَاعِلُ الَّذِينَ اتَّبَعُوكَ فَوْقَ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأَحْكُمُ بَيْنَكُمْ فِيمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. خدا گفت ای عیسی من تو را برگرفته، به سوی خویش بالا می‌برم و تو را از آنان که کفر ورزیده‌اند پاک می‌گردانم و تا رستاخیز کسانی را که از تو پیروی کرده‌اند فوق کسانی قرار خواهم داد که کافر شده‌اند. آنگاه فرجام شما به سوی من است پس در مسائل مورد اختلاف، میان شما داوری خواهم کرد». (آل عمران، ۵۵)

در این جا نیز وعده کشف اشارات و درک کامل داده های این آیه به روز واپسین محول شده تا بندگانی بی قرار، در جای صبر دراز مدت معین شده از سوی خداوند، به صفحات تفاسیر رجوع کنند. آیا با وجود صراحت این گونه آیات، مفسران مجازند برای رفع بی حوصلگی و کم صبری برخی از مومنین، وعده خداوند را ملغی کنند و به روز رسانند؟

«وَ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاحْكُم بَيْنَهُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ وَلاَ تَتَّبِعْ أَهْوَاءهُمْ عَمَّا جَاءكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنكُمْ شِرْعَه وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّه وَاحِدَه وَلَكِن لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَآ آتَاكُم فَاستَبِقُوا الخَيْرَاتِ إِلَى الله مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ. و ما این کتاب به حق را سوی تو فرستادیم که تصدیق کننده کتاب های پیشین و حاکم بر آن هاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده حکم کن، پیرو هواهای آنان مباش. برای هر یک از شما شریعت و روشی قرار داده‌ایم و اگر خدا می‌خواست شما را یک امت قرار می‌داد، ولی شما را با داده ها آزمایش می کند. در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت شما به سوی خداست آن گاه در باره آن چه درآن اختلاف می‌کردید آگاه تان خواهد کرد» (مائده، ۴۸)

کلمات این آیه نیز از عزم خداوند برای پرهیز از ورود بی هنگام به منطق برخی از امور خلقت و احاله آن به قیامت خبر می دهد. به راستی آن مفسرانی که با ورود ماهوی به تذکرات این گونه آیات برای خداوند هم شیرین زبانی می کنند، انتقال درک مفاهیم چنین آیه هایی را نیازمند صرف حوصله تا روز قیامت نمی دانند، و بی اعتنا به وعده های الهی نیت و برداشت خود را اعلام می کنند، علم خود را از کجا برداشته اند!؟

«وَ لَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِی إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُواْ حَتَّى جَاءهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. به راستی بنی اسرائیل را در جایگاه مناسبی منزل دادیم و روزی پاکیزه بخشیدیم پس به اختلاف نپرداختند مگر پس از آن که علم برای آنان حاصل شد همانا پروردگار تو در روز قیامت در باره آن چه بر سر آن اختلاف می‌کردند میان شان داوری خواهد کرد». (یونس،۹۳)

دقت در آیاتی که خداوند کشف منظور و معانی آن را نیازمند گذر زمان تا مقطع قیامت می داند، عالمانه معلوم می کند که بیش تر این آیات پیرامون دسته بندی های درونی اهل کتاب، یعنی یهود و نصارا می گردد، که می توان از انشعاب و دو دستگی درون مسیحیت و مقاومت در برابر کشیشان منادی تثلیث اشاراتی سربسته یافت.

«إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَ إِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَختلفون. شنبه بر کسانی که در باره آن اختلاف کردند مقرر شد و قطعا پروردگارت روز رستاخیز میان آن ها در باره چیزی که در مورد آن اختلاف می‌کردند داوری خواهد کرد». (نحل،۱۲۴)

چنین اشاراتی که بیرون از جمع مسلمانان معنا می گیرد، توجه را به این ماجرا جلب می کند که خطاب های خداوند به یهود و نصاری حاوی مطالبی است که بیش تر اشاره به پیش آمدهای ماقبل بعثت پیامبر و بیرون از نیازهای ذهنی مسلمانان است.

«اللَهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنتَمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ . خدا روز قیامت در مورد اختلافات شما داوری خواهد کرد. (حج، ۶۹)
إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. در حقیقت پروردگار تو خود روز قیامت در آنچه با یکدیگر اختلاف می‌کردند، داوری خواهد کرد». (سجده، ۲۵)

به راستی وفور آیاتی که دریافت قضاوت نهایی خداوند در باب مضامینی را، متضمن و موکول به حضور در پیشگاه عدل الهی می داند، شاید هشداری برای هر یک از ما شناخته شود که همانند مفسرانی تازه سربرآورده با التجا به جرح و تعدیل آیات الهی معلوم نیست به دنبال رد پای کدام حقیقت گم و یا تعدیل شده در قرآنیم. کتابی که نادانسته های بندگان را یا به صورت «و ما ادراک» و یا بستن سدی در مقدمات برخی از سوره ها به صورت حروف مقطعه و بالاخره گفتار در باب ناتوانی بندگان، با این یادآوری که تا روز میعاد نمی توان راز بسیاری از اشارات قرآن را گشود .

«قَدْ سَأَلَهَا قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَافِرِينَ. پیش از شما نیز اقوامی سئوال ساز بوده اند که از کفر سردرآوردند». (مائده، ۱۰۲)

ایا عتیق نیشابوری را از یاد برده اید که دو هزار مورد از انواع سئوالات را با توسل و بهانه تفسیر در برابرقرآن قرار داده بود!؟

در منظر ناقد و کاونده تاریخ، اسناد غیرهمزمان، مستندی در امور دور محسوب نمی شوند، که این جا مسائل صدر اسلام است. زیرا کهن ترین اشارات در میراث مکتوب کنونی، در موضوع طلوع اسلام، لااقل سه قرن با زمان وقوع آن فاصله دارد. در این بازمانده های غالبا مجعول، پیامبر اسلام را وابسته و برخاسته از قوم بی نشان عرب می دانند که پیوسته مشغول شمشیر کشیدن به راست و چپ اند، سوسمار می خورند، تفاوت طلا و نقره را نمی دانند و پیشینه و هویت قابل پی گیری ندارند. گرفتاری مولفین و شارحان آن دوران پیوسته حل این تناقض بوده است، که آن عرب بی اثر، که تفاوت ها را نمی شناخت، برای چپاول چه چیز به سراغ کاروان ها می رفت و کالای غارتی را به کدام بازار و با چه برندی می برد؟ مولفین تواریخ و حواشی مسائل صدر اسلام حمله به این کاروان ها را زمینه ای برای نمایش میراث و عادت غارت و هجوم نزد اعراب می دانند تا برای ادعای رسوخ دین اسلام از مجرای تیغه شمشیر مقدماتی فراهم شده باشد. بدین قرار هیچ یک از مکتوبات تدارکاتی و منتسب به سده های اولیه

اسلامی، نزد مورخ اعتبار و ارزش و استحکام کاربرد در ساختمان تحقیق را ندارند و در ویترین گفتار سیاسی با زیر ساخت دشمنی با اسلام چیده می شوند.
با این مقدمه و با تکیه بر مباحث پیشین، قرآن به تنها سند و گزاره همزمان قابل رجوع و وثوق از زمان ظهور پیامبر و طلوع اسلام تبدیل می شود و روز شمار حوادث عمده ای است که در زمان بعثت و حیات پیامبر رخ می داده است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِذَا تَدَايَنتُم بِدَيْنٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَّيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلاَ يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللّهَ رَبَّهُ وَلاَ يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِن كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لاَ يَسْتَطِيعُ أَن يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُواْ شَهِيدَيْنِ من رِّجَالِكُمْ فَإِن لَّمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاء أَن تَضِلَّ إْحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى وَلاَ يَأْبَ الشُّهَدَاء إِذَا مَا دُعُواْ وَلاَ تَسْأَمُوْاْ أَن تَكْتُبُوْهُ صَغِيرًا أَو كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِندَ اللّهِ وَأَقْومُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلاَّ تَرْتَابُواْ إِلاَّ أَن تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلاَّ تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوْاْ إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلاَ يُضَآرَّ كَاتِبٌ وَلاَ شَهِيدٌ وَإِن تَفْعَلُواْ فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ وَاتَّقُواْ اللّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللّهُ وَاللّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ.

ای مومنان اگر وامی به یکدیگر می دهید که مهلت معینی دارد، پس محرری دادگر از میان خودتان بنویسد، و هیچ کاتبی به شکرانه توان تحریر و آموزش الهی نباید از این کار سرباز زند. باید که وام دار املا کند و او با پروای از خداوند بنویسد و چیزی را فرو نگذارد، اگر کسی که وام بر عهده اوست کم خرد یا ناتوان باشد، یا املا کردن نتواند، بایدسرپرست او عادلانه املا کند، و دو شاهد از مردان خودتان را بر آن گواه بگیرید، و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن از گواهانی که می پسندید، که اگر یکی از آن ها فراموش کرد، آن دیگری به یادش آورد، و گواهان چون خوانده شوند، طفره نروند و ملول نشوید از این که وام را چه خرد باشد چه بزرگ، طبق موعدش بنویسید، این کار نزد خداوند درست تر و گواهی استوارتر و متقن تر است، مگر آن که داد و ستد نقدی باشد که گناهی بر شما نیست اگر دستادست کنید و مکتوب نکنید. و بر داد و ستد خود گواه بگیرید و نویسنده و شاهد را نرنجانید و اگر چنین کنید نافرمانی

است ازخداوندی که به شما آموزش می دهد، و خدا به هر چیز داناست». (سوره بقره، آیه ۲۸۲)

این سند حقوقی که پشتوانه صحت داد و ستد در مناسبات اقتصادی عهد پیامبر است، توصیه به شمشیر را بر خود ندارد و راه کار پیش گیری از بروز اختلاف میان داین و مدیون و خریدار و فروشنده را به نحوی ارائه می دهد که هنوز هم در مراودات اقتصادی خرد و کلان و در سطح جهان منظور می شود و معتبر است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ. فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِن فَضْلِ اللَّهِ وَاذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيرًا لَّعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ. وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِندَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ.
ای مومنان چون بانگ دعوت به نماز جمعه در داده می شود به یاد کرد خداوند بشتابید و خرید و فروش را رها کنید، که اگر بدانید برایتان به تر است. سپس چون نماز گزارده شد، پراکنده شوید و بخشش الهی طلب کنید و خداوند را بسیار بستایید باشد که رستگار شوید و گروهی چون داد و ستد یا بساط سرگرمی ببینند، پراکنده می شوند، تو را ایستاده رها می کنند و رو به تفریح و معاملات می آورند. بگو آن چه نزد خداوند است از سرگرمی و از داد و ستد به تر است، و برترین روزی دهنده خداوند است». (جمعه، آیات ۹ ۱۱-)

این تابلوی دعوت و خطابی به مومنین برای گردهمایی عبادی در روزهای جمعه است که از بی اعتنایی آنان به نماز و تمایل رجوع به مراکز تفریح و کسب و کار و دور شدن از محیط عبادت گلایه می کند. اگر حتی مومنین مکه چنین بی میلی آشکاری نسبت به تجمع جمعه از خود نشان می داده اند و به دایر کردن بساط خرید و فروش و یا پیوستن به مراکز سرگرمی کشیده می شدند، پس مکه عهد پیامبر را حتی در روز جمعه نمی توان مرکز وسوسه کننده دایری برای خرید و فروش و گذران اوقات فراغت ندانست.

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ

الذَّهَبِ وَالْفِضَةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ.
مردم به شهواتی از جمله زنان و فرزندان و سیم و زر فراوان و خیل اسبان نشان خورده و چارپایان و زمین های زیر کشت و این گونه بهره وری ها از زندگانی دل خوش اند و سرانجام نیک نزد خداوند است». (سوره آل عمران، آیه ۱۴)

این آیه تصویری از طبقات اجتماعی در عهد طلوع اسلام است، از اغنیا و مترفون می گوید و سخن در باب فزونی گوسفندی بر رمه این و آن نیست. از اسب های نشان خورده، خانه های آراسته، لوازم زندگی گزیده و از جنس طلا و نقره می گوید و همچشی درفراهم آوردن ثروت و فرزندان بیش تر را تصویر می کند. در این صورت آیا می توان از مکه و مدینه ای در اندازه یک روستای زیر افتاب تفتیده گفت و جایگاهی فاقد امکانات و تجمعی از چند سیاه چادر فصلی شناخت و بالاخره آیات قرآن به جزئیات و قوانین و توصیه هایی در چنان روابط اجتماعی وارد می شود که زیربنای اقتصادی مستحکم بدان نیازمند است، از صدقات و انفاق و از مساکین و مترفون، از وثیقه و سرقت و استقراض می گوید، کم فروشی را نهی و مواظبت از اموال یتیمان و زنان و سفیهان و حتی کفار را توصیه می کند و سرانجام از ابزار ویرانگر در دست یهود با نام ربا می گوید که از همان زمان نابود کننده هستی خانواده ها و اقوام است.
به راستی که در قرآن محیط زندگی آن عربی را نمی توان یافت که در توصیفات امثال طبری و یعقوبی و یا زرین کوب های زمان ما توضیح می دهند و تبلیغ می کنند.

مراوده با مطالب و متون قرآن عظیم چنان تاثیری بر ذهن و عقل و قدرت قبول آدمی باقی می گذارد که پس از فهم و درک مندرجات آیات، دیگر نمی توان گفتار و اعمال را خلاف یافته هایی تنظیم کرد که قرآن معلم و متذکر آن بوده است. در یادداشت های پیش با شاهد قرار دادن کلام خدا و ذکر آیات مرتبط، یاد آور شدم که پیامبر بزرگوار اسلام در مقاطع متعدد، از جانب خداوند با تذکر و هشدار و توصیه های ایمانی و تربیتی مکرر، حتی تا مرحله تهدید به عزل از وظیفه ابلاغ مواجه بوده است. جالب ترین نکته در این اشاره ملاحظاتی است که نشان می دهد خداوند مشوقانه کام یابی مسلمین و موارد مناسب دیگر را شاهد و فرصتی برای جلب نظر و جذب بیش تر پیامبر به مطالب ایات می گیرد. چنین نمایه هایی با درخشش تمام روشن می کند که تاکید قرآن بر این آگهی که رسول انتخابی از میان مردم معمول بوده را می توان شامل بی تعلقی وی به ادیان جاری در حوزه مکه و مدینه و از جمله یهود و نصاری شمرد که لاجرم وی را با تعلق خاطری به بت پرستان می شناساند.

«آن زمان که با مدد الهی پیروزی به دست امد و افواج مردم را در حال دخول به دین خدا ملاحظه کردی، **پروردگار را بستا و نزد آن توبه پذیر استغفار کن**». (تمام سوره نصر)

«آیا سینه ات را نگشادیم و آن بار کمر شکن را از دوش ات برنداشتیم و بلند آوازه ات نکردیم. پس به هنگام فراغت در پرستش بکوش و **به خداوند مایل شو**». (آیاتی از سوره شرح)

«بر مطلبی که علم نداری توقف نکن چرا که گوش و چشم و قلب در تمامی این امور مسئول اند. بر زمین خرامان مگذر که شکافته نمی شود و از کوه ها هم گردن فرازتر نیستی. این گونه زشت کاری ها نزد پروردگار ناپسند است... و **در جنب خداوند قائل به خدای دیگر مشو تا ملامت شنیده و مطرود به دوزخ افکنده نشوی**». (اسراء، ۳۶ تا ۳۹)

«صبور باش چنان که پیامبران بلند اراده صبور بودند و برای آنان عذاب فوری مخواه. چرا که در روز موعود گمان برند که جز ساعتی از روز را نخفته بودند». (احقاف، ۳۵)

«چیزی نمانده بود از وحی دور و به مطلب دیگری متوجه ات کنند تا به دوستی با انان پذیرفته شوی. و اگر استحکام و ثبات قدم ات نبود **که به تو اموخته بودیم**، بسا که اندک گرایشی به آنان نشان می دادی، در زندگانی و مرگ دو برابر طعم عذاب را می چشیدی و یاوری نمی دیدی». (اسراء، ۷۳ تا ۷۵)

ریز بینی تقلید ناشدنی در تمام گفتارهای قرآنی، کپی کاران یهود را ذر توسل به ساخت آیات وحی و جعل قرانی نو، ناکام گذارد تا به جای آیه تراشی و سوره سازی های ناممکن، به تفسیر و تاویل و روایت و حدیث و شخصیت تراشی موهوم زن و مرد و تاریخ نویسی های گوناگون برای دوران صدر اسلام بپردازند، پرچم مذاهب متعدد را برافرازند و در نهایت به جای قرآن های ناهمآهنگ، معتقدان به مذاهب گوناگون را به پیش رانند، همبستگی اسلامی را به مخالف خوانی های مذهبی و مبتذل بدل کنند تا دشمن ایمانی خود را نه مشرکین، که در نحوه آبریز وضو و

هدایت پیشانی بر مهر و یا بدون مهر و ایستادن در صف نماز با دست های باز و بسته شناسایی و در غالب موارد نقل از روایات و احادیث را جایگزین اشارات قرآن کنیم. حال آن که هشدار و اخطارهای خداوند خطاب به پیامبر اعظم در باب رعایت های لازم در گذر از وظایف رسمی ابلاغ بی اندازه صریح است و در مقاطعی تذکر می دهد که گزیده شدن برای امر ابلاغ یا هر رسالت دیگر به معنای جانشینی خداوند در ابراز نظر نیست.

«از تو در باب زمان وقوع قیامت پرسیده اند. **تو در جایگاه جواب نیستی**. امری است که به خداوند برمی گردد. تو فقط به ترسنده از آن هشدار می دهی». (نازعات، ۴۲ تا ۴۵)

«از تو درباره روح سئوال می کنند بگو روح یک امر خداوندی است حال آن که به شما اندکی از علم داده اند». (اسرا، ۸۵)

حدیث نویسان، غالبا با گزینش و انتساب گفتار مورد نیاز خود به پیامبر، از صلابت ایات قران می کاهند و گاه به مخالفت با حساسیت های الهی بدل می کنند. اینک پیروان دین روشنگر اسلام که در موارد گوناگون به مودت و برادری دعوت شده اند به چنان شکاف و شقاقی دچارند که در موارد رو به تزایدی احتمال بازگشت دوباره نماز گذار از مسجد به سرپناه خانه و عبور از آتش تفرقه ای، که معتقد به فرقه و مذهب دیگر برپا می کند کم تر و کم تر می شود. گذشته از این ظواهر و اعمال، علت اصلی جدایی فرق را کارزاری می گویند که به دنبال درگذشت پیامبر بر سر تعیین جانشینی رسول اکرم برپا بوده است.

«از کسانی نباشید که فرقه فرقه شدند، دین شان را پاره پاره کردند و هر گروه به داشته های خود دل خوش اند». (روم، ۳۲)

محل دقت و درس آموزی است که قران مقتدر، یعنی تنها منبع گفتارهای متین و موکد، مقدم بر دوران بعثت، از مقامات احتماعی، ثروت شمارش ناشدنی و حتی احترام عمومی نسبت به پیامبر

خبر نمی دهد، رفع نیازهای جاری و گرایش تدریجی او به دین اسلام را عطیه الهی می گوید. پیامبر را در مقام و موقع ممتازی نمی نشاند، ریاست قبیله و قومی را به او نمی سپارد، با توان جسمی فراوان و بازوی جنگنده توصیف نمی کند، خلیفه نیست و قرآن، به شهرت امانت او در تجارت اشاره ندارد و به تاکید یاد آور می شود که رسول، یکی از مردم عادی است که خواندن و نوشتن هم نمی داند و پیش از بعثت از هیچ بابتی صاحب آوازه و اعتبار و ملاحظات خاص در حوزه زندگانی خود نبوده و پایه ای ندارد، آن چنان که به هنگام ابلاغ آیات، مورد استهزاء و آزار عوام و خواص است و جز خداوند معلم و مرشد و پشتیبان ندارد که آیات قرآن را بر او وحی می فرستد تا به مردمی ابلاغ کند که هنگام دریافت، از او استقبال نکرده و شاعز و ساحر و دیوانه اش می خوانده اند.

«کافران به هنگام شنیدن ایات گویی می خواهند با گردش چشم به تو آسیب رسانند و می گفتند به راستی که دیوانه است. در حالی که ان آیات جز راه نمای عالمیان نبود». (قلم، ۵۱ و ۵۲)

«**رسول جز پیام رسانی وظیفه ندارد** و خداوند از آشکار و نهان تان آگاه است». (مائده، ۹۹)

«محمد پدر هیچ یک از مردان شما نیست **آخرین فرستاده خدا و خاتم پیامبران** است و خدا همواره بر هر چیزی داناست». (آیه ۴۰)

آن گاه که به تعیین قرآن، رسول الله کسی از میان مردم معمول و مامور ابلاغ و انتشار عمومی ایاتی است که بر او وحی می شده و با این توجه که پس از رسول گرامی پنجره ارسال آیات و ظهور پیام آور دیگر مسدود و وظایف پیامبری به پایان می رسد و دستورالعمل جدیدی برای تنظیم سالم امورات زندگانی و قرار ارسال قران دیگری در جوامع انسانی صادر نیست، پس آشکار است که زمان حیات پیامبر نیز با اتمام ارسال ایات رو به پایان

باشد، زیرا برای رسول الله مرتبه دیگری بیرون از وظیفه ابلاغ اعلام نشده است.
بدین ترتیب آن زمان که پیامبر مسئولیت اداره مادی امور شناخته و کسب و کار کلانی ندارد که ادامه آن نیازمند حضور جانشیی از میان مردم معمول زمان ایشان باشد و ابواب رسالت نیز از جانب خداوند مسدود است و با این توجه که رسولان هر یک با کارنامه تکلیفی و کتاب معینی از سوی خداوند مامور می شوند مسلم است که در شرایط پایان ابلاغ دین اسلام و قران گفت و گوی کوشش برای یافتن جانشین موجه برای پیامبر تعویض صورت ارتباط خداوند و بندگان و مخالفت با ایات قرآن است. بنا بر این **تنها جانشین پیامبر، کتاب کامل قرآن است** که راه نمای بی بدیل بشر در هر شرایط زیستی و ایمانی است.
انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون.